2730

کتاب نور القلوب
تصنیف سید محمد

نور القلوب

بسم الله الرحمن الرحیم

هزاران هزار شکر و سپاس مر خدای را که مصباح القلوب العارفین را به تجلیات ذات منور ساخت
و بقای وجود عاشقین را بآثار الصفات برداخت و عیون اولی الابصار را منظر انوار تجلیات
آفرید و بطون محققین را مظهر اسرار حقیات گردانید و وجه المحبوبین را حسنی بجمال خویش
بخشید و غنچه دل مشتاقین را بصبای وصال خود بشگفانید و گوناگون ستایش بیقیاس
مر خدایرا که نهال بشر را از خاکدان عدم بتجلی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق در بوستان وجود چمن آرا گردانید و کالبد خاکیش را بخطاب الانسان سری و انا سره
مخاطب ساخته روحی بنسیم نفخت فیه من روحی بدمید و تشریف خلق الادم علی
در برش کرده بر سریر خلافت انی جاعل فی الارض خلیفة بنشاند و تاج کرامت قلنا لل
اسجدوا لادم بر سرش نهاده بخطاب علم الاسماء کلها خواند در نعت رسول صلی الله
جهان جهان صلوات طیبات بر مسند آرای لولاک لما خلقت الافلاک که استشمام ر
رحمة للعالمینش مشام پژمردگان مراحل [illegible] را جان تازه و فرحت بی اندازه بخش
عالم عالم درود نامعدود بر صدر نشین چار بالش و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین که [illegible]
شفیع المذنبینش گام افسردگان منازل مطلوب را ذائقه [illegible]

ب

۱. نعت و درود مجید دار حضرت پاک، درود تا ابد از انس و املاک، سلام با هزاران

درود اکرام نثار نازنینی تخت لولاک، بباید دانست که حق سبحانه تعالی جل شانه و عز اسمائه ذات

قدسی صفات آن رحمة للعالمین و شفیع المذنبین را زینت بخش انبیا و زیب فزای اولیا آراسته

چنانچه هفته را به جمعه و بنده الفعال اسماء را بستارگان بیاراست و فرشتگان را به جبرئیل بیاراست

و بهشت را بحور و قصور بیاراست و روزها را بروز جمعه و ماهها را بماه رمضان بیاراست و

مسجدها را بخانهٔ کعبه بیاراست و کتابها را بالقرآن بیاراست و قرآن را به بسم الله بیاراست و

پیغمبران را بمحمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بیاراست چنانچه [illegible] انبیا و اولیا علیهم الصلوة

والتحیات بوجود باجود ادست این عاصی پر معاصی را چه یارائی که بااین زبان پر عصیان

نعت آن سید المرسلین که زینت بخش انبیاست شاید و چه مجالی که کام نافرجام خود را

بمدح آن شفیع المذنبین که زیب افزای اولیاست گشاید بیت چه نعت پسندیده

گویم ترا، علیک الصلوة ای نبی الوری، چون جل و علی بمدحش لولاک لما خلقت الربوبیت

فرموده و در ثنائیش نزول طه و یس نموده نطق را مجال مدحش نماند چاره ناچار برین شعر اختصار

نمودیم فرد تراعز لولاک تمکین بس است، ثنای تو طه و یس بس است، الغرض بیت

محمد گر نبودی کس نبودی، نبودی هیچ عالم را وجودی در ذکر تاریخ تولد و شمار عمر شریف و تاریخ

وفات و نزول وحی و تعداد معجزه بقول امام محمد باقر و بقول علی مرتضی رضی الله عنهما

ولادت باسعادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتاریخ دهم ربیع الاول روز دوشنبه

بعد از طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب در سال فیل چهل و دو هزار [illegible] الله

آورده بود و در سفینة الاولیا آورده که در عهد نوشیروان که از ابتدای سلطنت او

چهل و دو سال گذشته بود و از وفات سکندر رومی هشتصد و دو سال گذشته

حق

[illegible]

بود که تولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بظهور رسید و ملا معین در معارج النبوة آورده که از آدم
علیه السلام تا ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شش هزار و هفتصد و پنجاه سال [illegible]
نوح علیه السلام چهار هزار سال و از ابراهیم علیه السلام سه هزار و یکصد [illegible] سال و از موسی علیه السلام
دو هزار و هشتصد سال گذشته بود و از ولادت با سعادت داود علیه السلام یکهزار و ششصد
سال و از عیسی علیه السلام ششصد سال گذشته بود که ولادت با سعادت آن سرور انبیا
صلی الله علیه وسلم بظهور آمده و در چهل سالگی نهم رجب المرجب جبرئیل علیه السلام اندر غار حرا بر آن
سرور نزول کرده و وحی آورد [illegible] آدم صفی الله ده مرتبه نازل شده و بر نوح نبی الله پنجاه و سه بار
و بر یوسف صدیق الله چهار صد مرتبه و بر موسی کلیم الله چهار صد و شصت مرتبه و بر عیسی علیه السلام
سی و دو مرتبه و بر محمد صلی الله علیه وسلم ده هزار و بیست و چهار مرتبه نازل شده و وحی آورده و در
سال چهلم در ماه مبارک رمضان قرآن شریف آورده و در سنه پنجاه و یکم نبوت در شب بیست و
هفتم رجب معراج واقع شد و بعد پنجاه و سه سال از مکه معظمه بمدینه شریف زاده الله
شرفا هجرت فرموده و ده سال در مدینه منوره اقامت ورزیده و در مدت پنجاه و [illegible]
لشکر ظفر پیکر بغزا کشیده از آن جمله بیست و هفت مرتبه بذات مبارک خود غزا نموده
سال دوم از هجرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با حضرت علی مرتضی رضی الله عنه عقد
بست بقول ابن عباس رضی الله عنه عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بوده
وفات سرور انبیا صلی الله علیه وسلم اختلاف واقع است بقولی دویم ربیع الاول روز
در سنه یازده هجری و بقولی دوازدهم شهر مذکور روز دوشنبه وقت چاشت از صداع و
درد پهلو رحلت نموده بعالم قدس شتافت چنانچه تاریخ وفات شه [illegible] از لفظ
بر می آید و قبر مبارک در مدینه منوره در حجره حضرت عائشه رضی الله عنها که در آن حجره

۱ روح مقدس شریفش بود کرده‌اند و بقولی چهارشنبه نیم شب و بالصحیح بقولی روز سه شنبه مدفون کردند
دو بحر الانسان دوازدهم ربیع الاول شب جمعه آورده است و در سفینة الاولیا شب چهارشنبه
نیم شب [illegible] آورده و بقولی روز سه شنبه مدفون کردند و نعش پاکش را از حجره بیرون نیاوردند همونجا
دفن کردند و [illegible] خلائق و [illegible] گان به نماز جنازه حاضر شدند و از انبوه فرصت نیافتند
و [illegible] بغیر امام نماز گذاردند و گویند که از وجود پاکش بوی عطر که هیچ بوی خوش با آن نمی رسید چنان
شده که تمام مدینه معطر گشت چنانچه تاریخ رحلت آن سرور از این منظومه نیز هویداست نظم
چون حیات النبی ز حکم خدا ❊ شد ز دار الفنا بدار بقا ❊ [illegible] ❊ قبله آمال ❊ ابن عباس گفت
شصت و سه سال ❊ روز مولود و نقل آن محمود ❊ گفت شاه نجف دوشنبه بود ❊ لیک تاریخ
آن شفیع امم ❊ از ربیع نخست بود دوم ❊ سال نقلش خرد بتعمیه خواند ❊ از محمد زمانه خالی ماند ❊
سال نقلش چنین غم افزا شد ❊ جان رحمت و دین ز دنیا شد ❊ گفته ام سال نقل آن مه دین
وای شد پادشه ز روی زمین ❊ شد رقم نقل سال آن عالی ❊ حیف شد احمد است و دین خالی ❊
باز تاریخ نقل او دریاب ❊ زندگی رفت ای [illegible] از اصحاب ❊ سال نقلش ز عقل ثابت گشت
روح اکبر ز اهل بیت گذشت ❊ گفت تاریخ نقل او رضوان ❊ که شد حیف از عجم ایمان ❊ باز
تاریخ نقل او برخوان ❊ ملکه شد از فراق او بیجان ❊ سال نقلش بخوان رنج و تعب ❊ ماند
صد حیف بیکرم عرب ❊ سال نقلش بگو به ناله و آه ❊ کز مدینه بشد نبی الله ❊ باز گو
سال نقل آن سرور ❊ بدل ناتوان غم پرور ❊ چون شفیع الورا ز دنیا رفت ❊ شده تاریخ
در زد و [illegible] ❊ نتوان گفت در ز دریا شد ❊ بلکه گوییم جان ز دنیا شد ❊ روضه اش
مدینه والا است ❊ بفلک سای آن زمین او بالا است ❊ صد هزاران درود نامعدود ❊ باد
بر ذات پاک آن محمود ❊

بعد حمد خدا و نعت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم زبان پر عصیان خود را از آب رحمت مناقب اهل

البیت الطاهرین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین طاهر و مطهر میگرداند و جبین قلم عبارت

بر صفحه بیان مدح آن برگزیدگان رحمان می فرساید بدانکه الله تعالی بیان آیات اهل البیت الطاهرین

در فرقان حمید میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و پیغمبر صلی الله

علیه وسلم وعده نجات مر عاصیان را از دریای مهلکات هوا و هوس و کفر و خذلان بوسیله سفینه

آل که مثال اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه السلام من رکبها نجا ومن تخلف عنها

هلک کرده [illegible] پس هر که در اطاعت و پیروی این برگزیدگان رحمان سر بر

نهاد او را از ناجیان شمر و هر که قدم از جادهٔ اطاعت و پیروی اینها بیرون انداخت آنرا از دوزخیان

دان بیت چو از و گشتی همه چیز از تو گشت ٭ چو از و گشتی همه چیز از تو گشت ٭ پس هر گاه مداح این مقبولان

برگزیدگان خدا و رسول است صلی الله علیه و آله وسلم این گناهگار را به مقدور که قدم در وادی مناقب ایشان

نهد و چه یارای که زبان خویش در مدح اینها گشاید اما از کرم الله تعالی امیدوار است که او سبحانه جل شانه

ظاهر و باطن این عاصی را پیرو اقوال و افعال ایشان گرداند نظم الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه

اگر دعوتم رد کنی ور قبول ٭ من و دست و دامان آل رسول ٭ در ذکر تاریخ وفات حضرت

فاطمه زهرا رضی الله عنها بدانکه وفات حضرت خیر النسا فاطمه زهرا رضی الله عنها بعد شش ماه

رحلت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بتاریخ سیوم رمضان المبارک شب سه شنبه یازده

هجری بوقوع آمد چنانچه ازین منظومه هویداست نظم فاطمه آنکه سیده مدنی ٭ برگزیده

بضعة النبی ٭ در شرف طاهرست از پسران ٭ دختر مصطفی است نیک بیان ٭ اوست

زمان و زمین ٭ اوست خیر النسا الصدق و الیقین ٭ در مراتب بلیغ خلد برین ٭ او

اشتباه بنت رسول لقب او صفیه است و بتول ٭ جسم او را ز روح مریم دان ٭

پاک از لطف و رحمت یزدان ٭ نام او ولی اوست امنة الله ٭ بر بزرگیش این نسبت گواه ٭ بعد
شمش ماه سید کونین ٭ نقل کرد آن عقیده دارین ٭ بود تاریخ سیوم رمضان ٭ که بنده فاطمه
بعد از آن ٭ بود ادینه یا دو شنبه بود ٭ که ز دنیا بخلد نقل نمود ٭ سال نقلش تعبیه بر خوان ٭
ماند دنیا بکم بتر بجان ٭ قبر او جنب روضه سرور ٭ گفته اند اهل علم و فضل و هنر ٭ لیک بر
مرقدش خدا است علیم ٭ هر سخن پس بود بطبع سلیم ٭ در ذکر تاریخ تولد و عمر شریف و
تاریخ وفات و تاریخ ایام خلافت امام حسن بدانکه ولادت با سعادت امیر المومنین حضرت
امام حسن رضی الله عنه روز سه شنبه یازدهم رمضان المبارک سیوم از هجرت در مدینه منوره بظهور
رسید و آنحضرت در کنف حمایت رسول صلی الله علیه و سلم پرورش یافت و از سینه تا فرق
مشابهت تمام از رسول صلی الله علیه و سلم داشت و اندر طریقت نظری تمام بوده است
و اندر دقایق نطقی وافر داشت چنانچه روزی امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه آنحضرت را
در کنار خود داشت و بر زانوی خود نشانده محبت بی نهایات میکردند و سرش میبوسیدند که
ناگهان آنحضرت رو بجانب پدر بزرگوار خود حضرت علی مرتضی بگردانیدند و فرمودند که ای
پدر بزرگوار امید است خدا تعالی بر تو می نگرد شرم نداری که خدا تعالی بر تو ناظر باشد و تو غیر او را دوست
میداری علی مرتضی رضی الله عنه از این سخن زار زار بگریست و همچنان سخن و کلامهای آنحضرت
بسیار است و آنحضرت خرقه خلافت از دست پدر بزرگوار خود علی مرتضی رضی الله عنه یافته
اند و مدت خلافت شش ماه بود و آورده اند که آنحضرت را شانزده فرزند بوده اند از الجمله
پنج دختر و یازده پسر زید و حسن مثنی و حسین و طلحه و اسمعیل و عبد الله و قاسم و حمزه
و یعقوب و عبد الرحمن و عمر از الجمله دو پسر قاسم و عبد الله همراه پدر بزرگوار خود در کربلا
شهید شدند و پنج پسر در حضور و یا عقب پدر بزرگوار خود بروایت مختلف

وفات یافتند و باقی چهار پسر عقب ماندند حضرت زید و حسن مثنی و حسین اثرم و عمر
اما اولاد حسن اثرم و عمر زود درگذشت و عقب نماند و از حضرت زید و حسن مثنی عقب ماند
و حسن مثنی بدامادی عم بزرگوار از حضرت امام حسین رضی الله عنه اختصاص یافت
پس ازینجاست که اولاد حسن مثنی جامع هر دو طرف‌اند حسنی و حسینی اند مدت
عمر شریف چهل سال بود و بقولی چهل و شش سال و بقولی پنجاه سال و یازده روز
بود و شهادت آنحضرت بتاریخ یازدهم ربیع الاول و بقولی از شنبه بیست و نهم صفر و بقولی
هفتم صفر سنه [illegible] هجری و مرقد منور آنحضرت در جنت البقیع است چنانچه ازین
منظومه هویداست منظومه حسن آن بادشاه کون و مکان * کنیت او ابو محمد دان *
آن امام مولد است حسن * نقی و سبط و سید است حسن * ذات والای آن [illegible] *
بیشک و شبهه سید الطرفین * صاحب شوکت و شهامت بود * منبع بخشش و کرامت بود *
دل ز دنیای بی‌وفا برداشت * امر و نهی خلافتش بگذاشت * شد بعزلت نشین
بیاد خدا * که جهالت عاقبت بفنا * ختم بر ذات او خلافت شد * از جهان
فتنه و آفت شد * عقل سال ولادت آن شاه * یافت حرف نخست بسم الله *
لیک از روی اختلاف مگو * سر جالت بسال اول او * بود تاریخ هفتم ای مسعود
سفرش در مه صفر فرمود * صبح یوم الخمیس نقل نمود * ز جهان سوی حضرت معبود *
انتهای بیت نام بسم الله * آن دو حرف بیت سال حلت شاه * هاتفی گفت
سال نقل امام * حیف آفاق ماند از اسلام * در بقیه مزار او آمد * رحمت
حق نثار او آمد * در ذکر تاریخ تولد و عمر شریف و تاریخ شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه * بدانکه نام مبارک آنحضرت حسین امام سیوم است از ائمه اهل و کنیت

ابو عبد الله است و خرقهٔ خلافت تصوف از برادر بزرگ امام حسن و پدر بزرگوار خود علی
مرتضی رضی الله عنه و جد بزرگوار خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم یافته است و در
همه حال مقبول است و ولادت با سعادت آنحضرت بروز پنجشنبه سیوم ماه شعبان در سنه
چهارم از هجرت و نزد بعضی در سنه سه هجری در مدینه منوره بظهور رسید و در شش ماه از
مدت حمل متولد شده و هیچ فرزند شش ماهه سوای آنحضرت نمانده است مگر این خصوصیت
بآنحضرت است و آنحضرت را در طریقت کلامهای بسیار در رموزهای بیشمار در معاملات نیکو و کمالات
دلجو بود چنانچه یکی از آنحضرت سوال کرد که نهایت بندگی چیست فرمودند که نهایت بندگی آنست
اختیار خود را از میان برخیزد یعنی بذات احدیت چنان مستغرق گردد که خود را در میانه نبیند
منقول است که آنحضرت چهار پسر و دو دختر داشتند علی اکبر و علی اوسط که حضرت زین العابدین است
و علی اصغر و عبد الله و برادرش شش پسر داشت نام مبارک آن هر دو محمد و جعفر است الغرض
عقب او حضرت امام زین العابدین اند رضی الله عنه و مدت عمر شریف آنحضرت پنجاه و هفت
سال و پنجاه بود و بقولی پنجاه و هشت سال و شهادت آنحضرت در سنه شصت هجری دهم
محرم الحرام روز جمعه منقول است که دهم محرم روز جمعه از صبح با جمیع برادران و فرزندان
و غیره با آب تشنه لب بجنگ مشغول گشت و وقت نماز جمعه و بقولی روز شنبه وقت نماز
پیشین و یا نماز جمعه با پنج برادران و سه فرزندان و هشتاد تن از اصحاب شهید شدند قبر
مبارک آنحضرت در کربلا است مردمان بنی اسد آنحضرت را تجهیز و تکفین کردند و حضرت
علی اکبر را در پایان قبر پدر بزرگوار مدفون کردند و دیگر شهیدان را بیک موضع در
خاک مستور کردند و عباس بن علی رضی الله عنهما در حیات حضرت امام حسین چند
ساعت پیشتر مردانگی نمایان کرده شربت شهادت چشیده بودند از این گروه

عارضه جدا مدفون کردند و نشان علمدار آنحضرت بودند و محبوب ترین برادران چون حضرت
عباس ابن علی مرتضی شهید شدند آنحضرت فرمودند که الحال پشت من شکست یارای
زندگی نماند الغرض جمیع اهل بیت بیکبار بر خاستند مگر حضرت امام زین العابدین که در خیمه
مریض بودند امانت خلافت و امامت آنحضرت با ایشان حواله نمود و رحلت فرمودند و جان
بجانان سپردند بیت آفتاب و ماه و لوح عرش و کرسی و قلم در غم آن شاه شهید کربلا گریستند
و این بیت تاریخ از این منظومه هویداست نظم بود آن شاه سید کونین بیگمان آمد امام حسین
قرة العین مصطفی و بتول گلبن روضه فروع و اصول ثمره شجره علی ولی هادی مسلک حق و جلی
گر بری نخست بسم الله بشکر حمد و الهی همراه سال مولود آن شهنشه دین می برآید از این دو حرف
به بین سخن مختلف امام آمده سال مولود او سر دین ست جمعه عاشوره محرم بود که سوی
خلد امام نقل نمود سوره فاتحه تمام بخوان بعد از این هر دو حرف مقطع آن هست یکی بشکری
دو گواه بهر سال شهادت آن شاه سال القلش بگفت غمگینی سر دین را بریده دینی
مرقد آن بکربلا آمد هر دو عالم بر و فدا آمد ذکر تاریخ تولد شریف و تاریخ وفات و ایام
امامت حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه بدانکه نام مبارک آنحضرت علی اوسط و کنیت
ابو محمد و ابو القاسم و ابو الحسن و ابو بکر و القاب زین العابدین و سید العابدین ست ابن حضرت امام
حسین رضی الله عنهما ست امام چهارم اند از ائمه اهل بیت والده ماجده آنحضرت شهربانو
بنت یزدجرد شهریار بن خسرو بن هرمز بن نوشیروان عادل ست و فاطمه خواهر آنحضرت
همشیره شهربانو ست که بحسن مثنی ابن حضرت امام حسن رضی الله عنه منسوب بود پس اولاد
حسن مثنی کریم الطرفین ست از مرآت الاسرار و روضة الصفا و حبیب السیر منقولست
که در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دختر یزدجرد شهریار اسیر کرده

آورده بود

آورده بود بهر سه را امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه در حصه خود گرفت که اینها دختران سلطان
عجم اند فرزندان ایشان منسوب نسبت پس یکی را با امام حسین بخشید از وی امام زین العابدین و فاطمه
خواهر او متولد شد و دیگری محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنه داد از وی قاسم بوجود آمد و سیومی بعبد الله
بن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عطا فرمود از وی سالم بظهور پیوست پس امام زین العابدین بن امام حسین و
قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق و سالم بن عبد الله بن عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم پسران خاله
یکدیگر هستند و ازین هر سه اعقاب و اولاد بسیار ماندند و ولادت با سعادت آنحضرت پانزدهم
جمادی الثانی روز جمعه و بروایتی در ماه شعبان در سنه سی و شش هجری و بقولی سی و هشت هجری
در مدینه منوره بظهور رسیده آنحضرت در زمان شهادت علی مرتضی رضی الله عنه دو ساله بود
و در واقعه کربلا بیست و سه ساله و بقولی دوازده ساله بود که بعد شهادت پدر بزرگوار بر مسند امامت
جلوه گر شد و وفات آنحضرت روز سه شنبه نوزدهم محرم در سنه نود و چهار هجری و بقولی نود و
پنج هجری در زمان سلطنت ولید بن عبد الملک بن مروان شده مرقد منور در بقیع مدینه در پهلوی ولید
عم بزرگوار حضرت امام حسن رضی الله عنه عمر شریف پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و هشت و
یکسال و ایام امامت سی و چهار سال است و بعضی مورخان نوشته که ولید بن عبد الملک بن
مروان آنحضرت را زهر داده آنحضرت یازده پسر و چهار دختر داشتند رضی الله عنه در ذکر تاریخ
ولادت و عمر شریف و ایام امامت و وفات و تعداد خلفای حضرت امام جعفر باقر رضی الله
عنه بدانکه نام مبارک آنحضرت محمد و کنیت ابو جعفر و القاب باقر و شاکر و هادی است بن
امام زین العابدین بن حسین رضی الله عنهما و وی امام پنجم از ائمه اهل بیت و والده ماجده او
فاطمه بنت امام حسن است و ولادتش روز جمعه سیوم ماه صفر و بقولی غره رجب
سنه پنجاه و هفت هجری در مدینه منوره بظهور رسیده و در زمان شهادت امام

حسین جد خود سی ساله بود و در وفات پدر خود امام زین العابدین سی و هشت ساله بود
که بر مسند امامت نشست کمالات آنحضرت بسیار اند الله تعالی آنحضرت را نور حکمت داده
بود مدت حیاتش پنجاه و هفت سال و بقولی پنجاه و سه سال و بقولی هفتاد و سه سال و بقول
حضرت امام جعفر صادق پنجاه و هشت سال بود و ایام امامت نوزده سال بود و آنحضرت را
پنج پسر و دو دختر بود و بقولی شش پسر و یک دختر بود و بقولی سه پسر و دو دختر داشت یکی حضرت
امام جعفر صادق و دویم سلطان ابراهیم ادهم گویند که سلطان ابراهیم ادهم سیر سلوک
از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه تمام کرد و بدولت خلافت حضرت امام فائض شد چنانچه
یک شجره او همچنان بواسطه حضرت امام محمد باقر بحضرت امام حسین بن حضرت علی مرتضی
رضی الله عنهما منتهی میشود و شجره دویم ایشان بواسطه حضرت فضیل بن عیاض که نزد
صاحب عیاضیانست و دوازده حضرت شیخ عبدالواحد بن زید است که او صاحب خانواده
خانواده
زیدیانست بخواجه حسن بصری رحمة الله علیه میرسد چنانچه در خاندان حضرت چشت علیه
الرحمة همین شجره میدهند که حضرت سلطان ابراهیم ادهم در چشتیان صاحب سلسله است
و در هر دو حال مقبولست خرقه خلافت از هر دو یافته و خانواده ادهمیان و سلسله خفرونیه
نیز از سلطان ابراهیم ادهم می پیوندد رحمة الله علیهما و ایشان را دو خلیفه بودند خواجه
حذیفة المرعشی و خواجه شقیق بلخی عرضکه از حضرت امام هم خلافت یافته است و وفات
حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه ۱۱۳ هجری یکصد و چهارده هجری
و بقول یحیی ابن معین یکصد و هیژده هجری و بقول مدائنی یکصد و هفده هجریست و در زمان
سلطنت هشام بن عبدالملک بخلد برین شتافت و نزد بعضی هشام بن عبدالملک
آنحضرت را زهر داده مرقد مطهر آنحضرت در گورستان بقیع مدینه نزدیک مرقد حضرت

[illegible]

رحمت

یعنی حضرت امام زین العابدین است عطر الله مرقده در ذکر تاریخ تولد و عمر شریف و امامت
و وفات و تعداد خلفای حضرت امام جعفر بدانکه اسم مبارک آنحضرت امام جعفر و کنیت
ایشان ابو عبدالله و ابو اسماعیل و القاب صادق و صابر و فاضل و طاهر است ابن امام محمد باقر
رضی الله عنهما وی امام ششم است از ائمه اهل بیت مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر
صدیق رضی الله عنهما ولادت باسعادت آنحضرت در سه شنبه و نزد بعضی روز یکشنبه و نزد بعضی روز
دوشنبه هفدهم ربیع الاول بمدینه منوره در سنه هشتاد هجری و بقولی هشتاد و سه هجری است و مدت
حیاتش شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنجاه بوده و در وفات جد خود حضرت امام زین
العابدین پانزده ساله و بقولی دوازده ساله بوده در انتقال پدر بزرگوار خود محمد باقر سی و چهار ساله
و بروایتی سی و یک ساله بود که بعد پدر بزرگوار بمسند امامت جلوه نمود و ایام امامت سی و چهار
سال بود گویند آنحضرت شش پسر و یک دختر داشت و بقولی هفت پسر و چهار دختر داشت و آنحضرت
را دو خلافت از پدر بزرگوار خود و از حضرت قاسم بن محمد بن حضرت ابوبکر صدیق نیز خرقه خلافت
پوشیده اند بدین وجه که حضرت امام جعفر صادق ع و هو لبس الخرقة من جده الشیخ المشایخ قاسم
بن محمد و هو من حضرت سلمان فارسی و هو من ابوبکر صدیق و هو من حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه سلسله حضرات نقشبندیه اهلین شجره است و
آنحضرت نیز خلیفه داشتند یکی حضرت امام موسی کاظم دویم نعمان بن ثابت یعنی امام اعظم ابو
حنیفه کوفی رحمة الله علیه چنانچه قول امام اعظم است لولا السنتان لهلک النعمان
سیوم سلطان العارفین لقب حضرت بایزید بسطامی است و نام طیفور بن عیسی بن آدم
بن سروشان و جد ایشان گبر بود باسلام مشرف شد نزد بعضی آنست که آنحضرت
[illegible] سال خدمت حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه نمود و خرقه خلافت داشت

حضرت امام پوشیده و میر سید اشرف جرجانی و دیگر ارباب سیر بر آنند که حضرت بایزید را انتساب
صحبت با حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه بود از باطن بحسب روحانیت حضرت امام تربیت
یافته است غرض که در هر دو حال مقبولست و در لطائف اشرفی می نویسد که خواجه بایزید از حبیب
عجمی که مرید عظیم القدر خواجه حسن بصری بود نیز خلافت یافته است و خانواده شطاریه عشقیه هم از ایشان است خرقه
و منشأ این سلسله در هند از عبد الله شطار است و سلسله نقشبندیه هم از حضرت بایزید بسطامی
می پیوندد چنانچه مشهور است الغرض کمالات حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
بیرون از تحریر است الله تعالی آنحضرت را علم عجیب و غریب داده بود وفات آنحضرت
روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه یکصد و چهل و هشت هجری در زمان سلطنت ابوجعفر منصور
دوانقی که از خلفای بنی عباس بود به ریاض رضوان شتافت و بقول اکثر مورخین آنجناب را منصور
دوانقی زهر داد و قبر مبارک در بقیع است در آن گنبد که امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام
حسن رضی الله عنهم آسوده اند نور الله مرقدهم و یک دینار هم از مال دنیا از ایشان نماند وقت
رحلت فرزندان را وصیت فرمود که دست از قرآن و حدیث مدارید و قطعاً مبارزت و سنان ننمائید
که جد ما چنین وصیت کرده است در ذکر تاریخ تولد و عمر شریف و ایام امامت و تعداد خلفائی
و تاریخ وفات حضرت امام موسی کاظم بدانکه نام مبارک آنحضرت موسی و کنیت ابو الحسن و ابو
ابراهیم و ابو   و القاب از غایت حلم و فرو بردن خشم کاظم می گفتند و صابر و صالح
و امین نیز میخوانند امام هفتم اند از ائمه اهل بیت مادرش ام ولد حمیده بربریه نام که حضرت
امام محمد باقر رضی الله عنه وی را خریده به امام جعفر صادق داده بود ولادت آنحضرت یکشنبه هفتم
ماه صفر سنه یکصد و هشت هجری در منزل ابواء که مابین مکه و مدینه است واقع شد و عمر شریف
هفتاد و چهار سال بود و وقت رحلت پدر بزرگوار خود حضرت امام جعفر صادق بیست

سال بود

ساله بود که بر مسند امامت جلوه گر شد و ایام امامت سی و پنج سال است و آنحضرت
ی ملک پسر و هشت دختر داشت و بقولی بیست پسر و هفده دختر داشتند و در آنحضرت ادع
صوفیه دو خلیفه بودند یکی امام علی موسی رضا و دویم شیخ المطلبی و کرامات و خرق عادات
از آنحضرت بسیار بظهور رسید وفات آنحضرت بتاریخ هفتم و بقولی بیست و پنجم ماه رجب سنه
ثلث و ثمانین و مائه هجری در سلطنت هارون رشید بغداد در حبس بدرجه شهادت رسید و بقول اکثر مورخین و
ارباب سیر نقل اند که هارون رشید سندی بن شاهک با یحیی بن خالد برمکی امام بیگناه را زهر داد
قبر مبارک آنحضور در مقبره قریش است
ذکر تاریخ تولد و عمر شریف و ایام امامت و تولد خلفا
و وفات حضرت امام علی موسی رضا ابن امام موسی کاظم رضی الله عنهما بدانکه نام مبارک
آنحضرت علی است و کنیت ابوالحسن و ابومحمد و القاب رضا و مرتضی و ضامن و صابر و غیره بسیار
امام هشتم است از ائمه اهل بیت مادرش ام ولد ملکم نام داشت گویند که وی کنیزک حمیده بود مادر
حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه شبی حمیده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بخواب دید فرمود
که این کنیزک را بموسی کاظم پسر خود بخش زود باشد که از وی پسری متولد شود که بهترین اهل زمین و
باشد و گفت که چون بعلی موسی رضا حامله شدم در خواب آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم
و در زمانی که بوجود آمد دستها بر زمین نهاد و روی بسوی آسمان کرد و لبهای مبارک جنبانید
چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند ولادت آنحضرت روز پنجشنبه و بقولی روز جمعه
یازدهم ربیع الآخر سنه یکصد و پنجاه و سه هجری در مدینه منوره بظهور رسید و عمر شریف چهل
و پنج سال و بقولی پنجاه سال بود و در زمان وفات پدر بزرگوار خود حضرت امام
موسی کاظم رضی الله عنه سی و سه ساله بودند که بر مسند امامت نشستند و ایام
امامت هفده سال است کلمات حقایق و خوارق عادات که از آنحضرت بظهور رسیده اند

بسوی

از حج یکی از اهل بیت طاهر شده و آنحضرت پنج پسر و یک دختر داشت و بروایتی غیر از امام تقی
فرزندی اهل ... داشتند آنحضرت در انصراف شد خلیفه داشتند یکی حضرت
امام محمد تقی رضی الله عنه دویم شیخ معروف کرخی و سیوم میر سید ابو القاسم یکی رضی الله عنهم
وفات آنحضرت در ... طوس بقریه سناباد که امروز بمشهد مشهور گشت روز جمعه بیست و یکم
ماه رمضان و بقولی آخر ماه صفر در سنه دو صد و سه هجری در ایام سلطنت مامون بن هارون
رشید بوقوع آمد گویند که مامون بن هارون رشید امام معصوم را زهر داد و از آن سبب
بفردوس خرامید مرقد منور در مشهد است عطر الله مرقده در ذکر تاریخ وفات حضرت
امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا رضی الله عنهما بدانکه نام مبارک آنحضرت محمد است و کنیت
تقی است وی امام نهم است از ائمه اهل بیت کرامات و خرق عادات بسیار داشتند بعد پدر
بزرگوار بر مسند امامت جلوس فرمودند وفات آنحضرت ششم ذی حجه در سنه دو صد و بیست هجری است
در ذکر تاریخ وفات حضرت امام علی نقی بن امام تقی رضی الله عنهما بدانکه نام مبارک آنحضرت
علی است و کنیت نقی و آن امام دهم اند از ائمه اهل بیت بعد پدر بزرگوار خود بر مسند امامت جلوه [illegible]
و عالمی را هدایت نمودند وفات آنحضرت بیستم جمادی الثانی سنه دو صد و پنجاه و چهار هجری
است رضی الله عنه در ذکر تاریخ وفات حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه بدانکه نام
مبارک آنحضرت حسن است و کنیت عسکری امام یازدهم اند از ائمه اهل بیت بعد پدر بزرگوار
خود حضرت امام علی نقی بر مسند امامت جلوس فرمود وفات آنحضرت در سنه دو صد و شصت
هجری است نور الله مرقده در ذکر ظهور حضرت امام مهدی آخر الزمان بدانکه ظهور امام مهدی
در آخر زمان خواهد شد نام او محمد است و سی صد و شصت رجال الله کامل با وی باشند و آنحضرت
از اولاد فاطمه باشند و قول اکثر مشائخان طریقت بر آنست که خرقه فقر سرور انبیا

صلی الله

صلی الله علیه وسلم را در شب معراج بواسطهٔ حضرت جبرئیل علیه السلام الله تعالی اعطا فرمود
و از آن سرور صلی الله علیه وسلم بعلی مرتضی رضی الله عنه رسید و از علی مرتضی باین چهار پیر
طریقت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت خواجه کمیل بن زیاد و حضرت خواجه
حسن بصری رضی الله تعالی عنهم رسید و ازین چهار پیر طریقت بچهارده خانواده رسید
و ازین چهارده خانواده چهل سلسله استخراج شد و ازین چهل سلسله هزاران قطب الاقطاب
و اولیاء عالی جناب شدند بخرقهٔ خلافت فقر از رسول صلی الله علیه وسلم دست بدست
تا الی الان رسیده آمده اند تا قیام قیامت همین طور خلافت باطنی جاری خواهد بود
و بر حضرت امام محمد مهدی خلافت ظاهر و باطن تمام خواهد شد الغرض جمله چهل سلسله بچهارده
خانواده میرسند و چهارده خانواده بچهار پیر طریقت میرسند و چهار پیر بجناب علی
مرتضی و او برسول خدا صلی الله علیه وسلم و در رسول خدا و حضرت علی مرتضی جدائی متصور نیست
قال علیه السلام انا و علی من نور واحد بزرگی تاریخ وفات دوازده امام علیه السلام خوب گفته
لهذا درج نمودیم تاریخ منظومه وفات دوازده امام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نظم
از علی گردد جلی تاریخ فوت مرتضی ۞ کاشش عینش کم نما یا بر فراز الامش بیا ۞ از محیط مرکزش لام را
کم نما بهر حسن ۞ یا که ربعی از محیطش بر تمام افزا ۞ از محیط مشرقی ظا کم نما بهر حسین ۞ یا بتاریخ
حسن عشر علی زاید نما ۞ لام را تخفیف ساز و کم کن از لفظ علی ۞ بهر زین العابدین آن عقده
را عیان ۞ عشر تاریخ علی چون با علی گردد عدیل ۞ بر همه ظاهر شود تاریخ باقر ظاهرا ۞ گر علی و آل
[illegible] اشمار آری شود ۞ سال فوت جعفر صادق هویدا بر شمار ۞ حضرت موسی کاظم چون
ز اوساط علیست ۞ هست اسباط علی تاریخ آن بدر الدجا ۞ بر علی و بر محمد چون [illegible]
[illegible] میشود تاریخ سلطان علی موسی رضا ۞ چون محمد از علی بود و علی هم بود از د [illegible]

مبشود بر دو علی تاریخ آن مهر سخا چون علی ابن محمد بود تاریخش نگر هم علی ابن محمد گشت تاریخ [illegible]
عمدهٔ آل علی تاریخ خاص عسکری است زانکه خاص و عام را او هادی دین رهنما سال تاریخ تولد
آخر زمان لیس [illegible] که آمد ظهورش کی شود این معما در ذکر مناقب و فضیلت چهار یار کبار که [illegible]
هدایت ز نور ذات [illegible] نبوت را علی التعاقب ظاهر شوانده و تاریخ خلافت و ممات ایشان [illegible]

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم حضرت مولانا جلال الدین
رومی میفرماید شعر گفت پیغمبر که اصحابی کالنجوم رهروان را شمع و شیطان را رجوم یعنی
که الله تعالی ذات بابرکات این چهار یار را ستون دین را شمع هدایت و نور ولایت آفریده
هر که اقتدای ایشان کند ره براه آرد و هدایت یابد و هر که از پیروی ایشان پا بیرون نهد
در ضلالت افتد و گمراه شود که حق تعالی ایشان را از نور ذات آفریده چنانچه در روضة
الحقایق فی الفضل المناقب الخلفاء الاربعة رضی الله عنهم بروایتی از ابوذر غفاری
رضی الله عنه آورده روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لابی بکر رضی الله عنه یا ابابکر
خلقنی الله تعالی من جوهره و من نوره فنظر الیها الرب جل جلاله فاوقصها من عز هیبته
فانشجب منه فعرقت فتقطرت منها اربع نقط فخلقک الله یا ابابکر من اول نقطة وخلق
عمر من الثانیة وخلق عثمان من الثالث وخلق علیا من الاربعة فخبر گشت
یا ابابکر و عمر و عثمان و علی من نوری یقین باید دانست

ایشان نور ذات حق اند و ایشان را بعد از انبیا علیهم السلام والتحیات بر جمیع خلق
برگزیده است چنانچه در مناقب الخلفا آورده اختیار اصحابی علی جمیع العالمین
النبیین والمرسلین و اختیار من اصحابی ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین
پس باید دانست که دوستی و محبت ایشان فرض عین است و نور ایمان [illegible]

مظهر خدای عزت چنانچه مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسد الله الغالب پیشوای صوفیان

با صفا و رهنمای عاشقان با وفا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چنین روایت از

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کرده است روی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز و جل افترض علیکم حب ابی بکر و عمر و عثمان و علی کما افترض

الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج فمن یبغض احدا منهم لم یقبل الله له صلوة و لا زکوة و لا صوم و لا حجا

و یحشره من قبره الی النار و روی ابن الزبیر عن جابر ان النبی صلی قال ابو بکر وزیری و قایم فی امتی بعدی

و عمر حبیبی و عثمان منی و علی اخی و صاحب لوائی حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

در مناجات چهار یار چه خوش میفرمایند رباعی امت احمد از میان امم باشد از جمله

افضل الرم اولیا کرامت ادمید پیرو شرع سنت او بند بهتر از غیر انبیا باشد

خاصه آل محمد و اصحاب که همه بهتر اند در همه باب در میان همه سر لایق به خلافت

کس صدیق در پی آن نبود زان اهر از کس چه فاروق لایق انکار لبود و طلعت عثمان

النورین بکار ملت بنیافت زینت مزین بود بعد از همه بعلم و وفا اسد الله خاتم الخلفا

خدا با کرام و صحب عظام مسلک دین بنیافت نظام نام شان خیر با خرام مبر جز به تعظیم

سوی شان منگر در مناقبت ان پیشوای اهل طریق آن آشنای بحر عمیق ان اکمل و

افضل با التحقیق مصطفی را رفیق امیر المؤمنین ابو بکر ن الصدیق رضی الله تعالی عنه هو

الشیخ الکبار ان معد الوفا ران صاحب رسول الله فی الغار المحرم اسرار الصادق الصدیق

و الشیخ الشفیق قابل الرفیق ان امام علی التحقیق قاتل الکفره و الزندیق الملقب با العتیق خیر

البشر بعد الانبیاء با التحقیق من الغض صدیق فهو عند الله ملعون در بدیع قال و فی فضله

رسول الله صلی الله علیه و سلم اول من صدق لی ابو بکر و اول من یحشر یوم القیامة معی ابو بکر

ذا اوّل من قصی النبی بالظلم خواجهٔ اوّل که اول یار اوست ❊ ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست [illegible]

حبیب خدا ❊ مدح صدیق میکنیم ان است ❊ آنکه خواندش خدا این گفتار ❊ ثانی اثنین اذ هما فی الغار

اوست چون ثانی رسول خدا ❊ از خدا و رسول است جدا ❊ صدر دین صدیق اکبر قطب حق [illegible]

چیز از همه برده سبق [illegible] چو از بارگاه کبریا ریخت ❊ در صدر شریعت مصطفی ❊ آن همه در سینهٔ

صدیق ریخت ❊ لاجرم تا بود از و تحقیق ریخت ❊ چون دو عالم را بدیدم [illegible] کشید ❊ لب بلب

لب از سنگ خموش دم درکشید ❊ سر فرو برد ای همه شب تا بروز ❊ [illegible] موی برآورد [illegible]

ذکر تاریخ وفات و عمر شریف و ایام خلافت آنحضرت رضی الله عنه بدانکه عمر شریف آنحضرت

شصت و سه سال بود و بر سریر خلافت بیشتر دو سال جلوه گر ماند و وفات شریف شب سه شنبه [illegible] جمادی

الثانی در سنه سیزده هجری است مرقد منور آنحضرت در پهلوی آن سرور است چنانچه این منظومه

هویداست منظومه آنکه او صادق القول بوده ❊ یار پیغمبر خدا بوده ❊ عمر آن شاه صادق الاحوال ❊ بود

در جهان [illegible] شصت و سه سال ❊ بر سریر خلافت از تقدیر ❊ بیشتر دو سال ماند امیر ❊ [illegible] تاریخ او

گوهر سفت ❊ روز فوتش چهار شنبه گفت ❊ شب [illegible] دوم جمادی آخر بود ❊ که بدار البقاش نقل نمود

عقل سال وصال او فرمود ❊ در سن جود رفت صاحب جود ❊ سال نقلش به تعمیه برخوان

حیف شد صدق از و را ایشان ❊ قبر او جنت مرقد سرور ❊ همقران است چون [illegible] شمس قمر

در مناقب اعدل الاصحاب امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه آن شیخ ثانی

پیغمبر آن صاحب محراب و منبر آن قاتل الکفار آن قدوهٔ مهاجرین و الانصار اعدل الاصحاب

اکمل الاحباب صاحب الشرع و الاحتساب المجاهد فی المسجد و المنبر و المحراب الناطق بالصدق و

الذی کان صاحب رایه موافق الوحی و الکتاب امیر العادلین عمر ابن الخطاب رضی [illegible]

عنه من الحفص عمر عماد [illegible] الذی قال فی حقه رسول الله صلی الله علیه و سلم اوّل من خط [illegible]

بر ... اسلام ... ینطق علی لسان عمر ... و انا منک ... دیگر آن رهنمای خیراندیش فاتح کافران ظالم
... دین و اعلام یافت زو رونق ... گشتند اهل درس سبق عدل او و جهان شهره شده بود
... و جهان مسخر شده بود بود پنهان فتنه اغیار دین پاک محمد مختار او چو ایمان مصطفی آورد
دین اسلام آشکارا کرد او جدا کرد چون حق از باطل گشت فاروق نام آن عادل او چو حق شد
... زان پس که حجت ... بو جهلیان شکست دگر صبح صادق شب هویدا گشت علم تیغ او چو پیدا
گشت آن پیمبری که گفت پیمبر صفت زان کلاس معرفت گوهر که نبی بعد من اگر بودی آن
نبی بی شبهه عمر بودی فتح او فتح رویت حق بود صفتش فتح ذات مطلق بود بصفات خدای
بگر موصوف علم اشیا همه برو مکشوف بود فارغ چو سایه در خورشید مرده از خویش و زنده
جاوید خواجه شرع آفتاب جمع دین ظل حق فاروق اعظم شمع دین ختم کرده عدل او انصاف
بحق در فراست برده از جمله سبق آنکه حق طه برد خواند از نخست تا مطهر شد ز ظلم او درست
های ... دل او مای هوست فرخ آنکه در دل او مای هوست آنکه آمد در بر صراط او دل گذر
هست او ز اقوال پیغمبر عمر چون نخستین حق نهد در دست دست آخرش با جود بر ذوالجلال است
آنکه اول خلوت دار السلام او بدست آرد ز رضای ... البقام کار دین از عدل او انجام یافت
رود نیل از ترس او آرام یافت

ذکر تاریخ عمر شریف و ایام خلافت و تاریخ وفات آنحضرت

جمله عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و ده سال و شش ماه بر سریر خلافت داد عدالت
داده و وفات آنحضرت غره محرم روز شنبه در سنه بیست و چهار هجری بود و مرقد منور آنحضرت
در جنب رسول خدا صلی الله علیه و سلم نور الله مرقده چنانچه این بیت از تاریخ منظومه شخصی مر بر ثبت است
منظومه عمر آن پادشاه کشور دین چون ز دنیا بشد بخلد برین همچو صدیق صادق الاقوال
عمر آن بر نود شصت و سه سال شد ده سال خلیفه بود و شش ماه هم نمود بر کمر ماهان راه

روز شنبه غره محرم بوده که عمر نقل از جهان فرموده بکده و عدل سعی کردنش بوده در سر که ...
فرموده سال نقلش خیر و حسرت خوانده وای صد وای عدل بیکس مانده مرثیه ...
است آنکه گفتم بدانکه تحقیق است درمدح و مناجات صاحب حیا عثمان امیر ...
عثمان رضی الله ... آن ... عصر کونین آن نور افزای محفل ذو النورین آن محبوب مجالس
آن یوسف ثانی آن برگزیده رحمان آن مقتدای اهل ایمان آن جامع القرآن کمثل ...
فی الواح الرحمان آن حبیب السبحان و عدو الشیطان کامل الحیا ... امام المؤمنین
عثمان ابن عفان رضی الله تعالی عنه من العض عثمان فماویه النیران و خصمه الرحمن الذی قال
فی نعته رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت علی جناح جبرئیل مکتوب اسم عثمان و رایت
علی ابواب الجنة مکتوب باسم عثمان و رایت علی ساق العرش اسم عثمان لکل نبی رفیق فی الجنة
عثمان چونکه مداحش خدا و رسول است این فقیر را چه یارا که زبان در مدحش گشاید لهذا این منظومه اختصار
نمودیم و تطویل کلام را نا ملایم پنداشتیم منظومه خواجه نسبت که نور مطلق است بل ... دو نور
بر حق است آنکه غرق بحر عرفان آمده صدر دین عفان آمده رفعتی کان رایت ایمان برفت
از امیر المؤمنین عثمان گرفت رونق کان عرصه ... یافت از دل پر نور ذو النورین یافت
یوسف ثانی بقول مصطفی بحر تقوی و حیا کان وفا تاریخ وفات عمر شریف و
خلافت و عمر شریف آنحضرت نزد بعضی هشتاد سال و نزد بعضی نود سال است و دوازده
برسر بر خلافت امیر ماند و عالم عالم را هدایت نمود و وفات شریف آنحضرت روز جمعه ...
ذی الحجه در سنه سی و پنج هجری واقع شد مرقد منور آنحضرت در بقیع است عطر الله مرقده ...
ازین منظومه هم پیداست نظم انکه او صاحب حیا بوده حامی دین ...
گفته اند و هم هشتاد عمر آن خسرو عدالت و داد ... سال بر خلافت ماند ...

شریعت خواند ❊ سوی فردوس او چو عزم نمود ❊ جمعه ذی الحجه بود ❊ چونکه او وال خیر و احسان
عزم جنة ال رحلتش فرمود ❊ سال نقلش بگو بدرد و الم ❊ که وفاء حیات عز
عالم ❊ در جوار بقیة الله ❊ مرقد اوست ای خجسته لقا ❊ در مناقب خاتم الخلفا
فیلان با صف امیر المؤمنین علی مرتضی آن شیر خدا آن داماد مصطفی آن موصوف
و نهی النفس عن الهوا اظهر الغرائب اظهر العجائب آن حامل لوای محمدی آن قالع باب
خیبری آن صاحب عضد القوی آن کاشف اسرار سرمدی آن شهسوار مرتضی لا فتی
المصباح در دمان هل اتی آن اسد الله الغالب امیر الاشجعین امام المؤمنین حضرت
علی ابن ابی طالب رضی الله عنه من ابغض علیاً فهو عند الله ملعون و کاذب الذی قال
فی حقه رسول الله صلی الله علیه وسلم لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار الشجاع الکرار یا علی
انت اخی فی الدنیا والآخرة وفی دار القرار یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی المطلوب
کل طالب ابن المطلب بن هاشم بن عبد المناف نام آنحضرت علی و حیدر ... ائمه
و در توریت ایلیا و القاب بدر الدین مرتضی است نام پدر آنحضرت عمران است و کنیتش
ابی طالب و نام مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و آنحضرت
از هر دو جانب هاشمی الاصل است ولادت باسعادت آنحضرت بعد سی سال از عام
الفیل روز جمعه سیزدهم و یازدهم رجب المرجب در درون خانه کعبه معظمه بظهور آمد و کیفیت
تولد آنحضرت اینست که والده آنحضرت بهر زیارت بیت الله در درون خانه کعبه رفته
بود چون ایام حمل آخر رسیده بود ناگهان درد زه پیدا شد و آنحضرت همانجا
متولد شد و این سعادت اول آفرینش تا غایت هیچ آفریده را نصیب نشده شخصی
جواب گفته انت قطعه فرزند بخانه خدا شد ❊ با بنت رسول کد خدا شد ❊ هم

هم صاحب خاتم ید الله بود کنیت علی مرتضی ابو تراب شد حق جل و علا ذات قدسی صفت
آنحضرت را اهل بیت رسول الله فرمود و نیز اهل بیت خود نمود چنانچه گفته اند بیت
خوشی حیدر مصطفی تنها نیست هم اهل بیت رسول و هم اهل بیت خدا ست گویند که چون خبر تولد
آنحضرت بسمع همایون سرور انبیا صلی الله علیه و سلم رسید نزد ابیطالب عم خود گفته فرستاد
که نام من برسم زنهار این طفل را شیر ندهید عمش همچنان کرد پس سرور علیه السلام تشریف آورد
و زبان فیض ترجمان معجز بیان خود که کلید گنجینه اسرار الهی و مخزن رموزات نامتناهی بود در
دهان مبارک آن ولایت پناه انداخت تا مکیدن آغاز کرد چند ساعت مکید بعد از آن سرور زبان
مبارک از دهان آنکس بر کشید و فرمود که حالا شیر بدهید که من بحکم خدای عز و جل زبانرا مکیدن داده
بودم هر قدر که زبانم مکیده است علم بدرستی خواهد کرد و اسرار الهی و رموزات نامتناهی
مکشوف خواهد گشت پس همان لحظه نامش علی کردند چو پنج سالگی رسید آن سرور با
خضر گفت در تربیت باطنی نمود تا آنکه آن سرور مبعوث گشت و چون بده سالگی رسید با آن
سرور علیه السلام ایمان آورد و چون به بست و پنج سالگی رسید آن سرور انبیا صلی الله
علیه و سلم حضرت فاطمه رضی الله عنها را در سنه دو هجری در عقد مناکحت داد و در آن روز
عمر شریف حضرت فاطمه پانزده ساله بود و تا حیات حضرت فاطمه زن دیگر نخواست
و بعد ها هشت زن دیگر تا مدت حیات در عقد نکاح خود آورد و بست و دو پسر و شانزده
دختر داشتند و از پنج پسر اولاد ماند از حضرت امام حسن و امام حسین و محمد حنیفه که لقب
محمد اکبر و کنیت ابو القاسم است و عمر و عباس و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین از
فاطمه زهرا اند و محمد حنیفه از اسما بنت عیسی الحثعمیه و عمر از خوله بنت ... ...
که از عمده های قبیله قریش بود متولد شد رضی الله عنها و آن امیر المومنین

[illegible] وقناعت وگرسنگی را دوست میداشت چنانچه بعد سه روز
[illegible] روزه میگرفت و گاهی بعد پنج افطار کردی و در هنگام افطار یکف
کف دست آرد جو طعام میکردی و زیاده از یک کف دست آب نخوردی و این احوال
[illegible] بجا میشکردی و در وقت افطار چندان گریستی که جامه مبارک تر گشتی و میفرمودی
که در گرسنگی چندان لذت یافته‌ام که از بسیاری سیری و لذت و میفرمودی که گرسنگی را چرا
دوست ندارم که پیغمبر ما گرسنگی را دوست داشته است و وقت افطار بیان میکریم
که این طعام از وجه حلال است و یا حرام اگر حلال است حلال را حسابست و اگر حرام است
حرام را عذابست نمیدانم که فردا حال علی چه خواهد شد و فضائل و مناقب آنحضرت را
چه نویسم که رسول صلی الله علیه وسلم بدین گفتار خوانده که قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم علی خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی فمن عصاه فقد عصانی ومن عصانی فقد
عصی الله ومن عصی الله فقد کفر و آن ولایت پناه با هر مسکینی و غریبی متواضع
و همنشین [illegible] پیش می آمدند و اگر کسی چیزی میدادند عجز بسیار میکردند بلکه منت او
[illegible] دو می نهادندی و کسی را حقیر نشمردندی و خصائل محمود را از هر سلیک و بد مستحسن
[illegible] ستی و در نظر داشتی چنانچه از منقولات آنحضرت یکی اینست قال امیر المؤمنین
علیه السلام ان فی کلب عشر خصال محموده ینبغی ان یکون فی کل مؤمن الاول
[illegible] بها و ذالک من آداب الصالحین والثانی ان لا یکون له موضع
[illegible] و ذالک من علامة المتوکلین والثالث لا ینام من اللیل الا قلیلا و
[illegible] صفات المحبین والرابع انه اذا مات لا یکون له میراث و ذالک من
الزاهدین والخامس انه لا یترک صاحبه ان جفاه و طرده و ذالک من شیمة المریدین

والسادس انه لا یرضی من الدنیا الا بمجرد الامکان و ذالک من آثار المتوکلین
السابع اذا غلب علی مکانه نهشته اکره الی غیره او یشرف و ذالک من علامة المتصوفین
والثامن اذا ضرب و طرد و دعی اجاب و لا یحقد و ذالک من اخلاق الخاشعین
والتاسع اذا حضر شئ للاکل قعد ینظر من بعید و ذالک من اخلاق المساکین والعاشر اذا
ارتحل من مکانه لا یرتحل معه شئ و لا التفت الیه و ذالک من صفات المجردین
و همچنین کلمات قدسی آیات آنحضرت بسیار است و آن ولایت پناه در انتساب آن صوفیه
شش خلیفه داشت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما و حضرت
خواجه حسن بصری و حضرت خواجه اویس قرنی و حضرت خواجه کمیل بن زیاد و قاضی
ابو المقدام شریح بن هانی بن زید بن یزید الحارثی صاحب روضة الاحباب آورده که چون
امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه در موضع ذی قار واقع شد حضرت اویس
قرنی بکمال خلوص سعادت ملازمت حاصل کرد و آن ولایت پناه نیز بکمال تعظیم و
تکریم حضرت خواجه را دریافت و حضرت خواجه گفت که یا علی دست بکشا تا من با تو
بیعت کنم الغرض از آنحضرت بیعت کرد و از آن وقت همراه آن ولایت پناه بوده
و امام عبد الله یافعی در تاریخ خود می نویسد که خواجه اویس قرنی در جنگ صفین تاریخ
سیوم رجب در سنه سی و هفت هجری شربت شهادت چشید و منقول است که روزی
حضرت حسن بصری الانصاری قدس سره بآن ولایت پناه سوال کرد که یا
امیر المومنین مرا وصیتی کن فرمود لا تجعل اکثر شغلک باهلک و ولدک من اولیاء
فان الله لا یضیع اولیاءه فان یکونوا اعداء الله فما همک و شغلک لاعداء الله یعنی
بگردان شغل زن و فرزند بیشترین شغل خود که اگر ایشان از دوستان خدا اند الله

... اصنائع نمیکند اگر دشمنان خدا ملعون اند وه ... دشمنان
صاحب زاداری شخصی ازان ولایت پناه سوال کرد که یا امیر المؤمنین بهترین کارها
چیست فرمود که عنا به القلوب جا الله یعنی نزله معرفت خدا تعالی تونگر خود
او را ایستی دنیا درویش نکند دوستی آن شاه دی سیار و نظم بود مدح صحابه ای کنار
گوش کن مدح حیدر کرار ... الصمد امیر علی عالی جاه فانی از حوالیش و از خدا آگاه
صاحب ذوالفقار و دلدل بود جزو او نیز فانی کل بود بود با مصطفی چنان یکدل
که نگه یک نفس بود غافل بلکه هر دو یکی بدند از ازل دو نموده بچشم احول بود
موصوف با صفات خدا زان گشته بود دواره نمائی هر که در بحر وصل گم گردید
او نهان گشت و باز گشت پدید قطره چون گشت فانی دریا نیست کو را کند
ز بحر جدا گر دلی خدا خدا نبود بخدا اگر جدا جدا نبود شاه مردان علی شه صفدر همدم
و همراه پیغمبر مصطفی شهر علم لم یزلی در آن شهر را کلید علیست بدست او
قدرت حق بود و خیبر از آن سبب بگشود هر چه حق گفت او چنان میکرد هر چه او گفت
حق همان میکرد بود مامور امر حق تکبیر اسد الله ساقی کوثر سر حق در دل
... دیدا بود بلکه حق را درون او جا بود وصف او در بیان نمیگنجد سخنش در دهان
نمیگنجد ... اگر زبان سازم نتوان وصف او بیان سازم منکه باشم که
... بس همینم که پیروی اویم هر که او سرور چنین دارد ملک و دین
... خواجه حق پیشوای راستین کوه حلم و بحر علم و قطب دین
... همه رهنما ابن عم مصطفی شیر خدا مرتضی و مجتبی جفت بتول
... دار ما در سوال در بیان رهنمونی آمده صاحب سر سلو... آمده

مقتدای دین با تحقیق اوست ٭ مفتی مطلق علی الاطلاق اوست ٭ گفته اند که جمعه
آن صاحب قبول بت شکن غلام پیغمبر بفرمان رسول ٭ بدانکه مدت خلافت آن خاتم الخلفا
مقتدای صوفیان با صفا چهار سال و نه ماه و بقولی چهار سال و شش ماه و عمر شریف بروایت
اصح شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج سال بوده و کیفیت شهادت آنحضرت
آنست که نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه اربعین از هجرت از دست ابن ملجم لعنه الله بضرب شمشیر
مجروح گشت و بیست و یکم شهر مذکور در سنه الیه شربت شهادت چشیده و بفردوس خرامید ٭
و بقولی هفدهم شهر مذکور شب دوشنبه و بقولی نوزدهم روز جمعه و بقولی بیست و سیوم ماه
مذکور شربت شهادت چشیده بود حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما نماز جنازه
خواندند و موافق وصیت نعش مبارک را در مقام غری که حالا نجف مشهور است مدفون
کردند و اینهمه تاریخ ازین منظومه هویداست نظم در بیان تاریخ وصال و ایام خلافت و عمر
شریف آنکه زوج بتول حق بوده ٭ ابن عم رسول حق بوده ٭ شاه تخت ولایت علی ٭
ماه چرخ هدایت علی ٭ شش و چهار سال گردان ٭ حکم او خلافت آن سلطان ٭
روز جمعه بوقت صبح جمعه بود ٭ ماه دین سوی خلد اوج نمود ٭ بود ماه صیام نوزدهم ٭ که بسم
آن پادشاه بچرخ نهم ٭ گر تو سال شهادتش جوئی ٭ پس بر ماتم چرا مگوئی ٭ این سخن
بس بود صاحب غم ٭ که سر ماتمست این ماتم ٭ باز سال شهادتش گو چیست ٭
بیگمان از دو حرف علی است ٭ شد دگر سال نقل آن اعظم ٭ رفت صد حیف صاحب
از عالم ٭ سال نقلش دگر بتتمه خوان ٭ ندای صد وای زیب شد ز جهان ٭ عمر آن شاه
واثق الاحوال ٭ بود چون مصطفی شصت و سه سال ٭ در نجف مرقد منور است
آسمان و زمین معطر زو است ٭ در آغاز کتاب گوید اما بعد فقیر حقیر بی بضاعت

وخالی از [illegible] امیدوار عنایت پروردگار الملتجی الی الصمد الواحد الاحد القوی
العبد سید امجد علی خان رضوی القادری عفی الله تعالی [illegible] وستر عیوبه میگوید که بحکم
ما توفیقی الا بالله پیرامون خاطر اندوه ماثر این حقیر چنان گردید که ذکر سلسلهای
علیه و بعضی احوال و خرق عادات و کرامات حضرت پیر روشن ضمیر مقبول بارگاه صمد
حضرت میان محمد مستقیم قدس سره و حالات و خرق عادات حضرت ایشان یعنی
سید السادات جامع البرکات والحسنات مقبول بارگاه کبریا حضرت میر محمد ذکر قدس سره
و احوال و اقوال و افعال و خرق عادات سراج الموحدین تاج الموحدین قطب المشائخ والاولیاء
واقف رموزات یزدانی کاشف اسرار پنهانی عاشق ربانی شیخ الشیوخ حضرت صوفی
آبادانی سیالکوتی رضی الله تعالی عنه بیان نماید و نیز آنچه از زبان گوهرفشان آنحضرت
بطریق ارشاد در بار شده است در سلک تحریر منسلک گرداند و هم کیفیت مرید گرفتن
و توبه دادن و طریق سلوک و طور جذبه آنحضرت و طریق تربیت مسترشدان و احوال بعضی
از کبار اخوان و خلفاء عالیشان و احوال داخل شدن خود در سلسله علیه و کیفیت تربیت
یافتن خود و اجازت ارشاد و عنایات مثال خرقه و کلاه نیز اظهار نماید باید دانست
بطوریکه این فقیر را حضرت عا رحمة الله علیه تربیت نموده اند بر سبیل القسم کیفیت سلوک
[illegible] بیان می آرد و آنچه که نسبت جذبه به تربیت این فقیر فرموده اند از رخصت
[illegible] اند و نیز قلم ظاهر رقم را یارای آن نیست که بشرح آن زبان گشاید و به نطق
[illegible] آنرا بر فهم شخصی که طی سلوک او نسبت جذبه واقع شده باشد داشته شد
[illegible] خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران بنا بر
[illegible] علی قدر فهم مردمان که انس طالبان و سالکان که درین سلسله علیه داخل اند و

و از حضرت ما بشرف بیعت مشرف شده اند گردد لهذا از ره ازان افواهی قطره ازان
بحر بی پایان بهم طریق بیان و برمسند عیان جلوه گر میگردانند و طریق سلوک را مفصل اگر
بقلم سعادت رقم می آرد پوشیده نماند جائیکه پیر روشن ضمیر ایراد خواهد یافت مراد از
حضرت شیخ الشیوخ میان محمد سندی است رحمة الله علیه و جائیکه حضرت ایشان بعلم خواهد
آمد مدعا از حضرت شیخ المشائخ والاولیا سید السادات حضرت امیر محمد ذکریا است قدس الله
تعالی اسراره و جائیکه خامه عنبر شمامه بلفظ حضرت ما رطب اللسان گردد مراد از حضرت پیر
دستگیر سراج الموحدین تاج الموحدین عاشق ربانی حضرت صوفی آبادانی است رضی الله عنه
و نور الله مرقده بر خاطر ملکوت ناظران این کلام و سالکان اینمقام و دوستان ذوی
الاحترام و یاران نیک انجام مخفی و محتجب نماند که بتاریخ بیست و هفتم شهر رجب المرجب
سنه ۱۲۲ یکهزار و دو صد و بیست و دو هجری نبوی مطابق سنه   از جلوس شاه عالم بادشاه
غازی خلد الله ملکه و سلطانه بعد دو سال و سه ماه و نه روز از واقعه آنحضرت شروع تسوید
اینمقاله و تحریر این رساله متبرک در عمل آمد سبب تالیف کتاب گوید باید دانست که
سبب تالیف اینمقاله و باعث تحریر این حالات پنج باعث افتاد اول آنکه عند ذکر
الصالحین تنزل الرحمة بامید آنکه او سبحانه تعالی الهمین ذکر این برگزیدگان و مقبولان
خود در رحمة بر ما قرار گردانند و این گرفتار را شتران بوسیده دنیا را که الدنیا جیفة و
طالبها کلاب از حب دنیا و اهل آن نجات بخشد و از در خود براند و بسیر اقوال و
افعال اولیاء خود دارد بیت سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت
مردم. دویم آنکه من تشبه بقوم فهو منهم اگرچه این روسیاه را چه مجال که خود
را منتسب بجناب ایشان دیده و یا از زمره انها شناسد چونکه تکلم تنم حال

وتحریر مقالات و سلک شدن خود در سلسلهٔ علیه شمه از مشابهات پیروان ایشان است
ونیز آمده است من احب قوما حشره الله تعالی معهم یوم القیامة یعنی هرکه دوست میدارد
قومی را حق تعالی فردای قیامت او را در میان آن قوم حشر کند نقل است ابو
جعفر سمیدانی میگوید رحمة الله علیه که رسول صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم و
گروهی درویشان صوفیان را با وی نشسته دو فرشته از آسمان فرود آمدند یکی
طشت در دست داشت و یکی ابریقی رسول صلی الله علیه وسلم دست بشست و
صوفیان نیز بشستند و طشت پیش من نهادند تا دست بشویم یکی گفت وی را آب
مریز که وی از ایشان نیست گفتم یا رسول الله از تو روایت است که گفتی که من احب
قوما فهو منهم و من این قوم را دوست میدارم رسول صلی الله علیه وسلم گفت بریز
آب که وی از ایشانست این بنده درویشان که دامن این برگزیدگان گرفته و
خود را از غلامان ایشان شمرده است او سبحانه تعالی جل شانه از فضل عمیم
خویش این بنده درویشان و از سر و دیده خاک قدم ایشانرا فردای قیامت
با غلامان ایشان حشر کند و ذائقه از خوان الوان نعمت ایشان بچشاند
و خوشه چین خرمن اینها گرداند و بایشان بخشد و این بشارت موید است بر ایشان
ابن سعود میگوید رضی الله عنه که مردی پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم چه فرمائی در حق کسی که دوست میدارد قومی را و بدیشان نرسیدن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که المرء مع من احب یعنی هرکه دوست
دارد کسی را [illegible] با دوست یعنی بحکم محبت و هو معکم اینما کنتم خود تمام آیت
بینند صحابه را رضی الله عنهم بعد از اسلام هرگز چنین شادی نشده بود که آن روز

شد که فرمود المرءُ مع من احبَّ و آن مرور در آن شکرانه بجا مه و درم و دینار فیر کردند و گفتند
که این دولت ما را و همه مسلمانان را تا قیامت بس تمی بود و نیز در کلام مشایخ رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از اینجاست که گویند یا کسی که او در مغرب یا در مشرق با ما همراه است
یعنی بحکم محبت با ماست هر چند در ظاهر در مغرب است و یا در مشرق شخصی همدرین معنی خوب
گفته است بیت گر در یمنی چو با منی پیش منی ور پیش منی چو بی منی در یمنی ای
عزیز بدانکه اگر کسی دعوی محبت این طائفه عالیشان کند تا باید که بحجت و برهان مقرون
گرداند که بمجرد دعوی چیزی ثابت نشود اگرچه محبت این قوم عالیمقام برگل د
کور بوالهوس را نمی سزد که دوستی این برگزیدگان کان فی الحقیقت دوستی حق
سبحانه تعالی جل شانه است چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم از الله تعالی حب او
و حب محبان او سوال کرد عن ترمذی و مستدرک اللهم انی اسألک حبک و حب
من یحبک و العمل الذی یبلغنی حبک یعنی خداوندا بدرستی که سوال میکنیم از تو محبت تو و محبت
کسی که دوست دارد ترا و عملی که میرساند مرا بمحبت تو نقل است که درویشی وقتی در
جماعت درویشان در آمد گفتند تو کیستی گفت من بنده درویشانم درویشی مکی او را
اشارت کرد که برخیز و این در بازار بفروش آنکس در حال برخاست و آن درویش
را در بازار ببرد و بفروخت چون آن خواجه که خریده بود آن درویش را در خانه برد و حال
و کار او معاینه کرد عجب ماند گفت تو بنده چون باشی احوال خود تو با ما بگو و سر
کار خود در گفت ای خواجه من دعوی کرده بودم که من بنده درویشانم و مردمان
از من گواه طلبیدند گواه این بود که تو دیدی ایراد درین فقره الصناعت را
گواه بندگی خود در جناب حضرت درویشان دست ما هست بیرون آن البان

همین تحریر حالات و تسوید مقالات این برگزیدگان بدست آمد و دست آویز نجات
خود و دولت او سبحانه تعالی جل شانه از فضل عمیم خود در نظر قبول خود و مقبولان خود مقبول
گرداند دویم بیمن اذکار ایشان این فقیر را هم بروز حشر در زمرهٔ غلامان این برگزیدگان
حشر کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از او سبحانه تعالی میخواست اَللّهُمَّ اَحیِنِی مِسکِیناً
وَاَمِتنِی مِسکِیناً وَاحشُرنِی فِی یَومِ القِیامَةِ فِی زُمرَةِ المَساکِین سیوم آنکه اعزیزی که
درین سلسله صوفیه داخل شده اند و مشرف به بیعت حضرت ما رحمة الله علیه گردیده
اند از احوال و کرامات و خرق عادات حضرات خود و طور سلوک و تربیت پیران خود
واقف شوند و بدانند چهارم آنکه بعضی یاران که از حضرت ما رحمة الله علیه مشرف به
بیعت شده اند و بسبب اتفاقات روزگار و گردش فلک ناهنجار بالمره الفت و الکا
رفتند و چندان صحبت آنحضرت را نه دریافتند و دیگر طالبان و مردان خاص و عام که
حالات و خرق عادات حضرت ما را استماع کرده اند صحبت را ندریافته اند که
از مطالعه این رساله به سنجنجل ضمیر اینها جلای گیرد و دیدهای ضیائی پذیرد و
سینهها عشق از دیدار خیزد و سالکین دولت از گفتار خیزد پنجم آنکه بعضی هم پیران
مثل فرزندان ارجمندان سید احمد علیخان و شیخ عنایت علی گهری و اکثر
یاران خود که در فیض آباد ازین فقیر حقیر خاک پای درویشان بلکه خاک راه ایشان
بیعت نموده داخل سلسله علیه قادریه صوفیه شده اند مثل صوفی منیر و بیگ الهٔ آبادی
و میرزا احسن بخش محمدی آودی و محمد مومن خان و شیخ رحم علی گورکپوری و میرزا محمد
علی بیگ سالارپوری و میرزا رحیم بیگ لکهنوی و چودهری محمد عاقل شهرای و عظیم
خان سرهندی و شیخ قادر بخش فیض آبادی و محمد قاسم خان لکهنوی و اله یار خان

جو موہی و دیگر یاران مجوز نگارش حالات و کرامات حضرت ما رحمة الله علیه شدند و نیز
استدعا نمودند که طریق طی سلوک آنحضرت را القید کتابت در آرد تا یادگاری بماند
طالبان و سالکان فیض گیرند لهذا بموجب اجابت للملتمس التماس این یاران و دیگر برادران
محمدیه و بمقتضای دیگر وجوهات مرقومه این مختصر را در حیز عبارت در آورد و مشتمل بر ذکر
حضرت پیر روشنضمیر و حضرت ایشان و حضرت قطب الزمان یعنی حضرت ما رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین و ذکر بعضی خلفاء راشدین آنحضرت و طریق تربیت و طور سلوک و
کیفیت جذبه آنحضرت قدس الله سره و ذکر داخل شدن خود در سلسله و صحبت گرفتن
و اجازت ارشاد یافتن از آنحضرت و بعضی ذکر مشائخان همعصر آنحضرت و دیگر مشائخان
وقت که این فقیر را با آن بزرگواران ملاقات شده و طریق ذکر و اجازت ارشاد
سلسله قادریه و چشتیه صابریه احمدیه و بعضی اعمال دیگر که از امداد آن حضرت از ایشان
بایں فقیر رسیده و ذکر نسب نامه خود که رسول صلی الله علیه و سلم نسلاً بعد نسلاً باین فقیر
منتهی میشود ممهد بر سه باب است و هر بابی را چند فصل مرتب کرده شد باب اول در
مناجات و بعضی احوال حضرت پیر روشنضمیر و حضرت ایشان درین سه فصل اند فصل
اول در مناجات فصل دویم در ذکر حضرت پیر روشنضمیر فصل سیوم در ذکر حضرت
ایشان باب دوم در ذکر حضرت ما رحمة الله علیه درین هفت فصل است فصل
اول در ذکر تولد و توطن و وجه تسمیه فصل دویم در ذکر سلسله و عنایت شجره و [illegible]
شجره فصل سیوم در ذکر توبه دادن و مرید گرفتن و طریق سلوک و کیفیت جذبه
و طور تربیت مسترشدان فصل چهارم در ذکر خرق عادات و کرامات آنحضرت
فصل پنجم در ذکر اوقات و افعال ظاهری آنحضرت فصل ششم در ذکر وفات آنحضرت

آن حضرت باب سیوم در ذکر خلفاء آن حضرت فصل هفتم در ذکر قبر شریف و فات و تاریخ و
در ذکر بیعت گرفتن و مرید شدن این فقیر و به تربیت یافتن و عنایات بی غایات
آنحضرت و دادن اجازت ارشاد و عنایت خرقه و کلاه ملبوس و رخصت فرمودن
بقصبه آباد و امداد و عنایت آنحضرت در حیات و بعد وفات در حق این فقیر و در حق
یاران این فقیر درین دو فصل است فصل اول در ذکر بیعت گرفتن و مرید شدن این
فقیر فصل دویم در ذکر اجازت ارشاد و کیفیت عنایت مثال و رخصت فرمودن
بشهر فیض آباد و الخ امداد و تربیت در معامله در حین حیات و بعد وفات باب
چهارم در ذکر اجازات سلسلهٔ قادریه و نقشبندیه ابو العلائی و چشتیه صابریه احمدیه
که با مداد و اعانت حضرت ما این فقیر را بر روحانیت حضرات بلا واسطه و از مشائخان
کبار رسیده و بعضی اشغال و اعمال از مشائخان کرام و از مجذوبان عالیمقام و از نوع
سالکان ذو الاحترام رسیده و کیفیت نسبت سلسلهٔ چشتیه صابریه احمدیه که از
ارواح طیبه حضرت شیخ العالم شیخ احمد عبد الحق ردولوی قدس الله سره که بر مرقد منور
آنحضرت نور الله مرقده از عنایات بیکران آنحضرت بوساطت شیخ الوقت حضرت
شاه فقیر محمد احمدی سلمه الله تعالی حاصل شده درین دو فصل است فصل اول در حیات
حضرت ما رحمة الله علیه باجازت و باطلاع آنحضرت فصل دویم بعد وفات آنحضرت
ما قدس الله سره با مداد ارواح طیبه آنحضرت قدس سره باب پنجم در ذکر مشائخان
کرام و مجذوبان عالیمقام که هم عصر حضرت ما بودند قدس سرهما و دیگر بزرگان
و مشائخان که در شهر و قریه ها و در صحراها سکونت داشتندی و با این فقیر بهمون
آنحضرت اتفاق صحبت افتاد و فیض برکات از انفاس قدسیه ایشان بر داشت

چه در شاهجهان آباد و توابع آن و چه در شهر اخترنگراده و فیض آباد و گور دولی
شریف و بلده لکهنو و توابع آن و دیگر شهرها که ملاقات بایشان فقیر خاک پای درویشان
بلکه خاک راه ایشان شده است درین دو فصل بیان کرده شد فصل اول در ذکر
مشائخان کبار دار الخلافت شاهجهان آباد و عظیم آباد و بنگاله و دیگر مشائخان
اخترنگراده و بلده لکهنو و فیض آباد و گور دولی شریف فصل دوم در خاتمه کتاب
بر ذکر نسب نامه خود که ازین فقیر تا به رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه قسم منتهی میشود ای برادر
چون این رساله میمون نور افزای قلوب ارباب دین و ضیا بخش دیده اصحاب
یقین ست لهذا این مختصر را موسوم به تنویر القلوب کرده شد و چون که غرض از
تحریر کتاب ملفوظ آنحضرت بود رحمة الله علیه لهذا ملقب از ملفوظ میان ابو
آبادانی کردیم و چونکه در سنه یکهزار و دو صد و بست و شش هجری اتمام این مختصر
گردیده تاریخ اتمامش از لفظ ملفوظ میان آبادانی بر آوردیم امید از سالکان
انتقام و ماطران این کلام آنست که درین رساله سهوی و خطائی بحکم الانسان
مرکب من الخطاء و النسیان در انشاء و املا رفته باشد بنقاب کرم و
بلوای عطا بپوشند بیت غلام همت آن عارفان باکرمم که یک صواب
ببینند و صد خطا بپوشند باب اول در مناجات و ذکر حضرت پیر دستگیر
رحمة الله علیه و حضرت ایشان رحمة الله علیه درین سه فصل چونکه ایمان مومنان
خوف و رجاست لهذا بامیدی که الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدین و نور
السموات و الارض و از خوفی که من لم یسال الله یغضب علیه و من
لم یدع الله غضب علیه شروع باب اول از فصل دعا و مناجات نمودیم

و استمداد انبیا و اولیا حاجات از حق جل و علی خواستم فصل اول فی مناجات الهی
بحرمت شفیع المذنبین رحمة للعالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که مازاغ
البصر و ما طغی وصف همت او فرموده مصرع ما طغی وصف همتش آمد و بحق
آله که بر بود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ازین
گردانیدی این فرقه مسلمین اهل نجات را از بحر ضلالت که از عبارت از نفس
و شیطان و هوا و حرص باشد بوسیله سفینه ایشان نجات دادی و بساحل هدایت
در آوردی قال النبی صلی الله علیه و سلم مثل اولادی کمثل سفینة نوح علیه السلام
من رکبها نجا و من تخلف عنها هلک یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مثل
اولاد من مثل کشتی نوح علیه السلام است هر که بر و سوار شد یعنی پیروی نمود
او نجات یافت و هر که خلاف کرد یعنی در متابعت قصور کرد او هلاک شد و
بحرمت اصحاب که شمع هدایت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم یعنی صحابه من
چون ستارگان اند هر که پیروی ایشان کرد هدایت یافت ارباب یقین
و فرقه مسلمین را منور گردانیدی این فقیر را هم راهی نما که در آن رضاء حضرت
تو و رسول تو صلی الله علیه و سلم باشد و الهی بحرمت آن بلند همتان عالی
همت و نیک خصلتان پاک طینت که از جاده شریعت محمدی صلی الله
علیه و سلم پا بیرون ننهاده اند که ایشان را بآن خطاب مرحمت انتساب در کلام معجز
نظام خود یاد فرموده که ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون همتی ده
که جز تو مقصودی و مطلوبی نماند مقصود و مطلبم تو باشی الهی بحرمت آه سرد
عاشقان و اشک گرم مشتاقان و بعزت سرمستان جام عشق از ازل ابدی

و بموی سرخوشان شراب طهور لم یزل و بحرمت آستانه نشینان درگاه احدیت
و خاکساران بارگاه صمدیت این فقیر را بخود در راه نما که بجز تو کسیست که رهنمونی کند اگر تو
راه نمائی براه آیم و اگر نه نمائی گمراه ام که دل ما بندگان در ید قدرت تست که قلب
المؤمن بین الاصبعین هر که خواهی هدایت کنی و هر کرا خواهی گمراه کنی که یهدی من یشاء
و یضل من یشاء پس از نظر رحمت و رصول بردی ما کشاء و مستغرق بحر توحید گردان
و توفیق ده که هستی موهوبه خود را در هستی حقیقی تو گم کنم و از ان بحر بی پایان سر بر
نیارم الهی همتی ده که مدام جام محبت تو نوش کنم و از نعره هل من مزید خروش کنم
الهی بودم من از تست و نبودم من از تست الهی اگر حیات باشد بهر تو باشد و اگر ممات
باشد بهر تو باشد الهی بودم من بهر تو بود و نبودم من بهر تو بود الهی تا باشم برای
تو باشم و اگر نباشم بهر تو نباشم رباعی خواهم که همیشه در هوای تو زیم خاکی شوم
بخاک پای تو زیم مقصود من خسته ز کونین توئی از بهر تو میرم و برای تو میزیم
الهی بر گناهم اما از رحمت تو امید دارم الهی هر چند که جان و دل را بعصیان
سوخته ام لیکن دیده امید بر لا تقنطوا من رحمة الله دوخته ام اگر چه
بر گناهم من تو را غفار میدانم الهی اگر چه بنده گریزپا ام اما جز در رحمت تو
ماوای و ملجائی ندارم بیت لی تست ملاذ ملجائم نیست هم در تو گریزم ار گریزم
الهی اگر چه بر حال خود زار و نزارم اما نظر بر سبقت رحمتی علی غضبی دارم خداوندا
زبان عالمی باین حمد و ثنا که الحمد لله علی حلمه بعد علمه و علی عفوه بعد ق
یعنی حمد بر ان خدای تعالی که حلم میکند بر گناهان بندگان با وجود علم میدا
عفو و بخشش میکند بر گناهان بندگان با وجودیکه قدرت دارد و هر چه خوا

رطب اللسان و عذب البیانست پس این گناهگار را بلطف الخفی و الجلی بحق
ابن عم احمد و ثنای خود دیده و دانسته ببخش و قلم عفو بر جریدهٔ جرائم کش بیت
من نگویم که طاعتم بپذیر * قلم عفو بر جرائم کش * که عادت مجاری کرمای بخشش
و عنایت است و تو اکرم الاکرمینی عادت تو فضل و رحمت است پس بر
خیال خطاهای ما نظر مکن و کار عطاهای بی‌نهایت را نا بیاز کرم بر من درویش نگر *
بر حال من خستهٔ دلریش نگر * هر چند نیم لایق بخشایش * بر من منگر بر کرم خویش نگر *
میر هراة قدس سره در مناجات چه خوش میفرماید که نواخته طور را میگویی که
چشم سوی نگران نگری در مفلسان نگری و هم میر هراة قدس سره فرموده است که الهی
اگر تو مرا بجرم من بگیری من ترا بکرم تو بگیرم که کرم تو بر جرم من بیشتر است و
همدرین معنی خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه نظر بسبقت رحمتی علی
غضبی نموده خوب فرموده است بیت صد جرم بامتحان تو خواهم کردن
تا چه مدت میکشد بار رحمت تو * خداوندا این بنده گناهگار را بر عطاهای
خود شاکر ده که لئن شکرتم لازیدنکم و بر بلاهای خود صابر ده که ان الله مع
الصابرین یعنی تحقیق الله همراه صابرانست و نیز قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم که الایمان نصفان نصفه صبر و نصفه شکر یعنی ایمان را دو حصه
است نصف آن صبرست و نصف آن شکر خداوندا این فقیر درمانده
را ازین هر دو نعمت سرفراز گردان تا ایمان کامل گردد الهی بهمیشه در محبت
خود و برگزیدگان خود راسخ دم و ثابت قدم دار و مورد تفضلات
خود و خاصان خود کن که بجز عنایت تو و خاصان تو کاری نمی براید

ورای ملک شاید بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاه هستش ورق
خداوندا بحق خاصان و مقبولان خود این بنده گنهگار را خلوص عبادت
عطا کن و در مرضیات خود دار و پای استقامت بر جاده شریعت و طریقت
محمدی صلی الله علیه وسلم و کمال اتباع آنسرور صلی الله علیه وسلم محکم دار و دل
قطع ماسوای الله گردان و حب دنیا و مافیها را بر دلم سرد گردان و توبه
این بنده گناهگار را قبول فرما و توفیقی ده که همیشه در رضای تو باشم و مرتکب
نامرضیات تو نشوم الهی این مختصر را که بتوفیق تو و ما توفیقی الا بالله در حیز عبارت
در آورده ام از نظر رحمت خود قبول فرما و در نظر مقبولان خود مقبول کن الهی
مرا هم دعا از تو اجابت هم ز تو الهی از تو یقینی صادق و صحت بدن و عافیت
دارین میخواهم اللهم انی اسئلک العفو و العافیة الکاملة الشاملة فی
الدین و الدنیا و الآخرة الهی بر والدین و مشائخین و استادین و برادران و دلاد
این فقیر رحمت کن اللهم اغفر لی و لوالدی و لاستاذی و مشائخی و لمن له ولادة
و ارحمنی و ارحمهما کما ربیانی صغیرا اللهم اغفر لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات
و یا قاضی الحاجات برحمتک یا ارحم الراحمین فصل دویم چونکه از حمد و ثنا جناب
قاضی الحاجات فارغ شدیم کمیت خامه را بر صفحه بیان حرق عادات و کرامات
و حالات حضرت پیر روشن ضمیر یعنی قبله ارباب هدایت و هادی اصحاب ولایت
مقبول بارگاه صمدی حضرت میان محمد سندهی قدس سره جلوه میدهیم میگویند
و دانست که حضرت پیر روشن ضمیر رحمة الله علیه مجذوب سالک بودند و خرق

از شیخ المشایخ حضرت شاه محمد قریشی عباسی لاهوری یافته اند و ایشان بر کسب بسن
تابی اختیار فرموده بودند نام مبارک آنحضرت شیخ محمد حیات است و وطن شریف
ایشان سنده است و آنحضرت شیخ محمد سندهی منسوب مشهور اند و در یکگروه از رهتاس
گده الطرف جوئی که از سمت طرف شمال مدفون اند لیکن میان منجهو که از مریدان آنحضرت
قدس سره بودند میگویند که من زیارت مرقد منور آنحضرت را بیرون ملتان زیارت
کرده ام و نزد بعضی آمدن آنحضرت در لاهور نیست والله عالم چنانچه اهل پنجاب
و ملتانیان آنحضرت را میان محمد رسوت میگویند و آنچه آنحضرت را از کسب بسن تابی حاصل
میشد وجه کفاف اهل و عیال خود میکردند و باقی را خدمت فقرا و سالکین مینمودند
و قوت جذبه قوی داشتند که در طرفة العین سالک را بمقامی میرسانیدند
که در سلوک سالها و مجاهدها لا انتها حاصل شدی بلکه حصول آن دشوار است
و مریدان را ارشاد میکردند که کسب ظاهر برای تا مقدور از دست نباید داد
قوت خود از مشقت کسب حلال پیدا باید کرد و لقمه حلال خورده بعبادت
حق جل و علا و بطریق عبودیت مشغول باید شد که نام او سبحانه تعالی از
همین لقمه حلال بر لوح ضمیر منقوش گردد و میفرمودند که دست بکار و دل بیار
آید بود که حضرت خواجه خواجگان قدس سره میفرمایند بیت از درون شو
آشنا و ز برون بیگانه باش * اینچنین زیبا روش کم میشود اندر جهان
فضیلت جهت کسب ظاهری بسیار تحریص و تقید بلیغ میفرمودند و وطن
شریف آنحضرت سنده است و در دار السلطنت لاهور جهت ارشاد
البال سکونت اختیار نموده بودند و حضرت ایشان از جهت رسن

تالی بزرگان اهل پنجاب میان محمد رسول تره میگفتند و بجمیع سلسله‌های قادریه برگزیده
و سلسلهٔ نقشبندیه مجددیه و چشتیه صابریه قدوسیه ممتاز بودند و هزاران هزار
مرید ذوالاحترام و خلفای عالیمقام صاحب ارشاد داشتند و خاصهٔ آنحضرت بود
که کرامات و خرق عادات را هرگز ظاهر نمیفرمودند لیکن بعضی کرامات و خرق
عادات بحکم آنکه عشق و مشک را نتوان نهفتن بی اختیار ظاهر میشد و گاهی
بجهت انس طالبان و تالیف قلوب سالکان ظاهربین کرامت جو بحکم و اما بنعمة
ربک فحدث از خود هم ظاهر میکردند که شوق طالبان و انس سالکان در تزاید آمده و
موجب یقین صادق گردد چنانچه نقل است که در دارالسلطنت لاهور در سرکار نواب
ذکریا خان فراشی بود خمر خوار و بدکار دایم الخمر بود و بر کارهای شنیعه پای استقامت
محکم داشتی و نصیحت ناصحان را هرگز گوش نکردی و از افعال خود باز نیامدی و حضرت
ایشان هم که هنوز در عالم روزگار بودند در خدمت حضرت پیر روشن ضمیر پیوسته بودند
گاه گاهی فراش مذکور را ممانعت ازین افعال منکرات می نمودند لیکن فایده نبود
آنحضرت ایشان ممکن خاطر او نمیشد روزی ناگهان حضرت ایشان را قدس
سره العزیز بران فراش مذکور بعد ایام چند گذر افتاد معاینه فرمودند که بکمال
خضوع و خشوع بنماز مشغول است و اصلاً اثری ازان منهیات ندارد دانسته که استتابه
شدند و پرسیدند که طائر روح تو کی از خارستان خذلان به شاخسار ریاض
سعادت ابدی آشیانه گزین شده است سبب آن چیست مگر نظر کدام کاملی
و مکملی بر تو افتاده است احوال خود را راست بگو فراش مذکور سرگذشت
خویش بعرض رسانید که بتاریخ معهود بطرف صحرای میرفتم که ناگهان بحضرت شیری

که آهوی تخلقوا باخلاق الله نخچیر دست دستگیر اوست و نگاه شاهبازی
که طایر تصوف بصفات الله شکار سرپنجه اوست نظری برمن افگند و
جان و دل صید و شکار خود گردانند از آنوقت بلبل جان دستان سرای
لا بکاملست بود از خود خبر ندارم و نمیدانم که آن افعال را از خاطرم که محو ساخت
و این حالات را که بخاطرم آورد الحال آرام بجز طهارت و تقوی و صوم و
صلوات ندارم اغلب است که مشرف به بیعت شده باشد تا زندگی و حیات
خود به عبادت حق سبحانه تعالی مشغول بود و ثانی الحال و ثانی الحال باعث
تجردن حضرت ایشان نزد آنحضرت همین است زهی نظر کیمیا اثر که یک نگاهش
مس وجود را طلای احمر گردانید نقل است یکی عورت کم پیر عارفه مرید آنحضرت
بود بیکنظر چنان آئینه دلش را مجلی فرموده بودند که هر جا که آنحضرت میرفتند
و این پیرزنی که میخواست که بزیارت آنحضرت رود از خانه بیرون می آمد
و بطلب میرفت و از نسیم رائحه آنحضرت شامه خود را معطر میساخت و
از هر طرف که بوی آنحضرت می شمید همان سو میرفت و سعادت قدمبوس حاصل
میساخت و به انواع توجهات و عنایات سرفراز میشد روزی آنحضرت برای
[illegible] الشریف برده بودند این عارفه خواست که برای آنحضرت نان
به برد دستید نان بر سر خود داشته بیرون آمد و خواست که بسمت آنحضرت روانه
شود چونکه مقام آنحضرت معلوم نداشت متحیر بایستاد و بهر چهار سو شمیدن
گرفت ناگهان بکمال فرحت و انبساط گفت که ازینطرف بوی پیرم می
آید این بگفت و به آنسو روان شد و نزد آنحضرت رسید و نان و آب

نقل است پیش نهاد آنحضرت بود بنا دل بعنایت و توجه باخبر سرفراز فرمودند
که آنحضرت را استغراق بود و شخصی نابینا دران حالت بیخودی پیش آنحضرت
آمد و استمداد خواست و استدعای دعای روشنی چشم کرد آنحضرت سر از جیب مراقبه
برداشتند و فی الفور بر زبان مبارک راندند که کور کرد نابینا بگو چشم بکشاده بخانهٔ خود
برو که چشم بینا داری حق سبحانه تعالی از توجه آنحضرت همانوقت روشنی چشم
بخشید و با چشم بینا بخانهٔ خود رفت گویا گاهی کور نبود چون این کرامت مبین آنحضرت
را اهل شهر دیدند از انروز لقب آنحضرت نزد اهل پنجاب شیخ حیا الهی و یاد افتاد چنانکه
تا حال در رهناس و قرب جوار آن همین لقب معروفست و تا آن لالی بر قبر مبارک
آنحضرت نابینایان آرزوی روشنی چشم میخواهند از فضل الهی و از توجه آنحضرت
اکثر ان بمراد میرسند کرامات و خرق عادات حضرت میر روشن ضمیر لا حد و لا تحصی
ست اگر تمام و کمال بالقلم آرم تطویل کلام گردد لاجرم بر همین اختصار نمودیم
که هم چون آفتاب عالمتاب مثل حضرت میر ذکر یا قدس سره و نور الله مرقده
زیر سایه همان پایه آن آفتاب عالمتاب هیبت یافته است روز وفات
ایشان تحقیق نشده مرقد مبارک آنحضرت بطرف لاهور نمکوه از رهتاس گذره
آنطرف جوی سهن طرف شمال است نور الله مرقده فصل سیوم در ذکر کرامات
و خرق عادات حضرت ایشان یعنی قطب المشایخ و الاولیا مقبول بارگاه کبریا
حضرت میر ذکریا بن حضرت میر محمد جامی قدس الله اسرارهم از احوال آن مخدوم تسنیم
وصال انجم حریم ذو الجلال آن سراج الاولیا تاج الاتقیا السید السادات جامع
البرکات و الحسنات آن وارث علوم انبیا آن مقبول بارگاه کبریا قطب الارشاد

حضرت میر ذکریا قدس سره نسبت گرامی گوهر اولاد حیدر رسول دین و آئین پیغمبر
وطن شریف حضرت ایشان حار است و ارشادات کرام آنجا اند ابتدای
احوال ایشان اینست که چون پدر بزرگوار ایشان آنحضرت را در کمال صغر سن گذاشته
بعهد حضرت خلد مکان محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی عطر الله مرقده
شهید شدند ملازمان پدر بزرگوار ایشان آنحضرت را در همان صغر سن نزد عبد الصمد
خان در لاهور آوردند و نواب موصوف آنحضرت را در محل خود چون فرزندان خویش
پرورش نمودند چون بسن تمیز رسیدند و پدر بزرگوار ایشان برحمت حق پیوسته
بودند بر منصب پدر بزرگوار خود از حضور پادشاه بنام ایشان تفویض شد و با فیل و
پالکی و نوبت و نقاره و علم و نشان که لازمه منصب است ممتاز شدند و با وجود عز و
جاه امارت بر طهارت و تقوی و صوم و صلوة و اداء زکوة پایه استقامت محکم داشتند
دلیر سخاوت و کوه شجاعت بودند و مدام بحکم و ما توفیقی الا بالله در تلاش کاملی و مکملی
می بودند اگرچه همیشه با فقرا و مشایخ صحبت میداشتند اما آنچه گوهر مقصود بود
بدست نیاورده بودند لهذا بکمال حزن و اندوه شب و روز میگذرانیدند و جستجوی اصحاب
تصرف و اهل کمال می بودند چونکه کل امر مرهون باوقاتها اتفاقا روزی فراش
[illegible]خوار ملازم ذکریا خان که از توجه حضرت پیر روشن ضمیر تائب شده بود و
احوال آن در ذکر آنحضرت پیر دستگیر گذشت در ملتان ملاقات شد
چون حالی و کار او مبدل بصلاح و تقوی دیدند بکمال اشتیاق تجسس احوال
او فرمودند فراش مذکور توجه و قوت جذبه حضرت پیر دستگیر و کیفیت توبه
خود و نام مبارک آنحضرت عرض نمود چون بمجرد استماع نام مبارک حضرت

ایشان در قلب آنحضرت کیفیتی و سروری حاصل شد بر مضمون من جد وجد در پالکی
سوار شده سعادت اندوز صحبت فیضبخش آن قطب المشایخ والاولیا
شدند و سعادت ابدی و دولت سرمدی حاصل ساختند بعد حصول دولت
پابوس چند ساعت به حضور لامع النور بامید اخذ برکات نفحات و فتوحات
و نزول تجلیات الهی و ظهور انوار نامتناهی بکمال ارادت حاضر ماندند اما آنحضرت بنظر
مطلق اعتنا نفرمودند و متوجه به احوال ایشان نشدند لیکن به تصرف جذبه بخود
کشیدند و دل ایشان ربودند چونکه سروری که در حضور کاملان دیگر یگان حاصل نمی شود
چاشنی از آن به تصرف آنحضرت یافتند روز دویم باز بطور روز اول بآرزوی
بسیار حاضر شدند آنحضرت باز به تملق و اخلاق پیش نیامدند چونکه تصرف آنحضرت
رکه کانون سینه را از آتش اشتیاق شعله انگیز و شرربار و بیقرار ساخته بود در روز سوم
زار و نزار سراسیمه وار تنها و پیاده پا در خدمت سراپا برکت مشرف شدند
و خود را بنظر آن آفتاب عالمتاب ذره وار محو شعاع رضا الیش گردانیدند چون
نظر کیمیا اثر آن قطب الارشاد بر روی مبارک حضرت ایشان افتاد فرمودند
که مهمان نزد فقیران با این خاکساری و شکستگی می آیند نشنیده که مصرع خاک شو
تا گل بردید رنگ رنگ این فرمودند و از یک نظرش کارش تمام گردانیدند
از یک نظر اکسیر اثر مس وجود که از آتش عشق بوتهٔ شوق در مجاهده گداخته شده بود
طلاء احمر گردانیدند و چیزیکه بریاضات و مجاهدات شاقه سالها حاصل
نگشتی از یک تصرف جذبه بطرفة العین حاصل گشت و شاهباز مقاصد
عظمی صید دام مراد گردید چونکه سعادت ابدی قرین وقت بود بشرف بیعت

مشرف شدند و در ابتدای و بخرقه و کلاه خلافت سرفراز کردند نقل است که
حضرت ایشان بحضور لامع النور حضرت پیر روشن ضمیر عرض نمودند که ترک الدنیا
راس کل عبادة اگر اجازت شود ترک دنیا نمایم و در جاروب کشی و خدمتگذاری
سافران صادر و وارد حاضر باشم از استماع این سخن لآلی کلام را از زبان در
فشان که هر نکته اش گوهر الصداف دریای ربانی و حرفش قطره بحر معانی بود به
سلک ارشاد منسلک فرمودند که دنیا عبارت از شغلی غیر حق است اسباب
ظاهری مانع حق پرستی و خدا شناسی نیست حیثیت دنیا از خدا غافل
بودن نی قماش و نقره و فرزند و زن مردانیکه درین راه رفته اند و سالکانیکه
درین راه میروند هیچ کاری و شغلی سد راه ایشان نمیشود چنانچه حق جل و علی میفرماید
قوله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله یعنی مردان اند که باز ندارد
ایشانرا سودا گری و نه خرید و فروخت از یاد خدا پس باید که دست بکار و دل بیار
باشد و روزگار ظاهر را نگذارند بلکه هو الظاهر هو الباطن شنیده ارند مرحبا حالاتیکه
[illegible] جبرئیل عقول دانشوران در تفحص آن سر در گم و ضد او قاتی که ارباب کمالات
ملکوت پردازان در تجسس آن صم بکم نقل است تا وقتیکه عبد الصمد خان در حیات
[illegible] بودند [illegible] روزگار و بار ظاهری مشغول بودند هر گاه خانموصوف ذائقة کل نفس ذائقة
الموت چشید ترک روزگار فرمودند خواستند که بموجب حکم حضرت پیر روشن ضمیر
سر رشته ظاهری هم جاری باشد خاطر شریف مرغوب تجارت شد چونکه تجاران
قافایان اهل کشمیر بشرف بیعت مشرف شده بودند بعرض رسانیدند که اگر
[illegible]مت بما غلامان حکم شود سعادت ابدی حاصل سازیم چنانچه سی هزار روپیه

کردن

بجهت تجارت بر بدان خود که اهل تجارت بودند سپرده فرموده‌اند و تجارت می‌نمودند و همیشه
از کشمیر پشمینه بلاهور و جنبوه و اطراف دیگر می‌بردند و از منفعت آن قوت حلال خود می
ساختند روزی مال آنحضرت و تجاران دیگر می‌آمدند و در اثنای راه دریای حایل
بود بسبب موسم برشکال بحدی طغیانی داشت که حباب از چشم عمان شمرده آبی از محیط
برده دار خجالت مدشن حبیبن و جله پر عرق و از حباب جرش چشم نیل بگرداب ضیا
مستغرق و عبور از ان متعذر بود ناچار و ناچار اجناس و امتعه اجناس و اشیاء دیگر تجاران
که همسفر بودند بر کشتی نهاده رو بعبور کردند حسب اتفاق چون کشتی به نصف البحر رسید
ناگهان در گرداب قضا در آمده غرق شد چون مردمان اهل کار این خبر بسمع همایون آنحضرت
رسانیدند بکمال فرحت و انبساط از زبان معجز بیان فرمودند که چه اندیشه است
بعد موسم برشکال فهمیده خواهد شد اگر تا برشکال دریا امانت ما باشد چه عجب
ازین کلام معجز بیان آنحضرت عقول حضار مجلس و تجاران همسفر بحیب تفکر در آمدند و انگشت
حیرت در دهان کردند که درین آب بی پایان تا سه چهار ماه جنس پشمینه چه قسم سلامت
و محفوظ خواهد ماند الغرض چون موسم برشکال در گذشت و دریا از طغیانی رو بکمی
آورد حضرت ایشان تجاران دیگر را بر کاب فیض انتساب خود گرفته بر ساحل دریا
تشریف آوردند و غواصان و شناوران را طلب فرمودند و این سخن از زبان
معجز بیان خود فرمودند که مال من از حلال است نه حرام برای خداست نه برای دریا دریا
بچه سبب خیانت خواهد کرد بسم الله گویند و مال از دریا برآرید شناوران و غواصان
حسب ارشاد و هدایت بنیاد بکار خود به تجسس و تلاش در قعر دریا مشغول شدند از فضل
الهی و از توجهات خاطر در مقاطر آن مستغرق دریای وحدت گشته رزمه اسباب مجموعه

سلامت یافتند و بازان قعر آب بیرون آوردند و دیدند که جنس آنحضرت بالای
جنس دیگران که جنس نهاده بود فرمودند که تخته‌ها و بسته‌ها را واکنند و جنس را ملاحظه نمایند
چونکه بسته‌ها را واکردند دیدند که هیچ گزندی و اثر آبی نرسیده است باز فرمودند که جنس‌ها را به
بیفشانند بموجب حکم هر جنس را علیحده علیحده می‌افشاندند از فضل حافظ حقیقی و از توجه آن
قطب زمان از آن جنس در افشاندن گرد بر می‌آمد حضار مجلس این قدرت الهی و این کرامت
مبین آنحضرت را ملاحظه کرده زبان حمد و سپاس بحافظ حقیقی کشادند و سر سجده
آن ذو الجلال و الافضال نهادند و معروف کرامت آنحضرت شدند و متصل
جنس آنحضرت که جنس تاجران دیگر پیوسته نهاده بود آنهم به برکت قرب جنس آنحضرت
سلامت ماند مگر بسته‌ها پیشتر تر شده بودند و بعضی بعضی را اندک اندک آب اثر
کرده بود آنحضرت بصاحبان مال ارشاد کردند که هر قدر که در ادای زکوة نباید
در زید و مال دیگران همه معدوم و نابود شد چون این خرق عادت را خاص و عام
ملاحظه کردند بر پای حضرت ایشان افتادند و خطره انکار که بخاطر گذرانیده
بودند که بعد برشکال چه قسم جنس خواهد برآمد از آن عذر خواستند و معذرت
کردند آنحضرت عذرها را قبول کردند و عفو فرمودند از این فرزد در دل مردمان
۲۸ خاص و عام اعتقاد آنحضرت زیاده تر شد نقل است که حضرت ایشان از
دار السلطنت لاهور بکشمیر جنت نظیر به نیت زیارت حضرت قطب العالم
علی ثانی میر سید علی همدانی بن شهاب الحسینی الهمدانی قدس الله اسرارهم
رونق افزا شده بودند و در آن خطه دلپذیر کشمیر موضعی است که آنرا الهی پوشار
می‌نامند شخصی ساکن و متوطن موضع مذکور محمد امین نام چند سال پیش از

تشریف آوردن حضرت ایشان در آن خطهٔ دلپذیر جناب قطب ربانی محبوب سبحانی غوث
الصمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه را اخبار رسیده بود که از درویشان خود گاه‌گاه بار
اند و میفرمایند که الحمد امین فلان سال و فلان روز شخصی از اهل لاهور در این شهر خواهد رسید
که اسم پسر میر عیسی و میر ایوب و میر یحیی همراه داشته باشد ستوده افعال و پسندیده خصال
نامش میر ذکریا است و او از فرزندان من است منتظر وقت قدومش باشید چون نزول او اینجا
شود بر بساط ارادت نرد خدمت خواهی باخت و ملازم خدمت او خواهی شد
و توبه بدست او خواهی کرد محمد امین مذکور از آن ساعت با سعادت هر سال و
هر روز چشم براه انتظار دوخته بود و منتظر آمد آمد حضرت ایشان میبود چون آخر روز
که بر آن بشارت یافته بود رسید فرزند ارجمند خود را که نور ابابا نام داشت در شهر
فرستاد و گفت که امروز آن روز است که حضرت غوث الصمدانی محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه بر آن بشارت یافته‌ام برو و در تمامی شهر تلاش کنان بگرد و تفتیش و تفحص
کن اگر بزرگی بااین نام و نشان و بااین شکل و صورت و با سه فرزند بیابی و ملاقات
کنی فدای قدوم میمنت لزوم آنحضرت شوی و ما را بزودی اطلاع کنی چونکه پدر و پسر
هر دو با سعادت ابدی همدوش بودند نور ابابا مذکور را در شهر مذکور با آنحضرت
قطب الارشاد شرف ملازمت همان روز که پدرش بر آن بشارت داده بود
حاصل شد و پدر بزرگوار خود را از مژده جانبخش نزول اجلال آنحضرت مطلع ساخت
بمجرد استماع این مژده دلگشای فرحت افزا برخاست و احرام خدمت حضرت
القبله دو جهان بسته بحضور لامع النور روان شده پابوس حاصل ساخت
و بحضرت ایشان گذرانید و ماجرای بشارت با سعادت که پیش از چندین

یافته بود بموقف عرض رسانید بعد آن کلبهٔ احزان خود را به یمن قدوم تفضل لزوم
آنحضرت منور گردانید و از تکالیف اجناس هدیه در پیش نهاد و کمر خدمت بربست
و غاشیهٔ عبودیت بر دوش و حلقهٔ بندگی کرد و جبین عبودیت بر آستانهٔ عرش
نشانه مبسائید و جاروب کشی آن درگاه خلایق پناه اختیار نمود و چون از سعادت
ابدی نصیبی داشت بر دست آنحضرت توبه کرد و داخل سلسلهٔ قادریه گشت و
بعد چندی به خرقه و کلاه خلافت سرفراز گردید نقلست اثر توجه حضرت ایشان
این [?] بود که در مسجد لاهور که آنحضرت بهر تعلیم طالبان اشتغال میورزیدند و
نماز اوقات نماز میگذاردند آن مسجد از گاه مفروش بود و عادات آنحضرت
این بود که بر همه گاه مفروشه مراقبه میکشیدند و بتوجه طالبان مشغول میشدند
روزی آنحضرت در آن مسجد بعادت معهوده در مراقبه بودند و اتفاقاً کسی از مریدان
بکدام وجهی حاضر نشده بود چونکه از کسی طالبان حاضر نبود ناگهان که سر مبارک
از جیب مراقبه برداشتند نظر کیمیا اثر بران گاه مفروش افتاد بمجرد افتادن
نظر اکسیر اثر آن قطب الارشاد بکمال قوت جذبه بود گاه مفروشه گاهی بسقف
مسجد میپیچید گاهی بر زمین میافتاد تا چند سال در همین گرداب اضطراب
و در وجد حالت ماند سبحان الله که حق سبحانه تعالی در نظر عاشقان و دوستان
خود چنان اثر کرامت فرموده است که لمعات نظر ایشان جماد و نبات و
جن و انس میدارد که یک نظرش در وجد حالت آرد پیران پارسا را
اگر گیاه مفروشه از کرم نگاهی آنحضرت در رقص و جنبش آمد چه عجب لیکن
رفع تشکیک خواطر عوام حکایتی بر تو عرض کنم تا تو دانی که خرق عادات

اولیا موافق معجزه رسول است صلی الله علیه و سلم باید دانست که آنچه خرق عاده
از انبیا علیه الصلوات والسلام بظهور می آید آن را معجزه می نامند و آنچه خرق عادات
اولیاء الله سر بر میزند آن را کرامت گویند باید دانست که خرق عادات اولیا موافق
معجزه انبیا می باشد پس این کرامت همین حضرت ایشان بر کمال اتباع سرور
انبیاست صلی الله علیه و سلم است پس حکایتی که در تفسیر نسفی که در میان آیه
کریمه والله یعصمک من الناس موافق این کرامت حضرت ایشان از معجزه
رسول مسطور است بر تو بیان میکنیم تا شبهه و شکی بخاطر کسی نرسد [illegible]
باشد حکایت در مکه شخصی رکانه نام ظاهر بود و آشنائی کردی و بسیار قوی
هیکل بود که درختان را از بیخ چون گیاه کندی روزی در چراگاه با سرور انبیا
صلی الله علیه و سلم ملاقات کرد گفت تو آن شخص نباشی که بتان ما را نفی میکنی
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم فرمود آری من همانم گفت من ترا نکشم اما
حالیا بیا رها یم با من کشتی بگیر و خدای خود را بمدد طلب و من بتان خود را بمدد طلبم
اگر تو مرا بر زمین آری خدای تو برحق باشد و بتان ما بر باطل ده گوسفند به تو دهم اگر
من ترا بر زمین زنم بتان ما برحق باشند خاک بدهن او و ترا بکشم سید المرسلین علیه
الصلوة والتحیات بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک راند و باو در کشتی
شد تا چشم برهم زند چون جامه کافران بر زمین زد و بر سینه او نشست رکانه را
بشره زرد شد و با سید الانبیا صلی الله علیه و سلم عذر خواست همین قسم تا سه
کرت بر زمین زد رکانه شرمنده شد و گفت ای بتان سالها شما را پرستیدم
از برای آنکه امروز مرا نصرت دهید نه برای آنکه شرمنده کنید خدای او

عالب آید و اگر امروز مرا دست نگیرید و ظفر نشده سید من جزت از شما بردارم و گفت
سید انکبار دیگر برده گوسفند بیا ز مائیم و سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
باز او را بر زمین زده کاهنه گفت سید احمد اگر تو بر حق هستی و بتان تو بر باطل کاهنه
سنی گوسفند پیش سید عالم سید عالم علیه السلام آورد و آنرا در عالم علیه السلام
فرمودند مرا این چه کار آید ایمان آر کاهنه گفت سید اولم برای تحصیل
حاصل شده است یک معجزه دیگر نمائی آن درخت که در کناره وادیست بگو تا از
میان دو شق شود و یک شق در انجا بماند و یک شق را به طلب تا اینجا بر تو آید رسول
علیه السلام دعا فرمود آن درخت دو شق گشت یک شق در انجا ماند و یک شق
نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمد فرمودند که ای کاهنه ایمان آر گفت
بگو که این شق بجای خود رود و آن شق اینجا آید باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود همچنان طور شد فرمود که ای کاهنه الحال بر خدای عز وجل ایمان آر
گفت اگر این شق بجای خود رود و یکجا شده تمام درخت بماند ایمان خواهم
آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا فرمود همچنان طور شد چونکه او را ایمان نصیب
نبود ایمان نیاورد الغرض سبب بیان این معجزه درینمقام آنست که حرکت نباتات بی
تحریک یا [illegible] امداد آب از معجزه رسول صلی الله علیه وسلم بوقوع آمده اگر حرکت گاه
مفروشه مسجد از توجه حضرت ایشان که بکمال اتباع رسول صلی الله علیه وسلم داشتند
بوقوع آید چه عجب بنا بر آن نگارش یافته که خاطر کسی به سبب اعتقادی بشک نیفتد
که سست اعتقادی بجناب اولیاء الله موجب خذلان و شقاوت است نعوذ بالله
منها فصل [illegible] که [illegible] مسجد لاهور که حضرت ایشان در آن می بودند [illegible] می برد [illegible]

بابوی [illegible] بود را نسبت حضرت ایشان گاه گاهی بران بابو به نسبت جذبه مهر و محبت
و میگفتند که این بیچاره هم بر در خدا تعالی آمده است بر حال ایشان هم توجه ضرور است هرگاه
توجه میفرمودند آب دو ابدار اگر دارنده تا سه پهر در غنودگی استاده می ماند و اگر می نشست
همچنین افتاده می بود و هیچ خبری از خود نمیداشت فی الواقع عجب است آنانکه چشم مست سبک
حیله عقل اند [illegible] سبک او لی کنند و مگس را هما کنند نقل است که فیض عالم حضرت ایشان
باین درجه بود که هرگاه خاطر ملکوت ناظر بر هدایت خلق می آمد و متوجه استند که ذات القدسه بیخودی
به خلق الله بخشانند یکنظری برابری بالقوم میفرمودند که هر خاص و عام حضار محفل شریف
را از خود خبر نمی ماند و کسی را انقدر تاب نمی بود که رو بروی آن آفتاب عالمتاب بتواند
بست نفس بنشیند و توجه گیرد و اگر کسی چند نفسی نشست ذات القدسه بیخودیت چشید و خود
را از خود نمیدید چنانچه در مسجد عوام بی بصیرت و بهائم سیرت بهیبت توجه حضرت ایشان
نمی آمدند و از ین دولت عظمی از کم نصیبی خود محروم می مانند بلکه اکثر کور باطنان خیره درون
توجه حضرت ایشان را بسحر منسوب کرده بودند نقل است که نور الدین خان صوبه دار کشمیر
کمال آرزوی حصول سعادت ملاقات آنحضرت بود و استدعای طلب آنحضرت همیشه
ما میکرد چون اتفاقاً آنحضرت در آن خطه تشریف آوردند بخانه مریدی فرود آمدند و خبر
نکشاندند صوبه دار آنکور را که گلیم شقاوت نصیب بود تشریف آوردن آنحضرت [illegible] سر
دنکرد و به اغوای مردمان حسود اعتنا نکرد و به بندگی و خاطرداری پیش نیامد بلکه از زبان
نافرجام خود گفت که در خانه مریدان میگردند نزد من نیامده اند این کلام بد انجام آن [illegible]
همایون رسید غبار ملال بر دامن خاطر عاطر نشست فرمودند که بزودی معزول میشود و چنانچه
میشود از قضای الهی [illegible] بعد چند روز از حضور معلی خاقان زمان فرمان عزل آن [illegible]

مذکور در رسید و صوبه دار دیگر منصوب گشت چون نخوت حکومت از سر صوبه دار رفت چاره ناچار سر
گردان خود را نزد آنحضرت فرستاد و استدعای عفو جرایم خود نمود و بسیار عذر خواست و
آرزوی حصول قدمبوس نمود آنحضرت فرمودند که الحال ازین عذر یها چه فایده که تیر بهدف رسید و
کار خود کرد اینک اثر آن را از دل می بایست فهمید نقلست که حضرت ایشان شبی زیارت حضرت
خواجه خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه را بمعامله دیدند که حضرت خواجه رضی الله
عنه میفرمایند که کسب اختیار باید کرد این فرمودند و یک دسته کاغذ مرقوم مسطور از دست
خود برشته خود عنایت فرمودند چون بیداری آمد افاقه رو داد چشم مبارک بکشادند
کاغذ مسطور بدست آنحضرت موجود بود چون آن فرمان واجب الاذعان که کالوحی من السماء
بود مطالعه فرمودند همین مضمون مرقوم بود که پیشه کاغذ اختیار نمایند بمجرد مطالعه سر بحکم نهادند و
در حین سفر لشکر در سیالکوت تشریف آوردند در آنجا چندی تشریف داشتند و اسباب
و آلات کاغذگری مهیا ساخته بکاغذگران آنجا حواله نمودند و آنچه از آن حاصل میشد از آن
قوت حلال می ساختند نقلست که حضرت ایشان در سیالکوت مکانی گرفته متمکن
شده بودند و سوداگری کاغذ مینمودند ناگهان سکهان ناهنجار و کفار ان فجار بران
شهر هنگامه برپا کردند و قصد تاخت شهر نمودند آنحضرت بصاحبزاده های خود
میر عیسی و میر ایوب و میر یحیی ارشاد فرمودند که سکهان شورش آورده اند مال و اسباب را
بر سقف خانه باید نهاد و آن سقف خانه مشرف بشاهراه بود القصه صاحبزاده ها مال
و اسباب را حسب الارشاد بسقف خانه نهادند و نیز اکثر ساکنان شهر که در خدمت
آنحضرت سعادت اندوز بودند اسباب البیت خود را بالای سقف مذکور متصل
اسباب آنحضرت نهادند حال آنکه همه مال و اسباب بکوچه و بازار ... نمود و حضرت ایشان

بر دهن دولت سرای خود متوجه بجنگ جدل و علم الشقی نمودند که ناگهان
شورش آوردند و تمام شهر را تا چند روز تاخت نمودند و از فضل الهی و از تصرف
آنحضرت هر کافر که بدر سرای آنحضرت میگذشت با آنحضرت سلام میکرد و سر نگون
میرفت و بر بر کاهم دست اندازی نمیشد و تمام مال و اسباب آنحضرت و خویش و بیگانه که
جا بجای گرفته بود بحفظ و حمایت ایزدی از آفات محفوظ ماند بود همگان هر یک مال
خود را بخانه خود بردند و دیگر تمام شهر بغارت رفت بعلت که بعد چند ماه
ایشان مراجعت بخطه دلپذیر کشمیر جنت نظیر نمودند و وقت روانگی بصاحبزاده
ارشاد کردند که اگر سکهان با بکار باز شورش آرند و قصد تاخت شهر کنند مال
و اسباب کسی را بطور گذاشته در خانه خود نخواهند داشت بلکه مال و اسباب خود
بجای دیگر خواهند برد این سخن فرموده خود روانه بسمت خطه مذکور شدند اتفاقا
بعد چند ماه سکهان ناهنجار هنگامه آرای نمودند و بتاخت شهر رو نهادند صا
به سبب اینکه الانسان مرکب من الخطاء و النسیان سخن آنحضرت فراموش گ
اجناس را از خانه بجای دیگر نبردند همچنان در خانه نگهداشتند و پیرامون خاطر
صاحبزاده نگردید که بیشتر سبب سلامتی مال و اسباب
یمن قدوم کرامت لزوم آنحضرت بود قضا را تمامی
آنحضرت بتاخت سکهان آمد بلکه صاحبزاده را سکهان دستگیر کرده بر
چونکه همت آنحضرت متوجه صاحبزاده بود و الله تعالی جل شانه
خود را ضائع نمیکند شخصی از سکهان مذکور بطور مخلصی صاحبزاده
کنانیده ... چون حضرت ایشان بکابل تشریف آوردند ملا

...عد که همه مال و اسباب ما خدمت رفت فرمود انا لله و انا الیه راجعون ...
حضرت حضرت ما میفرمایند رحمة الله علیه که اهل خانه من حامله بودند که بسبب
همایون حضرت ایشان قدس سره این خبر رسانید فرمودند که صوفی آباد ...
خانه بسبب حمل است تا چهل روز آب و نفس دم کنانید بخورانند حسب الارشاد
صبح و شام آب دم کرده می نوشانیدیم تا هشت روز آب دم کرده ...
... حضرت آب دم نفرموده اند بعد سه روز اهل خانه من گفتند که حضرت ایشان
... آب دم کرده نمیدهند جواب دادم که خود شروع کرده بودند و خود موقوف
کردند تابع رضای آنحضرت باید بود و بآن حضرت هم هیچ عرض کردم اتفاقا
... روز در خود بخود ارشاد فرمودند که صوفی آباد اهل خانه شما حامله
...ولد نخواهد شد حضرت ما میفرمایند که در خاطر من گذشت که از عورت
...بارداری شود فرزند نرینه یا دختر زنده یا مرده چیزی تولد میشود حضرت ایشان
میفرمایند که هیچ تولد نخواهد شد و این چه سر است آخر الامر چون درد زه شروع
...شد مثال لخته خون منجمد و مانند پارچه کلید بصورت و شکل از شکم برآمد از ملاحظه
...خیالی و شبهه که بلوح خاطر نشسته بود بزلال کرامت ... آنحضرت ...
...دیدم و از آنحضرت بسیار عذر خواستم نقل است که مریدی از مریدان
... ایشان شبی حضرت خضر را زاد هم الله علما بخواب دید و بآنحضرت عرض
کرد که قطب وقت این زمان کیست آنجناب بحضرت ایشان نشان دادند
بنابرآنکه آن شخص صبح این رباعی با آنحضرت گذرانید رباعی در خواب بخضر شد
ملاقات مرا از شوق او لب نهاد خضر سر بر پا عرض کردم ... قطب ...

الاقطاب فرمود که میرزکریا صاحب خدا نقلست میان خدابخش نامی از مریدان
حضرت ایشان میگفت که روزی در انساب سیادت حضرت ایشان خطره در خاطر
خطور کرد همان شب جناب حضرت فاطمه علیها السلام را بخواب دیدم که میفرمایند که ای ترا در سیادت
فرزندم من چرا شک رسیده است نمیدانی که پای او با پای من مشابهت تمام دارد میگویند
این جانم رسیده بود از سلام محروم شد چنانچه این مخمس در مدح آنحضرت گفته بحضور آورد
مخمس سلطان و پادشاه و شهنشاه اولیا ۞ صوفی از باطن و درویش ربانی ۞ بر آسمان این
نقش شمس بی ریا مقبول بارگاه خداوند کبریا ۞ غوث زمان و قطب زمین میرزکریا ۞ ... که یکی
از مریدان حضرت ایشان را روزی در عالم مکاشفه زیارت جمال جهان آرای قطب ربانی حضرت
محی الدین جیلانی رضی الله تعالی میسر آمد دید که این رباعی از زبان گوهرفشان خود ارشاد میفرمایند
چون افاقه از آن حالت روی داد آن رباعی بر زبان جاری بود رباعی اینست رباعی میرزکریا که چو جوهر شد
عیان شد ۞ از پرتو انش مشتری چرخ نهان شد ۞ چون وصف کمال او نمیتوان گفت ۞ القصه
همکس که قطب بی گمان شد ۞ نقلست حضرت ما قدس الله تعالی اسرارهم میفرمایند که کتابی
بدست من آمده در آن تمام احوال اوقات و حسن اخلاق سرور کاینات صلی الله علیه وسلم
مندرج بود در خاطرم گذشت که درین زمانه هم کسی خواهد بود که اوقات و حسن اخلاق
قدم بقدم آن سرور صلی الله علیه وسلم خواهد بود چون بشرف بیعت آنحضرت مشرف
شدم و صحبت آنحضرت را دریافتم دیدم که حضرت ایشان قدم بقدم رسول
صلی الله علیه وسلم اند و حسن اخلاق و اوقات و افعال آنحضرت چون رسول
صلی الله علیه وسلم است فی الواقع که الولد سر لابیه سبحان الله مردان خدا خود را
چنان خاک راه رسول صلی الله علیه وسلم کرده اند که نام و نشانی جز آن سرور صلی

نیز مسلم نمانده است نقلست که حضرت ما میفرمایند که حضرت ایشان از راه عنایت
بجمیع یاران میفرمودند که در میان شما صوفی آباد ذاتی اینقدر زود فرسنگ شما خدا تعالی را دوست
میدارید و میخواهید و این نیز از خدا تعالی دوست میدارد و میخواهد حضرت ما قدس سره میفرموده
که در آنجا پایم بخیال من می آمد که حضرت ایشان برای تالیف قلوب مبتدیان میفرمایند که ایشان
مشغول باشم و یاد الهی بکمال عنایت میفرمایند چونکه بکمال کوشش غور رسیدیم و معلوم
کردم که حضرت ایشان مارا بسیار میخواستند پس خواست حضرت خواست حق جل و علی بود
نتیجه نیز بر همه زمان و هر وقت محو رضای مرشد خود باید بود که خواست مرشد خود خواست
خدا جل شانه است نقلست در آن مسجد لاهور که حضرت ایشان در آن تشریف میداشتند
[illegible] نام آن مسجد را مسجد جنبان نهاده بودند به سبب غلبه حالات مریدان
دیگر خاص و عام و رهگذران همیشه آه و ناله میکنند و در آن روزها قریب صد کس از مریدان
آنحضرت از سیر لطائف فارغ شده بمقام حضور مشغول بودند و در اکثر حالات کلمات
وحدت از زبان آنها در عالم بیخودی که آنرا باصطلاح اهل تصوف شطحیات می نامند سر
میزد روزی در آن مسجد یاران را حالت بود و از زبان بعضی بعضی یاران سخن وحدت بر
می آمد ناگهان مولوی سعد الله مدرس که در لاهور بود عناد و تعصب [illegible] خود
[illegible] کلمات و وجد یاران خبر یافته چند کسان را برای تهدید و تنبیه این
جماعت در مسجد فرستاده بود که همه را و پیر قصور بقضا حاضر سازند و فرستادگان
همان وقت مراقبه و توجه و حالات یاران بودند که آن مولوی صاحب بهره ور و گرفتار آمدند
دیدند که همه یاران در عجب حالات مشغول اند و شور و غوغا و آه و ناله یاران [illegible]
نشنیده است لیکن از عنایت الهی و از تصرف حضرت ایشان بخاصیت کلام و زبان

ایشان شدند و یارای آن نداشتند که بکسی چیزی کلام کنند چه جای که از آنحضرت به
سخن در آیند فی الحقیقت هیبت حق است این از خلق نیست هیبت این مرد
صاحب دلق نیست تا هنگامیکه آنحضرت و یارانی که داخل حلقه بودند اتفاقاً از آن
[illegible] وقت نماز مغرب ادا فرمودند و ایشان خاموش بحیرت چون عالم سکته استاده بودند
آنحضرت بعد انفراغ نماز مغرب باوشان از زبان مبارک ارشاد کردند که حالا یان
سر از ربقهٔ اطاعت مصطفی صلی الله علیه و سلم بیرون نکرده ایم بهر حال تابع شرع
متین محمدی مستقیم صلی الله علیه و سلم بر این کار یکه مولوی صاحب شما را مامور
کرده اند بموجب آن بعمل آرند و حد شرع جاری نمایند بمجرد این سخن بر سوز و محن همه
سر بر پای آنحضرت نهادند و جبین عبودیت بر قدوم میمنت لزوم مالیدند
و نزد مولوی صاحب موصوف رفته صورت حال و تمامی ماجرای عرض کردند از دو دیم
مولوی صاحب ممدوح خود تشریف آورده از حضرت ایشان بکمال عجز و انکسار عذر نمودند
و عفو خواستند و به بیعت مشرف شدند و داخل سلسلهٔ علیه گشتند نقل که میان
صبغة الله همشیره زاده محمد نعیم خان که خانسامان نواب وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر
بودند [illegible] بودند مرید حضرت ایشان بود بسیار عابد و شاغل و قائم اللیل بود و کار خود را
بجای رسانیده بود اگر بکلام آرم بطویل کلام گردد و حضرت ایشان بر میان صبغة الله
بکمال عنایت نظر توجه داشتند روزی از راه تفضل و عنایت نظری فرمودند که
بمجرد یک نگاه میان صبغة الله موصوف مستی و نسبت جذبه غالب آمده و در دریای وحدت
مستغرق شدند و از خویش و بیگانه و از گرم و سرد زمانه اصلاً خبر نماند چنانچه در تمام
روز و شب در [illegible] بیخودی می بودند هر گاه که آتش ذوق و مستی غلبه میکرد بی اختیار

این شعر بر زبان می آوردند و سماع و رقص میکردند و این شعر میخواندند بیت به هر رنگی که خواهی
جامه می پوش که من از جلوه قد میشناسم حالات غریب و شطحیات عجیب از ایشان سر
میزد چنانچه حضرت ایشان را عادت بود که بر بام خانه که نهایت بلند تر بود تنها می نشستند
و مشغول بحق جل و علا می بودند صبغة الله خان که در عالم مستی و بیخودی تمام روز [illegible]
بسته بحضور آنحضرت ایستاده میماندند و هر گاه غلبه شوق و بیخودی زیاده تر می شد از بام بزیر
می افتادند و باز بر خاسته روبروی آنحضرت می رفتند و ایستاده می ماندند و در تمام روز
چند بار این معامله میشد و با وجود اینکه در رفعت مکان بر کنگره ضربی و صدمه بر ایشان نمی
رسید تا چند سال همین معامله ماند چون حق سبحانه تعالی دوستان خود را محفوظ میدارد و
در [illegible] معین ایشان گاهی ضربی نرسید و هر گاه زیاده تر مغلوب الاحوال میشدند
[illegible] بسبب سکر بر می داشتند و دست هر کسی از خویش و بیگانه میگرفتند و میگفتند که ترا
خدا تعالی هستی آفریده است و ترا دوزخی کرده است فی الحقیقت وقت آخر او آثار
آن ظهور می آمد چون این خبر بسمع همایون آنحضرت رسید که میان صبغة الله این چنین
افشای راز میکند روزی از غصه میفرمودند که میان صبغه شما می ورزید و راز الهی
را افشا میکنید خبردار آینده اینچنین حرکت نخواهد فرمود اگر اینچنین معامله [illegible]
[illegible] الامکان در ستیر و اخفای آن بکوشید و فرمودند هان و هان [illegible] از زبان کسی مگو
از ترد حضرت ایشان جای نمیرفتند و آنحضرت هم از خود جدا نمیکردند چون [illegible] معیت
ایشان باین درجه رسید که قطع ماسوای الله کلی گردید و مقام تجرید و تفرید حاصل
نمود روزی حال ایشان بر پای حضرت ایشان افتاد و کمال سماجت نمود که خواهش
[illegible] کننده حکم شود که همراه من بخانه روید و توجه باید فرمود که ازین مقام برآیند که اندکی

بکار دنیا هم مشغول شود و آنحضرت این عرض ادب ایشان را قبول فرمودند و اجازت رفتن خانه دادند
و از آن مقام بیرون آوردند و از آن باز تا قید حیات نزد ما مهٔ خویش ماندند و بعد انتقال
حضرت ایشان خدمتگذاری میر علی صاحب که صاحبزادهٔ کلان آنحضرت بودند بجا
آوردند نقل است که حضرت ایشان شبی در معامله رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حکم
فرمودند که شاهجهان آباد روند و تعلیم طالبان و هدایت گمرهان نما حضرت ایشان قدس
سره سر بحکم نهاده حسب الحکم آن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم در شاهجهان آباد که دار العلم
والفقر است تشریف آوردند اول بر پهاری بهوجلا پهاری که قریب جامع مسجد است فرود آمده مکان
درخت سکونت کردند بعد چندی میر علی صاحب که فرزند کلان باشند ارشاد فرمودند
که جای دیگر برای بود و باش که متصل مسجد باشد تلاش نمایند صاحبزاده مذکور حسب الارشاد
دو مکان نیکه قریب مسجد و داشت در محله کاغذگران بهم رسانیده عرض نمودند حضرت ایشان
که منتظر مکان بودند از آنجا برخاسته در همان مکان تشریف آورده اند و همواره در آن مسجد در مراقبه
و مجاهده اشتغال می ورزیدند و تعلیم طالبان و رهنمونی گمرهان میکردند و حویلی سکونت
حضرت ما رحمة الله علیه همانجا بود و میان کل محمد که عموی حضرت ما بودند و بسیار
در زهد و تقوی و صوم و صلوٰة مستعد بودند و در حضور حضرت ایشان اکثر حاضر
می شدند و اعتقاد امید داشتند که گویا کل المرید بودند اما بظاهر از کسی بیعت نکرده
بودند روزی حضرت ایشان نور الله مرقده ارشاد کردند که میان کل محمد شما بکسی
بیعت دارید یا مرید کسی شده آید در جواب عرض نمودند که مدعا از مرید شدن عبادت
حق جل و علی است الحمد که دیگر عبادت میکنند من هم الحمد لله میشود بجا می آرم
چه احتیاج که با کسی بیعت کنم و مرید شوم چون باین جواب جرأت نمودند غبار ملال

بر دامن خاطر مبارک نشست اما از زبان فیض ترجمان هیچ نفرمودند اتفاقاً همان روز چون جمعی در
مسابرگان نقاب لیل بر چهره انداخت و عروس فلک مسیح زلف عنبر شمیم بر رخساره روز
بر کشاد چشم النفوس را غنچه سنبل بخواب شد از نظارگیان روبای عالم غیب گردیدند که مکانی
دلکشا فرحت افزا که هر سالکی پای دران نتواند فرسود و هر بوالهوسی چشم بران نتواند
گشود اکثرکن ان بگلگشت آن ارتنگ بهار شده اند ایشانهم خواستند که دران مکان بسیر درایند
و تماشا نمایند چون قصد رفتن درون کردند شخصیکه بر در حاجب بود گفت که شما
کیستید و بچه هیئت که می درآیید در جواب گفتند که بسیر میرویم و با کسی کاری نداریم حاجب مذکور
گفت که این مکان سیرگاه شما نیست این مکانیست که دران بی وسیله کسی نمیتواند رسید
بیا و اول وسیله پیدا کنند و خود را بدامن کسی آویزند باز بوساطت آن درین مکان
درآیند بهمین دیده و شنیده بودند که ناگهان پنجه زرنگار آفتاب بقلم شعاع بر بیاض صبح
رقم قسم باذن الله بر نگاشت و شیرازه صحیفه لیل را از سر انگشتان لمعات بر کشاد
و مخموری عبودیت چشم خمار نرگس وار را چون غنچه شهلا بحسن جبان بر کشاد و از
خواب که النوم اخ الموت است بیدار گردیدند یا از سر ساخته افتان و خیزان
بیتاب و بیقرار در حضور آنحضرت حاضر شدند و تمامی احوال رویا را بعرض ایشان
رسانیده علیه گردیدند و بعد ازان آنحضرت قدس سره کمال عنایت و
مهربانی در حق ایشان مبذول میداشتند چنانچه از برکت توجه و فیض صحبت
حضرت اهل معنی و صاحب کشف و حال گردیدند نقل است که حضرت ایشان
نور الله مرقده از زبان مبارک خود اکثر بحضار مجلس مخاطب کرده میفرمودند
که بنای طریقه ما بر صحبت است آنچه در صحبت پیر کامل به یک لحظه حاصل میشود آنکه

در سالها از ریاضت شاقه حاصل نمیگردد و اگر یک عیب در حضور پیر کامل خود بی یاد حق شود
بهتر از آن است که شصت سال بحضور پیر کامل خود در یاد حق ماند چنانچه حضرت خواجه
عبید الله احرار قدس الله تعالی اسرارهم در رساله انسیه خود میفرمایند لمصنف الطائف
[illegible] شیخ تکمل جنید آن تصفیه باطن حاصل میشود که به ریاضات کثیره نباید و شیخ حضرت
ابو یوسف همدانی [illegible] اصحبوا مع الله فان لم یطیق فصحبوا مع من یصحب مع الله اصحبوا مع الله
فان لم تطیقوا فاصحبوا مع الصحبة مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله
یعنی صحبت با خدا تعالی دارید و اگر آن میسر نشود با آنها که صحبت با حق جل و علی دارند
مراد ازین مشایخ و اهل تصوف اند که ایشان در همه حال در یاد مولی می باشند دارید و
خواجه علاء الدین علیه الرحمة میفرمودند که [illegible] اسمعی بعد از فنا دست میدهد و اگر
نتوانند صحبت با اهل فنا دارند بیت با عاشقان نشین و همه عاشقان گزین
با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین [illegible] که حضرت ایشان رحمة الله علیه را با اکثر
با مشایخ کبار که همعصر آنحضرت بودند مثال زبدة العارفین سلطان العاشقین
حضرت مولانا فخر الدین بن مولانا نظام الدین اورنگ آبادی نظامی رحمة الله علیه
و حضرت قدوة العارفین شمس العابدین سید السادات حضرت شاه غلام سادات
چشتی صابری رحمة الله علیه کمال اتحاد و رابطه دوستی بود چنانچه حضرت مولانا صاحب
موصوف در هفته یکبار حضرت غلام سادات قدس سره در هر ماه یکبار [illegible]
بنا بر ملاقات آنحضرت می آوردند و این هر دو بزرگوار اهل سماع بودند در مجلس شریفه
خود موافق معمول حضرات چشت اهل بهشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سماع
می شنیدند و حضرت ایشان رضی الله عنه سرود و سماع هرگز در خانه و نه در مجلس

[illegible]

دیگر میشنیدند روزی حضرت مولوی فخر الدین رحمة الله علیه نزد حضرت ایشان رحمة الله علیه
تشریف آوردند و اجازت رفتن مجلس سماع بهر حضرت ما رحمة الله مرقده از حضرت ایشان
خواستند حضرت رحمة الله علیه الرحمة اجازت نیست فرمودند که در مجلس شما مزدود
سماع جایز نیست و در خاندان علیه نقشبندیه علیهم الرحمة اجازت بسماع نیست چه قسم رخصت
بصوفی آباد آنی دهم شمارا الله تعالی هزاران فرزند معنوی داده است و مارا یک
فرزند بهم رسیده خطور خلاف طریقه خود رخصت دهم چونکه حضرت مولوی قدس سره
با حضرت ایشان بسیار محبت و یگانگی داشتند بنهایت از فروتنی و حسن اخلاق
فرمودند که رخصت باید داد بپاس خاطر حضرت مولوی صاحب قدس سره اجازت
رفتن و عرس دادند و ضمنا اجازت سماع بود چنانچه حضرت ما رحمة الله علیه بموجب
حکم القطب الزمان یعنی حضرت ایشان همراه مولوی صاحب رحمة الله علیه در
مجلس تشریف بردند و داخل مجلس سماع شدند از آنجا قوت هردو شیخ کامل و
مکمل یعنی حضرت ایشان و حضرت مولوی صاحب رحمة الله باید دانست که حضرت
تا حین حیات خود در خانه سماع نشنیدند و در مجالس دیگر شیوخ وقت سماع
میکردند پس تصرف حضرت ایشان این بود که در خانه خود گاهی نشنیدند و تصرف
حضرت مولوی صاحب این بود که در مجالس دیگران همیشه میشنیدند نقل است که در
مکان سکینه حضرت ایشان قدس سره شخصی میماند روزی بر آن جن صعب
مسلط شد بواخفان او از معالجه حکما و عملیات و عاملان عاجز شدند و هرگز اثری
از آن جن نمیرفت بلکه عادت جن چنین بود که اگر عاملی پیش می آمد و چیزی میخواند او هم
از آن طرف همان میخواند و عامل را ابتر امید او چنانچه دست یک عامل را گرفته زیر چاه ب

سقف نهاده و نهایت تصدیع داد از آن کسی که بعلم تکثیر و عامل هستند او نمی آمد لهذا احقا
بغایت عاجز شده نزد حضرت ایشان رحمة الله علیه آمدند و حقیقت حالش عرض کردند
و گفتند عالی که کدام علم و نقشی نموده اند آنحضرت فرمودند که ما را بجز نام او تعالی جل شانه
خبر نمی آید از تکثیر و عملیات واقف نیستیم چونکه آنحضرت چنین ارشاد کردند جمیع لواحقان
بعجز و انکساری ملتمس شدند که آنحضرت فقط از قدوم تفضل لزوم خود کلبه احزان ما را معمور
سازند از برکت قدم مبارک آنحضرت بلیات دفع خواهند شد آنحضرت را بر حال آنها
ترحم آمد و حسب آرزوی ایشان بخانه او تشریف بردند همین که در صحن خانه رفتند بر شخصی
که جن مسلط بود آواز داد که السلام علیکم یا میر ذکریا حال آنکه آن شخص سایه زده از نام مبارک
آنحضرت آشنا نبود آنحضرت فرمودند و علیکم السلام آنحضرت جواب سلام باز داده
و بنشستند جن مذکور از زبان شخص سایه زده گفت که شما را حقیقت عاملان
شاید کسی نگفته بود و آنچه سلوک من با عاملان کرده ام شنیده اند آنحضرت در جواب
فرمودند که شنیده ام لیکن من علم تکثیر نمیدانم و عملیات نمیکنم فقط برای دیدن شما
آمده ام باز گفت که آنچه شما میخوانید من هم میخوانم و اینهم شما را معلوم است
خداتعالی فرموده که خلق الانسان ضعیفا پس از وجود انسان ضعیف چه آید شما
قصد ایذا کشیده اید آنحضرت را این سخن گستاخانه بخاطر مبارک بسیار مکدری
و غضبی آمد و منتجه از غضب بی نفع آن شدند و سر فرو بردند و بعد یک ساعت سر از مراقبه
برداشته فرمودند که آن راست گفتند که خلق الانسان ضعیفا انسان
ضعیف است جن مذکور گفت که شما چرا میفرمائید آنحضرت فرمودند
شما میگوئیم که خلق الانسان ضعیفا باز گفت که میروم حضرت این کلام نفر

باز آنحضرت فرمودند که من نمیگویم زبانی شما میگویم خلق الانسان ضعیفا گفت ای من میسوزم
حضرت نفرمایند باز آنحضرت نفرمودند من نمیگویم بموجب گفته شما میگویم خلق الانسان
ضعیفا عوض چندان مرتبه آنحضرت خلق الانسان ضعیفا فرمودند و التجا اورد قبول
نکردند حتی که آن شخص سایه زده بر بستر افتاد و بیهوش شد و آنحضرت بسوی او نظره
بسوخت ازان بار گاهی اثر سایه چون بران نگردید بعد ساعتی برخاست و بهوش آمد
الله تعالی از توجه آنحضرت همچنین صحبت درد که گویا این شخص سایه گاهی نبود سبحان
الله او سبحانه تعالی شانه در دل عاشقان خود چنین آتش عشق داده است که یک شطر
ازان چنین ناری تا محبوس را میسوزد چنان ناری چه بلکه یک آن آتش شرار ایشان
هفت دوزخ را میسوزد چنانکه حکایت گویند که الله تعالی جل شانه و عم نواله
همه کفار و اهل کبایر و فاسق و فاجر و منافقین را از نار دوزخ عذاب شدید خواهد
کرد چنانچه در قرآن مجید و فرقان حمید وعید فرموده است ان الذین کفروا
من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة یعنی هر آینه
آنانکه کافر شدند از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخ باشند جاودان آنجا و
ایشان اند بدترین خلق و دوزخ را همه با شرار بار عشاق عذاب خواهد فرمود و از سوز سینه
ایشان خواهد سوخت چنانچه گفته اند که الله تعالی یک عاشق سوخته جانی را
از عاشقان خود بر سر دوزخ خواهد آورد و آن عاشق سرمست جام عشق از جان
سوخته و دل دوخته از سینه پرسوز خود که کانون آتش عشق است آهی خواهد کشید
که از آن شرار بار و تمامی هفت دوزخ خواهند سوخت و مثال ابر آتش شرار خواهد
آورد اگر این حکایت را نص مثل خواهی جز یا مؤمن فان نورک اطفا ناری تمام

است یکی از نقاد راه حق قدس سره میگوید که اگر خدای تعالی بروز قیامت مرا گوید چه
خواهی گویم آنچه میخواهم اینست که مرا بقعر دوزخ فرستی تا بعد از حضور من سراپرده آتش بر زنی
در آن پرده ها تجلی آتشین بنمائی تا چون در قعر دوزخ بر سریر مملکت بنشینم و ستو
دهی تا بیک نفس زنم آتشی که در سر من و دل تعبیت نهاده تا همه ایشان با دوزخ در خزانه د
در کتم عدم اندازم عزیز من چه کنم مرا این چشم نداده است خاک قدم ایشانرا کحل الجواهر
دیده نادیده خود گردانند و بجمال جهان آرای ایشان چشم گشاید که ان اولیاء
الله تحت قبابی لا یعرفهم غیری نقل است که حضرت ایشان همیشه در حساب مکان
سکینه خود قریب مسجد میگرفتند و اکثر در مسجد تشریف میداشتند و در مرض الموت می
فرمودند که ای یاران من تمام عمر زندگی خود را بهمسایگی مسجد بسر کرده ام اگر قبر هم قریب
مسجد عامر باشد برضای خاطر ما خواهد بود میفرمودند که برای مردن روز پنجشنبه و جمعه
بهترست و اگر الله تعالی ایمان به بندگان خود عطا فرماید پنجشنبه و دوشنبه هم بد نیست یاران از
ازین کلمات آنحضرت حیرتی بخاطر رسید و غمگین شدند چون وقت آخر نزدیک رسید آنحضرت
همه یاران و مریدان را جمع فرمودند و آن روز جمعه بود وقت عصر وصیت فرمودند
یاران امشب ما را کالبد خاکی اگذاشته بدار البقا شتافتنی است و بحضور پروردگار
رفتنی است پس همه را بخدا تعالی سپردیم و جانشین خود صوفی آبادانی را
بجای من صوفی آبادانی را بدانند و فیض گیرند آنچه ما را از پیران خود رحمة الله علیهم
اجمعین رسیده و آنچه از مرشد کامل مکمل خود حاصل شده بود بصوفی موصوف کرا
و بخشیدیم این فرموده خرقه و کلاه مبارک که از حضرت میر ... حضرت ایشان
بوده طلب فرمودند و بمیر عبد الله صاحب که صاحبزاده کلان آنحضرت بود از

فرمودند که شجره مثال نوشته بیارید چرا که حضرت ایشان هر کسی را بجای خود
خلیفه میکردند آن وقت شجره مثل عنایت میکردند الغرض که شجره را در نوشتن
اندکی درنگ ظهور آمد فرمودند که شجره حضرت پیر دستگیر که مارا عنایت کرده بودند
همان شجره بیارید چون آنحضرت شجره خود را با کلاه و خرقه را طلبیده با آن خلعت
کرامت صفت و تشریف عظمی سرفراز فرمودند و همه یاران آنحضرت مارحمة الله علیه
سپردند و از همه یاران وداع کردند و فرمودند که یاران تمام عمر از عبادت ایزد تعالی
هیچ امری از من خلاف شرع بظهور نیامده و قدم از جادهٔ شریعت محمدی صلی الله علیه
و سلم بیرون ننهاده ام الحال وقت اخیر است شما را بخدا سپردم مرخص شوند
بلکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقت اخیر صحابه کبار رضوان الله تعالی اجمعین
و مهاجرین و انصار را رضی الله عنهما بخدا وصیت رخصت فرموده عائشه
رضی الله عنها بر رحمت حق پیوستند من که پیروان اویم میخواهم که به اطباع آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تنها جان بجانان سپرم این فرمودند یاران را از خود رخصت کردند و تنها
ماندند چون نصف شب از شنبه که فی الحقیقت شب جمعه است گذشت بتاریخ نهم
شهر ذیقعده سنه یکهزار یکصد و هشتاد و هشت هجری بر رحمت حق پیوستند و روضهٔ
رضوان را از قدوم کرامت لزوم خود منور ساختند تاریخ وفات آن گل گلزار
سیادت و گلدستهٔ حدیقه هدایت این فقیر خاکراه ایشان را بالهام ربانی
بخیه و جبه بخاطر گذشت اول اینکه ذات خجسته صفات آنحضرت سید عالی قدر
بود از درود مصطفی صلی الله علیه و سلم تاریخ بر آمد اللهم صل علی سیدنا
محمد و آله و اصحابه و بارک و سلم علیه نظم چون میرزا بابا جان نشان بن زد و چون بال

بباغ جهان از تاریخ سال نقل نمودم سوال بفرمود هاتف که رضوان مکان جهان مبرد ذکر بار
جهان رخت بردن برزد علم شوق سوی جنت اعلی هم در فکر شدم از پی تاریخ که ها
آهی بود برگفت که آه میر ولی رفت مبارک حضرت نور الله مرقده بردن شهر شاهجهان
باد عقب درگاه خلایق پناه حضرت خواجه محمد باقی بالله سره نور الله مرقده و آنحضرت در
صحن مسجد که خارج مسجد است آسوده اند بیت بگرد مرقدت گردیده باشم همراد دیده
او دان دیده باشم باب دهم در ذکر احوال قبله و کعبه دو جهان رهنمای گمراهان سراج
الموحدین قطب المشایخ والاولیا عاشق ربانی حضرت صوفی آبادانی رحمة الله علیه
در ذکر آن تاج الموحدین آن سراج الموحدین آن مطلع انوار الهی آن مخزن اسرار نامتناهی
الفخر المشایخ و الاولیا الصدر الاتقیا و الاصفیا القدوة العارفین العمدة العاشقین
المقتدا عارفان آن پیشوای اهل ایمان المقبول الله المقبول الله القطب العارفین آن
شمس الواصلین انوار مقامات عالیه آن سر حلقه سلسله قادریه صوفیه آن پیشوای
صوفیان باصفا آن رهنمای عارفان با وفا آن عاشق ربانی آن کاشف رموز آن
یزدانی قطب المشایخ حضرت صوفی آبادانی سیالکوتی رضی الله عنه بیت ز فیضش
جان ما پر نور باد از خیال غیرم از دل دور باد پوشیده نماند که این باب دهم
بحروف نام آنحضرت بهفت فصل آراسته فصل اول در ذکر تولد و جائی مولد و
تسمیه اسم مبارک که آبادانیست فصل دویم در ذکر سلسله عالیه قادریه و نقشبندیه
چشتیه صابریه و سهروردیه و نسبت او نسبت چشتیه نظامیه که آنحضرت را از آن
سلطان المشایخ حضرت سلطان محبوب نظام الدین اولیا قدس الله اسراره
بنه واسطه رسیده است فصل سیوم در ذکر توبه دادن و مرید گرفتن و تلقین سلوک کر

و طور جذبه و طریق تربیت که این فقیر را بآن طور تربیت فرموده اند و طرز اجازت
ارشاد مر خلفا را و عنایت شجره و شغل و خرقه و کلاه فصل چهارم در ذکر کرامات
و خرق عادات آنحضرت قدس سره فصل پنجم در ذکر اوقات و کسب معاش
و افعال ظاهری فصل ششم در ذکر وفات و وصیت یاران و تاریخ وفات
فصل هفتم در ذکر خلفای راشدین آنحضرت رضی الله عنهم فصل اول در ذکر تولد و
جای تسمیه اسم مبارک و آبا و اجداد ایشان قدس سره آغاز حدیث مرشد آمد چون
بیاد دم : بجام باده اد لب کشادم ؛ دگر بنگر که چون فیض الهی ؛ در و یابی مهیا هر چه خواهی :
حریم کعبه جان آرزو کن ؛ بسوی قبله حاجات رو کن ؛ باید دانست که مولد حضرت ما رحمة الله
علیه و وطن مالوف آبا و اجداد آنحضرت دار السلام و المسلمین سیالکوت است و آنحضرت
شیخ بوده اند و نسبت آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه منتهی میشود
چون آن آفتاب عالمتاب سپهر ولایت از برج حمل طلوع نمود و عالم عالمیان را از اشعه
انوار خود متجلی ساخت و تمام هندوستان را از یمن قدوم میمنت لزوم خود آباد دان نمود یعنی
در وجود با جود حضرت ما بوجود آمد همان روز از یمن قدوم فرحت لزوم آنحضرت بادشاه بعد
قتل و غارت هندوستان و سیالکوت بطرف ولایت خود مراجعت نمود و عالمی از ظلم و تعدی
و قتل و نهب او نجات یافت تمام شهر را از ولادت با سعادت حضرت ما جان تازه و
فرحت بی اندازه حاصل گشت و گویا آباد و اوقات تمام سیالکوت از سر نو گردید اتفاقا
همان روز یکی از اولیای از اولیاء الله تعالی وارد شهر سیالکوت شده بود و تمامی شهر با
یاران در خدمت آن بزرگ کمر بندگی بسته و حلقه اطاعت در گوش کرده حاضر
می بودند چونکه کوس شادی تولد آنحضرت بر در والد ما جامی نواختند صدای آن بگوش آن

الهام مونس آن بزرگوار ابتدا استفسار صدای کوس فرمودند حضار مجلس شریف بعرض رسانیدند
که در خانهٔ فلان شخص پسری تولد شده است باعث نواختن کوس اینست از استماع ولادت با
سعادت حضرت عالی بسیار فرحت یافتند خاطر شریف راه داد و از زبان گوهر فشان
فرمودند که این پسر از اکابران زمان و مقبولان یزدان خواهد شد و صاحب سلسله و ارشاد خواهد
گشت چو از یمن قدوم میمنت لزوم عالم و عالمیان را خوش حال و علی الخصوص از ظلم و تعدی نادرشاه نجات
داد و از برکت این پسر از سر نو آبادی جهان گرفت پس باید که نام مبارک آبادانی نهند لهذا
ارشاد آن شیخ کامل نام مبارک آبادانی نهادند ولادت با سعادت آنحضرت در سنه یکهزار
و یکصد و پنجاه و یک هجری است این حقیر تاریخهای ولادت آنحضرت بالهام ربانی از روی
تعمیه چنین یافته است رباعی ز فیض مولد شبلی دوران ۞ منور گشت چون اقصای گیهان ۞ هما
خرد از روی الهام گفت تاریخ ۞ بر آمد آفتاب اوج عرفان دیگر چون حضرت شاه صوفی
آبادانی ۞ از مولد خود جست جهان نورانی ۞ از بهر شمار سال تاریخ خرد ۞ زد غوطه به بحر فکر
حیرانی ۞ گفتا ز سر حل که بی ریب و ریا ۞ هم شبلی وقت و هم جنید ثانی ۞ قصیده در تاریخ
تولد خطیب خاطرت چون در بیانست ۞ بگو تاریخ مولد گر زبانست ۞ بسر بر حلقهٔ اصحاب
آنکه ۞ وجودش مقتدای عارفانست ۞ ز نور رشک آنجناب گشت عالم ۞ که فیضش تا قیام
جاودانست ۞ چه گویم وصف آن عالیمکان را ۞ که جایش برتر از لامکانست
بجو از پرده برون شد سر وحدت ۞ پدید آمد ز جهان جان جانانست ۞ چو
وجود آن مظهر حق ۞ بهر گوشه نوای مطربانست ۞ ز شور رشش عالم گشت مسرور ۞ بزرگ
بر زمین و آسمانست ۞ چو عالم از جوشش گشت گلزار ۞ بهر کوچه تو گویی گلستانست
نظر کردم بگلشن چون بدیدم ۞ بهر شاخش صدای بلبلانست ۞ به بر

بلبل کاین طرب چیست بگفتا مولد سر نهان است ❊ چو پرسیدم زهاتف باک او گفت
که آبادی شاه جهان است ❊ چو پرسیدم زهاتف سال تاریخ جوابم داد کاین دولت عیان است
اگر از تعمیه جوئی تو تاریخ بیابی آن نشان کو در نهان است ❊ بگویم از سر جانان که اینک
جنید وقت شیخ الزمان است ❊ خداوندا بشوق و ذوق خود دار همیشه تا زمین و آسمان است
تو جاری دار فیض حضرت ما بدنیا تا که خورشید جهان است ❊ تو امجد را الٰهی درد خود ده
که درد تو نصیب دوستان است ❊ فصل دویم در ذکر سلسلهٔ علیه قادریه و نقشبندیه چشتیه
که بحضرت عبد القدوس گنگوهی میرسد قدس سره و کیفیت او لبس خرقه سلسلهٔ چشتیه
نظامیه رضی الله عنهما باید دانست که طریق ترقیم شجرهٔ طیبه حضرت ما نور الله مرقدهم اینست که شروع
شجره از اسم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم میکنند و تا الی آخر مینویسند و دراینجا
بهر ضرورت که کیفیت لبس خرقه حضرت ما از حضرت میر ذکریا رحمة الله علیهما
تا الی آخره بوجه حسن املا تامل در یافت شود لهذا این طریق را از سلسله
قادریه از اسم مبارک آنحضرت رحمة الله علیه شروع کرده تا الی آخر رسانیده است
و دیگر همه سلسلها بطور معمول ارقام یافته و این هر سه سلسلهٔ علیه قادریه و نقشبندیه و
چشتیه را هشت طریق آراسته سلسلهٔ قادریه به ۳ طریق مرکب کرده و سلسله
نقشبندیه را نیز به ۳ طریق ترکیب داده و سلسله چشتیه صابریه و نظامیه دو
طریق نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیه السلام من رکبها نجا و
من تخلف عنها هلک الحمد لله الذی نور القلوب العارفین بنور معرفته و
فضل احوال الکاملین علی العالمین بکمال فضله و رحمته و صلوٰة علی رسوله محمد و آله

واله واصحابه اجمعین فیقول العبد المذنب الملتجی الی الله الواحد الاحد القوی الرحمن سید امجد
علیخان قادری ابن میر سلطانخان غفر الله تعالی ذنوبهما هذا سلسله قادریه اللهم صل علی
سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد و بارک و سلم علیهم لا اله الا الله محمد رسول الله بدانکه حضرت علیا
قدس سره در طریقت نظر قبول و لبس خرقه سلسله قادریه و نقشبندیه و چشتیه صابریه
از خدمت پیر بزرگوار مرشد کامل و مکمل حجة العابدین برهان العاشقین قدوه عارفان عالی مقام
زبده سالکان ذو الاحترام قطب المشایخ والاولیا سید السادات مقبول بارگاه کبریا
حضرت میر ذکریا است رحمة الله علیه و هو لبس خرقه من شیخه و مرشده قطب المشایخ مقبول بارگاه
صمدیت شیخ الشیوخ حضرت شیخ محمد سندهی رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده حضرت
شاه محمد قریشی عباسی لاهوری رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده شیخ الشیوخ حضرت شاه
محمد خان لودهی رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده شیخ الشیوخ حضرت شیخ آدم شریف الحسینی البنوری
رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده شیخ الشیوخ حضرت شیخ احمد سرهندی الفاروقی مجدد
الالف الثانی رحمة الله علیه و حضرت شیخ آدم شریف الحسینی البنوری را خرقه از شیخ طاهر لاهوری
و نیز از حضرت حاجی اجل خلیفه شیخ احمد مجدد الف ثانی بودند رضی الله عنه نیز رسیده است و هو لبس الخرقه
من شیخه و مرشده شیخ الشیوخ حضرت شیخ اسکندر ابن حضرت شاه عماد الدین رحمة الله علیه و هو
لبس الخرقه من شیخه و مرشده و جده شیخ الجن والانس قطب العالم حضرت شاه کمال الکیتهلی رحمة الله
علیه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده شیخ المحققین حضرت شاه فضیل رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه
من شیخه و مرشده شیخ الشیوخ حضرت سید گدا رحمان رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده
شیخ الشیوخ قطب العالم حضرت سید شمس الدین عارف رحمة الله علیه و هو لبس الخرقه من
شیخه و مرشده شیخ الشیوخ حضرت سید شاه گدا رحمن ابن سید ابو الحسن رحمة الله علیهما

لبس الخرقة ومرشده شيخ الشيوخ حضرت سيد شمس الدين صحرائی رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة ومرشده
قطب العالم حضرت سيد عقيل رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده قطب العالم حضرت سيد
بهاء الدين رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده شيخ الشيوخ حضرت سيد عبد الوهاب رحمة الله
عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده قطب الابدال حضرت سيد شرف الدين قتال رحمة الله عليه وهو
لبس الخرقة من شيخه ومرشده سيد السادات قطب الاقطاب بالاستحقاق حضرت سيد عبد الرزاق
رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه قطب ربانی غوث الصمدانی كريم الطرفين امام
المشرقين سيد محی الدين ابو محمد عبد القادر جيلانی الحسنی الحسينی الشافعی الحنبلی رضی الله تعالی عنه و
هو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه سيد السادات حضرت سيد ابی صالح رحمة الله عليه وهو لبس
الخرقة من شيخه ومرشده وابيه حضرت سيد السادات سيد موسی جنكی دوست رحمة الله عليه وهو لبس
الخرقة من شيخه ومرشده وابيه حضرت سيد عبد الله رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه
قطب العالم حضرت سيد يحيی زاهد رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم حضرت
سيد محمد مورث رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم حضرت سيد
موسی الثانی رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم حضرت سيد داود رحمة الله
عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه حضرت سيد عبد الله مورث رحمة الله عليه وهو
لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم حضرت سيد موسی الجون رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة
من شيخه ومرشده وابيه سيد السادات جامع الحسنات حضرت سيد ابو الحسن رحمة الله عليه وهو
لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه سيد السادات جامع الحسنات حضرت سيد عبد الله المحض رحمة الله
عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه سيد السادات جامع البركات والحسنات حضرت سيد
ی رحمة الله عليه وهو لبس الخرقة من شيخه ومرشده وابيه امام الثقلين قدوة المسلمين حضرت امام

حسن محمد سنی رضی الله تعالی عنه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده و ابیه مظهر العجائب و مظهر الغرائب باب
العلوم المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المومنین حضرت ابن ابی طالب رضی الله تعالی
عنه و هو لبس الخرقة عن سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین رسول رب العالمین محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم طریق دویم حسنی علیه قادریه رضی الله عنه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی نور القلوب العارفین بنور ذاته و اجلی عنوان العاشقین بانوار تجلیات و صلوة علی انبیه کاشف
اسرار و هادی الابرار محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد فیقول فقیر حقیر پر تقصیر المفتقر الی الله تعالی سید محمد
علیخان قادری الرضوی ابن میر سلطان خان رضوی عفر الله تعالی ذنوبهما لا اله الا الله محمد رسول الله
اللهم صل و سلم علی سیدنا و مولانا و شفیعنا محمد و علی آل سیدنا و مولانا و شفیعنا محمد و بارک و سلم علیه
حضرت رسالت پناه بهترین ماسوای الله سر در کائنات خلاصه کل موجودات صاحب مقام قاب قوسین
او ادنی خداوند کون و مکان شفیع المذنبین هادی جمیع المسلمین سید المرسلین خاتم النبیین محبوب رب
العالمین صاحب طه و یس صدر نشین مسند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین نازنین جاریا
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مبر اعظم شریعت و طریقت اختر برج حقیقت و معرفت
سلطان الانبیا برهان الاصفیا احمد مجتبی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
از حضرت خاتم الخلفای راشدین وصی رسول رب العالمین بادشاه و الا جاه سر حلقه اولیاء
الله ملقب بلقب شیر خدا برادر و وصی مصطفی پیشوای جمیع الصفیا فرو برنده عشق و بلند
منشور لامع النور من کنت مولی فعلی مولی طغرای غرای انا مدینة العلم و علی بابها سفر حاله
همه صوفیان باصفا سر دفتر همه عاشقان باوفا راز دار معراج همه عالم و عالمیان را
سر تاج امیر المومنین امام المتقین مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب علیه السلام از ایشان شرف الاسلام و المسلمین عماد الملة و الدین شیخ و

مصطفوی سراج خاندان مرتضوی صدرنشین دور امامت و سخاوت مسند آرای کشور ملکت شهادت
غریق بحر کرب و بلا حضرت امیر المؤمنین امام حسین شهید کربلا علیه السلام از ایشان یادگار نبوت
مصطفا پرورده صفت صفا کعبه مقصود ارباب هدایت قبله اصحاب سلوک ولایت
جانشین مصطفی خلف الصدق مرتضی امام پیشوای وسیم حضرت امام زین العابدین علیه السلام
از ایشان امام ارباب طریقت مقتدای اصحاب شریعت سر حلقه صوفیان با صفا :
سرچشمه عارفان با وفا پیشوای اهل یقین یادگار سید الساجدین کهف الفقرا و الغربا
آراسته باطن و ظاهر محبوب خدای ناصر امام المسلمین حضرت امام محمد باقر علیه السلام از ایشان
سر حلقه اهل کمال دایم در مشاهده ذو الجلال مخزن اسرار الهی معدن انوار نامتناهی گنجینه علم و
حکمت چشم و چراغ خاندان نبوت جمیع امراض ظاهر و باطن را حاذق امام جعفر صادق علیه السلام از
ایشان آفتاب سپهر ولایت اختر برج هدایت قبله کونین نور چشم حضرت حسین پیشوای جمیع
امم حضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه از ایشان قبله اهل اسلام متکلم بکلام الهام گل
گلزار امامت بلبل بوستان ولایت قائم مقام احمدی واقف اسرار سرمدی رازدان قدر و قضا
حضرت امام علی موسی الرضا رضی الله تعالی عنه از ایشان همدم نسیم وصال محرم حریم ذو الجلال
در شریعت مصطفی وارث علوم مرتضی سراج الاولیا تاج الاتقیا فارغ از حادثات جهان
قطب الارشاد حضرت شیخ معروف کرخی رضی الله عنه از ایشان امام اهل طریقت سالک طریق
تکمیل حقیقت شاهباز بلند پرواز اقصای ملکوت همای آسمان قدسی عالم جبروت
قطب العالم حضرت عبد الله سری سقطی رحمة الله علیه از ایشان سلطان المحققین
پیشوای اهل یقین سراج الملة والدین زبدة العارفین مقتدای شریعت امام طریقت
فیض برنده باسنادی حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی رحمة الله علیه از ایشان

مقتدای عارفان رهنمای گمرهان مستغرق دریای وحدت غواص بحر معرفت جهان عظمت و صمدیت
مهبط انوار الهی محرم اسرار نامتناهی جمیع گمرهان را هادی حضرت ابو القاسم ابراهیم نصرآبادی رحمة
الله علیه از ایشان مقرب بارگاه ربوبیت زادار مقام محبوبیت سراج الاولیا امام الاتقیا صاحب
الحکم یقین یگانگان خلوت نشین بوستان محرم اسرار الحکم تمیمی حضرت شیخ عبد الله الواحد تمیمی کنیت ایشان
ابو الفضل تمیمی است رحمة الله علیه این حضرت شیخ عبد العزیز طرسوسی رحمة الله علیه از ایشان تاج
العارفین برهان الواصلین ملک الاولیا سلطان الاصفیا مقبول درگاه قدوسی قطب العالم
یوسف حضرت شیخ ابو الفرح طرسوسی رحمة الله علیه نام آنحضرت یوسف است و کنیت ابو الفرح از ایشان
حامی بارگاه ولایت کاسب بارگاه هدایت واقف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت
مقبول بارگاه باری قطب العالم حضرت شیخ ابو الحسن علی هنکاری رحمة الله علیه نام آنحضرت علی است
و کنیت ابو الحسن بن محمد بن احمد عبد الکریم است از ایشان حجة العارفین برهان العاشقین
امام الطریقت ناصر شریعت قدوه عارفان زبده سالکان جامع جمیع احکام علمی شیخ
المشایخ حضرت ابو سعید مبارک المخزومی رحمة الله علیه کنیت آنحضرت ابو سعید و نام مبارک علی
بن حسین المخزومی است از ایشان قبله جمیع مرادات متحقق و متصرف همه مقامات دستگیر
درماندگان کارساز بیچارگان غوث الثقلین کریم الطرفین غوث الاعظم پیشوای
همه عالم قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الصمدانی محرم اسرار پنهانی واقف
رموزات یزدانی سلطان الاولیا برهان الاصفیا پیر دستگیر شیخ الجن و الانس که
دو عالم شیخ و سلطان و پادشاه و مخدوم و مولانا و خواجه درویش و فقیر و غریب
شیخ العالم سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی الشافعی الحنبلی رضی
الله تعالی عنه از ایشان سر حلقه اهل کمال دایم در مشاهده ذو الجلال گنجینه علم و

و کلمات آیة رحمت قطب الاولیا العالم بالاتفاق منبع الجود والاخلاق حضرت سید عبدالرزاق
رضی الله عنه از ایشان مقتدای عارفان باوفا پیشوای صوفیان باصفا شمس المشایخ
والاولیا بدر العالم والاتقیا مستغرق بحر انوار ذو الجلال قطب العالم حضرت شیخ شرف
الدین قتال رحمة الله علیه از ایشان شیخ المشایخ والاولیا محب العابدین دلیل العارفین
مقبول رب الارباب قطب العالم حضرت سید عبدالوهاب رحمة الله علیه از ایشان شمس العا
رفین بدر العاشقین اختر برج هدایت مقبول رب العالمین قطب الارشاد حضرت سید بهاء الدین
رحمة الله علیه از ایشان تاج المتحققین سراج العارفین مظهر انوار جلیل قطب العالم حضرت
سید عقیل رحمة الله علیه از ایشان شیر بیشه ولایت شهسوار میدان هدایت خلوت
نشین کلبه تجرید رونق افزای حجرهٔ تفرید مقبول بارگاه کبریائی قطب العالم حضرت سید
شمس الدین صحرائی رحمة الله علیه از ایشان گنجینه حلم و حیا معدن جود و سخا گلدستهٔ
باغ سیادت نونهال بوستان کرامت سلطان الفقرا خداوان قطب المشایخ حضرت
سید شاه گدا رحمن ابن سید ابو الحسن ابو الفضل رحمة الله تعالی از ایشان مطلع انوار الهی
منبع اسرار نامتناهی سید الاتقیا سید الازکیا خداوند عز و تمکین سراج العالمین شمس العارفین
بدر الملة والدین قطب العالم المتعارف حضرت سید شمس الدین عارف رحمة الله علیه از ایشان
صاحب شریعت و طریقت روشن کننده حقیقت و معرفت محب العارفین برهان
المحققین کاشف اسرار نهان رساننده مقام لامکان قطب العالم حضرت سید گدا
حسن رحمة الله علیه از ایشان واقف اسرار الهی مهبط انوار نامتناهی مصباح خاندان ولایت
بر دیده وده مال کرامت آسمان معرفت را سهیل قطب العالم حضرت سید شاه فضل
رحمة الله علیه از ایشان شیخ العالم علی الاطلاق بالاستحقاق فخر المشایخ والاولیا

سند الاتقیا والاصفیا امام شریعت مقتدای طریقت مستغرق انوار ذو الجلال والاکرام
مشاهده جمال باکمال کاشف اسرار الخفی والجلی قطب الارشاد حضرت شاه کمال کیتهلی
رحمة الله علیه از آنجاست شمس العارفین بدر العاشقین شیخ زمان قبله کون و مکان پیشوای
اهل معاد قطب العالم حضرت شیخ اسکندر بن شاه عماد رحمة الله علیهما حضرت ایشان از در سلسله
علیه سه خلیفه اند خلیفه اول حضرت مجدد ثانی حضرت شیخ بندگی طاهر لاهوری و حضرت طاهر لاهوری
باوجود شرف صحبت و خلافت حضرت شیخ اسکندر خرقه و خلافت از حضرت شیخ احمد سرهندی
نیز یافته اند و از اجل خلفای حضرت شیخ اند و شیخ را القطب دیار لاهور بشارت داده اند عمر شریف
آنحضرت هفتاد و شش سال بود وفات آنحضرت روز پنجشنبه وقت چاشت ششم محرم الحرام شروع
سنه یکهزار و چهل هجری است تاریخ وفات آه معرفت مرد قبر مبارک در سواد لاهور طرف
شمالی ساکنست و خلیفه سیوم حضرت شیخ الاسلام بهاری رحمة الله علیه اما حضرت احمد سرهندی
مجدد الف ثانی را رضی الله عنه حقیقتا خلافت و فیوضات از حضرت قطب العالم حضرت شاه کمال
کیتهلی بلاواسطه است لیکن بعد انتقال آنحضرت تربیت از شیخ اسکندر یافته اند و حقیقت
آن بر این وجه است که آنحضرت شیخ عبد الاحد که والد ماجد حضرت شیخ احمد اند در خدمت حضرت شاه
کمال کیتهلی رحمة الله علیه ارادت بی نهایت داشتند و ایشان را فرزند نبود روزی از حضرت
شاه کمال آرزوی فرزند و استمداد دعا خواستند آنحضرت فرمودند که الله تعالی ترا
فرزندی کرامت خواهد کرد که از اولیای زمان و حامی دین متین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد
اما چون ترا فرزند شود پیش ما آری چون بعد چندی ولادت باسعادت حضرت شیخ احمد
بظهور رسید والد ماجد آنحضرت شیخ احمد را نزد حضرت شاه کمال آوردند و آنحضرت را بکمال
فیض ترحمات بر حضور را در بدو همان حضرت شیخ احمد مکیدن دادند حضرت شیخ زبان مبارک

آنحضرت را هنوز چندان ملکه که آنحضرت را بود دیگری نفرمودند که احمد پس برای دیگران هم بدارد
نیز فرمودند که من لیبه تربیت شیخ احمد ذمه شیخ اسکندر است پس بعد انتقال آنحضرت اخذ طریقه
علیه قادریه از حضرت شیخ اسکندر یافته‌اند و خرقه خلافت از آن حضرت پوشیده‌اند
و فی الحقیقت هرچه کمالات و برکات در حضرت شیخ احمد بود و آنچه کرامات و خرق عادات
از آنحضرت بظهور می‌آمد آن همه کمالات و کرامات حضرت شاه کمال کیتهلی بود رحمة
الله علیه و از حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی خرقه و خلافت قطب الارشاد حضرت
شیخ آدم الشریف الحسنی البنوری یافته‌اند حضرت شیخ آدم را رحمة الله علیه درین
سلسله علیه قادریه انتساب بسه واسطه است اول از حضرت حاجی خضر رحمة الله
که اجل خلیفه امام ربانی شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی بودند کرده‌اند لیکن بعد از
احوال واردات خود در خدمت حضرت حاجی خضر عرض کردند فرمودند که مرا زیاده ازین
حاصل نیست اکنون در خدمت حضرت شیخ احمد بروید چنانچه باجازت حاجی صاحب
در خدمت حضرت شیخ احمد پیوستند و بمرتبه تکمیل رسیدند و حضرت شیخ احمد بتاج
خلافت ممتاز کرده به بنوری رخصت فرمودند اصل ایشان روه است
بعد [illegible] از آنجا آمده به بنور توطن گرفتند و بنور قصبه ایست از مقامات سرهند
و آنحضرت از جانب آبا سید بودند و جد ایشان افغان بود و وفات آنحضرت
سیزدهم شوال در سنه یکهزار و پنجاه و سه است قبر مبارک آنحضرت نزدیک روضه
منوره امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه چنانچه سایه گنبد
بر قبر شریف آنحضرت می‌افتد دوم از حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی و
سیوم از حضرت شیخ طاهر لاهوری رحمة الله علیهم اجمعین و از [illegible] حضرت

شیخ اسکندر چنانکه گذشت و از حضرت شیخ آدم الشیخ بنوری الحسنی حضرت قطب العالم حضرت میر
افغان لودهی رحمة الله علیه خرقه یافته آند و از حضرت و از حضرت ایشان حضرت شاه پیر محمد
خان لودهی رحمة الله علیه و از ایشان قطب العالم حضرت شاه محمد قریشی عباسی لاهوری
رحمة الله علیه و از ایشان مقتدای اولیا، صاحب اسرار مستغرق بحر عرفان بی کنار شیخ المحققین
سلطان الموحدین قطب الرحمن غوث الزمان محبوب درگاه خداوندی قطب العالم حضرت
شیخ محمد سندهی رحمة الله علیه و جناب ایشان نیز از ارواح طیبه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بلا واسطه هم فیض رسیده است از ایشان سید السادات متفوق
همه مقامات ناصر احکام شریعت امام سالکان طریقت شمس الاولیا بدر الاصفیا عاشق
رب غفور قدوه اهل حضور مقبول بارگاه کبریا قطب العالم میر ذکریا رحمة الله علیه که خرقه
نیز از ارواح پر فتوح سرور کائنات مفخر موجودات فیض بی واسطه رسیده است از ایشان سراج
الموحدین تاج الموحدین وارث مقام عالیه سرحلقه سلسله صوفیه صافیه آئینه دار انوار یزدانی
مرات تجلیات رحمانی واقف اسرار پنهانی کاشف رموزات یزدانی جنید وقت
شبلی ثانی عاشق ربانی قطب العالم صوفی آبادانی سیالکوتی رضی الله تعالی عنه و از ایشان
این فقیر خاک پای درویشان بلکه خاک راه ایشان سید امجد علی خان غفر الله ذنوبه طریق
سلسله قادریه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی رسوله
محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد فیقول العبد المذنب الملتجی الی الله الواحد الاحد القوی احمد
رضی قادری هذا السلسلة قادریه اللهم صل علی سیدنا و مولانا و شفیعنا محمد و بارک
علیهم لا اله الا الله محمد رسول الله سرور کائنات مفخر موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم اسد الله الغالب امیر المؤمنین ... خاتم الخلفاء برادر مصطفی مظهر العجائب اسد الله الغالب امیر

علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و از ایشان سر حلقه جمیع پیران باخدا اسد و فخر جمیع
مرشدان بارضا قطب المشائخ والاولیا تاج بخش جمیع اتقیا مقبول حضرت باری خواجه خواجگان
قطب العالم حضرت خواجه حسن بصری الانصاری رحمة الله علیه از ایشان شیخ المشائخ
سلطان الاولیا فخر العرب والعجم مخدومی قطب العالم حضرت شیخ حبیب عجمی رحمة الله علیه
از ایشان سلطان المحققین قطب العالم حضرت امام داود طائی رحمة الله علیه از ایشان
قطب العالم حضرت شیخ معروف کرخی رحمة الله علیه از ایشان شیخ العالم قطب الزمان حضرت
شیخ عبد الله سری سقطی رحمة الله علیه از ایشان قطب الاقطاب سید الطائفه حضرت شیخ
جنید بغدادی رحمة الله علیه از ایشان شیخ المشائخ والاولیا حضرت شیخ ابو بکر شبلی رحمة
الله علیه از ایشان شیخ العالم قطب الزمان حضرت شیخ ابو القاسم رحمة الله علیه از ایشان
سلطان المشائخ قطب الزمان حضرت ابو الفضل تمیمی نام مبارک آنحضرت عبد الواحد
تمیمی است رحمة الله علیه از ایشان حضرت شیخ العالم قطب المشائخ حضرت شیخ ابو
الفرح طرطوسی رحمة الله علیه از ایشان شیخ الجن والانس قطب العالم حضرت شیخ ابو الحسن
الهکاری رحمة الله علیه از ایشان قطب الاقطاب شیخ المشائخ حضرت شیخ ابو سعید
المبارک المخزومی رحمة الله علیه از ایشان قطب الزمان محبوب سبحانی غوث الصمدانی
کریم الطرفین امام المشرقین میران پیر دستگیر سید محی الدین عبد القادر جیلانی حسنی
الحسینی الشافعی الحنبلی رضی الله تعالی عنه از ایشان حضرت سید السادات
جامع البرکات حضرت سید عبد الرزاق حضرت ما رضی الله تعالی عنهم
در بیان سلسله برگزیده نقشبندیه مجددیه طریق اول وهبیه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین.

اما بعد میگوید العبد المذنب فقیر حقیر سید امجد علی عاصی قادری ابن میر سلطان غنی ان رحمهما
الله غفر الله تعالی ذنوبه اللهم صل علی محمد و بارک و سلم و علیهم بدانکه سلسله عالیه نقشبندیه
بدانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم خرقه فقر از جناب الهی بوسیله حضرت جبرئیل علیه
السلام پوشیده و از ان حضرت مظهر العجائب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب رضی الله تعالی عنه و از ایشان سید الشهدا شهید کربلا امیر المؤمنین حضرت
امام حسین رضی الله تعالی عنه از ایشان زبدة الساجدین حضرت امام زین العابدین
رضی الله تعالی عنه از ایشان امام زمان و دین محمدی را ماحی حضرت امام محمد باقر
رضی الله تعالی عنه از ایشان امام المتقین نور دیده سید المرسلین قرآن ناطق حضرت
امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه از ایشان امام المشرقین و دین محمد را ناظم
حضرت امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنه از ایشان امام المسلمین راضی برضا
قائم بقضا حضرت امام علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه از ایشان سر حلقه
صوفیان با صفا پیشوای اولیا ربا و فا نگهدارنده از آفات چرخی قطب الاقطاب
حضرت شیخ معروف کرخی رحمة الله علیه از ایشان قطب العالم شیخ المشایخ نور
حضرت شیخ عبد الله سر سقطی رحمة الله علیه از ایشان سر حلقه جمیع اولیا قطب الاقطاب
و الاتقیا سید الطائفه حضرت جنید بغدادی رحمة الله علیه از ایشان شیخ العالم
قطب الزمان حضرت ابو علی رودباری رحمة الله علیه از ایشان شیخ المشایخ
قطب العالم حضرت ابو عثمان علی مغربی رحمة الله علیه از ایشان قطب العالم حضرت
شیخ ابو القاسم گرگانی رحمة الله علیه از ایشان حضرت شیخ العالم ابو علی فارمدی
طوسی رحمة الله علیه از ایشان قطب الربانی حضرت خواجه ابو یوسف همدانی ر

الله علیه از ایشان قطب العالم حضرت خواجه محمد عارف ریوگری رحمة الله علیه از ایشان
قطب العالم حضرت خواجه خواجگان حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه از ایشان را
از حضرت خواجه خضر اداه الله تعالی علماً و حکمةً بهره فیض از ایشان قطب العالم حضرت خواجه انجیر
فغنوی رحمة الله علیه از ایشان حضرت قطب العالم عزیزان خواجه رامتنی رحمة الله علیه از ایشان
قطب العالم حضرت بابا سماسی رحمة الله علیه از ایشان سید السادات جامع الحسنات
قطب العالم حضرت سید امیر کلال رحمة الله علیه از ایشان سر حلقه سلسله نقشبندیه قطب العالم
خواجه خواجگان حضرت خواجه بهاء الدین نقشبندی البخاری رضی الله تعالی عنه از ایشان
قطب العالم حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمة الله تعالی عنه از ایشان قطب العالم خواجه خواجگان
حضرت ناصر الدین خواجه عبید الله احرار رحمة الله علیه از ایشان قطب العالم حضرت خواجه محمد زاهد رحمة الله
علیه از ایشان قطب الزمان خواجه خواجگان پیشوای اهل ایمان حضرت خواجه درویش محمد
رحمة الله علیه از ایشان قطب الزمان حضرت خواجگی امکنگی رحمة الله علیه از ایشان قطب الزمان
خواجه خواجگان حضرت خواجه محمد باقی بالله رحمة الله علیه از ایشان شیخ المشایخ قطب
الربانی امام ربانی شیخ الشیوخ حضرت شیخ احمد سرهندی الفاروقی مجدد الف ثانی رضی الله
تعالی عنه از ایشان شیخ العالم قطب الزمان حضرت نقرس الجن متوطن برج قلعه روپاس گده
نام مبارک آنحضرت لفارست نقرس الجن لقب آنحضرت است و وجه لقب اینست که آنحضرت
بعضی سکوک مرتبه تکمیل بدرس بودند مر اطفال را درس میگفتند اتفاقاً دران اطفال اطفال
اجنا هم سبق میخواندند و آنحضرت تا مدت از احوال آنها اطلاع نداشتند روزی از اطفال آن
حضرت قرنفل و فلفل سیاه بهر معالجه کدام آسیب زده طلب فرمودند اتفاقاً دران اطفال
یک طفلکی از جنیان هم حاضر بود بمجرد حکم آنحضرت از جا برخاست و بلند رفت و فلفل سیاه

و در نقل ستنبر بیاورد و پیش آنحضرت نهاد آنحضرت از معاینه این حالت عجیب یافته بند فرمودند که تو کیستی
بو گفت احوال خویش آخر الامر او بر حسب خود متعرف شد چون شهریان ازین احوال آگاه شدند
و بهر یک اطلاع دادند از ان روز لقب آنحضرت نزد خاص و عام و نزد اهل پنجاب شیخ نصر من الجن ارتقام
چنانچه در شجره حضرت ما هم اسم مبارک آنحضرت شیخ نصر من الجن مرقوم بود و آنحضرت از اجن عهد
گرفتند که کسی از قوم شما پیرامون مریدان ما و از اولاد ما و از اهل خاندان ما نگردد چنانچه
تا حال هم اگر بر کسی جن مسلط میشود و از خاندان آنحضرت بر ان شخص کسی وارد میگردد جن میگریزد
و بلکه در خاندان آنحضرت تا حال جن بایشان آسیب نرسانند و وطن شریف آنحضرت قصبه کالامن توابع
دار السلطنة لاهور است و آنحضرت قریشی اند و در برج رود تاس گده سکونت اختیار کرده
مجاهده شاقه کشیده اند و در اوائل حال بر ان حضرت جذب غالب بود و در آخر عمر آنحضرت
سلوک غالب آمده بود و قبر شریف آنحضرت متصل برج رود تاس گده طرف مشرق است از
ایشان شیخ المشائخ قطب العالم حضرت شیخ سعدی لاهوری رحمة الله علیه و از ایشان شیخ المتقین
عارف بالله قدوه اهل عرفان بندگی حضرت شاه محمد خان لودهی رحمة الله علیه و شاه محمد خان لودهی
در تصوف انتساب بدو طریق داشت یکی از حضرت میر محمد خان لودهی رحمة الله علیه و ایشان را
از حضرت شیخ آدم الشریف الحسینی رحمة الله علیه و ایشان را از حضرت مجدد الف ثانی قطب العالم
قدوه عارفان حضرت شاه محمد قریشی عباسی لاهوری رحمة الله علیه از ایشان قطب
الرحمن غوث الزمان مقبول بارگاه صمدی حضرت شیخ محمد سندهی رحمة الله علیه و از ایشان قطب العالم
قطب الاقطاب مرشد کامل هادی مکمل سید السادات جامع البرکات مقبول بارگاه کبریا
حضرت میر محمد ذوالاوتار رحمة الله علیه از ایشان تاج الاتقیا شمس الموحدین بدر الموحدین کیمیا نظر اکسیر
اثر عاشق ربانی قطب عالم حضرت صوفی آبادانی سیالکوٹی قدس سره و از ایشان فقیر

از تقصیر خاکسار درد مندان غبار کوی اهل کریمان سید امجد علیخان غفر الله تعالی ذنوبه و ستر عیوبه

طریق دوم من سلسلهٔ نقشبندیه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة
للمتقین والصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین اما بعد فیقول العبد المذنب فقیر
حقیر امجد علیخان قادری الرضوی بن میر سلطان خان غفر الله تعالی ذنوبهما که سلسلهٔ نقشبندیه
رحمة الله علیهم اجمعین اللهم صل علی سیدنا و مولانا و شفیعنا محمد و علی آل سیدنا و مولانا و شفیعنا
محمد و بارک و سلم علیهم لا اله الا الله محمد رسول الله بدانکه خرقهٔ فقیر از رسول مقبول محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم بآن پیشوای اهل طریق و آن آشنای بحر عمیق و آن مصطفی آبا و اذان ثانی
اثنین اذ هما فی الغار و آن اکمل و افضل بالتحقیق امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی
عنه رسیده است از آنجناب حضرت سلمان فارسی و حضرت سلمان فارسی رضی
الله تعالی عنه را با وجود شرف دریافت صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
انتساب در عالم باطن بجناب حضرت صدیق اکبر بوده است رضی الله تعالی عنه
و از آنجناب حضرت قاسم ابن محمد بن ابوبکر رضی الله تعالی عنهم و از آنجناب حضرت
امیر المومنین امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و از آنجناب حضرت سلطان
عارفین قطب الاقطاب سلطان بایزید بسطامی رضی الله تعالی عنه و از آنجناب
شیخ المشایخ قطب الزمان حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه ایشان را
از حضرت بایزید بسطامی رحمة الله علیه نسبت اویسیت بوده است و از ایشان
شیخ العالم قطب الزمان حضرت شیخ ابوالقاسم گورگانی رضی الله عنه از ایشان
شیخ العالم قطب الزمان حضرت ابو علی فارمدی طوسی رحمة الله علیه
از ایشان خواجه خواجگان قطب العالم حضرت خواجه یوسف همدانی رحمة الله

علیه از ایشان خواجه خواجگان قطب العالم حضرت خواجه یوسف همدانی رحمة الله علیه

از ایشان شیخ المشائخ والاولیا قطب الزمان حضرت عبد الخالق غجدوانی رحمة

علیه ایشان را فیض از جناب حضرت خواجه خضر زاده الله تعالی علما و حکمة [illegible]

بوده است از ایشان حضرت خواجه خواجگان قطب العالم حضرت خواجه عارف ریوگری

رحمة الله علیه از ایشان حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمة علیه از ایشان قطب العالم

حضرت عزیزان خواجه رامتنی رحمة الله علیه از ایشان قطب المشائخ والاولیا حضرت

خواجه بابا سماسی رحمة الله علیه از ایشان سید السادات جامع البرکات قطب

العالم حضرت سید امیر کلال رحمة الله علیه از ایشان سر حلقه سلسله علیه نقشبندیه

ارجمند حضرت خواجه خواجگان خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه از ایشان

قطب العالم حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه از ایشان قطب العالم

خواجه خواجگان حضرت ناصر الدین خواجه عبید الله احرار رضی الله عنه از ایشان

قطب العالم حضرت خواجه محمد زاهد رحمة الله علیه از ایشان قطب المشائخ حضرت خ

درویش محمد امکنگی رحمة الله علیه از ایشان قطب العالم حضرت خواجگی امکنگی

الله علیه از ایشان قطب الزمان مقبول الرحمان خواجه خواجگان حضرت خ

باقی بالله رحمة الله علیه از ایشان شیخ الشیوخ قطب المشائخ والاولیا امام ربانی

العالم حضرت شیخ احمد سرهندی القادری مجدد الف ثانی رحمة الله علیه

از ایشان قطب العالم حضرت شیخ نفر من الحسن متوطن برج قلعه روناس گدره

علیه از ایشان قطب العالم حضرت شیخ سعدی لاهوری رحمة الله علیه از ایشان

المشائخ قطب العالم حضرت شاه محمد ۲ لودهی خان رحمة الله علیه از ایشان

مشائخ قطب العالم بندگی حضرت شاه محمد قریشی عباسی لاهوری رحمة الله علیه و از ایشان
قطب العالم مقبول بارگاه صمدی حضرت شیخ محمد سندهی رحمة الله علیه و از ایشان به
روح پرفتوح حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فیض بی‌واسطه هم رسیده است از
ایشان قطب الارشاد و مرشد کامل هادی و مکمل سید السادات جامع الحسنات مقبول
بارگاه کبریا حضرت میر دوکر بابا رحمة الله علیه ایشان نیز هم از ارواح طیبه رسول مقبول
صلی الله علیه و سلم فیض بی‌واسطه رسیده است از ایشان سر حلقه سلسله علیه صوفیه
کامل مکمل سلسله قادریه و نقشبندیه و چشتیه سراج الاولیا تاج الاصفیا نیر اعظم سپهر
ولایت اختر برج رشد و هدایت شمس الموحدین کیمیا نظر اکسیر اثر عاشق ربانی قطب المشائخ
حضرت صوفی آقا دادا سیالکوتی رضی الله تعالی عنه از ایشان فقیر حقیر خاکپای
درویشان سید امجد علیخان عفر الله ذنوبه طریق سیوم از سلسله علیه نقشبندیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین
اما بعد فیقول العبد المذنب الخاطی سید امجد علیخان رضوی القادری ابن میر سلطان خان
عفر الله تعالی ذنوبهما و ستر عیوبهما بدانکه سلسله علیه نقشبندیه که از محمد مصطفی
رسول خدا و هادی رهنمای مقبول الله صلی الله علیه و سلم به سه قسم جاریست از آن
حضرت جناب مظهر العجایب و الغرایب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب رضی الله تعالی عنه و از ایشان سر حلقه صوفیان با صفات مقتدای اولیای
با وفا خواجه خواجگان قطب الزمان حضرت خواجه حسن بصری رضی الله تعالی
عنه و از ایشان شیخ المشائخ قطب الاولیا حضرت حبیب عجمی رحمة الله علیه و

و از ایشان امام ربانی قطب العالم حضرت سلطان داؤد طائی رحمة الله علیه و از ایشان قطب المشائخ و الاولیا شیخ الشیوخ حضرت شیخ معروف کرخی رحمة الله علیه و از ایشان قطب العالم حضرت شیخ سری سقطی رحمة الله علیه و از ایشان قطب الارشاد امام الاولیا سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی رحمة الله علیه و از ایشان قطب العالم مصباح الاولیا سراج الاتقیا حضرت ابو علی رودباری حضرت ابو علی کاتب رحمة الله علیه تا حضرت خواجه خواجگان حضرت بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه حضرت خواجه ما حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه و از حضرت مجدد رحمة الله علیه تا حضرت ما رضی الله عنه چنانکه سابق ارقام یافت و بتحریر در آمده است ذکر سلسله چشتیه صابریه قدسیه مجددیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور فؤاد العارفین بالنور الذات و البقا و جود العاشقین بآثار الفنا و اجلی علی عیون المبصرین انوار التجلیات فی بطون المحققین اسرار الخفیات و این وجه المحبوبین بضیاء الجمال و لین قلب المشتاقین بصبا الوصال و الصلوة علی نبیه کاشف الاسرار و هادی الابرار محمد و آله و اصحابه و ازواجه اجمعین اما بعد صلی الله علی سیدنا و مولانا و شفیعنا محمد و علی آل سیدنا و شفیعنا و مولانا محمد و بارک و سلم علیه لا اله الا الله محمد رسول الله فیقول عبد المذنب نحیف الضعیف سید امجد علیخان الرضوی القادری ابن میر سلطان عفی عنه تعالی ذنوبهما بدانکه حضرت یار را قدس سره نظر فیوض در تصوف و لبس خرقه سلسله علیه چشتیه صابریه قدسیه از بزرگوار عالیمقدار حود دلنی قدوه مشائخان عالیمقام و زبده عارفان

[illegible] الاحترام سید السادات جامع البرکات مقبول بارگاه کبریا قطب العالم حضرت
[illegible] بر ذکریا قدس سره و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده مقبول بارگاه صمدیت قطب العالم حضرت
شیخ محمد سندهی رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده سر حلقه عارفان باکمال سر دفتر
عاشقان با جلال جامع الکمالات معنوی و صوری قطب العالم حضرت شاه محمد فریسی
عباسی لاهوری رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده شیخ المشائخ قدوة العارفین زبدة
[illegible] المتقین سراج الملة والدین دائم در رضا و خوشنودی قطب العالم حضرت شاه محمد خان
لودهی رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده صدر الصدور ولایت مسند آرای کرامت
شیخ المحققین مقبول بارگاه ایزدی قطب الارشاد حضرت پیر محمد خان لودهی رحمة الله علیه
و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده شیخ المشائخ والاولیا محرم حریم ذو الجلال واقف اسرار
[illegible] ذو الافضال بادشاه زاده ان السلطان الی ابدان رموز دان گوشه نشین قطب العالم حضرت
شیخ آدم الشریف الحسنی البنوری رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده سراج
الاولیا و تاج الاتقیا برگزیده خدا مقبول الله مقتدای عارفان پیشوای اهل ایمان
روشن کننده دین محمدی نوربخش دوست مددی نور دیده امیر المومنین عمر ابن الخطاب
قطب الاقطاب خلیفه الرحمانی امام ربانی حضرت شیخ احمد سرهندی القادری مجدد
الف ثانی رضی الله تعالی عنهما و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده وابسته سر حلقه سلسله
نقشبندیه محمدی و ای مستقیم بر جاده شریعت محمدی مقبول بارگاه صمد قطب الارشاد شیخ
[illegible] رضی الله تعالی عنه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده شمس العارفین مصباح
المتقین سراج الملة والدین شیخ الشیوخ قطب العالم حضرت شیخ [illegible] الدین الحنفی
[illegible] شیخ العالم حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة [illegible]

من شیخه و مرشده ابیه قطب الزمان مقبول یزدان [illegible] اولیاء الله برگزیده لا اله الا الله
مخزن اسرار الهی مطلع انوار نامتناهی دلیل العاشقین برهان الواصلین حجت العابدین
قدوه اهل یقین فروزنده شمع محافل چشتیه فرازنده علم عساکر حضرات صابریه جامع جمیع
الاحکام علمی قطب الاقطاب حضرت عبد القدوس گنگوهی العزلوی ابن اسمعیل الحنفی
رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده مستغرق دریای عمیق محبوب حق بالتحقیق
قدوة العارفین زبدة الواصلین قطب البرهان هادی گمرهان مقبول الله الصمد قطب العالم محمد
ابن شیخ عارف احمد ابن حضرت شیخ احمد عبد الحق رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده
و ابیه شیخ المشائخ و الاولیا بادشاه والا جاه اتقیا بلبل بوستان کمال گل گلزار هدایت
مهبط اسرار الهی محرم ضمائر نامتناهی رموزات یزدانی را واقف قطب الارشاد حضرت
شیخ عارف ابن شیخ احمد عبد الحق رحمة الله علیه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده و ابیه سلطان
المشائخ اهل عرفان شیخ الاولیا الله خدادان رهنمای گمرهان دستگیر درماندگان زبدة
العارفین سراج الملة و الدین شیخ المحققین تاج الموحدین سر حلقه اهل کمال دایم در مشاهده
ذو الجلال نیر اعظم ولایت اختر برج هدایت [illegible] ولی قطب الارشاد مخدوم العالم حضرت
شیخ احمد عبد الحق ردولی وفات ایشان پانزدهم جمادی الثانی سنه ۸۳۷ تاریخ رحلت
عارف حق احمد عبد الحق حق است رضی الله تعالی عنه و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده
شیخ المشائخ و الاولیا سلطان الاتقیا و الاصفیا قطب المحققین سراج الملة و الدین
مصباح العاشقین قطب العالم حضرت شیخ جلال الحق و الدین پانی پتی رحمة الله علیه
و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده نیر اعظم سپهر ولایت مهر رخشنده آسمان کرامت
طلعت صباح [illegible] نور افزای دیده عارفان مقبول خدای بزرگ قطب العالم حضرت شیخ شمس الدین

ترک پانی پتی رحمة الله علیه دهم جمادی الثانی سنه ۷۱۶ وفات یافت تاریخ رحلت شمس الحق محبوب
الحق و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده قطب الاقطاب محبوب رب الارباب ناطق خالق
امام خلایق قبلهٔ اهل تحقیق کعبهٔ جمیع صدیق سر دفتر دیوان توحید سر حلقهٔ ارباب تجرید گنج الله
الاسرار ذو الجلال دریای فضل و کمال قطب العالمین مخدوم الواصلین محبوب خدای حاضر و ناظر حضرت
خواجه مخدوم علاء الدین علی احمد صابر رحمة الله علیه سیزدهم ربیع الاول سنه ۶۹۰ هجری تاریخ رحلت
جان گنج شکر بوده و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده سردار ارباب توحید سر دفتر اصحاب تجرید
گنجینهٔ عالم عزلت مخزن جهان معرفت امام سنن مصطفی سلطان حقیقت مرتضی نقطهٔ دایره
وجود کون مکان شهود ملاذ الغربا ملجاء الفقرا قطب الموحدین فرید الملة و الدین حضرت شیخ فرید
الدین شکر گنج ابن خواجه مسعود اجودهنی رضی الله عنه تاریخ رحلت از لفظ مخدوم هویداست سنه ۶۹
و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده قبلهٔ ورع و حلم کعبهٔ عمل و علم پیشوای اولیای عظام سر حلقهٔ اتقیای
کرام قدوهٔ اهل تمکین عمدهٔ اهل یقین مطهر کنندهٔ زمین و زمان منور بنور ایمان حیا و دیدهٔ دانش و
بینش شمع جسم آفرینش مقرب بارگاه ربوبیت سزاوار مقام محبوبیت غریق بحر هو
سلطان الشاهدین حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی رضی الله تعالی عنه وفات
شهر ربیع الاول سنه ۶۳۳ تاریخ از لفظ او خواجه هویدا گشت و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده قطب
... سلطان المشایخ دوران حجة العارفین برهان الواصلین صاحب اسرار
... نامتناهی قدوهٔ ارباب دین زبدهٔ اصحاب یقین عالی درجات علو
... امام شریعت و طریقت پیشوای حقیقت و معرفت کاشف چهرهٔ صور ربی
... اسرار غیبی وارث الانبیا و المرسلین قطب المقربین خواجه خواجگان
حضرت خواجه معین الدین بن غیاث الدین حسینی الحسنی سجزی چشتی قدس الله سره

بتاریخ نهم رجب المرجب در سنه [illegible] هجری انتقال فرمودند تاریخ رحلت از لفظ آفتاب ملک هند
موید است و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده عمدة الاتقیا زبدة اصفیا ملاذ الغربا و المساکین
رکن رکین ولایت والدین پوشنده کشف و داننده علم غیب فارغ از ما و منی قطب السالکین حضرت خواجه
عثمان هارونی قدس سره و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده رکن الاسلام و المسلمین عماد الملة و الدین فیض
بخش و فضل گستر عالم نواز و غریب پرور قدوة علمای اهل انتظام زبدة عارفان ذو الاحترام آفتاب
نوربخش الحقیقی قطب الزاهدین حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رحمة الله علیه روز وفات پنجم ماه شوال
است و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده مقبول رب العالمین شرف الاسلام و المسلمین شمس الاولیا تاج الاتقیا
برهان قاطع عارفان دلیل ساطع عاشقان خلف صوفیان با صفا سر دفتر عارفان با وفا قبله
حاجات خلق کعبه مرادات مطلق آفتاب عالمتاب صوفیان بدر منیر خانواده چشتیان برگزیده اله
موجود قطب العابدین حضرت خواجه مودود بن ناصر الدین ابو یوسف چشتی رحمة الله علیه روز وفات
آنحضرت غره رجب المرجب سنه سبع و عشرین و خمس مائة از لفظ آن محب اولیا هویدا است
و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده و ابیه سید الاولیا سند الاتقیا زیب و زینت اصحاب معرفت رکن
رکین ارباب هیبت ضیا بخش زمان و زمین نورافزای دین و متین قدوة صابران عمدة اکابران
پیشوای اهل القلوب قطب العالم ناصر الدین خواجه ابو یوسف چشتی الحسنی رحمة الله علیه روز
وفات سیوم رجب المرجب سنه تسع و خمسین و اربع مائة تاریخ وفات از لفظ عارف کامل بوده هویدا است
و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده و ابیه حجة العارفین برهان العابدین کهف غربا ملاذ الفقرا
بادشاه والاجاه ممالک مکاشفات سلطان فیض رسان دار الملک هدایت قبله اهل ولایت
کعبه اهل هدایت دریای حق و راستی قطب العالم خواجه ابو محمد ابن خواجه ابی احمد چشتی قدس الله تعالی
سره العزیز روز وفات آنحضرت چهارم ربیع الاول سنه چهارصد و یازده هجری تاریخ وفات از لفظ

امام برحق بود «بهو بود» است و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده ابیه قطب دایره تفرید خلوت
نشین گوشه تجرید قدوة الابرار زبدة الاخیار دستگیر درماندگان هادی گمرهان رازدان غیوب
قطب العالم حضرت خواجه احمد چشتی قدس سره عه در سنه ثلث و اربعین خمس مائه انتقال
فرمودند تاریخ وفات از لفظ قطب العالمین میشود است و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده سلطان
المشایخ بالاتفاق مقتدای الوقت بالاستحقاق اختر برج ولایت دریای کرامت معدن
اسرار الهی منبع فیوض نامتناهی رموزدان حقایق یزدان پرده برانداز اسرار پنهان غواص بحر
کامی قطب الکاملین حضرت خواجه ابو اسحاق شامی رحمة الله علیه رحلت روز وفات
آنحضرت چهاردهم ربیع الثانی سنه و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده شیخ المشایخ
و الاولیا سید الاتقیا محبت العابدین برهان العارفین شمس الفقرا بدر الغربا حمیده
صفات عالی درجات پیشوای اهل ایمان هادی گمرهان یافته خلعت سروری قطب العارفین
حضرت خواجه علو ممشاد دینوری رحمة الله علیه رحلت آنحضرت چهارم محرم سنه ۲۹۹ تاریخ وفات
از لفظ قدوه اولیای حق بود ظاهر است و هو لبس الخرقه من شیخه و مرشده ناصر شریعت
هم ظهر لقب تاج العابدین برهان الواصلین بلبل بوستان سرای عارفان شمع شبستان
عاشقان مهبط انوار الهی مخزن انوار نامتناهی دلیل الفقرا فخر قطب المحدثین
هبیرة البصری رحمة الله علیه بتاریخ هفتم شوال رحلت فرمود و هو لبس الخرقه من شیخه
و مرشده شیخ المشایخ کبار سر حلقه اولیا نامدار شهسوار کارزار تقوی سپهسالار رزمگاه
ذوق و اقف اسرار یزدانی کاشف رموزات پنهانی سرمست جام مغیثی قطب العارفین
حضرت خواجه حذیفه المرعشی رحمة الله علیه روز وفات آنحضرت بیست و چهارم شوال سنه
دویست و پنجاه و دو تاریخ رحلت از لفظ قطب الزمان بود «بهو بود» است و هو لبس الخرقه من شیخه

و مرشد او سلطان تارک پادشاهی و بادو دین قدوه عارفین بلند مکان زبده عاشقان رفیع الشان
السراج الکاملین مصباح الواصلین برگزیده اله مقبول رسول الله غوث الاعظم قطب الاکرم حضرت سلطان
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه روز وفات بیست و ششم جمادی الاول سنه ثمانین و احد ماتین تاریخ
از لفظ امام اصفیا بوده هویداست و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده مهر سپهر ولایت ماه آسمان
هدایت دریای ورع و عرفان باران کرم و احسان وارث علوم الانبیاء و المرسلین سراج الملة والدین
از عالم دوی گردیده اعراض قطب الواصلین حضرت خواجه فضیل بن عیاض رحمة الله علیه روز وفات آنحضرت
سیوم ربیع الاول سنه سبع و ثمانین و مائه تاریخ وفات از لفظ قطب جهان هویداست و هو لبس الخرقة من شیخه
و مرشده شیخ الشیوخ زمان هادی و رهنمای گمرهان شرف الاسلام و المسلمین رکن الملة والدین مسند آرای
شرع مصطفی صاحب ورع و تقوی مجرد از قید قطب العالم حضرت خواجه عبد الواحد بن زید رحمة الله علیه
روز وفات آنحضرت بیست و هفتم صفر المظفر سنه یکصد و هفتاد و هفت هجری تاریخ رحلت او از لفظ
او از اولیاء کامل بوده ظاهرست و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده قطب المشایخ و الاولیاء خلیفه
زاهدان و الاتقیا پیشوای همه موحدین رهنمای همه موحدین گنجینه حلم و حیا مخزن علم و سخی صاحب
سماع و وجد مقبول الله الصمد دریای فضل و کرامت لجه معرفت و حقیقت دار از دار الفقر فخری
قطب الاقطاب حضرت خواجه خواجگان حضرت حسن بصری الانصاری رضی الله عنه روز
وفات آنحضرت چهارم محرم الحرام سنه یکصد و یازده هجری تاریخ رحلت از لفظ قطب
هویداست و هو لبس الخرقة من شیخه و مرشده ختم الخلفای الراشدین وصی رسول رب العالمین سر
دفتر اهل ایمان سر حلقه اصحاب عرفان شیر بیشه دعا معدن صدق و صفا مقرب بارگاه احدیت
مقدس درگاه صمدیت بادشاه والا جاه سرچشمه اولیاء الله صاحب المشارق و المغارب اسد الله
الغالب امیر المومنین و امام المتقین مظهر العجائب و الغرائب علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه

امتاج

روز وفات آنحضرت شب جمعه هفدهم ماه رمضان المبارک بقول اول و بیست و سوم ماه رمضان المبارک
در سنه اربعین هجری شهید شدند تاریخ شهادت او بعمر تیغ اجل بر سر غالب گرفته وهو لبس الخرقه من حضرت
در شده سید المرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین رسول رب العالمین که در شان او لولاک
لما خلقت الافلاک و لولاک لما اظهرت الربوبیة در عظمت استظهار قدرت و در ربوبیت خورشید سپهر رسالت
بدر عالی قدر فلک رسالت و جلالت صاحب تاج قاب قوسین او ادنی خداوند کون و مکان افضل الانبیا
الانبیا اکمل الاصفیا مظهر عز و کمال محبوب حضرت ذو الجلال ناطق کلام الهی واقف اسرار الهی موصل آدم
سرور عالم بخشنده خلعت امجدی پوشنده تشریف سرمدی پیشوای انبیا رهنمای بیچارگان
مقبول الله حضرت محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم در روز وفات آن سرور
اختلاف است نزد بعضی علما دوم ربیع الاول است و نزد بعضی دوازدهم ماه مذکور است روز
دوشنبه یازدهم از هجرت تاریخ رحلت آن حضرت صلی الله علیه و سلم سال انتقالش خرد بتعمیه
خواند از محمد زمانه خالی ماند وهو لبس الخرقه الی الله تعالی من وسیله جبرئیل علیه السلام فی لیلة المعراج
ذکر اولیت سلسله چشتیه نظامیه بدانکه در نسبت سلسله چشتیه نظامیه بحضرت ما رحمة الله علیه
اولست او از روحانیت حضرت سلطان المشایخ سلطان محبوب نظام الدین اولیا بداونی
چشتی رضی الله تعالی عنه فیض بی واسطه است این فقیر و حقایق آگاه معرفت دستگاه قدوه
الواصلین عالی مقام زبده عارفان ذو الاحترام مقبول الله الصمد حضرت خلیفه محمد واحد لکهنوی
افاض علی المسلمین بلقائه که وقتیکه از دار المسکن خود یعنی از لکهنو بزیارت مزارات اولیاء الله
بضلع جهان آباد تشریف آوردند با حضرت ما رحمة الله علیه ملاقات کردند و کمال
محبت و یگانگت می نمودند چنانچه حضرت ما رحمه الله علیه با این رتبه با ایشان محبت
معیت داشتند که اگر طعام عرس شریف حضرت سید ذکریا قدس سره تیار میشد

بی تشریف آوردن ایشان الفاتحه نمیکردند بلکه مقدم برای فاتحه ایشان امیدا[illegible]

و از این سبب مدیه آنحضرت فقط ایشان و این فقیر واقف و آگاه اند و دیگر کسی از این حقیقت

اطلاع ندارند بجز [illegible] و یاسوده صاحب صوفی الهیار خان رومی سلمه الله تعالی

که اجل خلفاء آنحضرت رحمة الله علیه اند شاید اطلاع از این امر داشته باشند و اجازت استماع

سماع حضرت ما از آنحضرت رحمة الله علیه بود از روحانیت باطن تو نقل است که حضرت ما

رح در عرس مقدس که بیست و سیم ربیع الثانی باشد بطور معمول با جمع یاران حاضر شده بودند این فقیر هم در

کفش برداری آنحضرت حاضر بود و معمول حضرت ما رح چنین بود که هر گاه در آن خیابان فلک قباب حاضر میشدند

در مسجد کلان که قریب روضه منوره آنحضرت است در رواق جنوبی فرود می آمدند و رخت میکشادند که

معمول بود که در رواق شمال سلطان العاشقین حضرت مولانا فخر الدین رح گاه فرود می آمدند حضرت ما

رح بعد رخت کشادن بزیارت مرقد منوره رفته حصول سعادت زیارت حاصل کرده در خیمه مجلس خانه که

مجلس از سماع صوفیان وقت بسیار گرم بود حاضر شدند چونکه ماندگی راه بود اندکی نشسته

برخاسته بر بستر تشریف آوردند اندک استراحت فرمودند و این فقیر و دیگر یاران در مجلس تشریف

حاضر ماندند و استماع سماع میکردند ناگهان آوازی که از آن لفظ الله هو مفهوم میشد چون مثل صدا

بوق از جانب رواق مسجد مذکور آمدن گرفت و آواز مذکور اول آهسته آهسته بود و باز بلند شدن

آغاز کرد چنانکه با وجود شور و غوغای خلق تمام اهل مجلس و عوام الناس و مطربان حیران شدند که این

آواز الله هو غیر مفهوم و بابین درجه بلند از کجا می آید چنانچه این فقیر حقیر و حافظ [illegible]

برخاسته باستفسار آواز مشغول شدند و بسمت آواز روان شدند [illegible]

مذکور قدم نهادند آواز زیاده تر معلوم شد و آنحضرت را از دور دیدم که بر بستر

خویش دراز کشیده اند و یاران سرنگون از خود رفته بنجم نشسته اند و دانستم که

که این آواز از طرف آنحضرت می آید حالی از هیبت پس فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی را آئینه دار چهره مقصود گردە باهستگی تمام و بکمال ادب قدم پیش نهادیم بلکه آواز پرسوز
و ساز درد الم و بر دل حافظ صاحب مذکور چنان اثر کرد که قدم پیش نهاد و آن شخص افتاد و غرض که ایشان
و خبران خود را از دو آن خفته بیدار یعنی بر سر آنحضرت رسانیدیم چه می بینیم که آنحضرت بر بستر دراز
کشیده اند و لنگی از سر تا قدم بالا گرفته اند و صدای هو الله از قلب مبارک آنحضرت در آمده و نفس جاریست
وقتیکه از نفس بیرون می لفظ هو بر می آید لنگی مذکور هم جائیکه محاذی قلب است می برد و بلند میشود و نفس در دمی
با لفظ الله فرو میرود و لنگی هم فرود می آید و چون با دکش آید و رقت است و هر کس که آن شنیدست
و با هر که می آید از خود میرود و در عالم تحیر میشود یکی را با دیگر خبر نیست لقول مصرع بدان
باید که هم هست تصویر بی تصوری ناگهان بر محمد ص طیب له الموصوف بمیان میرزای
اند خلف الصدق قدوة الواصلین زبدة العارفین عارف بالله رازدار لا اله الا الله
مقبول رحیم حضرت عبدالحکیم قدس سره تشریف آوردند و برایشان آن آواز پر
سوز و ساز آن چنان اثر کرد که یکبار بیهوش از سر بدر رفت و بر زمین افتادند و دیگر
یاران که در سر گریبان تفکر کرده بهوش و بیهوش نشسته بودند طاقت اینها همه طاق شد
و حالت بیغایت و رقص بی نهایت بر خویش و بیگانه چنان متواری گشت که آه و ناله
و فغان بفلک رسید شدید الواقعی تصرف آنحضرت چنین بود که مصرعه در رقص و حالت
پیر این یاران را اتفاقاً میر محمد ص طیب موصوف در حالت بیخودی بر آنحضرت
بیجا افتادند آنحضرت از افتادن ایشان و از آه و ناله و غوغای یاران برخواستند و چشم
مبارک واکردند و خاموش نشستند تا دیری بر خاص و عام حالت ماند چون
بعد افاقه یاران برای وضو و دیگر حاجات منتشر شدند این فقیر حقیر آنحضرت را

تنها یافته و مکان را از یار و اغیار خالی دیده بمالیدن پای مبارک مشغول شد چونکه
برین فقیر حقیر عنایت بی‌غایت داشتند و از کمال چشم مرحمت بتربیت میفرمودند
با آهستگی تمام بعد از حال عرض نمود که امروز آواز عجیب از قلب مبارک حضرت جاری شد
این غلام گاهی نشنیده و از استماع آن صدا اخوان بیگانه از خویشتن رفتند و بمقامی رسیدند
که حصول بکمال ریاضات و مجاهدات میسر میشود و صدها مردمان نقد مراد ازین فیض عام
بدست آوردند باعث این چه بود اول شیخ لغز مودند و خاموش ماندند چونکه اینفقیر را
عنایت آن شاه ابرار گستاخ کرده بود مکرر بالحاح تمام عرض کردم از زبان درفشان
خود ارشاد فرمودند که من از مجلس شریف بسبب ماندگی راه برخاسته درینجا آمده قیلوله کشیدم
میدیدم که در مجلس شریف سماع میشود و مطربان غزلها میخوانند و اینجا در همین حال نشسته ام
ناگهان حضرت سلطان المشایخ سلطان محبوب نظام الدین اولیا قدس سره تشریف
آوردند و دست ما را در دست مبارک خود تفسیر یدالله فوق ایدیهم گرفته در مجلس
خود بردند و منع ما نیند که بیان ابادانی سماء امروز درین مجلس سماع متحمل شوند این سخن
فرمودند و آنحضرت قدس سره در استماع سماع مشغول شدند و آنحضرت را حالت
وجدانی دست ما در دست مبارک خود گرفته رقص کنان در تمام مجلس میگردیدند و قلب
ما را از اشعه انوار فیوضات خود منور میساختند و کمال توجه و عنایت بی‌غایت مبذول
میفرمایند و ما را هم از پرتو جمال جهان آرای و حصول صحبت آنحضرت حالتی [illegible]
اما از نالیدن بهوش نمیتوانم زد و آهی نمیتوانم کشید چونکه ضبط از حد گذشت معلوم
الحال شدم و از خویشتن رفتم ناگهان قلبم جاری شد و زبانم اختیار از دست برفت
و صدائی از قلبم بی اختیار برآمدن گرفت هر چند که خواستم و کوشیدم در ضبط آن نمودم

هرگز صد آتش فرو نماند بلکه زیاده تر گردید پس این آواز قلب بود که شنیده اما این راز را با کسی مگو سبحان
الله حق سبحانه تعالی با دوستان خود از جادهٔ مهر ور رسول صلی الله علیه وسلم بیرون نکرده است بلکه
قدم بقدم داشته است چنانکه گفته اند که قلب مبارک سرور عالم صلی الله علیه وسلم در عین نماز گاهی جاری
میشد که آواز قلب از دور شنیده میشد الغرض پیران محمدیه نوشته نماند که در دست خود بیعت
خود گرفتن حضرت سلطان المشائخ سلطان محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره دست حضرت
مارح و اسماع سماع همراه خود کنانیدن در رقص و وجد نمودن دلیل صریح است بر نسبت چشتیه نظامیه
و فی الحقیقه این قسم دست گرفتن بواسطه مرید کردن است و همه شرایط بیعت بجا آوردن و اجازت
سماع دادن است پس در نسبت نظامیه آنحضرت بلا واسطه اند هیچ شکی و شبهه نیست که این فقیر این
بیان را بلا واسطه از زبان فیض ترجمان آنحضرت شنیده است و چون این فقیر از زبان فیض ترجمان آنحضرت
رح این معامله شنید همان وقت بخاطر گذرانید که بیشک انتقال آنحضرت بر فردوس اقدس خواهد شد که
دست گرفته در مجلس شریف خود کشیدن و در محفل بهشت آیین گردانیدن و سماع شنوانیدن
دلیل است بر اینکه انتقال آنحضرت بر فردوس اقدس حضرت سلطان المشائخ قدس سره ضرور خواهد شد
چنانچه آخر کار بعینه همان قسم بعمل آمد و با کابران زمان بعد انتقال حضرت مارح هویدا شد و ثبوت
پیوست که دست گرفته در مجلس شریف خود داخل کردن بود که وفات آنحضرت رح بحد هیجدهم
ربیع الثانی روز وفات آنحضرت رض رو داده و تا قیام قیامت در مجلس شریف خود کشیدند
ای برادر این خبر خصوصیت و اولویت جز حضرت مارح بکسی میسر نشده و این بر اهل دانش و بینش
هویدا است و شجرهٔ سلسلهٔ چشتیه صابریه بالا گذشت که از رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و از
حضرت ... اهل بهشت تا بحضرت مارح و از آنحضرت تا این فقیر ... سینه بسینه رسیده است
اما در شجره متصل آنحضرت شجرهٔ چشتیه صابریه قدسیه مرقوم نبود و نه آنحضرت در مثل این فقیر توجه

داده‌اند و این فقیر درین رساله بایں سبب تحریر در آورده که اکثر جهلا نا واقف میباشند که حضرت مارح از
سلسله چشتیه صابریه قدس سره قدس اسرارهم ممتاز بوده‌اند لهذا اشکال و شبهه را بخاطر میدادند و آن
باعث بی‌سعادتی بود که مولوی نسبت ایشان میشد لهذا تحریر در آوردیم که شکی نماند ذکر در تحریر شجره
این خاندان عالیشان بدانکه تحریر شجره در خاندان عالیشان حضرت مارح بدین طریق معمول است که بعد تسمیه
درودی نویسند و بعد اسمای مبارک حضرات اما اول اسم مبارک محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
شروع میکنند باز تا الی آخر می نویسند رضی الله عنهم و دیگر معمول این خاندان در عنایت شجره اینست
که بعد طی لطائف و سیر مقامات و اتمام سلوک بطالب شجره عنایت میفرمایند هر کرا بخلافت
ممتاز و سرفراز میکنند شجره مبارک معه خرقه و کلاه مرحمت میسازند و هر کرا جای نشین و صاحب
سجاده میکنند آنرا از خرقه و کلاه خود و از خرقه و کلاه مرشد خود که وقت مرحمت میشود سرفراز
می نمایند چنانچه معمول حضرت مارح هم در اوائل حال همین بود چنانچه این فقیر را بعد تحصیل
از شرف بیعت که از نظر قبول تربیت بطریق جذبه و بطون سلوک معمول این خاندان عالیشان
نموده بعد اتمام سلوک بتاریخ نوزدهم شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و هفتده هجری نبوی
از شجره مثل خرقه و کلاه ملبوس سرفراز فرمودند و اجازت ارشاد دادند لیکن اول کلاه
از تارک و نقش فرسای خود برداشته بر سر این فقیر نهادند بعده شجره بدست دادند و لفظ
صوبه اختر نگر اوده رخصت فرمودند و همین قسم الصوفی صاحب قبله صوفی العیار خان
سلمه الله تعالی که جای نشین و سر حلقه خلفاء آنحضرت اند بعد اتمام سلوک خرقه مبارک
سید السادات محمد البرکات حضرت سید ذکریا قدس سرهم که وقت خلافت ملبوس
بود عنایت شده بود و پس از یکسال وفات شریف خود عنایت فرموده بود
رحلت شجره مثال خود که از حضرت پیر روشن ضمیر یافته بود معه خرقه کلاه خود مرحمت

فرمودند و جای ایشان خود ختمنا الله در اواخر اکثر مریدان که نسبت عذرات بعد مسافات و دیگر موانعات
همیشه در صحبت فیض درجت آنحضرت حاضر شدن نمی‌توانستند مثل مردمان باس و سکنان
سرو نخات و بادشاهزاده‌های ذوالاحترام که از حصول صحبت محجور بودند و فقراء عالیمقام که
مسکن ایشان دیر و دور از بود و دیگر عورات که مخیم سرادقات عصمت نبودند و همیشه حاضر
شدن نمی‌توانستند و در این سلسله علیه صحبت شیخ خود اهم مهمات و اکثر کمال وارد و بی صحبت
شیخ کار بر نمی‌آید و بمقصود نمی‌رسد که بنیاد این طریقه علیه محض بر صحبت است لهذا
یاران بحضور لامع النور آنحضرت عرض میکردمی نمودند که ما غلامان بجهت محجوری همیشه در صحبت
فیض درجت حاضر نمی‌توانیم شد اگر شجره علیه مرحمت شود بوسیله استمداد اسمای مبارک حضرات
خود حاجات از جناب قاضی الحاجات مجیب الدعوات خواهیم و فی الحقیقه خود در صحبت آنحضرت
و حضرات علیهم الرحمة و الغفران تصور نمائیم چونکه بالتجا و الحاح و بعجز و انکسار در خواست
این دولت عظمی نمودی عرضش بمعرض قبول افتاد و متوجه باین فقیر شده که حاضر الوقت بود از
زبان هدایت بیان خود ارشاد کردند که بجهت بعضی بعضی اشخاص شجره سلسله علیه قادریه
ابائی نوشته آرند چنانچه این فقیر حسب الحکم آنحضرت که کالوحی من السماء بود چند شجره
قادریه آبائی نوشته بحضور فیض گنجور آورد آنحضرت از دست مبارک خود بهر یک تقسیم
فرمودند همچنین اکثر یاران را شجره قادریه آبائی همین عذر نویسانیده عطا می‌فرموده اند
لکن بسبب همین عذرات و الا معمول حضرات ما همین است که بعد طی سیر مقامات و اتمام سلوک
شجره عطا می‌فرمودند فصل سیوم در ذکر توبه دادن و مرید گرفتن و طریق سلوک کیفیت جذبه
و طور تربیت که این فقیر حقیر را بآن طور تربیت کرده اند و شاید که دیگر مرشدان را هم
همین طور تربیت کرده باشند و کیفیت قبول فرمودن طالب را در مریدی و بردن دل او را

تصرف جذبه بدانکه هرگاه شخصی طالب حق در حضور لامع النور حضرت ما نور الله مرقده می آمد و مشرف
اند و در صحبت میشد و اظهار طلب حق مینمود و استدعای بیعت میکرد هرگز عذر نمیفرمودند و فی
الحال توبه میدادند و بیعت میگرفتند مگر از بعضی بنابر امتحان صدق طلب و کشف صحبت اعتقاد
او عذر میخواستند و عجز و انکسار ظاهر مینمودند و اکثر در محفل قدس شامل خود در حق جانب این فقیر نموده میفرمودند
که هرگاه شخصی طالب حق بنا بر طلب اظهار حق جل و علا شد نخواهد که اقدام بر جاده توبه نهد و بیعت
خواهد لازم است که هرگز انکار نکنند و عذر نخواهند و همان وقت بیعت گیرند و توبه دهند و داخل
سلسله علیه نمایند و امتیاز وضیع و شریف در میان نیارند مصرعه توجه دانی که درین کرد
سوار باشد جز آن که الله تعالی جل شانه و تقدس اسماءه از فضل عمیم خود آتش عشق و محبت
خود در کانون دل طالب روشن میکند و شیطان که عدو مبین است میخواهد که بر آن آتش عشق مشتعل که در قلب
طالب شعله انگیز است انگشت ضلالت نهاده کسر دکند و چراغ هدایت را خاموش سازد ولهذا
حق جل و علا از دل طالب زایل شود پیش بیدکه اکثر شیطان امین بباشند و حال اذکار او را لجد ابتغای
سپرند و فی الفور دست طالب بگیرند و توبه دهند و بحفظ او تعالی اش سپرند و نیز میفرمودند که درین
زمانه همت طالبان بسیار قاصر است مبادا از مرور ایام ضعفی در طلب حق پدید آید و از
توبه باز مانند و از مقصود بر هند پس در هر دو حال انکار از طالب نباید کرد و درین مقدمه حکایت
بزرگی از زبان هدایت بنیان خود می فرمودند و آن اینست که شخصی طالب حق نزد بزرگی
آمد و اظهار طلب حق جل علا نمود و عرض کرد که ما میخواهیم که توبه کنیم و بیعت گیریم اتفاقا در وقت
عرض آن شخص آن بزرگ از بول فراغت نموده کلوخ استنجی گرفته میگردید با وجود که در حال
استنجا کلوخ بود دند بمجرد استماع لفظ توبه از زبان طالب حق دست راست خود را دراز
کرده فرموده اند که دست بیار و زود توبه کن و یک لحظه درنگ روا مدار

مبادا که از زنگ وسوسه و ضلالت خود چراغ هدایت که در قلب تو منور گشته است خاموش نشود
و بی نور و بی رونق گرداند چنانچه در حالت کلوخ دست گرفته توبه دادند و بیعت گرفتند و از
وسوسه مکر و شر شیاطین گمراه گردانیدند پس می باید که وقت را غنیمت شمرده هرگاه و هر وقت
طالبی التماس توبه کنند همان زمان قبول باید کرد و توبه باید داد و نیز ارشاد میکردند که هرگاه سید
السادات جامع البرکات مقبول بارگاه کبریا قطب العالم حضرت میر ذکریا رح از دار
السلطنت لاهور بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند طالبان حق را جل شانه
و عز اسمه راه طریق ذکر و اتباع رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و آداب طریقت تعلیم می
فرمودند لیل و نهار ایشان صاحبزاده و دیگر یاران هم صحبت ارشاد میفرمودند که مجمع های شهر
و در گذرهای بازارها بروند و تلاش کنند هرجا که طالب حق بیابند بیارند تا آنچه ما را از سینه بسینه
رسیده است باو برسانیم و نیز میفرمودند که هر طالب که در حضور آنحضرت بطلب حق جل و علی و بقصد
توبه می آمد انکار با و نمیکردندی بلکه فی الفور توبه میدادندی و بیعت میگرفتندی و بخدای
تعالی می سپردندی و نیز میفرمودند که توبه بازگشتن با حق جل و علی است و اول قدم مریدان
و بدایت سالکان است و هیچ روی از توبه چاره نیست و نیز میفرمودند که توبه از گناهان
گذشته بیرون آمدن است و بازگشتن از بیراهی و باز آمدن براه و باعث محبوب شدن حق جل
جلاله که الله تعالی تائبان را دوست میدارد و قوله تعالی ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین پس باعث توبه شدن و توبه دادن از حسنات عظیم است پس در هر حال از طالبان
ن ابا نباید کرد بلکه بنیت ترغیب دین متین و تالیف قلوب طالبان رب
العالمین باید کرد و رهنمونی اتباع شرع سید الانبیاء و تحریص سلوک طریقت باید نمود شاید
وسیله حق تعالی بمقصد رساند و ترا باعث نجات و کسب رحمت گرداند چونکه

از زبان هدایت بنیان آنحضرت اکثر بکرات و مرات مذکورات توبه و فضایل توبه و ترغیب
تائبان استماع یافته‌ام و نیز درین مقام که ذکر توبه بمیان آمد که آنچه از حقیقت توبه و از
فضایل و فواید شنیده‌ام بیان کنم در بیان حقیقت توبه و ثواب آن بدانکه خدای تعالی بندگان را بتوبه
آفریده است و حکم فرموده که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و نیز فرموده که توبوا الی الله
جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون پس هر که امید فلاح دارد توبه کند که التائب حبیب الله است
و بقول رسول صلی الله علیه و سلم هر که توبه کند پیش از آنکه آفتاب از مغرب طلوع منقول است
رسول صلی الله علیه و سلم گفت که من هر روزی هفتاد بار توبه کنم و استغفار گویم انی لا
ستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم سبعین مرة و حق جل و علا می فرماید که دست کرم من
گشاده است هر که هر روز گناه کند و شب توبه کند بپذیرم و کسیکه شب گناه کرده باشد
و تا بروز توبه کند بپذیرم تا آنگاه که آفتاب از مغرب بر آید حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرمود
که رسول علیه التحیة و السلام ارشاد فرموده است که هیچ آدمی نیست که نه گناهکار است
ولیکن بهترین گناهکاران تائبان اند و گفت توبه از گناه آن بود که هرگز باز بسر آن نشوی
و گفت چون ابراهیم علیه السلام را بآسمان بردند مردی را دید با زنی زنا میکرد بر ایشان
دعا کرد تا هلاک شدند و دیگری را دید که معصیت میکرد و بر او دعا کرد وحی آمد که یا ابراهیم
بگذار بندگان مرا که از سه کاری یکی حاصل آید یا توبه کنند بپذیرم و استغفار کنند ما
بیامرزم و یا از وی فرزندی آید که مرا پرستد از نامهای من یکی صبور است حضرت
عائشه رضی الله تعالی عنها میفرمایند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی از بنده
پشیمانی نیست بر گناهی که وی را بیامرزند پیش از آنکه آمرزش خواهد پس ای برادر بدانکه
الله تعالی تائبان را دوست دارد و بر تائبان رحمت اگر گناه به پری آسمان و زمین

کرده و از کرده‌های خود انفعال گشتی و پشیمان شوی و استغفار گویی در جانب او اگر رجوع بدل توبه
کنی بیقین دانی که توبه تو بحال قبول کنند و ترا بخشد بلکه رحمت و بخشش او خاص از گناه گاران است
چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم میفرمایند والذی نفسی بیده لو اخطاتم حتی تملا خطایاکم ما بین السماء
والارض ثم استغفرتم الله لغفر لکم والذی نفس محمد بیده لو لم تخطئوا لجاء الله بقوم یخطئون ثم یستغفرون
فیغفر لهم بدانکه توبه نور ایمانی و معرفت است و علاج و داروی علت همه معصیت است که
ازین داروی توبه بعلت معصیت و گناهان گذشته بری و شفا یابی و بر تو واجبست که گناهان
گذشته است یاد کنی و در خاطر گذاری و نادم و منفعل شوی و از خدا تعالی شرم داری بدانکه
اصل حقیقت محاسبه که اهل تصوف بعد عصر مقرر نموده اند و لازم گرفته اند همین است که
اعمال گذشته را که در تمام عمر و روز بعمل آورده یاد کنی و در محاسبه آری که از دو حال خالی نیست
یا معصیت کرده باشی که از آن منفعل شوی و توبه کنی و یا نیکوی کرده باشی که از آن خوشنود شوی
و شکر کنی پس ازین محاسبه یاد کردن معاصی دو فائده حاصل است پس بر تو باد که از زبان خود
نزد خدا تعالی اقرار معصیت خود کنی که الاعتراف بالذنب و از زبان و بصدق دل توبه کنی و عزم تمام
و جهد کنی که آینده مرتکب معصیت نشوم که اصل توبه اینست که باز اصرار بر گناه نکنی الحجه
ت همین قدر است و آنچه که بر خدا تعالی است آن اینست که ترا توفیق عطا فرماید و ثابت قدم
د و از شر شیطان و نفس و شهوت و دیگر مهلکات ترا باز دارد و این اختیار تو نیست مگر
ید تقوی و طهارت و عزم عدم معصیت و مقرر طاعت بودن پس تو کار خود کن و کار
تعالی را برحق گذار و بهمین شرایط که مرقوم شد توبه کن که از گناهان گذشته چنان پاک
ی که حال زائیده باشی شاید که حق تعالی از تو توبه قبول کند و توفیق عطا فرماید
تا معصیت نشوی و اگر این میگوئی که مرا از توبه کردن این سخن دامنگیر و باز میدارد

که قادر بر ثبات خود نیستم و میدانم که باز گناه خواهم کرد و بر توبه ثابت قدم نخواهم ماند پس همچنین توبه
کردن چه فایده بدانکه حالات از جمله غرور و مکر شیطانست که ترا بآن میدارد و از نظر تامل در خود
نگاه کن و بدانکه از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده مانی شاید که پیش از آنکه باز گناهی
کنی بمیری و در پشیمان داخل شوی و اما اگر خایفی از آنکه باز در گناه و معصیت خواهی افتاد و
اعتقاد بر توبه نداری پس توبه تو باز هم لازم است که تصدیق و اما بر توبه کنی و خود را الجد المعالب سپری
دانسته را غم داری که مرتکب آن باز دیگر نشوم و از این باید پس که یکبار توبه کردم و باز شکستم
و باز توبه مرتکب شدم این سخن را هرگز بعیسان نیاری و از بار بار شکست توبه ملول نشوی بلکه شرم داری
و نگویی که الحال توبه نکنم اگر توبه کردی پس شکستی و باز توبه کردی و باز گناه کردی باز در حال توبه
کن و با نفس خود بگو شاید که پیش از آنکه باز گناه کنم بمیرم همچنین دوم بار سیوم بار چهارم بار
صد بار و هر بار که گناه میکنی توبه کن چه در توبه کردن عاجز و کاهل مشو که توبه کردن برکت و انجام
گردانیدن بر خدای تعالی است اگر تمام گردانید فهو المراد و اگر تمام نگردانید باری گناهان
گذشته همه آمرزیده شده و از آنها پاک شدی و بر تو هیچ گناهی و معصیتی نماند مگر آنچه آینده
میکنی آن را بر تو خواهند نوشت پس در توبه کردن درد بجانب حق جل و علی آوردن سود نیست مر
او فایده ایست عظیم پس باید که از خوف باز افتادن در گناه امتناع نکنی و باز نمانی که ترا
قطعا مبتلا کردن است از دو فایده یکی حاصل است پس از توبه بار بار و از شکستن بار بار
هیچ اندیشه نکنی و هر بار توبه کنی که او سبحانه تعالی جل شانه از کمال الفضل و رحمت خود
بجهت بخشش ... اصحاب ... مغفرت باید الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فانی غفور الرحیم یعنی لیکن
ستم کرد بعده عوض آن کرد نیکی بعد از بدی پس بدرستیکه من آمرزنده و مهربانم امام محمد
الجزری صاحب حصن حصین آورده بروایت مسلم که و جا صلی الله علیه و سلم الرجل

فقال یا رسول الله احدنا یذنب قال یکتب علیه قال ثم یستغفر منه ویتوب قال صلی الله علیه وسلم
یغفر له ویتاب علیه قال فیعود فیذنب قال صلی الله علیه وسلم یکتب علیه قال یستغفر منه ویتوب
قال صلی الله علیه وسلم یغفر له ویتاب علیه ولا یمل الله حتی تملوا یعنی مسلم روایت کرده است که آمد
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی پس گفت آن مرد که ای رسول خدا علیه السلام که یکی
از ما گناه میکند پس چه حال باشد وی را گفت پیغمبر علیه السلام که نوشته میشود بر وی گفت آن مرد
پس اگر آمرزش خواهد از آن گناه و توبه کند گفت آنحضرت علیه السلام آمرزیده شود گناه او
و قبول کرده شود توبه او گفت آن مرد پس باز گردد از توبه پس باز میکند آن گناه را فرمود
آنحضرت علیه السلام که نوشته میشود آن گناه بر وی گفت آن مرد پس از آن آمرزش خواهد از آن
گناه و توبه کند فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمرزیده شده مر او را قبول شود توبه او
ملال نکند و باز ندارد الله تعالی از ملال تا که شما ملال گیرید پس ای برادر هست تو نگو مار ابد ان نشایان
نیست یا کری کارها دشوار نیست پس الله تعالی از توبه بار بار ملال نگیرد تو از توبه کردن
ملول نشوی و عاجز نگردی که الله تعالی الحبیب التواب ابین است و لیل و نهار دست رحمت برای
توبه ناشیان دراز است چنانچه صاحب حصن حصین از مسلم آورده است ان الله تعالی یبسط
یده باللیل لیتوب مسیء النهار ویبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل حتی تطلع الشمس
من مغربها یعنی روایت کرده است صاحب حصن حصین از مسلم که بدرستی که خدای تعالی
فراخ میکند دست رحمت خود را در شب تا اینکه توبه کند بدی کننده روز و فراخ میکند دست
رحمت خود را در روز تا اینکه توبه کند بدی کننده شب تا اینکه بر آید آفتاب از مغرب یعنی
قیامت نقل است که حضرت شیخ ثانی میر سید علی همدانی رح در کتاب ذخیرة الملوک
آورده اند که بزرگی تا سی سال هر روز توبه کردی و باز شکستی همچنین سی سال گذرانید

روزی بعد سی سال پیش خدای تعالی اینابت کرد و مناجات کرد که الهی سی سال است که هر روز
توبه میکنم و باز میشکنم و قایم بر توبه نمی مانم مرا قبول نمیکنی چون بشنید هاتف آواز داد که ای عزیز
شکر این نعمت بجا نمی آری که سی سال گناه هم میکنی و ترا هر روز از تایبان منسوب میکند پس این نعمت
بجا آر و در منهاج العابدین امام محمد غزالی رحمة الله علیه آورده اند که ابو اسحاق اسفراینی رحمة الله
علیه که از علمای راسخ بود گفت سی سال است که از خدای تعالی توبه نصوح میخواستم و مستجاب نمیشد
وقتیکه بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله یک حاجت از سی سال میخواهم روا نمیشود در خواب دیدم
که گوینده میگوید تعجب میکنی و نمیدانی که چه میخواهی میخواهی که خدای تعالی ترا دوست دارد و قوله
تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و این حاجت خاص خود دانست پس ای عزیز ببین که
این چنین بزرگان چقدر اهتمام داشتند در کار دین و اصلاح کردن دل و توبه برگرفتن از برای
آخرت تو چرا غافلی رباعی باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ درگه
ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ خبر که در تا کردن توبه آن است که اول
گناه سختی و سیاهی دل است و آخر او کفر است و بدبختی ابد نعوذ بالله من ذالک پس آن پیر
... مکن حکایت ابلیس و منعم باعور را که اول کار هر دو گناه آخر کار هر دو کفر شد
پس هلاک شدند با هلاک شدگان ابد الاباد پس بر تو باد به بیدار شدن و جهد کردن شاید
که از دل خویش قلع توانی کرد و اصرار بر گناهان سیاهی دل است یکی از صلحا گفته است که
سیاه دل از گناهان است که از گناه کردن نترسی و از طاعت کردن لذتی
نیابی و اگر نصیحت شنوی در دل اثر نکند پس باید که گناهی خوار نداری و خورد ندانی ...
که تو خود نابینا داری و مصر باشی بر کبیره و کاهل گشتن حسن الهمدانی که یکی از ابدال بود روایت
کرده است که گفت گناه کردم چهل سال است که بر آن میگریم گفتند آن چه بود گفت

همراه بی اجازت من آمد او را خریدم و وقت دست شستن پاره گل از دیوار همسایه
بستدم و دست شستم اکنون از آن پشیمانم که بی اجازت خصم گرفتم و تصرف کردم این گناه
بابت بشد پس ای عزیز غافل مباش و با نفس خود دائم محاسبه کن و در توبه تعجیل کن که اجل ناگهان است
و نمی‌دانی که کدام وقت با اجل مبتلا شوی و دنیا فریبنده است و حال بد خویش آدم صلوات
الله علیه را یاد کن که خدای تعالی او را به ید قدرت بیافرید و در بهشت درآورد و مگر یک گناه
کرد و آنچه کردند تا زلو بیان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت یا آدم من ترا چگونه
همسایه بودم گفت که نیکو همسایه یا رب گفت ای آدم بیرون رو از جوار من و تاج کرامت از
سر دور کن که نافرمانی من کنند در همسایگی من باشد گفته اند که هر یک گناه خویش دویست سال
بگریست تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه و آن یک گناه او را بیامرزید این
حال است که پیغمبر است و برگزیده و از یک گناه بیش نکرده پس باشد حال ما و تو که گناهان بسیار
و اسرار گناهان اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی باز در حال توبه کن و با نفس خود مگو
که توبه باز گناه کنم و بمیرم پس ترا الخیر توبه کردن چاره نیست از منع شیطان از توبه باز
بیت شنیده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بهترین شما کسی که چون گناه کند
به بسیار کند و یاد کند قول خدای تعالی را و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله
غفورا رحیما ای پسر که گناه کند پس آمرزش خواهد خدای تعالی او را بیامرزد و هو الله التوفیق
بیان انواع گناهان و خلاص یافتن از خطها و از گناهان بدانکه گناهان بر سه نوع است
ترک فرض آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کنی
[illegible] کند را امکان الجهد [illegible] دوم گناهی که میان تو و میان خدای تعالی
[illegible] طلب نفس و خوردن ربا و ناسزا [illegible] بیرون آمدن

از فعل این گناهان بدان نباشد که نادم شوی و عزم محکم کنی که هرگز این نخواهم کرد سیوم گناهی است
میان تو و میان بندگان و این دشوارتر است و تعبیر از آن انواع است در مال باشد و در نفس
باشد و در عرض باشد و در دین باشد و در کنیزک و غلام باشد و در زنان باشد و آنچه در مال است
واجب است و باز بر خصم رد کنی اگر ممکن باشد و اگر از این عاجز باشی از خصم بحلی خواهی و اگر غایب
یا مرده باشد بروح او صدقه کنی و اگر نتوانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد و تضرع تا او را
بکرم خود خوشنود گرداند بروز قیامت و آنچه در نفس است بر اولیاء بگو تا قصاص کنند
یا از سر آن بگذرند و اگر عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد خصم را خوشنود گرداند بکرم خود و آنچه
عرض است بوی بگفتن غیبت و بهتان و ستم واجب که تو خود را پیش آنکس که وی را غیبت
کرده دروغ زن کنی و ازو خود بحلی خواهی اگر ممکن باشد و دانی که از زیادت شدن غضب
او ایمن باشی و اگر همچنین است که اگر بگویی خشمش زیاده تر شود پس خدای تعالی باز گرد و از
برای او آمرزش بسیار خواهد و آنچه در زن و کنیزک است آنرا نشاید که بحلی خواهی و ظاهر
کنی بلکه طریق آنست که بخدای تعالی باز گردی تا روز قیامت او را از تو خوشنود کند و اگر
ایمن باشی از زیادت شدن خشم و این نادر است بحلی خواهد و آنچه در دین است بسعی
کسی را تکفیر کرده یا گمراه گفته این دشوارتر است باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی تا
خدای تعالی او را خوشنود گرداند حاصل کار آنست که آنچه ممکن گردد خصمان را خوشنود
کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و صدق دل باز گردی تا روز قیامت ایشان را از
تو خوشنود گرداند بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان او را
از خزینه رحمت خویش خوشنود گرداند پس بدانچه گفته شد چون عمل کردی و در سر
دل گناهان عزم توبه کردی ولیکن گذشته‌ها را قضا نکردی و خصمان را خوشنود نکرد امید

ایمن بعتاب پرسیده شوی و باقی گناهان آمرزیده شود والله المعین بدانکه چون توبه بشرط خویش
بود بضرورت مقبول شود و توبه بی شرایط اگر دیر قبول افتد هرگز شک مباش بلکه شک در آن
باشد که توبه بشروط هست یا نه شرائط توبه ادا کرده است یا نه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
از پس هر زشتی نیکوئی کنی تا آنرا محو کنند و گفت اگر چندان گناه کنی که باسمان رسد آنگاه
توبه کنی بپذیرد و گفت توبه باشد که بسبب گناه در بهشت رود گفتند چگونه گفت
گناهی کند و از آن پشیمان شود و آن پشیمانی پیش چشم وی نماند تا به بهشت رود و گفت
باشد که ابلیس گوید کاشکی من ویرا اندرین گناه نیفگندمی و رسول صلی الله علیه وسلم
گفت که حسنات سیئات را چنان محو کنند که آب شوخ جامه را و گفت ابلیس چون ملعون
شد بعزت تو که از دل آدمی بیرون نیایم تا جان در تن وی بود خدای تعالی گفت
بعزت من که در توبه بروی نه بندم تا جان در تن وی بود حبشی پیش رسول صلی الله علیه
وسلم آمد و گفت بر فواحش بسیار است توبه مرا امید بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
امید هست برفت و باز گشت و گفت اندر آن وقت که آن میکردم مرا میدید گفت میدید
حبشی یکبار نعره بزد و جان بداد فضیل گوید که خدای عز و جل گفته است که [illegible]
که بشارت ده گناهکاران را که اگر توبه کنند بپذیرم و بترسان صدیقان را که
اگر با ایشان بعدل کار کنم همه را العقوبت گیرم در بنی اسرائیل یکی گناه بسیار
داشت خواست که توبه کند و ندانست که بپذیرند یا نه دیر ایشان دادند
یکی عابدترین روزگار بود عرضه کرد که گناه بسیار دارم و نود و نه کس را
کشته ام مرا توبه بود گفت نه ویرا نیز بکشت تا صد تمام شد [illegible]
بعالمترین روزگار نشان دادند از وی پرسید مرا توبه بود گفت ترا توبه [illegible]

لیکن باید که از جای خویش بروی که این جای فساد است و لغزان بجای ایشو
که آنجای اهل صلاح است وی برفت در میان راه فرمان یافت و بمرد فرشتگان
عذاب و رحمت در وی خلاف کردند و هر یکی میگفت که وی در دلالت منست
خدای تعالی بفرمود تا آن زمین را به پیمایند که اینطرف زیاده است و یا طرف اهل
صلاح پس آن زمین به پیمودند طرف اهل صلاح نزدیکتر یافتند یک بدست پس فرشتگان
رحمت جان وی را بردند بدین معلوم شد که کرده شما از گناه خالی نیست لیکن
کرده شما زیاده بود اگر بمقدار اندک هم زیاده بود آن نجات حاصل آید حاصل کار توبه
آنست چون عزم توبه درست کردی بر ترک گناهان چنانچه خدای تعالی از دل
تو داند که بیش ازین گناه نخواهی کرد و خصمان را القدر امکان خوشنود کردی و فرایض
که از تو فوت شده بودند آنرا القدر امکان قضا کردی و در باقی عمر متضرع به خدای
تعالی بازگشتی پس خدای تعالی از تو راضی شده و تو در تائبان داخل شدی و توبه
قبول کرد در ذکر طریق توبه باید دانست که طریق توبه اینست قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یذنب ذنبا ثم یقوم فیتطهر فلیتوضا ثم یصلی رکعتین
یستغفر الله الا غفر الله یعنی فرمودند رسول خدا صلوات الله علیه السلام که نیست
مردی که بکند گناهی پس برخیزد از آن گناه پشیمان شود و غسل کند یا وضو ک
پس بخواند دو رکعت نماز آمرزش خواهد که خدا مگر اینکه آمرزیده شود و جا
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال واذنوباه واذنوباه فقال صلی الله علی
قل اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبی و رحمتك ارجی عندی من عملی
ثم قال عد فعادها ثم قال عد فعاد فقال قم فقد غفر الله ذالک رحوی گو

که آمد مردی بسوی پیغمبر علیه السلام گفت آنمرد افسوس ازین گناه افسوس ازین گناه،
پس تقریر فرمود آنحضرت علیه السلام بگو ای مرد ای بار خدا امرزش تو فراخ‌ترست
از گناهان من و رحمت تو زیاده امیدوارتر است نزد من از عبادت من
پس گفت آنمرد این کلمات را پس گفت آنحضرت علیه السلام که بازگرد
پس بازگردانید آنمرد پس باز گفت آنحضرت که بازگردان پس بازگردانید
پس گفت آنحضرت برخیز که بتحقیق بیامرزید خدای تعالی مر ترا پس العزیز باید که
فرمایند رسول صلی الله علیه وسلم میفرمایند بالطور توبه کن قال رسول
صلی الله علیه وسلم اذا اخطاء او اذنب ما احب ان یتوب الی الله
الی عز وجل ثم یقول اللهم اتوب الیک منها لا ارجع الیها ابدا فانه یغفر له
مالم یرجع فی عمله ذالک فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون خطا
بکند گناهی یا گناه کند دانسته پس هر دو دست بردارد و اینکه خدا توبه کند
پس بیاید در خلوت پس دراز بکند هر دو دست خود را و بردارد بسوی خدای
غالب و بزرگ پس ازان بگوید ای بار خدا بدرستی که من برگشته‌ام بسوی تو
ازان گناه و برنگردم بسوی آن گناه هرگز پس بدرستی نشان اینست که
امرزیده شود مر او را بادامی که نگردد بسوی آن گناه یعنی برگردد آن گناه
امام محمد غزالی رح در منهاج العابدین در باب توبه چنین آورده اند که
چون خواهی توبه کنی اول غسل کن و جامه پاک کن و خاک پاک بپوش و
چهار رکعت نماز چنانچه باید بحضور دل بگذار پس روی بر زمین نه در جایگاه
که خالی بود و جز خدای تعالی ترا کس نه بیند پس خاک بر سر کن و سر و روی

خویش بر خاک بمال بچشم گریان و دل بریان بریان پر از آه و ناله و غم و اندوه با
بلند یگان یگان گناه خود را که در مدت العمر خود کرده بگوید هر گناهی که احتراز کنی و عذر
خواهی و بدل توبه کنی الله تعالی بیامرزد چنانچه منصور ابن اسمعیل رحمة الله علیه گوید
که عبد الله را بخواب دیدم گفتم که خدای با تو چه کرده گفت هر گناه که بر الله اقرار آ
آوردم بیامرزید مگر یک گناه که شرم داشتم که اقرار دهم مرا بر پای بداشت در
عرق سر تا پا گوشت روی من چشم بیفتاد گفتم آنچه بود گفت یکروز در غلامی بنگریستم
بگو آمد شرم آمد که اقرار کنم پس باید که نفس خود را ملامت کن که ای نفس وقت
آمد که توبه کنی و بخدای تعالی باز گردی با خود طاقت آن داری که بر عذاب خدا تعالی
صبر خواهی کرد یا طاقت کشیدن عذاب داری و یا خبر داری که ترا از عذاب
خدا تعالی مانع خواهد شد همچنین کلمات بسیار بگو هر دو دست خود را بردار و بخضوع
قلب مناجات کن که الهی بنده گریزپای تو بدر تو آمده است از من عفو کن
بر در آمد بنده مگر بخشی ابروی خود بعصیان ریخته و بفضل خویش مرا قبول کن و بنظر
رحمت سوی من نگر یارب مارا بیامرز و جمله گناهان گذشته مرا در گذار و آنچه
از عمر من باقیست تا مرگ از گناهان نگهدار که خیر بدست قدرت تست و توبه بخشنده
و بخشاینده و حضرت مارح میفرمودند که این کلمات را هم بگوید که الهی از سر نو
ایمان آوردم و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
پس اینه عالجواند یا محلی عظایم الامور یا منتهی همة المهمومین یا من اذا اراد
یقول له کن فیکون احاطت بنا ذنوبنا انت المدخور لها یا مدخورا لکل شدة
کنت اذخرتها لهذه الساعة فتب علی انک انت التواب الرحیم معنی دعا

چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ وای نهایت مقصود همه صاحب
همتان ای کسی که چون خواهی که کاری کنی بگویی که بشو در حال موجود شود گناه
ما بسیار باشد ای ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این عنایت
نزد تو ذخیره کرده ام توبه نصوح کرامت کن ای توبه بخشنده و توبه دهنده پس بسیار
بگوی و زاری کنی و بگویی یا من لا یشغله سمع عن سمع لا تغلط المسائل یا من لا یبرمه
الحاح الملحین ولا تضجره مسألة السائلین اذقنا برد عفوک و حلاوة رحمتک
انک علی کل شیء قدیر معنی آنست ای کسیکه او را شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای
کسیکه از بسیار خواهندگان و در دادن مراد هر یک غلط نکنی ای کسیکه از
الحاح کردن خواهندگان تنگ نیایی ما را شربت عفو خود بچشان و بر
ما رحمت کن تو بهمه چیز قادری پس رسول صلی الله علیه وسلم درود بفرست
و برای جمیع مسلمانان آمرزش خواه و بعبادت مشغول شو که توبه نصوح کردی
و از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک شدی چنانکه گویی امروز از مادر زائیدهٔ
و خدای تعالی را دوست گرفتی و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آمد و مغفرت
و رحمت چندان بر تو نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد و از عذاب
و بلاهای دنیا و آخرت خلاص یافتی و این عقیده را ابر یدی بتوفیق الله تعالی
و یقین دان که من یستغفر الله غفر الله له یعنی کسیکه آمرزش خواهد از خدای
تعالی بیامرزد الله تعالی المراد را چون از ذکر توبه انفراغ یافتم عنان
بنان خامه بمیدان مدعا منعطف ساختم در ذکر معمولات بعضی
حضرت ما رحمة الله علیه باید دانست که حضرت ما رحمة الله علیه

کسی را که میخواستند که قبول فرمایند و داخل سلسله نمایند اول از نسبت خود بر دل او
چنان تصرف میفرمودند که او را بتصرف آنحضرت از خود خبر نماند و از هستی خود بیخبر گشته
فی الفور خود را گم میکرد و هوش از سر بدر میرفت و بر زمین می افتاد و حالت عجیب
غایب و وجد بی نهایت بوی میشد چونکه لذات این نعمت عظمی بوی بچشیدند
بکام جان میچشید و زبان و دهان و جان و دل را بذائقهٔ نعمات آشنا میکرد و آتش
عشق الهی سوزی در کانون سینه می انداخت و اخگر محبت ایزدی در مجمر جان
می افتاد چار ناچار به بیعت می نهاد و مشرف به بیعت میشد بعضی همانوقت
و بعضی بعد چند ماه داخل سلسله میگردیدند تحقیق این فقیر از این تصرفات خاص آنحضرت
چنان شده است که حضرت ما رحمة الله علیه هر کرا میخواستند که مشرف به بیعت
فرمایند و داخل سلسله نمایند اول دل او را بتصرف جذبه می بردند و بر دل تصرف می
کردند و از قوت جذبه بخود میکشیدند که هرگز او را سوای آنحضرت آرام نمی بود تا
نزد آنحضرت نمی آمد خود را در خواب فراموش میکرد و بی آرام میگشت تا اینکه
بیعت میکرد و هر کرا لائق قبول نمی دانستند بران تصرف خاص نمیفرمودند و دل او را
نمی ربودند نشان قبول و غیر قبول آنحضرت نزد این فقیر بلا شبهه همین متحقق است
هرگز درین اختلافی و شبهه نیست بلکه هر کسیکه از یاران و چه از عوام بنظر
تحقیق معلوم کرده باشند جز این نیافته باشند و صورت تصرف عام
آنحضرت این بود که هرگاه در مجالس شریف مطهر وند مجالس [illegible]
مرتب میشد بهر سو که نظر کیمیا اثر می انداختند پنجاه پنجاه و شصت شصت
کس از مردمان قوی هیکل که ازین چاشنی نا آشنا محض بیگانه مطلق می بو[illegible]

بر زمین می افتادند یا یکبیک پا بسر بیهوش میماندند و از خود خبر نداشتند و حالت وجد
تا بسوز دیگر میشد که تمام لباس خود را پاره پاره میکردند و سر بسنگ میزدند
و بهوای مجالس هم در خانه خود بر هر کسی که میخواستند چه بر خویش و چه بر بیگانه تصرف
فرمایند مانند که بر قلب او از جذبه متوجه میشدند و تصرف میکردند و او فی الفور از
دست خود میرفت و بیهوش شده بر زمین می افتاد و عوض که مفصل انشاء الله
در فصل چهارم بیان کرده خواهد شد ذکر در بیان معمولات اربعه حضرت ما
نور الله مرقده از ابتداء تصرف تا اجازت ارشاد و عنایت خرقه و کلاه خلافت
و طریق توبه دادن و کیفیت تعلیم ذکر طریقه بدانکه معمولات اربعه حضرت ما نور الله
مرقده از مرشد که آنرا از نظر قبول خود مقبول خود مقبول میفرمودند از ابتدای
تصرف تا نهایت کار و اجازت ارشاد این بود اول آنکه هر کرا میخواستند که قبول کنند
ناگهان برو تصرف میکردند و طریق تصرف این بود که بسوی او دو سه شمار نفس از
نظر توجه میدیدند و بتصرف نسبت جذبه دل او را اسیر بودند و بخود میکشیدند بی آنکه
او را خبر شود دلیس او را سوای آنحضرت هیچ جا آرام و قرار نمی ماند تا که بیعت
نمیکرد دوم آنکه هرگاه باراده بیعت روی بروی آنحضرت می آمد از قوه
باطن همچو تصرف میفرمودند و از نظر توجه به نسبت جذبه نگاه میکردند که فی الفور
بخود میشد و ذائقه بیخودی میبخشیدند و گوئی از میدان سعادت میبرد و از دست خود
رفت و خود را در دست حق جل و علا گم میکرد سیوم آنکه چون بیعت میکرد
همانوقت و یا همانروز و یا بعد در ایام سعادت زیارات حضرت رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم و حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه و یا حضرت خواجه

بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه یا دیگر حضرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که
دران سلسله داخل میشد مشرف میگردانیدند چهارم آنکه بعد طی سیر سلوک و
اتمام لطائف و نهایت کیفیت جذبه آن وقت اجازت ارشاد میدادند و به خرقه
خلافت ممتاز میفرمودند که اول از حضور لامع النور سرور انبیا صلی الله علیه وسلم
اجازت ارشاد و تقسیم فیوضات ربانی و حکم تعلیم ذکر طریقه و اتباع شریعت
میرسانیدند (?) و اینکه چهار معمولات خاصه طریق حضرت ماست رحمة الله علیهم بر فقیر از
ابتدای تا نهایت کار همچنین گذشته است و هر کسی که درین سلسله داخل شده است
علی قدر مرتبه خود همیشه (?) ازین فیضیاب شده باشد و هر که فیضیاب نخواهد بود
دلیل بیجا اصلی ار دست ذکر در طریق توبه دادن و تعلیم ذکر فرمودن آنحضرت و
طور سلوک و تخم وحدت در قلب طالب کاشتن بدانکه طریق حضرت ما
رحمة الله علیهم اجمعین اینست که بی مرید شدن و بیعت کردن و داخل شدن
در سلسله هرگز ذکر خفیه تعلیم نمیکنند و مشغول باشتغال طریقه نمی نمایند و چون
بیعت میکنند و توبه دهند طریق آن اینست که اول آنحضرت مرشد را حکم وضو کامل
میفرمودند و بعد دو نفل استخاره و بعد زانو بزانو بقبله مقابل خود دستش نبوی (?)
صلی الله علیه وسلم می نشانیدند و از زبان فیض ترجمان و هدایت بنیان
بمسترشد ارشاد میکردند که بگو اورا از طریق مشائخ رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین میل و خواهش میداری بگوید بلی هر کرا از طرف حضرات قادریه
و چشتیه اختیار میکرد برارواح طیبات حضرات آن طریق
و ... میخواستند بعد ازان دست بر دست طالب می نهادند و از

بدابت إن الذين يبايعونك إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم فمن نكث
فإنما ينكث على نفسه ومن أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه أجراً عظيماً
سیراب میساختند و توبه میدادند و معنی این آیة آن باشد هر آئینه آنکه بیعت
کرده با تو خبر این نیست که بیعت با خداست دست خداست بالای دست ایشان
پس هر که عهد بشکند پس خبر این نیست که می شکند بضرر نفس خود و هر که تمام کند آنچه
بران با خدا عهد کرده است خواهد داد مزد بزرگ و میفرمودند که بگو استغفر الله
ربی من کل ذنب واتوب الیه و او نیز میگفت تا سه کرة و معنی این کلمات
را تلقین میکردند و میفرمودند که سه کرة بگو استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم واتوب الیه و او نیز میگفت و معنیش نیز تلقین میکردند و نیز میفرمودند
که بگو آنچه کرده ایم در عمر خود گناهی و بزرگی خفی و جلی دانسته و ندانسته و صغیره
و کبیره خواسته و ناخواسته سهواً و عمداً و خطأً از آن در گذشتیم و توبة
نصوح کردیم و از کردهای خود پشیمان و منفعل شدیم و نادم گشتیم و عزم
جزم کردیم که آینده تا باقی عمر بتوفیق الله تعالی مرتکب گناه بار دیگر
نشویم و او نیز میگفت و نیز میفرمودند که بگو الهی از سر تو ایمان آوردیم
و بجانب تو کردیم او نیز میگفت و میفرمودند که بگو اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله و او نیز میگفت و نیز می
ودند که بگو آمنت بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر والقدر
و شره من الله تعالی والبعث بعد الموت و او نیز میگفت و نیز می
دند که بگو آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته وقبلت جمیع احکامه

و او نیز بشگفت و معنیش نیز مفهوم و خاطرنشین او نمیکردند و لیکن میفرمودند که بگو بیعت کردم به پیغمبر خدا محمد رسول الله بواسطه حضرات طریقه در طریقه علیه قادریه نام مبارک جناب حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی پیر دستگیر سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و همچنین در سلسله حضرات نقشبندیه نام حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه در سلسله چشتیه نام حضرت خواجه معین الدین چشتی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین میگرفتند و میفرمودند که بگو بظاهر بیعت کردیم و مرید شدیم از صوفی آبادای بر اینکه ارکان خمسه اسلام که عبارت از مضمون کلمه طیبه و از صوم و صلواة و حج و زکواة است بجا خواهیم آورد بشرط استطاعت و نصاب و از شرک بالله و سرقه و زنا و خون ناحق و افترا و بهتان و از قتل اولاد و تقصیر معروف دور خواهیم ماند و چیزیکه شرع آنرا بجا آوردن آن حکم فرموده است بجان و دل بتوفیق الله تعالی بجا خواهیم آورد و آنرا که مکروه گردانیده است آنرا مکروه گردانم و بر مرتکب شدن او قصد نکنم چون از اینهمه شرائط فارغ می شدند بتعلیم و قوت قلبی و قوت عددی و بتعلیم لطیفه قلبی که زیر پستان چپ واقع است امر میکردند و توجه میفرمودند در بیان تعلیم لطیفه قلبی و میگفتند که چشم خود را فرا بند کن و زبان را بکام چسپان و خاطر خود را از جمیع خطرات پاک گردان و بکمال حضور خود را متوجه بقلب صنوبری کن و دل را متوجه بمبدا فیاض که عبارت از ذات جامع جمیع صفات کمال است کن و انتظار فیض بر لطیفه قلب بکش و بدان که فیض از مبدا فیاض از راه لطیفه قلب شیخ بقلب من میرسد و منتظر حرکت قلب که عبارت

ذکر گویا میشد از قلب بیت بکه اسم ذات یعنی بلفظ مبارک الله باشد
و بعد از آن لفظ مبارک الله بر قلب من جاری میشود و بعد از آن انگشت شهادت
خود بسم الله گفته بر قلب صنوبری آدمی نهادند و مسترشد را امر فرمودند که زبان
بکام چسپان و نفس را زیر ناف بند کن و حق جل و علی را حاضر و ناظر تصور کرده
بکمال حضور سه کره لفظ الله مقابل گفتن من در دل خود بگوی بی تحریک زبان او در
دل الله سه کره میگفت و آنحضرت از زبان مبارک خود با آهستگی چنانکه
سامع را شنیده میشد لفظ الله سه کره میگفتند و از انگشت شهادت که بر قلب
مسترشد نهاده اند همراه الله گفتن بر قلب او اندک اندک زور میدادند و قلب او
جاری میشد و بلفظ مبارک الله گویا میگردید طرفه اینست که از انگشت نهادن
آنحضرت بر قلب مسترشد ما را چنان معلوم میشد که گویا از درون و بیرون قلب اخگری
آتش نهاده اند بلکه این فقیر را چنان معلوم شده بود که از اندرون قلب بلکه بیرون
قلب گویا از آتش می سوزانند و فی الفور مسترشد از خود میرفت و ذائقه [illegible]
جهت او سبحانه تعالی که عبارت از تجلی ذاتی قرار داده اند میچشید بعده آنحضرت
رحمة الله علیه درود خوانده بر کف دست حق پرست خود دم کرده بر قلب
مسترشد سه کره میمالیدند بعده قلب مبارک خود مقابل لطیفه مسترشد داشته
چهره او متوجه میشدند و تخم وحدت در قلب او منصرف جذبه میکاشتند و
میفرمودند که ذکر یکه در لطیفه قلب من مستقر است به نسبت جذبه در
سینه قلب این شخص مقابل میرود و در باطن او سرایت میکند در بیان
[illegible] حضرت ما رحمه الله علیه بدانکه طریق توجه حضرت ما رحمه الله علیه

چنین بود که در حین توجه هستی موهومه خود را در هستی او سبحانه تعالی گم و فنا می
گردند و از اثبات بکلی فارغ می‌شدند و لهذا بر قلب مستمر شد تجلی آفتاب وحدت
می تافت و در آن انوار مستغرق می‌شدند و از خود می‌رفتند و از زبان درفشان
خود میفرمودند که اصل حقیقت توجه خود را فنا کردن و در هستی الله تعالی
گم کردن است و نیز میفرمودند که حقیقت توجه مرشد مر طالبان و مسترشدان
را نزد فقیر اینست که هرگاه قلب مرشد در عالم تصور مقابل قلب مرشد
کامل خود گردید و تصوری که مرشد آنرا انجا هر خود متصور کرده است چنانکه
باید صورت پذیر گشت و هستی خود را بذات پاک او سبحانه تعالی گم و
مضمحل گردانید و ماسوای الله را بکلی از نظر خویش برداشت و فانی بذات
او گشت چنانکه از خود و از مسترشد و از ذکر و مذکور و ذاکر هیچ آگاهی و خبر نماند
که ذاکر عین مذکور و عارف عین معروف گردد که در آن مقام کو ذاکر و مذکور
و کو عارف و کو معروف بود چون مرشد کامل را در حین توجه این مرتبه حاصل
شود آن زمان از برکات توجه بر قلب طالب آفتاب تجلی ذاتی متجلی
میشود و از قید هستی خود خلاص می‌یابد و در بحر هستی حق جل و علی مستغرق
میگردد و در مقامات توحید و اتحاد و وحدت و سعادت وصل و
شکر میرسد و ذالک از مقامات ستة بکام جان می‌چشد چون نام این مقامات
بمیان آمد باید که حقیقت مقامات بر توضیح نمایم باید دانست که در
مصطلحات حضرات صوفیه علیهم الرحمة و الغفران تخلیص دل و تجرید آن از
آگاهی بغیر حق سبحانه تعالی را توحید نامند که التوحید افراد الحق عن الحوادث

و انست که ازالة الغیریه یعنی توحید افراد حق از غیر اوست و ترک شریک کردن غیر بود و بجهت
و استغراق بنور هستی حق سبحانه را انجا د گویند و خلاصی دل از علم بوجود غیر حق سبحانه را وحدت
گویند و خلاصی از خود بدید حق سبحانه را سعادت خوانند و نسیان خود بشهود نور وجود حق
سبحانه را وصل گفته اند و ظاهر شدن حالی بر دل که نتوان اندکه پوشیده دارد چیزاکه پوشیدن
آن چیز پیش از ظهور این حال واجب است نام انعقام را اینها اصطلاح کرده اند چنانچه
مذکور انعقامات در فقرات حضرت خواجه عبید الله احرار رحمة الله علیه بتفصیل مرقوم
است و این فقیر هزاران هزار بار بچشم خود معاینه کرده است و انفقیر چه بلکه هر خاص و
عام که صحبت حضرت ما رحمة الله علیه دریافته اند ملاحظه کرده اند که انعقامات
بسته از یک توجه آنحضرت مسترشد و طالب حق جل و علی را حاصل میشد و نیز
میفرمودند که اگر در اینچنین توجه مرشد که بیان کرده شده قصوری و فتوری بسبب
بشریت واقع شود همانقدر در حصول مقصود مسترشدان و طالبان که عبارت
از خلاص شدن و رستن از قید هستی باشد قصوری و فتوری واقع میشود و
لاجرم می باید پس مرشد را در توجه مسترشد از هستی خود گذشتن و در بحر هستی
سبحانه تعالی مستغرق شدن چاره نیست بلکه همت چنانچه برای تعلیم
فقیر حضرت ما رحمة الله علیه این دو اشعار بر زبان فیض ترجمان خود
میبراندند و در مقام پند و نصایح باینفقیر همیشه میفرمودند بیت تو مباش
اصلا کمال اینست و بس رو در او گم شو وصال اینست و بس بیت قربت نی بالا و
زیر رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است · در بیان مثال تجلی حق جل و
علا [illegible] و قلب مسترشد بدانکه آنحضرت میفرموده که مثال تجلی

حق جل و علا در قلب مرشد انست که تجلی حق تعالی چون آفتاب است و قلب مرشد
کامل بسان آبگینه آتشی است و قلب مسترشد چون پنبه سیاه هرگاه پنبه مذکور
بوسیله آبگینه مقابل آفتاب شده مقتبس تجلی ذات آن گردید بالضرورت
چار و ناچار آتش میگردد و ظلمتش بنور مبدل میگردد و سراسر آتش میشود همچنان قلب
طالب که بسان پنبه سیاه است چون بوسیله قلب مرشد کامل که آیینه وار تجلی
اوست سبحانه تعالی و همیشه از انوار الهی متجلی است و مثال آتش آبگینه آتشی است
مقابل آفتاب عالمتاب که عبارت از تجلی ذات است کما حقه گردید و مقتبس
انوار او گشت و آن آفتاب عالمتاب بران متجلی و منعکس گردید طوعا و کرها
بضرورت آتش عشق میگردد و از تجلی متجلی میشود و از ظلمت تام بنور تام منور
میگردد بلکه سراپا آتش جهانسوز عالم گداز میگردد سوال اگر کسی گوید که الله تعالی
جل شانه بحضرت موسی علیه السلام والتحیات در جواب رب ارنی فرمود
لن ترانی و حضرت موسی علیه السلام با وجود نبوت و قرب کلیم اللهی تاب طاقت
تجلی نیاورد و بیهوش بیفتاد و کوه طور با این عظمت و بزرگی و استقامت تمامی
از تجلی انوار که آنهم چون سوراخ سوزن بود طاقت نیاورد و پاره پاره گردید
چنانکه قوله تعالی جعله دکا و خر موسی صعقا پس این قلب ضعیف که طاقت
تمازت آفتاب ظاهری ندارد تاب تجلی ذاتی حق جل و علا چه قسم آرد جواب
بگو که آن تجلی که بر حضرت موسی علیه السلام متجلی شده بود آن تجلی جلالی بنابر هیبت بود
و این تجلی که بر قلب طالب لامع و اشراق میگردد و این تجلی جمالی برای رحمت است
چنانکه قوله تعالی ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم

مولانا اعلاء الدین رومی قدس سره گفتی در همین معنی منقوله حق جل و علی امیفرماید بیت ما برون

را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را پس ازین معنی از نزول تجلی ذاتی حق جل

و علا بر قالب طالب هیچ شکی و شبهه نیست سبحان الله عجب سریست که کوه بدان

عظمت بزرگی تحمل دیدار نداشت و دل انسان را بحکم ینظر الی قلوبکم طاقت آن

نظر هست تعلقه درین سریست که تجلی بر کوه منظر مهیب بوده و تجلی بر دل به نظر رحمت

است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد بیت

دل بلند برفت آنچه گرد و برنتافت ؛ دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت پس طالب

بلند همت را از تصور و استدعاء نزول تجلی ذاتی و دیدن آن بچشم شهود و دیده

بصیرت چاره نیست بلکه بر ضرورست که معنی احسان همین است که از حدیث

صحیح ثابت است قال رسول الله علیه وسلم الاحسان ان تعبد الله کانک تراه

فان لم تکن تراه فانه یراک ازینجا فهم باید کرد که برای تعلیم طالبان عالی همت

فی الاقتصار در اول کانک تراه فرموده و بعده در شان طالبان کم همت که

سطایر صفات گرفتار اند و پای بر جاده عشق و محبت نتوانند نهاد فرموده است

فان لم تکن تراه فانه یراک پس طالب عالی همت و تیز هوش باید که مدام

رسانیده کانک تراه باشند و شهباز پرواز همت را در صید عقاب

کانک تراه دارد اگرچه تصور و دید این هر دو طالبان در هر دو حال مقبول

است اما فکر در قبول اول اولیت ای برادر باید دانست که نظر رحمت حق

سبحانه تعالی بر تو همیشه است و هر تو ناظر است خواه تو غافل شوی خواه هوشیار

ی او از تو غافل نیست اما نظر رحمت خاص تو در از بر لوای امتحان داشته

و تجلی ذات را که هر آن بر قلب تو ظاهر است و تجلی محبوب و تجلی دیگر ...
است نواز و غافلی بس باید که بقدر یک چشم زدن غافل از آن نماند و نباشی تا باید که لحظهٔ
کند آگاه نباشی الغرض طریق توجه حضرت مارحمة الله علیه بهمین شرایط مرقوم بود
بنا بر آن طالب تاب توجه نمی آورد و فی الفور بیهوش میشد و از هستی خود بیخبر میگشت
و از نزول تجلی ذاتی مستفیض میگشت باید دانست که ایشان نزول تجلی ذاتی این است
که طالب هستی خود را در تجلی هستی حق جل و علی مستغرق و مستهلک یابد و خود را در خود
چنان گم کند که اثری از هستی خود نیابد این مقام را بزرگان اینجا نواده عالیشان بتجلی
ذاتی منسوب کرده اند و طایفه مشاهده گفته اند و طایفه یاد داشت را که عبارت
از آگاهی است مشاهده گفته اند الغرض که اکثر مسترشدان که رفیق القلب و سلیم
الطبع و با سعادت ابدی بهره وش میبودند همین که حضرت مارحمة الله علیه انگشت شهادت
بر قلب او می نهادند و از زبان مبارک لفظ الله میگفتند مسترشدان فی الفور از
هستی خود بیخبر میشدند و بر زمین می افتادند و بیهوش از سر بدر میکردند و وجد و حالت
بنهایت چنان میگشت که زبان از بیان قاصر است و بعضی هم ساعت زمان و بعضی
بر در ایام از نسبت کشفی بهره مند میشدند بعضی طالب و مسترشد را اندک
توجه که شماران هیچ یا هفت نفس باشد میدادند و او می افتاد و از هستی خود بیخبر میشد
و بر قلب بعضی مسترشدان تا دیر متوجه میبودند که شمار آن بیست و یک نفس باشد و اکثر
طالبان را در مجلس بزرگان در خانه خود یا هر جا به خاطر شریف متوجه میشدند
و میخواستند که ذائقهٔ بیخودی چشانند فقط از چشم مبارک به نظر کیمیا اثر نظر میکردند
و دل او را می بردند و بیهوش شده بیخبر بودند و از هستی موهوم متخلص میگردانیدند و لذت

بیخودی میچکانید چنانچه برین الفقیر همین ماجره گذشته است در باب سیوم در فصل
اول ابراز فوائد طریقت گویا این شعر را استاد در مدح نظر هوش در دم حضرت ما
رحمه الله علیه تضمین کرده بود که بیت هوشم نگاهی شد جانانه چنین باید
یکجرعه حرامم کرد پیمانه چنین باید و کسیرا که بحیرد توجه قلب او جاری میشد
یعنی بلفظ مبارک الله گویا میگردید نفس او را انقدار توجه میدادند که
اقل آن ده نفس و نهایت آن یکصد نفس در شمار می آمد لیکن این فقیر
گاهی ندیده است و نه از یاران صحبت شنیده است که آنحضرت
کسیرا تا صد نفس توجه داده باشند بلکه اینست که کسی طالبی با پر قلب
زنگار بسیار می آمدست و یک نفس مقابل خود نشانیده توجه میداده و
کسیرا ندیده ام که تاب و طاقت نشستن عرصه اینقدر هم پیش آنحضرت
داشته باشد و هوش از سرش نرفته باشد و از جام باده عشق و محبت
مخمور و مدهوش نگشته باشد روزی این فقیر از آنحضرت سوال کرد که
طالبان و مسترشدان معتبه بایر اسوای توجه مرشد خود توجه هم
پیران خود که متوسط و منتهی باشند گرفتن روا است و یا ممنوعست و در
حق مبتدیان فائده دارد و یا مضر است فرمودند که طالب را توجه
یک کس مفید است و توجه اشخاص متعدده فائده نبخشد بلکه ضرر
عظیم دارد دیگر همپیران خود باشند و اگر طالب از اشخاص فائده توجه
گیرد سوای تحیر و بد یقینی چیزی حاصل نیست که اول آن لو الهوشی
و آخر آن بد یقینی است نعوذ بالله منها موید کلام مختصر نظام حضرت ما رحمه الله

قول حضرت بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه از اینجا آمده که بر آنکه [illegible] جا بر [illegible]
بهر جا چنانکه الله تعالی میفرماید که بگذر مکتوب تا هر در که بر تو بگشاییم و در این تک صید
تو نا به صید اشکار تو کی وضع اعتباری شود مردم بهر جای راه باید دانست که حال طالب
مبتدی چون مریض است و حکیم او پیر است پس اگر مریض بمعالجه یک حکیم فی الحقیقت
گیرد و التفات نمود البته امید شفا است و اگر بمعالجه حکماء متعدده و بداروهای متعدده بپردازد آخر
و رجوع آمده نفس است که رو بصحت نمی آرد بلکه هم هلاک است گو حکما حاذق
باشند و آنانکه حکیم حاذق اند از معالجه هیچ مریض هر جایی پرهیز میکنند باید دانست
حال مبتدی چون طفل شیرخواره است و مرشد او مرضعه اوست پس بچه شیرخوار
را شیر یک مرضعه کافی است و مفید است اگر او را شیر مرضعه متعدده دهنده مضر
بلکه مهلک است و اگر دانند که قوی شده و هاضمه زیاده گردیده است همان مرضعه را
باید که شیر زیاده موافق خواهش او دهد چون قوی تر و کلان شد و هاضمه بسیار بهم رسانید
و بمرتبه تکمیل رسید هر چه خورد و هر قدر خورد هاضم و مفید است هیچ ضرر ندارد چنانکه گفته
اند بیت هر چه گیرد علتی علت شود کفر گیرد کاملی ملت شود در جا چو [illegible]
هر قدر کلان و بزرگ میشود مرضعه خود را می شناسد اگر او را بر نقد بر حواله مرضعه
کنند خود به پستان او میل نمیکند و شیر نخورد و اگر بزور دهند موجب بزرگی میگ[illegible]
الغرض طالب صادق را باید که رو به دیگر نیارد و نشاید که توجه از اشخاص متن[illegible]
گیرد مگر بضرورت که پیر بشمای آن [illegible] شعر رود و یک کس را از یاران منتهی [illegible]
اجازت توجه دهد و این را هم اجازت گرفتن توجه دهد در این صورت از
پیر مضائقه ندارد و اگر چه طالب صادق باز رو به دیگری نیارد دلیکن [illegible]

روا نیست و دعوای این مقررات است و بعضی طالبان بوالهوس در خیال خام می آرند که ما
اخذ فیوضات از همه میکنیم این نمیدانند که شیطان از این حیله از راه گردانیده و در خطر
انداخته است که ما در همه صورت پیر خود تصور کرده ایم و این مکر شیطان است جهل
باید بخوانند و بظاهر و باطن رجوع به پیر بزرگوار خود باید داشت که رجوع بطرف غیر و بجز
بجا اصلی حاصل نیست باید دانست که توجه از همه کس گرفتن و پیش هر یک سر
بمراقبه فرو بردن خود را تخته مشق اطفال و مضحکه شیطان کردن است و گردیدن
به جنس هر کس بطمع اخذ فیوض این حقیقت صاحب تکثیر و اهل صفات است و کیفیت
اهل ذات اینست که بجز وحدت چشم نگشاده اند و بظاهر و باطن یکی دانند و یکی خواهند
و یکی بینند پس رو بدیگری کی آرند و نیز باید دانست که عادت حضرت ما بود نور الله
مرقده که اگر مسترشد را وقت بسبب حالت میشد تا وقت افاقه او و یا انتظار
گنجایش وقت و وسعت زمان متوجه باو می نشستند و انتظار افاقه او می کشیدند و بعد
افاقه باز فاتحه بر شیرینی بارواح طیبه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و اصحابه و سلم و جمیع انبیا علیهم الصلوات و التحیات و حضرات طریقه خود و جمیع
اولیاء الله میخوانند و امداد و اعانت از جناب حضرت بهر استقامت بر
سنت سنیه و خیریت و برکات و حصول رضای الهی و اتباع سرور انبیا
صلی الله علیه و سلم و خیریت جمیع مسلمین و مسلمات میخواستند و آنچه
شیرینی مهیا می بود بحضار تقسیم میفرمودند و ارشاد میکردند که متوجه بوقوف
قلبی شوند و بوقوف باصطلاح حضرات ما رضی الله عنهم متوجه شدن بر قلب
صنوبری را گویند در بیان طریق تعلیم نفی اثبات بدانکه حضرت ما عطر الله

مرقده بعد مرید گرفتن بتعلیم ذکر خفی یعنی نفی و اثبات طریقه امری میفرمود که دست... همراه خود
مشغول بذکر میگردانید بدانسطریق که نفس را از بر ناف حبس کنند و چشم فرو اندازند و لب
بلب محکم سازد و زبان را بکام چسپانند و بکمال حضور حاضر تمام دو زانو چون یا
قعدهٔ نماز بنشیند و عظمت حق سبحانه را بدل آرد و حق جل علا را بصفت محبوبیت
در دل حاضر سازد و حاضر و ناظر بالیقین شمرد و خاطر را از جمیع خطرات پاک
سازد و چنان سعی در حضور حق برد که خطره غیر در خاطر خطور نکند و بعده در دل و بدل
و از دل بی تحریک زبان لفظ لا را از جانب قلب که آن زیر پستان چپ
جا دارد کشش تمام بکند و به دماغ که موضع لطیفه اخفاست برساند چنانکه حرارت
بر قلب و بر تمام اعضا برسد و لفظ اله را بجانب پستان راست که لطیفه روح است
و لفظ الا الله را بر قلب صنوبری که آنرا در مجاز دل گویند چنان ضرب دهد که گذار او بجمیع
لطائف که در سینه جادارند واقع شود و حرارت و گرمی بر قلب ظاهر گردد و این را
طاق طاق کند و وقت گذار نفس محمد رسول الله گوید و در حین مشغولی ذکر لا اله
الا الله دل را که لطیفه مدرکه است حاضر ساخته و حق سبحانه تعالی را بوصف...
تصور کرده معنی کلمه را ملحوظ و منقوش لوح ضمیر دارد و فهم کند و کوشش بلیغ نماید تا جائیکه
کلی نفی غیر گردد و اثبات ذات واجب الوجود در همه شئی گردد و در نظر حق
بین جز ذات حق سبحانه تعالی دیگری نماند و اثنینیت بکلی از میان برخیزد و لیس
باید دانست که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله نزد موحدین و علمای محقق
بلا تاویل اینست لا اله یعنی هیچ الهی موجود نیست الا الله یعنی مگر الله کسر زبان لا...
که هر چیز که اله است عین الله است و اله عبارت از معبود است ذریعه عبارت...

از انکه پیش ... متبدل نشود بحیثیت موجودی که پیش وی موجود آخر منتقل نیست
پس لازم آمد که هر موجود عین الله است که در وی ظاهر است و معنی محمد رسول الله از اینجا
باید فهم کرد الله تعالی فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ یعنی کسانیکه بیعت تو کردند بیعت نکردند مگر الله را پس معلوم شد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم عین الله بود و صحابه در وقت بیعت مشاهد الله بودند در
رسول الله که مظهر اوست باری تاکید فرمود الله تعالی ایمعنی را و فرمود که دست
الله بر دست صحابه مبایعین است و اینجا نبود مگر دست رسول الله سید عالم
بر دست آن مبایعین پس معلوم شد که رسول صلی الله علیه وسلم عین الله بود
در مشاهده صحابه مبایعین پس دست رسول صلی الله علیه وسلم دست الله است
درین مشاهد و آیات و حدیث بسیار موهم ایمعنی است که حق ظاهر است درین مظاهر
لیکن ذکر آن درین مختصر تطویل می‌شد لهذا زبان خامه را از بیانش بازداشتم
پس ادنی مرتبه ذکر اینست که یکبار بدین طریق مرقومه ور لا نفی مد کشیده ذکر گوی
زود ذوق و شوق در دل پدید آید و کشود کار گردد و جلد بمقصد برسد چهار
هزار گناه کبیره از دفتر دور کنند عن مشارق الانوار قوله علیه السلام من قال
لا اله الا الله وحده هدمت له اربعة الاف ذنب من الکبائر این ثواب یکبار گفتن
زیاده گفتن را همبرین قیاس باید کرد و نیز در فضیلت لا اله الا الله است قوله
علیه السلام عن ابی ذر قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوب ابیض وهو نائم ثم
اتیته استیقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذالک الا
دخل الجنة قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق قلت الخ

زنی وان سرق قال ان زنی وان سرق ضیعت وان زنی وان سرق قال وان زنی
وان سرق علی رغم انف ابی ذر وانتهما ذکر را بسمع [illegible] پس باید که ذکر
گفتن را غنیمت شمرد که اگر در مشغولی ذکر از عنایات [illegible] و از توجه مرشد خود
لذتی و حلاوتی و حرارتی و سروری در دل یابی و آن همچنان باشد که از هیچ
چیز آن حلاوت نیافته باشی شکر گوئی و چنان کوششی و جهد عظیم کنی و سعی
بلیغ نمائی که در مقدار گفتن سه بار و پنجبار و تا هفت بار آن حلاوتی از دل
نرود و اگر زیاده از این این حالت در قلب استقرار گیرد و انعام الهی گشت
از اینجا بود که بحلاوت آن همه لذات را پیش دل تو قدری و منزلتی نماند و منغص شوند
که وقوف عددی را در حین ذکر بر خود لازم دانی و وقوف عددی باصطلاح
حضرات ما رضی الله عنهم شمار ذکر را گویند پس باید که مواظبت بر وقوف
عددی باین طریق نمائی که ابتدا از سه بار ذکر گوید و چون نفس تنگی کند
محمد رسول الله گفته بگذارد و ذکر را از سر وقوف و حضور گوید و اهتمام ورزد که
غفلت در حضوری راه نیابد و چون داند که نفس بر سه بار گفتن ذکر
تنگی نمیکند و غفلت در حضوری راه نمیابد دو بار در هر دم ابزاد کند و
چون نفس بر این هم قرار گیرد دو بار دیگر ابزاد کند و همچنان بر ورده دو دو
بار در هر دم بشرطیکه نفس تنگی نکند ابزاد کرده باشد تا به بیست و یکبار
ذکر در هر دم رسد و به همین قسم دم هم دو دو بار ابزاد کرده باشد تا
دم هم به بیست و یکبار رسد یعنی بر بیست و یکدم و بر بیست و یکنفس
قرار گیرد و چون بر این هم عادت شود و الفوت اگر دیگر ابزاد کند مضایقه

از دو الی بیست و یک

نیست اگر اندکی قدری که نفس تنگی بکند در حضور تفرقه یافته که تنگی نفس موجب تفرقه
خاطر است چنانچه حضرت خواجه علاء الدین عطار رضی الله عنه میفرمایند که بسیار
گفتن شرط نیست باید که هر چه گوید از سر وقوف و حضور گوید و در دل گوید و از
دل گوید تا فایده بر آن مترتب گردد و تجلیات و جذبات الهی بر قلب نزول
کردن گیرد و چون تا به بست و یک نفس برساند و لذتی و حرارتی و سروری یابد شکر
و سپاس بجناب الهی بجا آرد و اگر لذتی حاصل نشود دانستن که بیحاصلی است پس
اولی آنست که عمل از سر نو گیرد ولیکن بهمین شرایط مرقومه و تمام عدد وتر لازم
گیرد و طاق طاق کنند که الله وتر است و یحب الوتر و وقت گذار نفس محمد رسول الله
بگوید و در ذکر حبس نفس رعایت عدد لازم نیست بلکه حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند رضی الله عنه در ذکر حبس رعایت عدد لازم نشمرده اند و باید که در
ابتدای سلوک در حین ذکر تصور لا معبود الا الله و لا مقصود الا الله متصور دارد
و در وسط سلوک ملاحظه لا موجود الا الله ملحوظ باشد و در انتهای سلوک در تصوری
مستغرق باشد که حضرت ما رحمة الله علیه مفصل آنرا رخصت بیان نداده اند
و آن مقامیست که کو ذکر و کو ذاکر و کو مذکور ع در عالم بیرنگی خبر یار رنگینی نه فهمه
پس فهم آنرا بهمه طالب تمیز بهوش درگشته شد ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم
منزلها و نیز میفرمودند که دو وقت بر مشغولی ذکر نفی اثبات لزوم گیرند یکی
صبح پیش از نماز و دویم وقت شام بعد نماز مغرب چنانکه قوله تعالی یا
ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا یعنی ای مسلمانان
یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و پاکی بخوانید او را صبح و شام حاصل از ذکر همی نور

نمایند همه را و در راه حقیقت آورد و گمراهان بر صبح و نماز شام در روز و شب
ترسش گفتن لا اله الا الله و می‌فرمودند که هر کس که صبح و شام بذکر خفی مشغول
باشد از جملهٔ ذاکران بود نه از غافلان بحکم این آیه اذکر ربک فی
نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا
تکن من الغافلین یعنی یاد کن ای محمد پروردگار خود را در دل خود به تضرع
و ترس یاد کن خدا تعالی را بی آواز بلند در بامداد و شبانگاه یعنی صبح و شام
و مباش ای محمد یعنی نباشد تو از غافلان و بعضی مفسران گفته‌اند که مراد
از غدو و آصال شب و روز است یعنی علی الدوام بذکر خفیه مشغول
باش و از غافلان مباش و دیگر می‌فرمودند که ما بین العصر والمغرب
وقت وقوف زمانی است که نزد اهل تحقیق عبارت از محاسبه باشد
و می‌فرمودند که در ذکر چنان سعی بکار باید برد که ذکر از دل گفته شود
و بدل گفته شود و در دل گفته شود بی تحریک زبان یعنی از معده نگوید
که نتیجه قرب نمی‌شود از دل گوید و بدل گوید یعنی گوشت پاره صنوبری را
بذکر گفتن و مشغول گردانند تا که گوشت پاره صنوبری متحرک بحرکت
ذکر لفظ الله گردد چه در خواب و چه در بیداری در جمیع مشاغل
ظاهری و باطنی مدام مشغول بذکر باشند و غفلت در آن راه نباید
و نسبت مع اللهی بهم رسانند و بر مواظبت اینچنین ذکر ناگزیر شدید
منکر دند و نیز می‌فرمودند که اثر ذکر آن بود که در زمان نفی وجود
بشریت منتفی شود و در زمان اثبات اثری از آثار تصرفات
جذبات

باشد در صحبت مطالعه افزون و تغییر میفرمودند که بود نفی اثبات مشغول بوقوف
قلبی که عبارت از متوجه شدن است به قلب صنوبری باشند نشسته و در هر حال
و در هر امور و در هر امور و در هر شغله از وقوف قلبی آگاه باشند و غافل نه
باشند و وقوف قلبی نزد حضرت ما رحمة الله علیه بر هر دو معنی محمول است
یکی آنست که دل ذاکر واقف و آگاه باشد بحق سبحانه و آن از مقوله یادداشت
است و حضرت خواجه عبد الله احرار قدس سره در بعضی از کلمات
قدسیه خود نوشته اند که وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل
است بجناب حق سبحانه بر وجهی که دل را هیچ مطلبی غیر حق سبحانه نباشد و
جای دیگر فرموده اند که در حین ذکر از نسیان و آگاهی بمذکور شرط است و
این آگاهی را شهود و وصول وجود و وقوف قلبی میگویند و معنی دوم
آنست که ذاکر از دل خود واقف بود یعنی در اثنا ذکر متوجه باین
قطعه لحم صنوبری الشکل شود که او را بمجاز دل گویند که او در جانب ایسر
محاذی پستان چپ واقعست او را مشغول و گویا بذکر گرداند و نگذارد که
از ذکر و مفهوم آن غافل و ذاهل گردد و مدام منتظر حرکت قلب که عبارت
گویا شدن دل بلفظ مبارک الله است باشند و اگر قلب را بلفظ
مبارک الله متحرک و گویا بینند پس در آن مشغولی چنان مشغول شوند
که از دل و از مشغولی و از ذکر و ذاکر و مذکور هیچ خبر نماند و بالکل محو شوند
و بعضی میفرمایند که ذاکر می باید که در جمیع مشغولیها از کسب و تجارت
بلکه افعال جوارح با هیچ جا از ذکر و وقوف قلبی غافل نباشد زیرا که

حق تعالی میفرماید رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ و خلاصه آنچه مقصود است از ذکر
و دوام حضور قلبی است پس در هر حال پاسبان دل خود باید بود تا نتیجه حاصل شود چنانچه
حضرت خواجه میفرمایند بیت مانند مرغ باش بر بیضهٔ دل پاسبان کز بیضهٔ
دل زایدت مستی و ذوق و قهقهه و حضرت فریدالدین عطار قدس سره نیز
میفرمایند بیت بر در دل باش دایم پاسبان غیر او مگذار در دل یک زمان
در بیان طریق تعلیم پاس انفاس باید دانست که معمول حضرت ما این بود
که بعد مرور ایامی چند از تعلیم نفی اثبات بپاس انفاس آگاه میکردند و طریق
تعلیم آن این بود که میفرمودند که دخول و خروج نفس آگاه باید بود با این الفاظ
مبارک هو و الله یعنی در فرو رفتن نفس لفظ هو تصور کنند و در خروج نفس
لفظ الله بخیال آرند پس هر نفسی که از اندرون به بیرون آید و از بیرون در درون
رود و از سر حضور و آگاهی باشند و غفلت بران راه نیابد یعنی هر دو نفس بر
وصف حضوری و آگاهی باشند غرض که جمیع انفاس بی تکلف بر وصف
حضوری و آگاهی مصروف شوند و تا وقتیکه بی تکلفی و مهارت کلی حاصل
شود سعی شدید و تکلف بلیغ باید کرد تا نسبت مع اللهی حاصل شود و
باید دانست که قلب مدام در هر حال از لفظ مبارک الله گویا است و
بکار خود هر آن مشغول است و صفت لازمی نفس همین است که مادام حیات
ذات در هر نفس بی اختیار جاریست و این ذکر که بر نفوس انسان و حیوان
جاریست انفاس ضروریهٔ ایشان است بر طالب مستعد [illegible] آگاهی
دارد دیگر مبتدی که ادراک فهم آن دشوار است که بسبب وقوف خفیف که

بین النفسین این نسبت در حضور و وقوف نمی‌رود واقع میشود و فهمش عاجز میگردد و در سماع
او از قلب که بر لفظ مبارک الله گویاست بسبب تمام وقفه که نزد مبتدی محل گردد
غفلت خفی و تردد دلی راه می یابد پس طالب تیزهوش را در حصول این نسبت تأمل
و فکر تمام فهم باید کرد نه محنت لسانی و نه مشقت زبانی و نه جهد قلبی و نه تردد
دلی بلکه چند روز فکر بر فهم این الفاظ که بر انفاس جاریست باید کرد و محنت باید
کشید و سعی در حصول دولت فهم باید نمود که بی تکلف نگهداشت این
نسبت مع اللهی همیشه حاضر دل بود و بتکلف نتواند که این نسبت را از دل دور
کند و حضرت شیخ ابو الجناب نجم الکبرا قدس سره میفرمایند که همین حرف هاست
که در اسم مبارک الله است و الف لام از برای تعریف است و تشدید
لام از برای مبالغه در آن تعریف پس باید که طالب هوشمند در نسبت
آگاهی بحق سبحانه برین وجه باشد که در وقت تلفظ باین حرف شریف
هویت ذات حق سبحانه ملحوظ وی باشد و در دخول و خروج نفس واقف
و آگاه باشد رباعی ای غیب هویت آمد این حرف شناس ٭ انفاس ترا بود
بر آن حرف اساس ٭ باش آگه ازین حرف در امید و هراس ٭ حرفی گفتم
شگرف اگر داری پاس ٭ ای برادر تا جان داری در حصول سعادت
نسبت عظمی کوشی و حصول این نسبت را مشکل و سنگلاخ نپنداری بلکه
سهلتر و نزدیکتر دانی که بقول حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره
نسبت در یک روز حاصل میشود بشرط آنکه طریقه کنی خود را با الله
مشغول گردانی و بارشاد مرشد خود کار کنی و بدانکه مانع حصول این نسبت

ترا نافهمی تست ع خدا حجاب ندارد تو دیده پیدا کن ۞ پس ترا از سر [illegible] قصد ترک
نافهمی کنی که همین نافهمی حجاب چهرهٔ مقصود و دشمن وصال معبود است پس ای
عزیز دوست موجود است دشمن از دل دور کن دوست طلبیدن چه حاجت.
دانی که دشمن کیست و دوست چیست دشمن تو درین راه نافهمی تست و آن
بسبب هوا و هوس و خطرات اکل و شرب و اندیشهٔ دین و دنیا و مصالح آن و حب
جاه و فکر اهل و عیال و اندیشهٔ شادی و غم و ملاحظهٔ نیک و بد و امثال اینها است که
تو محض نافهمی و خود را نشناخته و توکل بر او تعالی نداری بنابر آن همین خطرات
نافهمی موجب تفرقهٔ خاطر تست و اعدای تو اند و دوست تو ذات پاک الله تعالی
که آنرا از فهم کامل خود شناخته پس هرگاه سر اعدا را که عبارت از نافهمی و
هوا و هوس و خطرات دیگر که آن عدو الله اند از تیغ لا بر داشتی یقین دان و در
شک مباش که در نظر تو هیچکس از الا الله هواه بجز ذات او سبحانه تعالی نماند
و در عرصهٔ چند روز بمقصود الا الله برسی و بدوست پیوستی و سر لا مقصود الا
الله و لا معبود الا الله و لا موجود الا الله بر تو آشکارا گردد و ع بداند این سخن
آنکس که سر عشق را داند ۞ چنانچه مولانا رومی درین مقام خوب فرموده است
نظم تیغ لا بر قتل غیر حق براند ۞ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ۞ ماند الا الله و
باقی جمله رفت ۞ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ۞ ای برادر چونکه
او سبحانه تعالی جل شانه از کمال کرم خود در حق بندگان خود که جویبار دریای
رحمت او نیند گفته است که قوله تعالی انا عند ظن عبدی بی [illegible] معه اذا
ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته و ملاء

به تجارت یعنی میگوید الله تعالی که من نزدیک اعتقاد بنده ام موافق او که ظن [illegible]
من با آن بنده ام وقتیکه یاد کند مرا پس یاد کند مرا در دل خود یاد میکنم این بنده
را در ذات خود و اگر یاد کند مرا در حضور مردم یاد میکنم آن بنده را در حضور
جماعت ملائکه او ارواح مسلمانان که بهتر اند از و تا آخر حدیث پس بر تو باد
که در جمیع مشغولیها از کسب و تجارت و دیگر افعال جوارح مشغول بذکر او سبحانه تعالی
باشی و آئینه دار چهره رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ باشی و در آگاهی و
وقوف قلبی و در حفظ بین النفسین بوصفی کوشی که ذهولی و غفلتی چه در
خواب و چه در بیداری راه نیابد زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر در وقوف
قلبی و حفظ بین النفسین است پس سعی بلیغ و جهد عظیم در حفظ این نسبت
نمائی و بدانی که در ذکر پاس انفاس قید مکان و زمان و احتیاط و صف
و غسل و جنابت نیست و نداری بلکه در هر حال مشغول باشی در [illegible]
بر ذکر که آنحضرت میفرمودند رحمة الله علیه بیت ذکر گو ذکر تا ترا جان است
پاکی دل ز ذکر رحمان است باید که بجدی در ذکر مواظبت نمائی که ترا از
خود و از خویش و بیگانه امتیاز نماند و خبر نیک و بد نباشد بلکه از ذکر و مذکور
که آگاهی نماند و چندان ذکر کنی که ترا مردمان دیوانه و شیدا گویند
[illegible]ان شمارند چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اَكْثِرُوا ذِكْرَ اللهِ حَتّٰى يَقُولُوا مَجْنُونٌ یعنی فرموده است
[illegible] صلی الله علیه و سلم که بسیار کنید ذکر خدا تعالی را تا آنکه بگویند ترا
[illegible]ست و در اخفا و تستیر حال ذکر کوشش بلیغ نمائی که اگر کسی بالفرض

در پهلوی تو نشسته باشد بر احوال تو مطلع نگردد بلکه کمال تو در این است که ملک را
هم اطلاع بر حضور تو نشود بلکه نفس هم آگاه بر حضور تو نگردد چون چنان در ذات
حق جل و علا گم شدی و اثنینیت از میان برداشتی بمقامی رسیدی که حضرت
ما رحمة الله علیه ازین مقام این فقیر را یاد داده است و تجلی ذاتی نشان داده اند
و بعضی اولیاء الله این مقام را شهود وجود هم تعبیر کرده اند لیکن این همه مراتب
که گفته شد بی مرشد کامل که دل و جان او در بحر ذکر مستغرق شده باشد میسر نیست
در ذکر وقوف زمانی و دیگر آنکه بعد تعلیم پاس انفاس بفاصله چند روز بوقوف
زمانی که عبارت از محاسبه است و آن بر دو معنی محمول است امر میکردند یکی آنکه
میفرمودند که نزد اهل تحقیق طریق محاسبه این است که بعد نماز عصر طالب را می باید
که خاموش بنشیند اگر خلوت باشد و جای فارغ از اغیار باشد بطور مراقبه
نشیند والا نه خلوت در انجمن دارد با همه باشد و بی همه باشد و خیال کند و نظر تامل
نماید با اعمال و افعال خویش که در تمام روز از من در ظاهر و باطن چه بعمل آمده است
جای شکر است یا موجب عذر یا باعث صوابست و یا موجب عذاب
پس آنرا بوجه احسن بخیال آرد و در میزان تمیز بسنجد اگر عمل شایسته و پسندیده
که موجب شکر است در رضای حق سرزد شکر آن بجناب حق جل و علا
بجا آورد و اگر ناپسندیده و نامشروع بعمل آمده است و آن باعث عذاب
است از آن توبه کند و استغفار گوید و بذکر مشغول شود تا شومی آن گناه
از برکت ذکر الهی برطرف شود و مبدل بحسنات گردد [illegible]
نپسندد دوم آنکه محاسبه کنند که هر ساعتی که آنچه بر ما گذشته است از

وقت گذشته و یا در حضوری اگر در حضوری گذشته است در ان
حضوری چنان سعی بکار برد که اینشت از میان برخیزد و تمامی خود را در بحر
سبحانه تعالی مستغرق و مستهلک کنند و اگر در غفلت و نقصان گذشته
است باز گشت کنند و عمل از سر نو گیرد و استغفار گوید و دیگر بدانکه طالب را
در سر لطیفه قلبی نسبت کشفی حاصل میشود و حالات عجیبه و شوق غریبه بهم
میرسد و آفتاب عالمتاب تجلی ذاتی بر قلب مستمر شده متجلی میگردد
و این را از خود میرد کسی را که یک دو ساعت و کسی را یکپاس و کسی را
زیاده تر علی قدر مرتبه او و نور این لطیفه را نور سرخ بیان فرموده اند که بعد اتمام
قلب به لطیفه روحی امر میفرمودند در بیان لطیفه روحی باید دانست که
لطیفه روحی الطف است و آنرا از بزرگان زیر پستان راست جا داده اند آنحضرت
بدستور لطیفه قلبی این لطیفه را هم نشان میدادند بطریق معمول متوجه می
شدند و از قوت جذب ذات البقه بخودی میخوانیدند و این لطیفه مربوطه
است بتجلی صفاتی چون درین لطیفه ربودگی حاصل میشود پس اینجا
خود را منسوب بجناب قدس باید دانست و خود را مسلوب بحق
باید شمرد و بعد قطع این بلطیفه نفسی مشغول میفرمودند در بیان لطیفه
باید دانست که بعد لطیفه روح لطیفه نفس است و آنرا به جنب چپ
ناف تحت قلب جا داده اند و آنحضرت بدستور لطیفه قلبی و روحی
[illegible] لطیفه می نهادند و اندک اندک زور میدادند
که لفظ مبارک الله را [illegible] معتبر بیان خود آهسته آهسته

میگفتند و بطریق معمول بقوت جذبه متوجه میشدند و او را از خود میربودند و
کمال این لطیفه آنست که مسترشد هستی خود در هستی حق سبحانه تعالی
جل شانه مستغرق و مستهلک می یابد و خود را در وی گم میکند و راز دار من
عرف نفسه فقد عرف ربه میگردد و این لطیفه را هم از تجلی صفاتی بهره است
و اینجا مسترشد را مرتبه فنا حاصل میشود و بعد طی این لطیفه بلطیفه سری
امر میفرمودند در بیان لطیفه سری باید دانست که بعد لطیفه نفسی لطیفه سری است
و آنرا در میان وسط سینه جا داده اند و آنحضرت این لطیفه را الطف این
لطائف فرموده اند و بدستور لطائف دیگر بطریق معمول نشان میدادند و
آگاه میکردند و بر مشغولی آن امر می نمودند و متوجه بقوت جذبه بکمال مسترشد
می شدند و هوشش میربودند و ذائقه از ینمقام میچشانیدند و این لطیفه مربوط
است بتجلی شیوناتی ذاتی پس درینمقام حالات عجیب و غریب
رو میدهد درینجا خود را فنا و مسلوب بحق باید شمرد و هر جا که نظر قرار گیرد
تحت لا النفی باید آورد و بعد اتمام لطیفه سری بلطیفه خفی مشغول
میکردند در بیان لطیفه خفی باید دانست که بعد لطیفه سری لطیفه خفی است
و آن نزد حضرت ما رحمة الله علیه در وسط پیشانی محل سجده جا دارد و آن
حضرت این لطیفه را هم بطریق معمول نشان میدادند انگشت شهادت
بر موضع لطیفه بدستور نهاده اسم مبارک الله را سه کرة میفرمودند و
بطور معمول از قوت جذبه متوجه باو میشدند و ذائقه بخوبی میچشانیدند
و از ینمقام آگاه میکردند و بر [illegible] مشغولی این نسبت امر میفرمودند و اصل

الاصل این لطیفه صفات سلبیه تنزیهیه است که فوق شیونات ذاتیه است اینجا
مسترشد خود را در شهود باید و نسبت بملاء اعلی میشود و بعد طی لطیفه خفی لطیفه
اخفی ارشاد میکردند در بیان لطیفه اخفی باید دانست که بعد لطیفه خفی لطیفه
اخفی است و این لطیفه الطف و احسن و اجمل و اکمل لطائف است و اقرب است
بحضرت اطلاق و در مقام این لطیفه اختلاف واقع است اما نزد حضرات
ما رحمة الله علیه بلا اشتباه ام الدماغ است و این لطیفه را باصطلاح حضرات
قادریه و چشتیه دل مدور خوانند و دل نیرنگ نیز گویند چراکه نزد محققان
این خانواده سه دل مقرر اند یکی دل معروف که آنرا صنوبری نامند و آن زیر
پستان چپ واقع است و دل دویم که آنرا دل نیلوفری گویند جای
آن در نشیب گاه است و دل سیوم که آنرا دل مدور گویند و دل نیرنگ نیز
نامند جای آن ام الدماغ است و همین اخفی است چنانچه دیده اشغال این
هر سه دل نزد هر یک خانواده علیحده است و طریق طی این لطیفه آنچه نزد
حضرت ما مقرر است هر یک مسترشدین و سالکین این سلسله علیه
بوجه احسن هویدا است و این فقیر را آنحضرت رحمة الله علیه طریق این همه
اشغال آموخته اند و طریق طی این هر سه دل کنانیده اند اصل الاصل
این لطیفه بمرتبه ایست که کالبرزخ است در میان مرتبه تنزیه واحدیه
مجرده و ثانیاً این لطیفه مربوط تجلی همان مرتبه مقدسه است و بعد سیر سلوک
لطائف نگهداشت امر میکردند در بیان نگهداشت باید دانست که بعد لطائف
نگهداشت است چنانچه آنحضرت رحمة الله علیه بهر تعلیم این فقیر که

بوجه احسن در فهم آید این چنین تعلیم فرموده اند که رومال نیلگون را که مدام بر دو
قدس سره آغوش در شستند یکسر رومال را بر سر مبارک خود نهادند و سر دیگر
بر زانوی خود انداختند و باین فقیر فرمودند که درون این سر دیگر انچه جوفی درین
هر دو سر رومال از این سر تا سر دیگر جوفی در نظر تو آید همه را حق دان
و همچنین انچه جوفی در ارض و سما واقع است همه را حق دان و عبارت
از ان نیز حضرت ما رحمة الله علیه اینست که انچه درین وسعت ابا [illegible]
ارض و سما جوفی در نظر تو آید همه را حق دان که جز یار گنجایش اغیار نیست
همان یار است که صورت اغیار شده و اغیار نام نهاده اغیار کو
و غیر کجا است اثنینیت فقط نام است آب است که ژاله شده و برف
گردیده است بسبب تعین ژاله و برف نام نهاده و الا نه اگر تامل کنی
ژاله کو و برف کجا همه آب است محیط است مولانا عبد الرحمان جامی قدس سره
هم درین معنی چه خوش فرموده بیت جامی معاد و مبدا ما وحدت است و [illegible]
ما در میان کثرت موهوم والسلام بو لقین دان که انه الله علی کل
محیط است پس باید که مدام در تصور لا موجود الا الله باشی و در نگا[illegible]
این نسبت بوجه کوشی اگر مقدار دو چهار ساعت خاطر خود را با[illegible]
نسبت مستقل داری که غیری بخاطر نگذرد لغایت امر عظیمت و اگر حق جل [illegible]
ازین زیاده تر نصیب کند عین عنایت و انعام اوست پس چون [illegible] سالک
ازین مقام عبور کردی و از مراتب موهومات صوری درگذشتی و [illegible]
بتوحید عیانی رسیدی [illegible] در اثبات امر منیع [illegible]

باید دانست که یاد داشت چنانچه طی سلوک قبل ازین وجه گذشته اند که انسان ظاهر
و باطن خود و تمامی ممکنات را که می‌بینی اینهمه ظاهر ظاهر حق است و باطن باطن حق
جل جلاله پس ظاهر خود را ظاهر حق دان و باطن خود را باطن حق دان و هم برین
قیاس تمامی ممکنات را حق دان و درین غلطی مکن و توهم زا راه مده که
باعث دوری و سبب مهجوری همین توهم است حضرت خدا از خود نمی‌جوی توهم
کرد مهجور است اگر معنی همین معنی است صورت همین صورت باید دانست که
یاد داشت نزد حضرت ما رحمة الله علیه عبارت از استیلای شهود
حق است جل جلاله بر سبیل ذوق و نیز از کنایه از حضور بی غیبت است
و مشاهده و دوام آگاهی بر دل بتوسط حب ذاتی و نیز میفرمودند که مداومت
در آگاهی این نسبت تا که شعور باقیست سعی بلیغ نمایند و استیلای
آن بجدی رسانند که از شاهد و شهود و از عارف و معروف خبر نماند و
ندانی که شاهد کو و شهود کدام است و عارف کیست و امتیاز من و تو
از میان برخیزد و حجاب اثنیت در میان نماند و اگر خطره غیر بخاطر
راه یابد دانی که هستی خود حجاب چهره مقصود شده است پس در نفی
آن کوشش بلیغ نمائی و بدانی که هستی تست حجاب تو و اگر
نه پیدا است که پس پرده بجز دوست نهان چیزی نیست و چون
ازین حجاب بیرون آئی در مقام وحدت برسی و دیده حق بین تو
بحکم بصره الذی یبصر به در صور جمیع موجودات مشاهده حق نماید و خود
را و همه موجودات را قایم بحق بیند لا جرم غیریت و اثنیت از پیش

نظر از بر دارند باز هر چه بیند حق بیند و هر چه داند حق داند شخصی از حضرت ما رحمة الله
علیه ازین مقام سوال کرد چشم پر آب شده ندو های های بگریستند و مضمون این اشعار
بر زبان مبارک راندند هیچ میدانی چه چیزی کیستی و چیستی ؛ در ولایت
در یاب شکوه هستی و با نیستی ؛ آنکه می بیند بصیر است و آنکه میشنود سمیع ؛
آنکه میداند علیم است خود بگو تو کیستی ؛ این مقام تفهمی تا از حجاب هستی
بیرون نیایی نظم چون حجاب راه تو هستی تست ؛ از خودی زنهار منگر کست
سست ؛ تا تو خود رای خدا را نیستی ؛ هیچ دار خود شو بدان تا کیستی ؛
اینهمه کیفیت که گفتم کتابت از حصول یاد داشت است چون درین مقام بر سبیل
حکایت پس زخود گویی و از خود شنوی لمن الملک الواحد القهار ؛ لیکن درین مقام
از هستی خود سخن گفتن نشاید و قدم برین جاده با انانیت نهادن نباید .
که درین مقام شیر و شتر یکصورت اند اگر فرق نکنی در هلاکت افتی حضرت
ما رحمة الله علیه درین مقام میفرمایند که اگر شخصی خود از قید هستی خلاص یافته
و از انانیت باز رسته است هر چه بگوید و هر چه خواند و هر چه داند منع نیست
مناج است او عین حق است و اگر در خود مانده است و بخود دگر فتار است
هر چه گوید و هر چه خواند نادانست بلکه شرک است کلام حضرت فرید الدین
عطار رحمة الله علیه موید کلام حضرت ماست رحمة الله علیه بیت
در تو خود با خودی خدای گویی مشرک باشی و خدا آزار و نیز کلام مولانا
جلال الدین رومی رحمة الله علیه موید منقول حضرت ماست رحمة الله علیه
نظم تا منصور با منصور گفتند ؛ تا کمال آمد بی صورت رستند

بامصور پیش اوست • گو همه مغز است و بیرون شد ز پوست • یعنی الله تعالی
را انا مصور و با مصور گفتن تو یعنی منزه گفتن تو باطل آمد و همچنین مصور و ذی صورت
گفتن تو باطل آمد خلاص شدن از صورت یعنی منزه و مشبه گفتن پیش آنکس است
که همه مغز است بیرون شده است از پوست یعنی فنا فی الله گشته و باقی شده
ببقای حق و حقیقت امور بروی منکشف شده که او منزه میگوید در عین تشبیه
و تشبیه در عین تنزیه پس باید که • بیت • اگر مردی ز خود خود را جدا کن • خدا را خود
مکن خود را خدا کن • و چون ترا این مرتبه از توجه بهره شد حاصل شد پس در آن مرتبه
بهمین ونیز شنگری ظاهر • صورت خویش را بصورت یار • همدرین معنی محبوب
حضرت جبار عاشق بیقرار حضرت فرید الدین عطار چه خوش میفرماید
نظم غزل • خود انا الحق زد از لب منصور • خود برآمد ز شوق بر سر دار • گفت
انا احمد بلا میم • از زبان مبارک مختار • رب ارنی بگوش خود خود گفت •
خود بخود گرد حسرت دیدار • باز خود رفت دلش ترانی زد • هر چه بهر گرمی
بازار • ناظر خود خود است و خود منظور • خود طبیب خود است و خود بیمار
عاشق خود خود است و خود معشوق • خود تماشا و خود تماشا کار •
خود پیمبر شد و پیام آورد • گشت خود منکر و نمود اقرار • از برای فریب
خود بخود گشت • جلوه در قد و در قدم رفتار • تاب در زلف و
وسمه برابرو • سرمه در چشم غازه بر رخسار • رنگ در آب
آب در یاقوت • بوی در مشک آمد و مشک در تاتار • خود کند ساز
هر گناه که هست • خود کند باز توبه و استغفار • خود بطوطی و خود آئینه •

خود بود همچنین طوطی آئینه دار به حمد خویش از زبان خود خود گفت تا که بر خود بود
پذیرفتار به من نیم او خود است قافیه سنج من نیم او خود است در گفتار

در بیان مجملا در مقام حضوری و غیره بدانکه چون سالک از سیر لطائف
ستّه و از مقام یاد داشت و نگاهداشت بیرون می آمد و طی این مقامات
میکرد بخبر حضوری آشنا میکردند و کیفیت آن تعلیم میفرمودند و از تصرف
نسبت جذبه تا بمقام میرسانیدند و ارشاد میکردند که مقام حضوری مقامیست
نازک و راهیست باریک و انتهای سلوک سالکانست و اکثر اینجا ضرعه
بر زبان میرانند بیت حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ اما بیان
مفصل این مقام را بر هر یک حضرت ما جائز نداشته اند بلکه اظهار بر هر کس
ناکس موجب انفتاح باب شرور پنداشته اند لهذا فهم آنرا بر فهم طالب
منتهی داشته و در این میان سیر بیت المعمور و از سیر افلاک نیز نشان
میدادند و میفرمودند که در اثنای راه به بیت المعمور و سیر افلاک سیاره
پیش می آیند و شخصی با حسن صورت و شکل همراه میبرد به بیت المعمور
رسانید و چون در این مقام رسند و از ارواح طیبه انبیا علیهم الصلوات و
و اولیاء کرام رضی الله عنهم السعادت زیارت مشرف شوند
زیادت سعادت حاصل سازند چنانچه این فقیر بحسب ارشاد
بنیاد آنحضرت رحمة الله علیه اگر چه گذشته در باب سیوم در
دویم در مقدمه طی سلوک خود مفصلا ایراد خواهد ساخت و مجملا
که انجه طور سلوک مرقوم شده حقیقت طی سلوک فقیر همین است و ...

این مقامات را مفصل اجازت تحریر نداده اند لهذا بر فهم سالک منتهی در نسبت شد
که سالک مبتدی به دور راه و رسم حیرت نماید اما باید دانست که نزد محققان
طریقت در طی سلوک بسیار اختلاف واقع است لیکن سلوک لطائف
ستة و دیگر مقامات نزد حضرت ما رحمة الله علیه همین است که در
حیز عبارت در آورده و این فقیر را بهمین سلوک تربیت فرموده اند

در بیان طریق تربیت حضرت ما رحمة الله علیه نسبت جذبه بدانکه طور
تربیت نسبت جذبه حضرت ما رحمة الله علیه اینست که مجملاً نوشته
میشود و مفصل آنرا یارای قلم نیست که تحریر آرد و نطق را مجالی نه که تعبیر
آن زبان کشاید که ادنا وآن اینست که اگر سالک را این مقامات از مجالس
تغیر و تنکر از بلیغ تنگ شود و در فهم نمی آمد با فوت جذبه بنظر تیز نظر میفرمودند یا
از چشم مبارک نیم ساعت بطرف او معاینه میکردند و از خویش می
بردند و بهوشش میربودند و او طی این مقام میکرد ای عزیز من چگویم وصف
آن چشم مخمور بی‌نفس ربا لیش را که از بیانش در خود نمی یابم بلکه زبان نطق
لال میگردد ولیکن چاره ناچار برین شعر حافظ شیرازی قدس سره اختصار
شود بیت غلام نرگس مست تو تاجداراننده خراب باده لعل تو
هوشیاراننده و گاهی طریق توجه حضرت ما رحمة الله علیه این بود
سالک را امر میفرمودند که چشم فرا بندد و متوجه بقلب صنوبری
شود مقابل نشستن چنانچه او می‌نشست و آنحضرت بر دست مبارک
دود خوانده ولیف زده دست خود را بر قلب صنوبری او

که مینمالیدند فی الفور سالک میدانست که گویا بظاهر و باطن در قلب
آتش بر داده اند و دران سوز و گداز از خود میرفت و بطن بمقام میکردو با
ذائقه از انمقام میچشید و اگر سالک را حالت قبض حالت قبض رو میداد
بدستور متوجه شده بر دست مبارک کرة درود خوانده بر قلب او
مینمالیدند فی الفور رفع قبض میشد و بسطی عظیم در دلش حاصل میگشت غرضکه در هر حال
توجه بر قلب او مید اشتند و تصرف از جذبه میفرمودند و دیگر اینست که
بحاضران و غائبان تصرف حضرت مارحمة الله علیه یکسان با اثری داشت
گو مسافت بعیده بحسب ظاهر درگذشته باشد چنانکه گفته اند که بیت
دست پیر از غائبان کوتاه نیست • دست او جز قبضة الله نیست • ولین
کیفیت بر مقامی مفصلاً ایراد خواهد یافت و چون سالک طی سلوک
میگرد و از همه مقامات عبور مینمود بتاج خلافت سرفراز میفرمودند و
بکدام شهری رخصت مینمودند بیان طریقه حضرت مارحمة الله
علیه در سلب امراض ظاهری و باطنی و رفع قبض و حصول بسط و سرور
دران بدانکه طریق سلب امراض نزد حضرت مارحمة الله علیه اینست که
اول استخاره کنی بطریق سنت نامرضی و غیر مرضی حق جل و علی در صحت
و غیر صحت مریض دریافت شود بعده بطور آن مشغول شوی و جرات
نمائی اگر دریافت شود که مرضی حق تعالی در صحت این مریض نیست هرگز
قصد سلب نکنی مگر بدعا مشغول باشی و اگر مرضی حق سبحانه بر صحت
معلوم شود باین طریق بر سلب او مشغول شوی که مریض را مقابل پیشانی

رت مخالف او را نزد خود حاضر سازی و متوجه به سلب او ا
با صفت تشوی و تصور نمای که نفس که اندرون میرود عوارض جسمانی
شخص مقابل از قالب او برمی آرد و مکشد و مرض نیز برمی آید و کشیده
میشود و با نفس که بیرون می آید تصور نمای که عارضه معهود مریض را
کشیده بر زمین می افگند و مرض بر زمین می افتد و نیز تصور دارد که از
صاحب مرض و از صاحب سلب بیرون می آید و بر زمین می افتد
دردی لش و پس باید که بوجه احسن از صاحب مرض و از خود بیرون
زمین افگنی و رد نمای تا اثری بر خود و بر صاحب مرض نماند و اگر در
رد کردن و افگندن قصوری خواهد شد همان قدر اثر مرض بر صاحب
سلب خواهد ماند ازین بسیار خبردار باید بود و اگر مریض نهایت
ابی قوت و نا طاقت است و طاقت حرارت و صدمه سلب
ارد یا اگر از سلب دفع مرض شده اما طاقت در بدن نیست
نانی الحال با طاقتی سبب عود مرض میشود پس باید که دران مریض
کند و قوت القا نماید و القا در لغت انداختن را گویند و
سلب امراض و بطریق سلب امراض باطنی نیز بدستور است
در سلب قبض بر روی زمین افگندن ضرور نیست فقط
توجه کافی است بلکه در سلب قبض حضرت مار حمة الله علیه
فقط دست مبارک خود را بر قلب صاحب قبض نهاده کرده می
بدنم و فی الفور رفع حالت قبض میشد و بسطی و سروری در همان

ذکر

حلبه حاصل می گردد ذکر طریق دریافت کردن و شناختن
کیفیت باطن شخص صالح و طالح باید دانست که طریق دریافتن کیفیت
باطن شخص صالح و طالح آنست که اگر خواهی حقیقت صالح و طالح دریابی و معلوم
کنی باید که بتضرع و زاری متوجه بحق سبحانه تعالی شوی و بکمال التجا نمایی که
رجوع بکمال خضوع و خشوع بصفت علیم و خبیر نمائی و از دل و زبان بگو که یا
علیم و یا خبیر ما را از حال و کیفیت باطن این شخص مقابل آگاه ساز و
مطلع گردان باید که خود را اول از نسبت متکیفه که لوازم باطن است خالی
سازی و خود را چون لوح ساده نمایی و منتظر از صفت علیم او
سبحانه تعالی باشی و خود را در میان نه بینی بعد از آن آنچه آثار و احوال
در باطن خود منعکس یعنی بدانی که عکس این شخص مقابل است اگر ظهور نور
و سرور و شرح صدر و اطمینان خاطر و جمعیت باطن و انبساط در قلب
خود یابی آثار نسبت ذکر و علامت صلاح و تقویت و اگر ضیق و ظلمت
و پریشانی و خطرات نفسانی و حب جاه بر قلب طاری شوند
نشان فسق و فجور اوست و آنانکه آئینه قلب را صاف و پاک کرده
اند در ادراک این کیفیت درنگ ندارند بمجرد مقابله شخص
صورت کیفیت آنرا در آئینه خود منعکس می بینند در بیان کیفیت
کشف القبور بدانکه کشف القبور نزد حضرت ما رحمة الله علیه آنست
که روح صاحب قبر متمثل میشود بصورتی مناسب از صورت مثال
و صاحب کشف وی را در آن صورت بدیده بصیرت مشاهده

اما چون شیاطین را هم اینقدر قوت داده اند که بصور در اشکال مختلف
تمثل گیرند و متشکل شوند اکثر مشایخ حضرت ما قدس سره الاعلی کشف اعتباری
نگرفته اند و معتبر نداشته اند بنا بر آن طریقه کشف القبور و زیارات
اصحاب قبور چنین مقرر فرموده اند که چون خواهد که احوال میت دریافت
کند باید که اول چون بگورستان رسد و مقابر را ببیند بر اهل گورستان سلام
گوید و همین دعا بخواند که از حدیث ثابت است السَّلَامُ عَلَی اَهْلِ الدِّیَارِ مِنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ یَرْحَمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِیْنَ وَ الْمُسْتَأْخِرِیْنَ مِنَّا وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ
بِکُمْ لَاحِقُوْنَ و بعده سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار و سوره الها
هفت بار و درود اول و آخر سه سه بار بخوانند و ثواب بر ارواح اصحاب
قبر بخشند بعده بسم الله گفته مقابل سینه میت پشت بجانب قبله و روی جانب
میت کرده برابر قبر او بنشینند و اگر جائی نباشد در صورت عذر هر جا که خوا
ند لیکن قرب قبر بهر صورت بهتر است و بعده متوجه بصفت علمی او سبحا
نه گردد و خود را از نسبت منکشفه بکلی خالی سازد و چنان متوجه بصفت
حق جل و علا گردد که آثار خیر و شر صاحب قبر بر وی ظاهر شدن گیرد
... سعادت و شقاوت ظاهر گردد بداند که عکس این صاحب
... و هر چه احوال او منکشف شود و معاینه کند باید که بکس نگوید و
... او نرسد و اگر حال او دگرگون بیند برای او استغفار گوید و فاتحه خواند
... او نور و سرور و سعادت و برکت یابد شکر گوید و برای علو درجات
... نماید و از ارواح آن مغفور برای حصول مقاصد دینی و دنیوی استمداد

خواهد واخذ فیوضات و برکات کند و این تجلی را حضرت ما نور الله مرقده بتجلی

مقابله فرموده اند و این نور تجلی بعد از صفای باطن حاصل میشود و کیفیت مشرف

شدن بر خاطر و اخبار غیبیه باید که اول خود را از جمیع خطرات پاک سازد

و از نسبت متکیفه خود را بالکلی خالی کند و رجوع بصفت علمی او سبحانه تعالی

نماید و متوجه بخاطر خود شود و بباطن خود نظر کند بعد از ان هر چه از نیک و بد

و خیر و شر و نور و ظلمت رو نماید و در خاطر افتد بداند که عکس آن شخص مقابل

است اما در اشراف خواطر دو شرط اند شرط اول اینست که آئینه

دل را از مصقله ریاضت و مجاهده چنان پاک و صاف کند که هیچ غباری

حجاب چهره مقصود نباشد و نسبت متکیفه بالکلی نفی گردد و چنانکه گفته

اند بیت رو تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از ان آن نور را ادراک کن

و این کلیه است که هر که بر خاطر خود قادر است او را اشراف بر خاطر غیر حاصل است

دوم آنکه آنچه از خاطر کسی معلوم کند آنرا بکسی اظهار نکند و از عیب و ثواب او

هیچ بر زبان نیارد که عالم الغیوب ستار العیوب است و ترا باین اشراف داده

اند بیت تا نگوئی سر سلطان را بکس تا نریزی قند را پیش مگس و اگر تو

این راز را بر زبان آری باز اشراف نگردد و معلوم نشود و اگر گوید بطریق

برای پند و نصائح بطور ایما بگوید و چنان نگوید که رنجیده گردد و ملول گردد

و در اخبار غیبیه خاطر خود را نیز از جمیع خطرات بدستور خالی سازد و بصفت

علمی او سبحانه تعالی ملتجی گردد و بدل و در دل بگوید که یا علیم و یا خبیر علم ست فی

مراد درین باب عطا فرما و تا وقتیکه آن امر واضح نگردد و منکشف نشود

۱۰

…بت متوجه و مشغول باشد در دل نه بزبان لیفرست که آن الله
…سبحانه تعالی آن در تنگجایت بیر خوا کمهم و وجلت و خواه زیاده هاالکان البته معلوم و
ظاهر گردد اما کشف اسرار نکند که ستیر را از اهمت ذکر در طریق دریافت
کردن احوال از حضرت رسالت پناه صلعم و فیضیات و بهره مند
گردیدن در مجلس آن سرور صلی الله علیه و سلم و دیگر اولیاء حضرات خواتیر را
باید که بکمال اتباع رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بطریق اهل سنت و جماعت
بظاهر و باطن صفت لازمی خود کرداند و از منهیات دور باشد حتی که
از حقه کشیدن خود و از حقه کشان به پرهیز دکه حضرت ما رحمة الله علیه
میفرمودند که از بوی دهان حقه کشان مزاج لقدس امتزاج سرور انبیا
متنفر است و بعده درود بسیار بحضور قلب خواند و رجوع بجناب او
سبحانه تعالی بکمال خشوع و خضوع نماید و استمداد از جناب شفیع المذنبین
رحمة للعالمین خواهد و منتظر انعام آن سرور انبیا صلی الله علیه و سلم
شده در مراقبه بسم الله الرحمن الرحیم گفته بتصور جمال جهان آرای آن
حضرت علیه الصلوٰة والسلام بنشیند و خود را بیقین داند که بحضور آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نشسته ام و تصور نماید که در مدینه منوره زاد الله شرفا روبرو
… دربار در مجلس مقدس حاضرم انشاء الله تعالی از فضل الهی و از عنایت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و از توجه حضرات پیران
رحمة الله علیهم اجمعین باب یاب محفل قدس شامل شود و دل
ان را از انوار جمال جهان آرا معمور سازد و دیده را از خاک پاک قدوم

تفضل و مرحمت لزوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کحل الجواهر دیده رمد زده
مکحول و منور گردانیده اند هر کسیکه درین سلسلهٔ علیه برگزیدهٔ صوفیه داخل طریقت
بلا شبهه از دیدار جهان آرای آن سرور انبیا صلی الله علیه و سلم خواه در مراقبه و
خواه در خواب مشرف شده است و اکثر از زبان هدایت بیان تلقی
خیر التعلیم یافته است و نیز از زیارات حضرات طریقهٔ خود رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین بسعادت اندوز شده است و تا قیام قیامت انشاء الله
تعالی خواهد شد الحمد لله علی ذالک اینکه نوشتم این طریق سلوک طریقه برگزیده
نقشبندیه و قادریه حضرت ما رحمة الله علیه بود و آنچه طور سلوک چشتیه
صابریه حضرت ما رحمة الله علیه است و آنرا با بنفقیر ارشاد کرده اند برخی
ازان در باب سیوم در ذکر بیعت و تربیت این فقیر ایراد خواهد یافت

فصل چهارم در ذکر عادات و کرامات حضرت ما رحمة الله علیه و ذکر
عنایت حق سبحانه تعالی در حضرت ایشان در حق خود بیان میفرمودند
نوشته شد نقلست باید دانست که حضرت ما را رحمة الله علیه ستر و اخفای
خوارق و کرامت بغایت بود که هرگز ظهور نمی پیوست بلکه اقوال حضرت خود
بیان میفرمودند که اولیاء الله را لازم نیست که بر عام خلق الله اظهار
کرامت و خوارق نمایند بلکه معامله ولایت باستتار الیق است که اولیائی
تحت قبابی لا یعرفهم غیری برین مدعا شاهد عدل است گفته اند که عقو
بت الانبیا حبس الوحی و عقوبت الاولیا اظهار الکرامات و عقوبت
المؤمنین التقصیر فی الطاعة مگر کرامتی که ارباب ارشاد را ضرورست

اینست که مشایخ مسترشدین رشیدرا از خلقی بخلقی برند و از حالی بحالی گذرانند و از مقامی بمقامی
رسانند و از تصرف جذبهٔ دل او را الی النور قابل جذبهٔ الهی کنند و لایق نزول تجلی
ذاتی سازند و از خویش برند و هستی او بربایند و در هستی حق جل و علی مستهلک و منمحک
سازند و در طریقهٔ بیخودی جشانند و اگر گاهی کدام خوارق و کرامات بحسب ضرورت
بجهت استحکام عقیدهٔ مریدان و رفع انکار منکران بظهور آرند مضایقه نیست
چنانکه کرامات حضرت ما همین بود رحمة الله علیه و مسترشد سعادتمند بلند
همت و وسیع القدر و عالی فهم باید که در هر زمان و در هر آن از مرشد خویش در
هر حرکات و در هر سکنات و در هر سخن و در هر کلام خوارق و کرامات مشاهده
نماید و اگر اهل قلم باشد بقلم آرد که گفته‌اند که هر که یک حرف از کرامت شیخ خود
بقلم آرد گناه هفتاد هزار ساله از نامهٔ اعمال او محو سازند لهذا این حقیر
چند خوارق و کرامات حضرت پیر و مرشد خود را بقلم آورده تا باعث
النجات و موجب سعادت این فقیر گردد نقل است که حضرت ما رحمة الله
علیه میفرمایند که یکی از عنایت حق جل و علی در حق ما این بود که در اوایل
حضرت ایشان یعنی سید السادات جامع البرکات و الحسنات حضرت
میرزا کبر باقی قدس سره العزیز ما را بفرزندی معنوی قبول فرمودند و در ایام
خوردی توبه کردیم و بنظر مبارک آنحضرت مشرف شدیم و داخل طریقه
گشتیم و بانواع مرحمت و عنایت تربیت یافتیم و در اندک زمانه
آنحضرت از نظر کیمیا اثر خود کار ما را بجایی رسانیدند که فوق آن متصور
نیست نقل است که حضرت ما رحمة الله علیه میفرمایند که روزی

حضرت ایشان قدس الله سره العزیز اراده بیت الله زاد الله شرفاً کرده
چنانچه اسباب سفر بر شتر بار کردند و کمر مبارک بر بستند و یاران را وداع
فرمودند و فاتحه خواندند چون نوبت وداع اینفقیر رسید و خواستند که وداع
کنند نظر مبارک بسوی این فقیر کردند و حالت گریه و زاری که از مفارقت آنحضرت
بر این فقیر مستولی شده بود ملاحظه نمودند و فرمودند که [illegible] آیا دانی شما برای
مفارقت ما گریه بیشکیبه و زاری مینمائید عرض کردم که دلم از درد مفارقت
آنحضرت میکاهد و جگرم از نار هجرت میسوزد اندکی سر بگریبان مراقبه فرو بردند
و تامل فرموده سر مبارک بر داشتند و نظر بسوی فقیر کردند و فرمودند که شما
از رفتن و مفارقت من شکسته دل و ملول میشوید عرض کردم که بلی همچنین است
فرمودند که شکستگی خاطر شما منظور خاطر ما نیست راضی داشتن خاطر شکسته شما
نزد ما [illegible] اولی است پس راضی داشتن خاطر شما همین حج منست این
فرمودند و رضای خاطر شکسته و خوشنودی دل ما را مقدم داشتند و رخت سفر
وا کردند و بار از شتر فرود آوردند و کمر کشادند و بحضار مجلس فرمودند
که یاران بدانید که کعبه مقصود ما دل شکسته میان آنها [illegible] و حج ما رضای
ایشانست بعده سر ما را بسینه مبارک خود چسپانیدند و [illegible] عنایت
التفات و تفضلات فرمودند تا حیات خود بجمال ال[illegible]
باطنی اینفقیر مشغول بودند و این اکمل عنایت حق جل و علا در [illegible]
بود بیت آنچه اقربان احسانت شوم ، آنچه احسانها [illegible]
بشوم ، نقلست حضرت ما رحمة الله علیه میفرمایند که ح

و حضرت ایشان رحمة الله علیه نزدیک رسید بهم یاران و حضار مجلس ارشاد
کردند که آنچه این فقیر را از حضرت خود دست به سینه رسیده بود و حاصل شده بود
داشتند نام حق جل و علا اگر ده بودیم بمیان آبادانی سپردیم و بخشیدیم هر کسی که از
شما طالب حق باشد و طلب نام حق جل و علا داشته باشد از ایشان به پرسد
و طلب کنند یاران حضار و دیگر یاران زیرا که از مدت سالها در خدمت آنحضرت
بوده اند در ریاضات و مجاهدات میکشیدند از حرص دینی که اهل شرع جایز داشته
اند این وصیت آنحضرت ناگوار آمد عرض کردند که غلامانیم از سالها سال
امیدوار نظر کیمیا اثر بودیم و الحال هم امیدواریم فرمودند که در رسانیدن امانت
الهی اختیار من نیست و اگر اختیار ما بودی بفرزندان خود که بصلاح و تقوی
آراسته و بعلم ظاهری و باطنی پیراسته اند میدادیم و بجای خود نشانیدیم
و سجاده نشین میگردیدیم چونکه اختیار ما نیست مجبوریم تا بحالی میرزا ذکریا
الخبر نام نبشین نیست آنرا که بدادند بدادند بدادند من نه یم و جار در میان
هیچ من نیم والله یاران من نیستم هر کرا امید شد امید هم و هر کرا دادند
دادم پس هر که طلب حق دارد از ایشان اخذ طریقه کند و نام حق جل و علا
بگوید از روزی فقیر بعادت معهود بزیارت آنحضرت رفت و سعادت
... حاصل ساخته نشست و آنحضرت کاغذ میساختند و بار
بار استغراق بر آنحضرت غالب میشد اما دل بیار و دست بکار داشتند
اتفاقا در خاطر این فقیر گذشت که حضرت ما رحمة الله علیه عارف
بالله و ولی الله اند و سلطان وقت و امرایان زمانه و دیگر خاص و عام

معتقد و خادم آنحضرت اند و هر یک کمر اطاعت و بندگی بسته آنحضرت
دست مبارک خود کاغذ میزدند و حقیقت کسب اختیار کرده اند
ناگهان آنحضرت خطرهٔ فقیر را از نور باطن دریافتند و بر خاطر اشرف مشعر
شدند دست مبارک برداشتند و روی جانب فقیر کردند و فرمودند که الکاسب
حبیب الله است و علی الخصوص در کسب کاغذگری اولی الابصار را ظهر قدم
سلوک سالکان هویدا است و اهل نظر را عجب شباهت بدان پایگان نمایان است چنانکه
فرموده اند که بنظر تعمق و تامل نظر باید کرد و بدیدهٔ تفکر باید دید که ابتدای ماده کاغذ
از ثالث کهنه است که آن ناکاره محض و از همه کار رفته و نجس بود از تیشه پاره
پاره و ریزه ریزه میکنند و هیئت اصلی او را مبدل میسازند چنانکه مرشد کامل
سالک مبتدی را از تیشه جور و جفای خلق نفس بدکیش او را پاره پاره و شکسته
[illegible] اول سالک شکستگی است چونکه اشنیت ثالث با وجود
این شکستگی باقی میماند بجهت دفع اشنیت باز بضرب چوب و سندان که آنها
بمجاهده ایشان بزبان … جسد … می آرند میگویند حتی که … سنگ
و اشنیت بر طرف میشود چنانکه مرشد متمرشد را امر … ذکر و فکر و مجاهده
و مراقبه می آرند و هموار میسازند تا از ضرب جفا گوناگون … بیگانه
متحمل مینماید و اشنیت بر طرف میسازد و … وحدت …
اهل کسب همان ثالث را بدریا برده رفع ظلمت و کدورات میرسانند
شستشو و تصفیه کدورات او نمایند چنانکه مرشد کامل …
را بدریای ریاضات شستشو داده از ظلمت و کدورات …

م سیاه است و هرگز مقبول کسی اهل نیست و آخر او سفید و براق و پاکیزه و مقبول
همه اهل علم و صاحب کتب است و در همه کار شامل و بی آن همه کار دین و دنیا متعذر
و دشوار و نوشت کلام الله و کلام الرسول و دیگر کلمات عالم بی آن متصور نیست
باید فهمید که نام اول او بسبب ظلمت و کدورت و کثافت ثاث ناکاره
بود و نام آخر بجهت ریاضت و مشقت و مجاهده کثیر و تحمل جفاهای بی نظیر و
باعث ناچیزی و بی چیزی کلام الله و کلام الرسول است چنان مقبول گشته
که نام اصلی او از میان ساقط شد چنانکه بر زبان خاص و عام جاریست
که کلام الله و کلام الرسول بیارند و بیاورند این نمیگویند که کاغذ بیارند
چراکه از مجاهده شاقه و شکستگی بی اندازه چنان است کم کرده و با نام حق
جل و علی پیوسته که از و نام و نشانی در میان نمانده هر که گوید کلام الله میگوید
نه کاغذ این سخن بر زبان مبارک رانده و های [illegible]
که هرگاه تیره درون ناانعام سیرت و ناقصان بهائم خصلت
چون ثاث سیاه بر ریاضات و مجاهدات مشغول میشوند و بر جفای
غیر تحمل مینمایند آن زمان از خصلت بهیمی برآمده بصفت ملکی میرسند
و چون کاغذ سفید و مصفا میشوند و قابل و لایق نام حق جل و علی می
گردند ای عزیز ریاضت و مشقت و تحمل و ثاث و رنگ که از اسفل
بسبب شکستگی و مجاهده بدرجه اعلی رسید ترا که حق تعالی انسان و اشرف
المخلوقات آفریده اگر بریاضات مشغول شوی و بر جفاهای
ناقصان تحمل کنی و انانیت از پیش نظر برداری البته بدرجه اعلی

رسی واگر چنان نکنی دو دراثنین گرفتار مانی تراز بهایم وانعام فرقی نیست
چنانکه قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل پس ای برادر بیت
سر شکسته نیستی سر را مبند ❊ یک دو روز جهد کن آخر بخند ❊ بزرگی گفته است
رباعی ای دل بهوس بر سر کاری نرسی ❊ تا غم نخوری بغمگساری نرسی ❊ تا خاک
ترا کوزه نسازند کلالان ❊ هرگز بلب لعل نگاری نرسی ❊ تا شانه صفت
سر ننهی در ته اره ❊ هرگز بسر زلف نگاری نرسی ❊ العزیز حقیقت
ثالث از ابتدا تا انتها کار بر تو میگویم گوش دار و از گوش دل بشنو
که ثالث چندان درجات ریاضات را طی کرد و تحمل جفاهای
غیر گردید و از ضرب دشنام هر کس هستی موهومه خود را یعنی وجود خود
را منحک و مستهلک ساخت و تصفیه کدورات و ظلمات ظاهری
و باطنی خود بجا نمود آنزمان حق سبحانه تعالی او را مقبول خود
و منظور نظر دوستان خود گردانید پس بتو میگویم در نگر و نظر تامل کن که
چون اهل کسب ثالث را می آرند اول از تیشه پاره پاره و ریزه ریزه می
کنند و هیئت اصلی او را مبدل میسازند چنانکه مرشد کامل سالک
مبتدی را از تیشه جور و جفای خلق نفس بدکیش او را پاره پاره و شکسته
تر می سازد چرا که منزل اول سالک شکستگی است چونکه اثنینیت ثالث
باوجود این شکستگی باقی میماند بجهت دفع اثنینیت باز بضرب
چوب و سندان که آنرا بمجاوره ایشان بزبان هندی جندرسی می
گویند حتی که یکسان میگردد و اثنینیت بر طرف میشود چنانکه

مرشد اثنیر الضرب ذاکر و فکر و مجاهده و مراقبه می آرد و هموار میسازد و از ضرب
جفا های گوناگون چو همچنین و بیگانه متحمل می نماید و اثنینیت بر طرف میسازد و هم
راه وحدت مینماید و بعده اهل کسب همان ثالث را بدریا بهر رفع ظلمت و کدورت
نمیبرند و از شست و شو تصفیه کدورات او مینمایند چنانکه مرشد کامل مسترشد را
بدریای ریاضات شست و شو داده از ظلمت و کدورات بشری که عبارت
از اثنینیت باشد برون می آرد و پاک میکند و لوح ضمیر او را قابل و لائق
منقوش نام مبارک حق جل و علی میسازد و همان ثالث بعد کشیدن این
قدر ریاضات و تحمل جفا های و طی مقامات بدست اهل صنعت می
افتد و از برکت دستش از آن هیئت ثالث آئینه بشکل کاغذ صاف و
پاکیزه متشکل میشود و قابل تحریر نام حق جل و علی میگردد و همچنان مریدی اگر سر
بر ریاضات و مجاهدات بارشاد مرشد نهد لائق و قابل توحید و علی می
شود الحال نظر باید کرد که صانع در صنعت هر یک قصور نمیکند و
هر یک را برابر میسازد لیکن چون تقدیر الهی چنین رفته است که
از آن میان اعلی و بهتر و بعضی از آن اوسط و اکثر از آنها ناقص می بر آیند
چنانکه مرشد کامل در تربیت مسترشدان و در تعلیم طالبان تفاوت
نمیکنند و قصور نمی ورزد هر یک را نام حق جل و علی برابر و یکسان می
آموزانند اما بحسب مقدر کسی از آن اعلی و بعضی از آن اوسط و اکثر در آن
ادنی بر می آیند اما از آن کاسب و صانع در رفع نقصان و تصفیه آنها
میکوشند و همه را از زیر مهره مجلی و مصفا میسازد اما هر یک بحکم السعید

سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه است ناقص ناقص واوسط اوسط واعلی
اعلی بمراتب خود می ماند لیکن ازینجا قدرت حق را به بین که همه ناقصان واوسط
نرا با آن اعلی وبهتران یکجا کرده بیازار حشر وخریدار می برند وبه وجود دیگر خریدار
از نقص آن ناقصان واقف وآگاه است اما از برکت دست آن صنایع واز
یمن صحبت وآمیزش نیکان همه را بقیمت نیکان وکاملان قبول میکنند واز
دوکان خود نمیرانند وبسبب قرب وآمیزش کاملان نظر بر نقصان ناقصان
نمیکنند پس باید که صحبت پیر بزرگوار خود را صحبت کاملانرا غنیمت شمرند بیت
شنیدم که در روز امید وبیم * بدانرا به نیکان ببخشد کریم * این فرمودند وهای
های بگریستند واین کلمات طیبات آنحضرت بر حضار مجلس وبر این فقیر چنان
اثر کرد که یکی را از دیگر خبر نماند وهمه ما بیهوش ومدهوش افتادند نقل است که
روزی این فقیر بپاس آنحضرت رفت وآنروز روز جمعه بود وآنحضرت
چادر بر سر کشیده در استراحت بودند در خاطر این فقیر گذشت که آنحضرت
در استراحت اند ودر جامع مسجد نماز جمعه خواهد شد اگر آنحضرت بیدار
میشدند قدمبوس حاصل کرده نماز جمعه در جامع مسجد میخواندیم همین که این سخن
بخاطرم گذشت ناگهان چشم بکشادند وسر مبارک از بالین برداشتند و
فرمودند که هان بسیار خوب است شما رخصت شوید ودر جامع مسجد نماز بخوانید
اینجا در نماز اندکی دیر خواهد شد این فقیر دانست که آنحضرت از نور باطن دریافتند
نهایت از خیال خود منفعل شده عرض نمودیم که غلام هم همراه حضرت نماز
ادا خواهد کرد تبسم کردند وفرمودند که نه بهتر در جامع مسجد است آخر الامر

حاشیه

نشست فرمودند لاجرم فقیر آمده در جامع مسجد نماز خوانده نقلست که روزی
اینفقیر بزیارت پابوس آنحضرت یکپاس شب گذشته میرفت ناگهان
در اثنای راه بخاطرم گذشت که نزد حضرت میروم چه شود که آنحضرت
مارا بشیرینی جلبی گرم عنایت سازند و باز بخاطر آمد که اینوقت
شب بسیار گذشته است شیرینی جلبی گرم از کجا خواهد آمد این
خیالات بخاطر می آمد هرچند که نفی آنخیالات میکردم هرگز از خاطرم نمیرفت
غرضکه در همین گفت و شنید بخدمت آنحضرت رفتم و سعادت قدمبوس
حاصل ساخته باادب نشستم یکدو ساعت نگذشته بود که ناگهان شخصی
یکسبد شیرینی جلبی گرم در دست گرفته بحضور آنحضرت آمد و سلام
بجا آورد و آن سبد شیرینی را پیش آنحضرت نهاد آنحضرت متبسم شده
آن شیرینی جلبی را پیش اینفقیر نهادند و فرمودند که هان آرزوی خود را
بگیر و بخور و باز همچو خطرات بی ادبانه بخاطر نگذرانی که اگر خاطرم متوجه تو
نمودی و مراد تو حاصل نشدی ترا بد اعتقادی حاصل گشتی اینفقیر
توبه کرد و از همچو خطرات احتراز نمود و از آنحضرت عذر خواست و
عفو کنانید نقلست که روزی اینفقیر در دشکم بجدی شد که از الم
وجع آرام نبود ناگهان دران درد والم آنحضرت را دیدم که پهلوی من نشسته اند
و دست حق پرست خود را بر سر من میمالند و میفرمایند که برخیز بکار
خود مشغول شو درد کجاست والم کو همین که چشم وا کردم و از بیهوشی
و بیخودی بافاقه درآمدم دیدم که اصلا درد نیست و صحت کلی

حاصل است برخاستم و بکار خود مشغول شدم نقل است که اینفقیر را بعد وفات
آنحضرت در فیض آباد عارضه درد گرده لاحق شد و درد آن الم از امید
حیات منقطع شد و بیهوش شدم و همه یاران و فرزندان دانستند که جان را
بحق تسلیم کردند و اینفقیر در آنحالت عشق و بیخودی آنحضرت را دید که به
پهلوی من نشسته اند و میفرمایند که خاطر جمع دار من برای تو دوا می آرم
برخیز همین که چشم واکردم در خود نظر کردم دیدم که هرگز اثری از آن
درد نیست و چنان در زائل شده که گویا گاهی درد نبود و یاران که
مغموم بودند و گریه و زاری مینمودند گفتم شما چرا گریه می نمائید و من همین
وقت پیر و مرشد را اینقسم دیده ام و آنحضرت چنین فرموده اند از آن
وقت اصلاً درد نیست و صحت کلی حاصل است بعد یکدو ساعت باز
آنحضرت را دیدم که میفرمایند استعمال ساک شب نمائید چنانچه حسب
ارشاد بعمل آوردیم از آن باز گاهی درد نشد نقل است که روزی بقدمبوس
رفتم دیدم که دیگر یاران همه حاضر اند و اندکی مزاج آنحضرت تکسل دارد
و عارضه بخار لاحق است آداب سلام بجا آوردیم و قدمبوس حاصل ساخته
بنشستیم اتفاقاً در آن ایام در شاهجهان آباد شربت فروشی بود
بغایت خوش الحان و صدا ایش این بود که مولی والی سر الهیت سر الله
و آوازش بنهایت دردناک بود یکایک از پس دیوار صدای کرد
که مولی والی سر الهیت سر الله ناگهان صدا ایش بگوش الهام نیوش آن
حضرت رسید و آنحضرت را آتش شوق و ذوق مشتعل گشت و حالت

وجد

وجد و بیقراری بغایت لاحق حال آنحضرت گردید و گرمی حالت آنحضرت
به حاضران و خویش و بیگانه چنان اثر کرد که همه از خویش رفتند و جامه ها به
[illegible]ند و بار بار از زبان درفشان آنحضرت همین لفظ بر می آمد و مخاطب
بترب فروش شده میفرمودند که هان بگو که مولی و الی نیز اهل بیت نیز آل آن
آنحضرت را از شنیدن این قدر حالت عظیم شد که تمام اسباب و اشیاء
خانه با آن ترب فروش بخشیدند و عطا فرمودند و یارانیکه حاضر بودند
نیز لباس خود ها که بر داشتند یکان یکان باو دادند و آنحضرت را عارضه
بیماری از همان وقت بر طرف شد و بخار و تپ زائل گردید بعد افاقه بحضار
فرمودند که یاران سوخته آتش را آتش مفید است و از آتش صحت می یابد
علاج بخار و تپ همین بود که الله تعالی از فضل خود ترب فروشی را
فرستاد که از صدایش گرمی حقیقی مشتعل شد و گرمی عارضی را بخورد و صحت
کلی حاصل گردید نقل است که روزی آنحضرت در مجلس حضرت سلطان
المشایخ سلطان محبوب نظام الدین اولیا قدس الله تعالی سره العزیز
حاضر بودند اینفقیر هم در خدمت فیض درجت حاضر بود آنحضرت بعد
زیارت مرقد منوره در مجلس اقدس که مرتب کرده و سماع بود
تشریف آوردند و باستماع سماع مشغول شدند و آنوقت مطرب این
شعر میخواند بیت در چشم مجنون بوده لیلی شده بنموده لیلی کجا مجنون
با خود بوده خود بوده ناگهان آنحضرت را حالت وجد و بی
قراری بغایت شد و از تصرف آنحضرت همه خویش و بیگانه از

خویش رفتند و آنحضرت بطرف هر کسی آنگاه میکردند بنظر می انداختند
مردمان بیهوش شده می افتادند چنانچه صدها مردمان از نظر هوش ربای
آنحضرت از هوش رفتند و بیخویش و بیهوش شدند و بر زمین افتادند
بر خاک پاک آستانهٔ محفل قدس مثل غلطیدند و خاص و عام آن وقت
را از معاینهٔ اینچنین تصرف عامهٔ آنحضرت حیرت بر حیرت می
افزود و هر یک جبین عبودیت بر آستانهٔ محمد مبغر محمود دلگیر را
مجالی نماند و یارای آنکه رو بروی آنحضرت بیاید و پیش آنحضرت بایستد
و دیدهٔ خود را با چشم هوش ربای آنحضرت دو چار کند و اکثر مردمان
سپاهی وضع و بانکهای هندوستان که پیشهٔ سپاهگری و جوانمردی خود درستند
لاابالی می آوردند از یکنظر توجه آنحضرت بیخویش و بیهوش بر زمین می افتادند
و بر خاک چون بسمل میغلطیدند و میطپیدند علی الخصوص دران ایام از
بانکهای هندوستان میر عزیز خان معروف و مشهور بود و مرد سردار عمده
روزگار اتفاقاً انکار حالت آنحضرت و یاران آنحضرت و لاابالی گذرانیده
تبسم کرد ناگهان چشم مبارک آنحضرت در هنگام تبسم میر عزیز خان
افتاد آنحضرت اندکی پیش قدمی کرده و دست حق پرست خود را بطرف
او کرده فرمودند که شما هم سماع می فهمید و میدانید که این قوال چه میخواند
و از نظر تصرف دیدند بجبر و دیدن و فرمودن حالت میر عزیز خان
تغیر شد و از خود هیچ خبر نماند و از خویش رفت و از خود بیخود شد حتی که
آنچه سلاح در بر داشت مثل سپر و شمشیر و طپانچه همه بر زمین افتاد و داد

...دمی چند چون بعد او بری نا فاقه در آمد بر پای آنحضرت افتاد و عذر تقصیر
خواست و تا باقی حیات معتقد آنحضرت بود و همیشه مع اهل و عیال خود
... آنحضرت حاضر میشد و اراده بیعت داشت اما بسبب
بعضی موجبات سفر و دیگر عوارضات اتفاق بیعت نیفتاد نقل است
که در شاهجهان آباد قحط سالی و امساک باران رو داد و اجناس و اشیاء
اهل کسب بجهت قلت و گرانی غله بهم نمیرسید حتی که تاث کهنه و بوسیده
که ماده و اصل کاغذ است نیز بدست نمی آمد چار و ناچار کاغذگران از لته
کهنه کاغذ میساختند و دران ایام مختار الملکی و وزارت از حضور بادشاه
نجاة مروج الدین محمدشاه عالم بادشاه بنام نواب غفران پناه
مجد دوله عبد الاحد خان که جد بزرگوار این فقیر اند تفویض بود و در سرکار ایشان
مولوی عبد السلام که مخاطب بمعتمد خان است داروغه کتب خانه و بدیگر خدمات
ممتاز بود و حضرت ما هم رحمة الله علیه که از دست مبارک خود کاغذ
میساختند باین علت مولوی مذکور در خدمت آنحضرت گستاخانه
گفته فرستاد که شما هم کاغذ از لته و جنده های کهنه و ناپاک میسازید
حال آنکه آنحضرت گاهی از جنده ساخته بودند از روی کاغذ میساختند
این سخن گستاخانه مولوی در خاطر مبارک آنحضرت ناگوار گذشت
این فقیر را طلبیدند و فرمودند که پیش نواب بروید و آگاه سازید و از ما
بگوئید که ما غربا و فقرا در شهر افتاده ایم و سکونت اختیار کردیم و با هیچ
کس ... شما تکلیف نداده ایم اهل کاران سرکار شما بوجه چرا درپی ایذا

شده اند با اهل کاران خود بگوئید که در پی ایذاء فقرا نشوند با فقیران سخن نا سنجیده
نکنند و از حد ادب نگذرند و قدم در بیشه فقرا بی ادبانه ننهند و الا در حق شما مستحسن
نخواهد شد که همه حسن و قبح عاید بر مالک میشود و فرمودند که اینهم خواهید گفت
در بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد ⁂ این فقیر حسب الحکم
محکم آنحضرت بجد بزرگوار خود بایوان وزارت و بارگاه صدارت حاضر شده
تمامی ارشاد آنحضرت را من و عن عرض کرد چونکه انبوه خلایق در دیوان وزارت
بسیار بود از کم توجهی و بی اعتنائی بمولوی گفته فرستادند که از حضرت میان آبادانی
اینچنین سخن بی ادبانه و کلام گستاخانه نگوئید چونکه تقدیر بطور دیگر رفته بود و مقدر
بر نمیگردد با وجود تقید نواب باز از مولوی مذکور گستاخی سر زد و در پی ایذای
دیگر کاغذ کران شد چون آنحضرت از تحریک ناشائسته رنجیده خاطر شدند
و غیرت ولایت بجوش آمد بکمال جذبه فرمودند که نواب را بگوئید که مولوی
از بی ادبی نگذشت و این ندانست که بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد ⁂ چون این سخن آنحضرت بنواب رسید بسیار عذر
از طرف خود و از طرف مولوی خواست آنحضرت فرمودند که تیر بهدف
رسید الحال معذرت سودی ندارد القصه چند ایام نگذشت که نواب مذکور
خیمه بطرف پتیاله بر آورد و بجدال و قتال سکهان لشکر کشید و بتسخیر آن دیار
مشغول شد چون با افواج بسیار و مبارزان بیشمار بعد دار و گیر و قتل و نهب
کفار لشکر قریب پتیاله رسید و خواست که علی الصباح پتیاله را بگیرد و
قلعه را از سکهان خالی کنانند و بجدال و قتال مشغول شوند که ناگهان

۸۷

پادشاه پاسخ نگاشت باین مضمون در رسید که هرگز قصد جنگ پتیاله بالفعل نه
نمت و مجرد دیدن نسخه جوهر رابرد و دی بحضور والا رسانند و الا نه ذو الفقار الدوله
پایه دولت را گرفته برآن امارت مرتب لشکر خواهد گشت اگر مقابل بحضور
والا خواهند کرد موجب بدنامی و نمک حرامی خواهد شد و اگر بر آمدن لشکر
حضور حاضر خواهند شد موجب سبکی و زوال دولت و امارت خواهد گردید
بالفعال اولی و انسب همین است که مهم پتیاله را چندی معطل دارند و بحضور
بعلی حاضر شوند و افواج در نواح پتیاله و ملک سکهان دارند و جریده بیایند و بعد
تصفیه اینجا مرخص شده به تسخیر پتیاله مشغول شوند الغرض حسب الحکم پادشاه
کوچ بکوچ بشاهجهان آباد آمدند و تمامی افواج در ملک سکهان گذاشتند و ملازمت
حضور موافق معمول حاصل ساختند و بخلعت سرفراز شدند چونکه پادشاه
از اغوای امرایان کوتاه اندیش از ایشان پنهان برگشته بود فی الحقیقت ظهور کلام حضرت
مارحمة الله علیه بود که فرموده بودند که بیت بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد دو تیر قضا بهدف رسیده بود ناگهان بی اطلاع
ایشان را بدست ذو الفقار الدوله در درون قلعه طلبیده گرفتار گردانیده و محبوس
ساختند از همانروز زوال دولت گشت و در چند سال تمامی خان و مان
دیده و بعد چند سال ذو الفقار الدوله هم از قضای الهی بمرد و نفاق در سرداران عمده
افتند و یکدیگر را بدغا گشتند الغرض ذو الفقار الدوله هم معه خویش و اقربا
ایشان برباد شدند و نام و نشانی نماند و مرهته بر ملک ایشان
بنشد و بعد چند سال دیگر غلام قادر افغان با پادشاه

وقوع اتفاق افغانان با عجم در ایران

مقابله کرد و نواب ناظر پادشاه را اغوا کرده مجد الدوله را بدست ذو الفقار الدوله
گرفتار کنانیده بود همان ناظر قدم بر مکر امی نهاده پادشاه را بدست غلام قادر
افغان گرفتار کنانید و غلام قادر هر دو چشم پادشاه بر کند و کور ساخت
و زوال سلطنت گردید و تمامی خان و مان شاهی بر باد رفت حتی که لطیفه
آتش بلا در همه آفاق زدند و آن آتش عالمی را بسوخت چنانکه آنحضرت فرموده
بودند بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد بعینه
بظهور آمد و دیگر کرامت عظمای حضرت مارحمة الله علیه اینست که چون پادشاه
را غلام قادر کور ساخت و چشم بر کند و زوال سلطنت گردید چون پادشاه
با آنحضرت ارادت بسیار بود و آنحضرت هم چشم عنایت داشتند روزی پادشاه
از محبوس خانه احوال خود گفته فرستاد و استدعاء دعای سلطنت و اقبال خود
کرد چون پیغام پادشاه شنیدند سر بجیب مراقبه فرو بردند و بعد یک ساعت سر
بر داشتند و فرمودند بیت مرده صد ساله را احیا میکند این بحر حق دیگری کی میکند
و فرمودند که سلام من به پادشاه رسانند بگویند که چند سال دیگر در سلطنت
شما باقی است خاطر جمع دارند خدا تعالی قادر است و دست بدعا بر داشتند
و گفتند که بیت قادرا قدرت تو داری هر چه خواهی آن کنی مرده را جانی ببخشی
زنده را بیجان کنی چند روز نگذشت که مرهته بر غلام قادر مسلط شد و غلام
قادر بدست مرهته گرفتار شد مرهته او را بانتقام رسانید و هر دو چشم بر کند
تشهیر کرد و آخر کشش کشت و پادشاه را از محبوس خانه بر آورده باز بر
سلطنت نشاند چنانچه بعد از آن تا حیات بر سریر سلطنت قایم ماند

۸۸

و بر تخت سلطنت برد آنچه حضرت فرموده بودند ع مرده جانی ببخشی زنده را ایجان کنی
یعنی بما نقس نظیر آمد و این کرامت مبین آنحضرت است رحمة الله علیه نقل است
که روزی این فقیر از آنحضرت رحمة الله سوال کرد که مبتدی را در اوایل حال سوز و
گداز و آه و ناله و شور و فغان بسیار میباشد و منتهی را کم میگردد باعث آن
چیست آنحضرت رحمة الله علیه ازین سوالم بغایت خرم و خوش دل شدند
و دست ما را در دست حق پرست خود گرفته در حجره بردند و پیش خود نشاندند
و بزبان گوهر نثار خود در جواب سوالم گشودند و فرمودند که بگوش دل بشنو که چون
طالب اول قدم بر جاده طریقت و سلوک می نهد در دل او آتش عشق می
افروزند و رو بجانب حق جل و علی امیگردانند پس او بسبب محبت تازه
بوسیله آتش عشق بکمال ذوق و شوق و سوز و گداز سالک مسالک طریقت
میگردد در راه سنگلاخ باده عشق می نماید چون هربار بسبب بودن رو بحق یکباره
آتش عشق در خرمن سینه اش دو بالا میشود و این بیچاره نو بر ده باز از عشق
است لهذا تاب نمی آرد و جوش و خروش و آه و فغان زیاده تر میکند
پس رو بجانب حق بودن باعث وفور جوش و خروش و موجب مزید آه و
فغانست که رو بجانب حق و پشت بجانب خلق است و عشق تازه
دارد و بقول جنیدی نمی شود لکن او منتهی مثابه یا جانی او در مورد احیا جانی
هست ... از سیر سلوک فارغ میگردد و بمقصود میرسد روی او بجانب
خلق جهت تعلیم خلق و هدایت عالم میگردانند و آن موجب سرور و
تسلی است پس درین مرتبه پشت بجانب حق و رو بجانب خلق دارد و

متوجه به تعلیم خلق گشته است لهذا آن گرمی و سوز و گداز که در ابتدای حال بود در باطن
ماند و همان سوز و گداز بشکل سرور و خنکی ظاهر میشود و این است که حرارت و گرمی
جوش و خروش از دل طالب منتهی زائل میشود بلکه بصفت لازمی قلب ...
منتهی میگردد و مستقر و متمکن بنهاد او میشود و لهذا بصورت سرور و خنکی ظاهر
میگردد و قابل جذبهٔ الهی میشود مثلاً شخصی که رو بآفتاب دارد و دید آفتاب
میکند تا هنگامی که رو بآفتاب دارد گرمی و حرارت و سوز و گداز بر
غالب است و اثر آن هویدا و چون در دید آفتاب تکمیل حاصل گردد و در
بجانب مسترشد جهت تعلیم دید آفتاب گردانید و در تعلیم او مشغول شد
آن گرمی و حرارت که در مقابلهٔ آفتاب داشت دران نمی ماند بلکه آن گرمی
و حرارت و سوز و گداز بر آن مسترشد که بالفعل رو بآفتاب دارد و صفت
آفتاب بتعلیم میشود و پیدا میگردد در آتش اشتیاق میسوزد که رو بآفتاب دارد
نقل است که حضرت ما رحمة الله علیه در عرس شریف حضرت ایشان دعوت
عامه میفرمودند و هر وضیع و شریف و خویش و بیگانه را طعام میدادند
اتفاقاً ایام عرس شریف در قحط سال افتاد و آنحضرت بعبادت
معهود دعوت عامه کردند و عالم عالم را طعام دادند و دران ایام
شاه نظام الدین که از فرزندان حضرت غوث الاعظم رضوان
بودند و بظاهر امارت و مختاری بادشاه داشتند چون آنحضرت
ایشان هم کرده بودند ایشانرا هم معه سفرداران در رفقا
سوار و پیاده قریب چهار صد کس حاضر شدند چو

طعام تقسیم شده بود و دیگ که دران است آثار طعام باشد باقی مانده
بود حضار مجلس و دیگر یاران و صوفی الهیار خان و این فقیر با نحضرت عرض کرد
که همراه شاه صاحب چهار صد کس اند و سوای آنها دیگر مردمان هم حاضر
اند و طعام نهایت قلیل است باینقدر مردم چه طور کفایت خواهد کرد
تبسم کردند و فرمودند که برکت بدست حق است این فرمودند و طعام بخش در
دست حق پرست خود گرفته و دهان دیگ کشاده بسم الله الرحمن الرحیم
گفته طعام را از طعام بخش ته و بالا کردند و چادر مبارک از دوش
قدس آغوش خود گرفته بر دهن دیگ انداختند و بصوفی الهیار خان
فرمودند که طعام از دیگ برآرند و تقسیم کنند و همه مردمان را سیر
گردانند خدا تعالی برکت خواهد داد صوفی صاحب ملکو حسب الحکم
آنحضرت تقسیم طعام آغاز کردند از فضل الهی و از توجه آن قطب
الارشاد چنان برکت دران طعام شد که چهار صد کس همراهی شاه
صاحب و دیگر مردمان خاص و عام بخوبی سیر شدند و باز در دیگ
نظر کردیم هنوز دران دیگ طعام باقی مانده بود سبحان الله و بحمده
نقل است که روزی شخصی مریض که نهایت از بیماری و شدت مرض
قریب بهلاکت بود نزد آنحضرت آمد و استدعا و تعویذ کرد چون آن
حضرت را علم ظاهری نبود و سوای قرآن شریف هیچ نخوانده بودند و
چند اشعار از مثنوی مولوی معنوی و استادان دیگر یاد داشتند و
تعویذ از دست مبارک خود کمی نوشتند اگر مریض را می آمد از توجه

سلامت دیدار آنحضرت خواهد بود والبته دیده خود را از انوار [illegible] آن مریض که طالب
تعویذ بود دعا طلب کرده بود [illegible] استدعای طلب تعویذ نمود گفتم تعویذ نوشتن نمیدانم چون بار بار استدعا کرد
رو بجانب این فقیر کرده فرمودند که شما این شعر بر کاغذ بجای تعویذ
دهید حق تعالی صحت خواهد داد و شعر اینست بیت قادرا قدرت تو
داری هرچه خواهی آن کنی ٭ مرده جانی بخشی زنده را بیجان کنی چنانچه این
فقیر حسب الحکم آنحضرت این شعر بمریض نوشته داد حق تعالی از فضل عمیم
خویش و از برکت زبان الفیض ترجمان آنحضرت فی الفور صحت کلی عطا فرمود که
گویا گاهی مرض نداشت و این اثر زبان هدایت بنیان آنحضرت بود
رحمة الله علیه و این فقیر الحال هم بموجب اجازت آنحضرت هر مریضی را که نوشته
میدهد الله تعالی از توجه آنحضرت صحت عطا میفرماید فصل که حضرت عالم رحمة
الله علیه با وجود اشتغال ظاهری و بیع و شرا همیشه مستغرق الاحوال می
بودند و چنان مشغول و اشتغال غالب می بودند که اکثر اوقات دیده ایم
که مردمان در اثنای راه سلام میکردند و قدمبوس میشدند و آنحضرت بسبب
مشغولی هیچ خبر نمیداشتند و با و التفات نمیکردند هرگاه کسی میگفت
که حضرت فلان شخص سلام میکند و قدمبوس میشود آنزمان بیدار
شده بالطفات و حسن اخلاق پیش می آمدند چنانچه روزی یک شخص
شخصی را همراه خود بزیارت و پابوس آنحضرت برد اتفاقاً
آنوقت چیزی از قسم فواکه تناول میکردند این فقیر و شخص [illegible]
سلام بجا آوردند و پابوس شدند لیکن آنحضرت را از این [illegible]

در خبر شد و مطلق جواب [illegible] اصورت مرا به ببینید و تصور همان جمال جهان آرای حضرت
آنحضرت بود برند [illegible] شتند اینفقیر دانست که بر حضرت [illegible] جای که [illegible] عقب نشستند
بسته یا بیننا که هم چون بعد یکساعت بافاقه در آمدند رو بجانب اینفقیر کرده فرمودند
که السلام علیکم از کدام وقت آمده اید و ایشان کدام شخص اند اینفقیر بعرض
رسانید که غلام ما از دیر حاضر است و ایشان بآرزوی تمام بهر قدم بوس
آمده اند آنحضرت برخاستند و ایشانرا درکنار گرفتند و نهایت اشفاق
و الطاف فرمودند و قدری شیرینی عنایت کردند و بسیار معذرت فرمودند
که ما را از آمدن شما خبر نبود معاف دارند نقل است که شخصی نزد حضرت ما رحمة
الله علیه آمد و عرض کرد که ما میخواهیم که داخل سلسله شویم و از آن حضرت بیعت
بگیریم اما آرزوی داریم که بزیارت جمال جهان آرای حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه مشرف شویم آنحضرت فرمودند که ما را اینقدر قوت نیست اما ع
باکریمان کارها دشوار نیست ۞ اگر از انوار دیدار خود دیده ترا منور سازند
چه عجب پیش بیا و دست تو به دراز کن و بسم الله بگو و بیعت نمای و روی
ما را ببین و صورت ما را از نگر و تصور همان جمال باکمال کن و یکی دو ببین و این دو
آن از میان بردار مصرع احولی بگذار افزون بین مشو ۞ هرگز فرق مپندار و بر صورت
من اکتفا کن آن شخص عرض کرد که آنچه آنحضرت ارشاد کردند بجا و همانطور است
لیکن [illegible] دارم که آرزوی غلام بر آید و مرادم از توجه حضرت حاصل شود
فرمودند اگرچه من اینقدر قدرت ندارم مگر الله تعالی [illegible] در است و حضرات
با قوت عظیم دارند اگر عنایت الهی و اعانت حضرات [illegible] خواهد شد دیده

شرافت دیدار آنحضرت خواهد بود والبته دیده خود را از انوار جمال جهان آرای منور خواهد
کرد آنحضرت موده کشمیر و طلبیدند و بخلوت بردند و بیعت گرفتند و داخل سلسله
علیه قادریه نمودند و تعلیم ذکر فرمودند و بوقوف قلبی مشغول گردانیدند
متوجه حال او شدند الغرض بمجرد توجه او فی الفور از خویش رفت و
و حالت عجیب غریب سوز و گداز گردید چون شور و غوغا و آه و ناله بفلک
کشید آنحضرت فرمودند که این را بحجره خالی تنها بیندازند و در حجره بند کنند چنانچه
حسب الحکم آنحضرت در حجره انداخته در حجره بند کردند و چون بعد دیری افاقه
حاصل شد فرمودند که از حجره بیرون آرند همین که از حجره بیرون آوردند بر پای آنحضرت افتاد
و گفت پا را بر چشم مالیده و دیگر یاران حاضر الوقت بغلگیر شده و بنشست آن
حضرت فرمودند که کیفیت حال خود بگو عرض نمود که ماجرای عجیب در آن بیهوشی
و بیخودی دیدم که در مکانی فرش کرده اند و بران مسند و بالش نهاده اند و بر آن مسند
جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه هم و آنحضرت هم یکجا نشسته اند و
آنحضرت ما را میفرمایند که چهره مبارک حضرت غوث الاعظم ببین و باز بر چهره من
نگر غلام چون بر چهره مبارک حضرت غوث الاعظم نگاه کرد و باز بر چهره آن
حضرت نظر کرد هیچ فرقی نیافت چنانکه صورت حضرت غوث الاعظم است
بعینه همان صورت آنحضرت است هر چند که بغور و تفکر می بینم و فرق در هر دو
میکنم لیکن در صورت حضرت غوث الاعظم و صورت آنحضرت ...
یابم مگر در وجود مبارک فرق است و چه ... معلوم میشود که ...
یک چهره است ازین سخن وقت آنحضرت خوش شد و تبسم کردند و فرمودند

بشما گفته بودیم که اگر شما صحبت مرا ببینید و تصور همان جمال جهان آرا کنید اینقدر
گستاخی با آنجناب چه ضرور بود آینده قدم بر جاده گستاخی نباید نهاد الغرض
اثر توجه و قوت جذبه حضرت ما رحمة الله علیه باین درجه بود که هر کسیکه از
خویش و بیگانه و مومن و کافر نظر میکردند و متوجه باو میشدند فی الفور او از خویش می
رفت و از انانیت میگذشت و در بحر وحدت مستغرق میشد و ذوق بیخودی
میچشید شخصی مغلبچه قوی هیکل پهلوان سیرت علی بیگخان نام که از مشاهیران
و سرداران مغل پوره بود و در هنگامه آرائی و خانه جنگی معروف روزی در
خانه عرش آشیانه آنحضرت بامتحان و آزمایش آنحضرت در آمد و آنحضرت
در آن وقت بر حوض کاغذ نشسته بودند و کاغذ برمی آوردند که ایشان سلام علیک
نموده و قدمبوس حاصل ساخته رو بروی آنحضرت بنشستند آنحضرت بعنایت
بیغایت خود جواب سلام دادند و خیریت پرسیدند و فرمودند که از کجا تشریف
آوردند و بچه کار آمدند در جواب عرض کرد که فقط بدیدن آنحضرت آمده ام چونکه آنحضرت
بر خاطر او غرض بودند و از نور باطن دریافتند که سخن گستاخانه و امتحانانه میگوید
در خاطر دریا مقاطر آنحضرت ناپسندیده و ناگوار آمد فرمودند که من فقیرم مرد کاغذ
گرام و شما فقیر فهمیده تشریف آوردند پس سیر اگر شخصی فقیر دانسته پیش او بیاید
امتحان آن خوب نیست این فرمودند و دست حق پرست خود را در حوض جهت
برآوردن کاغذ انداختند و خاطر مبارک خود را بتصرف جذبه متوجه بسوی او
گردانیدند آنفقیر میدید و می شنید که در حین توجه از قلب مبارک آنحضرت صدای
چون صدای پریدن مگس عسل که از زنبور خانه با انبوه می پرند بر آمدن گرفت و

و گاهی آواز همچو جوش دیگ که از جوش آب بر می آید می آمد و آن تا ساعتی حبس
نفس بود و حالی که آنحضرت دست بکار بودند که ناگهان اثر توجه آنحضرت بر
مرزا مذکور هویدا شد و چار و ناچار از خویش رفت و بیهوش و بیخود [illegible]
گریه و زاری و آه و ناله آغاز کرد حتی که در حوض کاغذ از پر آب بی اختیار
افتاد و تمامی لباس و جامه از آب تر شد چون از ان آب بدشواری بیرون
کشیدند بر ان [illegible] بر زمین میغلطید و می طپید و تمامی لباس خاک آلوده پاره
پاره نمود و آنحضرت خاموش نشسته بودند چون بعد دیری با فاقه در آمدند آنحضرت
بسیار التفات و اشفاق فرمودند و بغایت عنایت سرفراز نمودند
و بطریق پند و نصائح ارشاد کردند که باید که اگر کسی نزد فقیر رود آزمایش و
امتحان در خاطر نگذراند اگر خاطر فقیر بر حال او متوجه شد فهو المراد و الا موجب
قباحت و بیم هلاکت است مرزای مذکور از غایت انفعال بر پای آنحضرت
افتاد و عفو جرایم خود بعجز و انکسار خواست و ازان باز مدام حلقه بندگی در گوش
و غاشیه عبودیت بر دوش داشت نقل است که شخصی جهانگیر بیگ نام
از بانکهاء دهلی مشهور بود و در خانه جنگی و هنگامه آرای شهرت عظیم داشت
و در تنگ [illegible] هزاران منهیات بود روزی در صحبت هم جلیسان خود نشسته
بود گفت که من امروز نزد حضرت شاه آبادانی صاحب میروم اگر [illegible]
اوشان مارا دوشاله خود بی طلب عطا کردند و بخشیدند من قایل [illegible]
اوشان شده از تمامی منهیات و از اکل و شرب مسکرات توبه خواهم کرد
این سخن بیاران خود گفت و نزد حضرت آمد آنحضرت بخانه نشسته [illegible]

که ناگهان از در در آمد و قدمبوس حاصل ساخت و پیش آنحضرت بنشست آنحضرت
خیریت حال و کیفیت احوال پرسیدن گرفتند و باخلاق تمام پیش آمدند و بعده
[illegible] گریبان مراقبه فرو بردند و از نور باطن حقیقت خواهش او دریافتند و بر
نیت او مشرف شدند بعد از یکلحظه سر از مراقبه برداشتند و از درون خانه دو شالی
طلبیدند و پیش مرزا مذکور نهادند و فرمودند این را برای شما داشته بودم قبول
کنند و بعد عطاء دو شال اندکی تصرف فرمودند که مرزا مذکور اندکی ذائقه بیخودی چشید
و راه بیهوشی دید چون بافاقه درآمد از آنحضرت رخصت شد و دو شاله گرفته پیش
یاران خود آمد و حقیقت حال تمامی گفت چون کرامت آنحضرت دید قائل
کرامات آنحضرت شد و زبان در وصف و ثنا بکشود و از منهیات توبه کرد
نقل است که سعادت یار خان که مرید خاص حضرت ما اند رحمة الله علیه و
آنحضرت را در حق ایشان عنایت بیشمار و الطاف لاکنار بود اتفاقاً ایشانرا
فرزندی نمیشد و بغایت آرزوی فرزند داشتند و اهلیه ایشان نیز کمال بندگی
و ارادت داشت روزی بشوهر خود گفت که آنحضرت عرض کنید و استدعای
دعای طلب فرزند بخواهید ایشان بحضور آنحضرت بقصد طلب دعاء فرزند
آمدند آنحضرت بمجرد دیدن ایشان تبسم کردند و نزد خود بنشاندند و دو گل
سیب که پیش آنحضرت نهاده بودند بدست ایشان دادند و فرمودند که یک
گل سیب خود بخورید و یک گل با اهلیه خود بخورانید حقتعالی قادر است فرزند بشما خواهد
داد انشاء الله تعالی ایشان رخصت شده بخانه آمدند و حسب الارشاد یک گل خود خوردند
و یک گل با اهلیه خود خورانیدند از فضل آن خالق بیچون و از توجه آن قطب الارشاد

همانشب اهلخانه ایشان حامله شد از فضل الهی بعد از مدت حمل فرزند نرینه متولد شد
و بچه وجاهت داشت که گویا همان گل گلاب بود که آنحضرت عطا کرده بودند
چون بعد چند سال روزی آنحضرت بخانه ایشان تشریف بردند و با
عیال ایشان عنایت و مهربانی میکردند که ناگهان نظر مبارک آنحضرت
بران طفل افتاد فرمودند که این طفلکی خوب بود سعادت یار خال غم نخواهید
خورد حقتعالی اشما فرزند دیگر عطا خواهد کرد و نعم البدل خواهد داد حال آنکه طفل
مذکور را در انوقت صحت کلی بود هیچ آثار کسل و بیماری نداشت چند روز نگذشت
که به بیماری سقیم مبتلا شد و در عرصه قلیل برحمت حق پیوست و بعده الله تعالی
نعم البدل عطا کرد نقل است در حیات آنحضرت رحمة الله علیه این فقیر را در عنفوان
جوانی عشق مجازی در دل افتاد عقل و حیا در ربود و همه زهد و تقوی و شغل
و اشغال و ذکر و فکر فراموش گردانید بقولی تسبیح و زهدش بیکطرف مانده مصلا بیکطرف
مجنون صفت دیوانه وار کوبکو و صحرا بصحرا میگردیدم سکونی و آرامی بجز محبوب
و مطلوب نداشتم و نصیحت ناصحان گوش نمیکردم و اگر آنحضرت هم بابت
و ایما پند و نصایح میفرمودند در دل اندوه منزل نمی گذرانیدم که آنحضرت
چرا این توجه نمی فرمایند که این حرکات ناشایسته و افعال ناپسندیده
خود بخود زایل گردد و از دل محو شود غرضکه پند و نصایح هیچکس اثر نمیکرد
چون دوستان و اقربایان از حرکات و سکنات و افعال و اقوال
من عاجز می آمدند رجوع با آنحضرت میکردند و حقیقت حال مارا عرض
مینمودند و التماس دعا میکردند آنحضرت رحمة الله علیه تبسم میکردند

دمیفرموده‌اند که تا کی آواره دشت مجاز خواهد بود آخر کار رجوع بحقیقت خواهد کرد
چرا که هر دل که درین سلسلهٔ علیهٔ ما از سنان محبت الهی و به تیغ عشق حقیقی یکبار
مجروح گشته و نیزهٔ محبت در دل او خلیده است تا قیامت جراحتش التیام
پذیر نخواهد شد و مرآت هر ضمیری که با چهرهٔ غیبی و لصور لاریبی یکبار دوچار گشته
در آن صورت اغیار گنجایش ندارد و اگر از روی مصلحت و حکمت چند روز
بغبار مجاز تکدر ساخته هیچ باک نیست که این آلودگی دلیل بر آنست که عنقریب
از دامن عنایت و افضال مصفا مجلا خواهد کرد و نیز بزبان پنجابی که زبان آنحضرت
بود میفرمودند که نیوار یکاپانی نوار تکو آر هیگا الغرض چون طعن و تشنیع خویش و بیگانه
و شور و غوغای یار و اغیار سر بفلک کشید و هیچ سو گذر نماند چار و ناچار
مطلوب و مقصود خود را گرفته شصت گروه از دهلی عبور دریای گنگ
کرده بشهری رفتیم و چندی در آنجا مقیم شدیم چون چندی برین منوال بگذشت روزی
والده ماجده من پیش آنحضرت رفتند و از گرفتاری و از درد مفارقت و مهجوری
من بنالیدند و بعجز و الحاح عرض کردند که فرزند من غلام آنحضرت است و اینچنین در
بلای مجاز مبتلا گشته است که کار بجنون و رسوائی انجامیده و او دامن دولت
آنحضرت گرفته است و حضرت دستگیری او کرده اند الحال امیدوارم که ع
دامن جانان بگیر که گویند دستگیر از این سخن بر حزن والده ماجده من دل آنحضرت
بدرد آمد و بحر رحمت الهی حق جل و علا بجوشید یکمرتبه آنحضرت به جذبه در آمدند و بی
اختیار فرمودند که من فلانی را که اشاره باین فقیر بود این وقت از گرفتاری
مجاز بیرون کردیم و از چاه بلد برآوردیم حالانکه این فقیر از آنحضرت شصت گروه

بعد داشت لیکن قوت جذبه و زور باطن حضرت ما را باید دید همین که این کلمات
قدسی آیات از زبان معجز بیان آنحضرت در بیجا بر آمد با وجود یکه بعد مسافت
داشتیم اما دفعهٔ خاطر من از آن شخص برگشت حیران شدم که [illegible]
اینوقت ازین شخص خاطر برگشته است و بیزار شده شاید توجه حضرت ما رحمة
الله علیه در رسید آن روز و آن وقت را قید تاریخ و ماه نوشته داشتم چون
معلوم کردم همان روز و همان وقت بود که از زبان مبارک آنحضرت آن کلمات
بر آمده و چون وقت نصف النهار بود خواب بر من غلبه کرد چون بخواب رفتم دیدم
که دیو سیاهی گلیم سیاه از سر تا پا پوشیده بپهلوی من بر یک بستر دراز کشیده
غلطیده است و من از ترس و بیم او دست دراز کرده الغیاث و فریاد میکنم و میگویم
که یا حضرت شمس الدین پانی پتی المدد المدد و یا پیرم آبادانی المدد المدد ناگهان
چه می بینیم که بزرگی با هیبت و وقار و حضرت ما رحمة الله علیهما تشریف آوردند
و آن دیو سیاه که به پهلوی من غلطیده است از سر او گلیم بر کشیدند و او را دست
کشیده بر داشتند و بکمال غضب او را دفع کردند و ما را گرفته از آن بستر بر داشتند
همین که برخاستیم و بیدار شدیم دیدیم که قلب ما با لفظ مبارک الله گویا گشت
و چون جوئبار اشک از دیده روانست و عرق انفعال از چهره و جبین هویداست
و خیال غیر بالکلیه متنفر شده و برگشته است و از لوح ضمیر عشق مجازی محو گشته است
بلکه همان مجاز آئینه وار چهره حقیقت گشته چون از خواب غفلت بیدار
شدم دانستم که در بلای عظیم گرفتار شده از قرب و رضامندی الهی دور بودم
زار زار بگریستم و برخاستم و غسل کردم و دو نفل به نیت توبه ادا کردم

بصدق دل توبه نمودم و شخص نائی را گفتم که تا حال از برگشتگی طالع خود از حق بریده
بتو پیوسته بودم الحال حضرات ما دستگیری من کردند و حق سبحانه تعالی چراغ هدایت
در کاشانهٔ من افروخته الحال با حق پیوستم و از تو بریدم و رو بحق جل و علی بر آوردم
و توبهٔ نصوح کردم با تو هیچ کاری ندارم هر جا که خواهی برو الغرض بعد توبه و
استغفار آرزوی قدمبوس آنحضرت دامنگیر شد بار اسر انداخته و بار انفعال
بر دوش گرفته با چشم گریان و دل بریان روانهٔ دهلی شدم چون نزد
آنحضرت رسیدم بپای مبارک آنحضرت افتادم و گرداگرد آنحضرت گردیدم
و تمامی ماجرای هدایت حق جل و علی و دستگیری آنحضرت عرض نمودم
آنحضرت چشم پر آب کردند و دست حق پرست خود را بر گردن من
نهادند و این شعر بر زبان مبارک راندند بیت رشته در گردنم افکنده
دوست ❊ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ❊ چون آنحضرت این شعر خواندند
و قلبم تصرف کردند بی اختیار شدم و از خویش رفتم و بر زمین افتادم چون بعد چند
گهری با فاقه در آمدم دیدم آن نسبتی و حالتی و کیفیتی که از من گرفته بودند باز
داده اند و قلب از لفظ مبارک الله جاری است و شاهد مقصود نقاب از چهره
مراد بر داشته و بر مسند ظهور جلوه گر است چون در خود این کیفیت مشاهده
کردم شکر الهی بجا آوردم و با خود گفتم که ای الجذبه بیت چون از و گشتی
همه چیز از تو گشت ❊ چون از و گشتی همه چیز از تو گشت نقل است این فقیر را در مسئله
وحدت وجود کمتر ذوق واقع شد بجهتی که همه مشائخین و محققین سلف
زات خواجها و حضرت خواجه عبد الله احرار و حضرت خواجه

باقی بالله و حضرت خواجه خورد قایل بوحدت وجود اند و کلام در وحدت
وجود نموده اند و قول حضرت امام ربانی شیخ احمد سرهندی مجدد الف
ثانی رضی الله عنه و بعضی مشائخین دیگر بطور وحدت شهود است و بعضی
محققین و علماء درین حال مثل حضرت مولانا عبد العلی مند راجی ابن حضرت
مولانا نظام الدین و حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی و حضرت مولانا عبد
الرحمان قایل بوحدت وجود اند و در تحقیق این مسئله رسالها تصنیف
کرده اند و بعضی منکرین و متکلمین مذهب مثل مولوی عبد الحکیم و تلامذه او
بنا و بلارت جنگ و استدلالات بارده پیش آورند و مناظره نمودند
هر چند که بر که و مه هویداست که پای استدلالیان چوبین بود و پای
چوبین سخت بی تمکین بود اما چون مناظره و قیل و قال بمیان آمد این فقیر
را خیال تحقیق این مسئله در سر افتاد چون کسی را اینچنین نیافتم که رفع تردد
خاطر من کند و حقیقت توحید از طرف جذبه منقوش لوح ضمیر سازد
چار و ناچار استمداد از جناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم
خواستم و رو بقبله حقیقی خود یعنی بارواح طیبه آنحضرت پیر مرشد
خود آوردم و رجوع بآنحضرت کردم و ملتجی شدم و متوجه بحل این مسئله
از ارواح طیبه آنحضرت شدم روزی انعام الهی و امداد حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و توجه آن قطب الارشاد کرم
یعنی حضرت ما رحمة الله علیه در رسید و دیدم که محفلی با زیب و زینت
آراسته اند و حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه و حضرت

بر مرشد و یک بزرگ دیگر نشسته اند و اینفقیر هم به پهلوی راست آنحضرت نشسته
ست و تحقیق مسئلهٔ وحدت وجود از آن برگزیدگان پرسیدند و آن بزرگ
اکثر آن از اقوال خود حل مسئله میفرمایند و لیکن خاطر من مطمئن نمیشود اما
بوجه احسن در فهم من نمی آید و ذهن نشین نمیشود و اما از پاس ادب تکرار نمیتوانم
که ناگهان حضرت ما رحمة الله علیه مرا فرمودند که پیش من بیا که من ترا ازین راز
آگاه کنم و حقیقت حال بگوش تو بگویم چون نزد آنحضرت رفتم بگوشم آهسته
آهسته سخنان غوامض و حرفهای دقیق و رازهای پنهانی و اسرارهای پنهانی
ارشاد کردند و تردد را از آب زلال پاک ساختند و اظهار آن بجز روبروی
طالب صادق منع فرمودند بعده لنگی که بالای من است از من گرفتند و لنگی
خود که بر دوش قدس آغوش دارند فرود آوردند و هر دو لنگی را چون جوڑه
ستان بهم چسپانیدند یعنی دو را یک کردند و مارا به نمودند و باز پوشیدند
ای برادر آنچه بگوشم فرمودند آنرا رخصت بیان نداده اند و آنچه از حرکات
ظاهر مثل دو لنگی را یکجا کرده پوشیدند مفهوم شد آن اینست که ع وحدت
اندر کثرت نیست و کثرت اندر وحدت نیست ٭ و این نیست که کسی مبتدی
بخاطر خود بگذراند که آنحضرت تعلیم اتحاد فرموده اند نعوذ بالله منها اتحاد
طریقت ممنوع است و اتحاد آنرا گویند که مثلا دو رشته را با هم تاب دهند
بظاهر یکی نماید و در حقیقت دو باشند چونکه در حقیقت یکیست
وجود دوئیت نیست لهذا نزد اهل تحقیق اتحاد کفر است بلکه اشارهٔ آنحضرت
بیت بر معنی بود که بیت من تو شدم تو من شدی من تن شدم

جان شدی ٭ تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری ٭ و از پوشیدن لنگی
این اشاره بود که اگرچه مسئله وحدت وجود حق مطابق بواقعه است اما تستر
آن واجب است و تعلیم آن بطالب صادق منتهی پر ضرور است نقل است که نزد
حضرت ما رحمة الله علیه شخصی آمد و آرزوی حج بیت الله زاده الله شرفا
نمود تا چند روز متواتر گرد آنحضرت برای حصول آرزوی خود التماس کنان
میگردید آنحضرت چار و ناچار فرمودند که نزد میر سید محمد که در پس نقالان ڈهولک
می نوازند برو و سلام ما رسان و آرزوی خود برایشان عرض کن که مراد تست
از توجه ایشان برآید که حصول مدعای تو بر دست ایشانست که تقدیر همین
رفته است چنانچه حسب الارشاد و هدایت بنیاد آنحضرت جویان جویان
نزد میر سید محمد موصوف رسید اتفاقا ایشان آنوقت همراه نقالان در خانه
کسی موافق معمول خود نقل میکردند و ڈهولک می نواختند نزد ایشان آمد و سلام
بجا آورد و نیز سلام آنحضرت رسانید و عرض احوال خود نمود تبسم کردند و فرمودند
که میان آباد وانی نزد من فرستاده اند خود چرا در حصول مدعای این گرسنه وادی
طلب توجه نفرمودند این سخن گفتند و لغتتگه آن شخص را گرفته در بوریا
پیچیده در کنج مکان استاده کردند و از زبان فصیح جهان خود بکرات و
مرات بلفظ هندی فرمودند که حج کو گیا حج کو گیا حالانکه نزد اهل محفل و
نقالان نقل بود و فی التحقیق آنحضرت نقل را اصل میکردند القصه بعد چند
ساعت انرا از بوریا بیرون آوردند و حقیقتاً از بوریا بر آوردند
و او از فضل الهی و از توجه این هر دو اولیاء الله طرفة العین در خانه کعبه رفته و زیارت

حاصل ساخته باز آمده بود چونکه او گوهر مراد یافت و لقد دعا باین خرق عادات
دست آورد تحیر الله و گریان دیوانه وار نزد حضرت ما رحمة الله علیه آمد تمامی
سرگذشت و کیفیت زیارت بیت الله بعرض رسانید و سپاس حق جل و
علی بجا آورد و شکر عنایت آنحضرت بهزار زبان ادا نمود چون آنحضرت این
ماجرا شنیدند ازین سخن وقت آنحضرت خوش شد و چشم پر آب کردند و سپاس و
حمد او سبحانه تعالی بجا آوردند و او را بکنار کشیدند و دست حق پرست خود را
برسرش مالیدند و تحسین و آفرین کردند این کرامت آنحضرت را شاه غلام علی چشتی
سلمه ربه در بلده بنارس بصوفی مینڈ و بیگ سلمه ربه که محبوب و مقبول این سلسله
علیه اند و با فقیر نسبت دارند اظهار کرده بودند چون صوفی صاحب مذکور
مراجعت از بنارس نموده نزد فقیر آمدند اظهار این کرامت مبین آنحضرت زبانی
شاه صاحب موصوف کردند لهذا در حیز عبارت آورده [illegible] و کرامات و
خرق عادات آنحضرت ازین زیاده تر است نقل است که خلیفه محمد احمد قلوی
النقشبندی قدس سره که عارف بالله و معروف فی سبیل الله بودند و انفاس
قدسیه ایشان اثری داشت که هر مریضی و هر مرضی دم میکردند و یا آب دم کرده
میدادند فی الحال صحت میافت و هزاران از برکت انفاس قدسیه ایشان
صحت می یافتند و مردمان خانه ایشان را دار الشفا میدانستند اتفاقا از
لکهنو در شاهجهان آباد تشریف آوردند و با حضرت ما رحمة الله علیه
غایت محبت و یگانگیت حاصل کردند و آنحضرت هم با ایشان بکمال
مرتبه با خلاص و محبت پیش آمدند و ایشان بسیار کرامت و خرق عادات

داشتند اگر بقلم آرم بطویل کلام گردد و بنا برین فقیر ادر قصیه ردولی شریف

در عرس مقدس حضرت شیخ العالم مخدوم اعظم اولیا ء بر حق حضرت شیخ

احمد عبد الحق ردولی قدس سره با خلیفه صاحب مغفور علیه الرحمة و الغفران

ملاقات شد نهایت اشفاق فرمودند و یکبار کشیدند و دعا کردند و فرمودند که

مژده میگویم که پیر بزرگوار شما الغنی قطب العاشقین زبدة العارفین عاشق

ربانی حضرت شاه آبا دانی رحمة الله علیه بی شبهه و بی شک مقبول الله و مقتول الله

اند و وجود با جود ایشان بتیغ جفا و سینه بیکینه ایشان بهدف ناوک بلاء

دوست چنانکه من در معامله دیده ام که روزی شخصی بالای آسمان چون طیر

طیران طرآن میپرد و سیر کنان میگردد که ناگهان دست او از وجود با جود او جدا شده

بر زمین می افتد و ازان آواز الله بر می آید و همچنین دست دوم بر زمین می افتد و نیز

ازان صدای الله بر می آید و همچنین هر عضو او جدا جدا شده بر زمین می افتد و از

همه صدای الله بر می آید و از هر قطره خون که بر زمین میچکد آواز الله بر می آید و بر

زمین نقش الله ازان هویدا است میشود و من ازین معامله انگشت حیرت در

دهان کرده ام و از روی تعجب و حیرانی با شخصیکه در انجا حاضر است می پرسم

و سوال میکنم که این کدام عاشق الهی و مظهر اسرار نامتناهی است که هر عضوش

با نام حق جل و علی جدا جدا شده بر زمین می افتد و ازان صدای الله بر می آید

و از هر قطره خون او نقش الله بر زمین آشکارا میگردد و آن بزرگ در جواب

فرمودند که اینکه می بینی این مرد مقبول الله و مقتول الله عاشق ربانی

حضرت شاه آبا دانی است رحمة الله علیه نقل است که فرمودند

بسکنۀ آنحضرت دریای جمن جاری بود و تمامی کارخانه کاغذ و کاغذگران ازان
اجرا می بود که ناگهان قحط سالی و امساک باران رو داد و دریا از کجا خشک
شده دو گروه بعد ازانجا روان شده در کار و بار کاغذ و کاغذگران هرج
و خلل رو داد همه کاغذیان جمع شده بهر اعانت و امداد و استدعای دعا
نزد آنحضرت آمدند و استمداد خواستند آنحضرت تامل فرمودند و سر بمراقبه
بردند بعد یک ساعت سر از جیب مراقبه برداشتند و خلاف عادات خود بیر چند
کسانرا همه بیل و کدال همراه گرفته بر ساحل دریا تشریف آوردند و به
جناب الهی مناجات کردند و تضرع نمودند بسم الله الرحمن الرحیم گفته
در دست حق پرست خود بیل گرفتند و لب دریا که همیشه بانطرف
جاری بود بر زمین زدند و قدری از دست مبارک خود چون جوئی ها
کندیدند و بعد ازان بدیگران حکم کردند که هر قدر که توانید بکنید الغرض همه
بحکم ارشاد چند ذرعه کندیدند و باز بخانه آمدند ازین حرکت خلاف
قیاس آنحضرت مردمان شهر بتعجب ماندند و در حیرت آمدند اما از
فضل الهی و از توجه آن قطب الارشاد چند روز نگذشت که دریا جائیکه
همیشه جاری بود بدستور جاری شد از معاینه این واقعه مردمانرا
حیرت بر حیرت افزود و مزید اعتقاد گردید و تا انتقال آنحضرت که
قریب سی و نه سال گذشت جاری ماند و کمی آب گاهی نشد و تا
حال جاریست نقلست که یکی از مریدان آنحضرت رحمة الله
علیه در باغ گوهر آرا که در مغلپوره شاهجهان آباد است دعوت

آنحضرت نمود آنحضرت با چند مریدان تشریف بردند چون تاثیر توجه و نظر

بیهوشی ربای آنحضرت در عالم مشهور و معروف و اظهر من الشمس بود که

بهر خویش و بیگانه و یار و اغیار که نظر توجه معاینه میکردند او فی الفور از هوش

میرفت و بر زمین می افتاد و چون مرغ نیم بسمل می طپید چنانچه جوانان مغلبچه

های مغلپوره که در خانه جنگی و شرارتهای گوناگون مشهور و معروف بودند

مثل مرزا بهلول پسر باقی بیگخان و لاله بیگ و دیگر اشرار از روی انکار تصرف

آنحضرت نهاده باز مایش تصرف جذبات آنحضرت مسلح شده بقصد فساد و ایذا

آمدند و داخل محفل شریف شدند و سلام و علیک جوانانه نمودند و نشستند آن

حضرت با خلق و انکسار پیش آمدند و از نور باطن ضمایر خبث ذخایر آنها دریافتند

و بگسر بیان مراقبه فرو بردند و بعد یکلمحه سر برداشته بمیان شیخ انوار اشاره

کردند که کدام غزل با لحان خوش بخوانید چنانچه بحسب ارشاد این غزل شروع

کردند بیت نرگس اندر باغ حیران از نگاه چشم مست آهو در بیابان از نگاه

چشم تو و یاران را ذوق و شوق در دل افتاد و وجد و سماع درگرفت و

این مغلبچه ها هم که بآزمایش و انکار آمده بودند پیش روی آنحضرت ایستاده شدند

و آهسته آهسته بجای خود باهم گفتند که شاه آباد اینجا صاحب بر هر کس

نظر توجه میفرمایند و بیهوشش میسازند و بیخود میسازند اگر امروز بر ما نیز

توجه و نظر جذبه ایشان اثر کرد فهو المراد و الا نه با ایشان و نه یاران ایشان

رفتار خواهیم کرد این مشوره باهم نموده رو برو در نظر آنحضرت بر پای

آمدند که ناگهان آنحضرت سر مبارک خود برداشتند و نگاهی که اثر اعجاز

دلدوز داشتن خرمن توان گفت بسوی آن فرقه منکرین نمودند و از نظر تصرف معاینه
فرمودند و بمیرزا اهلو بیگ که سردفتر اینفرقه ضالین بود فرمودند که میرزا
شما هم این غزل می فهمید بمجرد فرمودن و از نظر کیمیا اثر ملاحظه کردن حال
میرزا مذکور دیگرگون شد و لرزه در اندام افتاد هر چند که خود را نگاه داشت
نتوانست داشت بی اختیار و بیهوش و بیخویش شده بر زمین افتاد
و چون مرغ نیم بسمل طپیدن آغاز کرد و تمامی لباس پاره پاره نمود و از
سلاح و [illegible] هیچ آگاهی نماند و بعده آنحضرت بیکنظر کیمیا اثر بسوی آن
جمیع مغلبچه های منکرین کردند و هوش و حواس و عقل و فهم همه ربودند چار و
ناچار هوش از سر داده و بیخود گشته بر زمین افتادند و چون مرغ نیم
بسمل میطپیدند و سرها بسنگ میزدند حتی که مرده وار شدند و تمامی لباس
پاره پاره کردند چون غوغا و فغان و آه و ناله اینها بفلک کشید آنحضرت
ارشاد کردند که اینها را پیش بیارند مردمان چون نعش بجانب کشیده و بر داشته
نزد آنحضرت آوردند چونکه آنحضرت کریم الاخلاق بودند بر حال آنها ترحم
فرمودند و متوجه بحال ایشان شدند و آب دم کرده خورانیدند باری بعضی
بعضی بعد یکپاس بافاقه درآمدند و بعضی همانطور افتاده ماندند کسانیکه
بافاقه درآمده بودند بپای آنحضرت افتادند و عفو جرایم خود خواستند و
زبان صفت و ثنا گشودند و میرزا اهلوی موصوف بیعت نمود و روز
دویم انهمه مانکجه نکیه مغلبچه ساکن مغلپوره نزد آنحضرت حاضر شدند و حلقه
بندگی در گوش و غاشیه عبودیت بر دوش کشیدند سبحان الله بکارها

غرض آمده بودند لیکن خود شکار تیز نگاه آنحضرت شدند و مرغ دل را صید دام آنحضرت
گردانیدند الحمد لله علی ذالک نقلست که در شاهجهان آباد میان کلن نام
مجذوب بود عریان و عور میگردید و گرما و سرما و برشگال یک وضع میگذرانید
و با کسی همکلام نمیشد و اگر کسی چیزی میگذرانید همانوقت بمردمان میداد
و اگر کسی طعام می آورد اگر لایق قبول میدید اندکی میخورد و باقی همانجا گذاشته میرفت
و اگر کسی صاحب حاجت می آمد و حاجت میخواست آنچه از زبان مبارک بیان میگفت
فی الفور میشد الله تعالی از برکت ارشاد او مدعای سایل حاصل میگردید
الغرض با حضرت عارف رحمة الله علیه بغایت الفت داشت اکثر نزد آن
آنحضرت می آمد و چیزی آهسته با آنحضرت میگفت و آنحضرت برای
او طعام حاضر کردندی روزی بخاطر او گذشت که تصرف بر یکی از مریدان
آنحضرت کند یکی از مریدان آنحضرت بطریق معمول [illegible] تفکر کرده بعادت
معهود بعد نماز صبح بمراقبه نشسته بود که میان کلن تصرف کردند چه معاینه میکند که
سر و پا برهنه و عریان و عور مقابل زانو بزانو نشسته اند و متوجه بحال من شده اند
و تصرف میکنند و توجه ایشان بر من اثر میکند و میخواهند که بتصرف جذبه به
خود کشند و لباس عریانی در بر کنند و خلعت برهنگی بپوشانند چون اثری
از توجه ایشان بر این ظاهر شد نگرفت سراسیمه وار سر از مراقبه برداشت
و نزد آنحضرت آمد و اظهار احوال کرد آنحضرت تبسم کردند و فرمودند که شما
خاطر جمع دارید میان کلن را منع کرده خواهد داد اتفاقاً بعد چند ساعت
میان کلن بطرف خانه آنحضرت تشریف آوردند و با آنحضرت ملاقات نمودند

بکردند بعد گفتگوی کلمات دیگر پادشاه فرمودند که میان کلن اینهمه مریدان شما اند اما
پاس شرع شریف ضرور است ازین تصرف و توجه اینها را معاف دارید میان
کلن تبسم کردند و خاموش ماندند و برخاسته رفتند روز دوم در مراقبه همان شخص همان
معامله پیش آمدند و تصرف کردند چون باز اثر توجه بر حال ایشان ظاهر شدن گرفت
رجوع بآنحضرت کرد همین که متوجه بآنحضرت شد چه می بیند که آنحضرت تشریف آوردند
و دست میان کلن بگرفتند و فرمودند که برخیزید و بیائید که ما و شما درین وادی سیر کنیم
چنانچه دست میان کلن گرفته برداشتند و دران وادی مشغول سیر شدند ایشان
میگویند که من هم عقب عقب آنحضرت و میان کلن میگردیدم و می بینیم که در هر مکانیکه
آنحضرت تشریف می برند میان کلن هم همراه میروند همه مقامات طی کردند
میان کلن هم همراه طی کردند بعده آنحضرت در یک دروازه سبز رنگ و کلان در آمدند
و میان کلن بیرون درماندند و مجال نیافتند که درون در بیایند آنحضرت میفرمایند
که میان کلن درین دروازه هم چرا نمی آئید در جواب عرض مینمایند که درین مقام مجال من
نیست آنحضرت میفرمایند که این دروازه شرع شریف است اینجای اتباع سید
انبیا صلی الله علیه وسلم است آمدن دشوار و درین مقام متابعت پا نهادن دشوار
است اگر بر جادهٔ شریعت قدم نهید و لباس برهنگی دور کنند درین مقام
بیائید ایشان حیران و خاموش ایستاده اند و مجالی ندارند که بآنحضرت باز
سخن گویند آنحضرت متبسم شدند و فرمودند که میان کلن خبردار بار دیگر تصرف
برین نخواهند کرد و متوجه بر حال این عزیز نخواهند شد و خلل در مراقبه نخواهند
انداخت ازان باز میان کلن را مجال نماند که تصرف برین کنند باز تا حیات

خود متوجه بحال این بنده شدند و طاقت توجه نیافتند نقل است که این فقیر را روزی
بخاطر گذشت که حقیقت مرگ و قبر چیست و بعد مرگ در قبر چه میگذرد و برمن
خواهد گذشت این خیالات تا چند روز متمکن خاطر ماند هرچند میخواستم که توهم از
خاطر زائل شود هرگز زائل نمیشد بلکه ازین خیالات در ذکر اشغال و مراقبه فتوری
راه مییافت چار و ناچار بحضور آنحضرت عرض کردم که از چند روز این خیالات
در خاطر غلام خطور کرده است و سد راه ذکر و فکر گردیده هرچند نفی آن میکنم اما زائل
نمیشود از توجه آنحضرت امیدوارم که حقیقت اینحال بر غلام منکشف شود
تا اینخیالات زائل گردد و کیفیت این کما حقه دریابم آنحضرت لبخند [illegible] بسیار
ارشاد کردند که حقتعالی قادر است اگر خواهد مکشوف کند و بنماید بعید از فضل عمیم او
نیست این فرمودند و بر قلب این فقیر سه بار دست حقپرست مالیدند و
رخصت فرمودند و گفتند برو خدا قادر است سبحان الله قوت ولایت
و زور باطن حضرت ما رحمة الله علیه ازینجا باید فهمید الغرض چون از آنحضرت
مرخص شده بخانه آمدم و شب بخواب رفتم چه می بینم که گویا در خانه من کسی
مرده است و همه اهل عیال و خویش و بیگانه آه و ناله و گریه و زاری می نمایند
و غوغا برپا کرده اند و این نمیدانم که خود مرده ام چون مارا غسل میدهند
و بصندوق مینهند و بنماز جنازه در مسجد جامع شاهجهان آباد می برند و
جنازه را بر لب حوض بهر نماز مینهند و من باواز بلند بمردمان همراهی جنازه
میگویم که من زنده ام مارا چرا در صندوق کرده اند و چرا اینجا آورده اند و
چرا می برند مارا بگذارید که بخانه برویم سخن مارا کسی گوش نمیکند و هرگز نمیشنوند

الغرض چون از نماز فارغ شدند اینهمه حال دانستم که من مرده ام لیکن باز میگویم که یاران
من زنده ام چرا می برند کسی نمیشنود غرضکه رفته رفته جنازه مارا بدرگاه مبارک
حضرت جناب علی مرتضی رضی الله عنه آوردند و درانجا مکانی بس رفیع
و وسیع و مسقف درون ان قبر هم کنده بوده اند و خاکی که ازان برآورده اند زرد
همچو زعفران است باز جنازه را قریب قبر آوردند و مارا از جنازه برآورده در قبر
نهادند من اینهمه حالات ذره ذره می بینم و میگویم و فریاد می برآرم که یاران
من زنده ام مارا چرا در قبر می نهند هرگز کسی گوش نمیکند الغرض مارا در قبر نهادند
و از تختهای سنگ بپوشیدند و من از درون قبر بخوبی همه را می نگرم و اصلاً سنگ
و زمین حجاب نظر نیست من می بینم که مردمان فاتحه خواندند و روان شدند و من
باواز بلند باز میگویم که یاران من زنده ام مارا چرا تنها گذاشته میروید این
نمیشنوند و جواب سخن ما کسی نمیدهد درهمین تردد بودم که ناگهان می بینم
در قبرم از هر چهار طرف درختهای انار گوناگون و با گلهای بوقلمون رسته اند
و انبوه کرده اند و در هر شاخ گلهای رنگین با رنگهای مختلف آویزان اند و درختان
و گلها چنان اند و باین خوبی و رعنایی و گوناگونی و بوقلمونی اند که گاهی چشم
عالم ندیده باشد چون در قبر خود اینچنین قسم باغ عجیب و غریب دیدم در تماشای
و سیر آن درختهای گوناگون و گلهای بوقلمون مشغول شدم باز مرا هیچ پروای
مردمان نبود و از مرگ و قبر هیچ باک نماند بلکه کمال فرحت و انبساط
حاصل گشت درهمین معامله بودم که موذن بانگ نماز صبح گفت بیدار
شدم بعد ازفراغ نماز و شغل و اشغال نزد آنحضرت آمدم چون نظر مبارک

آنحضرت برین فقیر افتاد تبسم کردند و فرمودند که مبارک باد بر شما که حقتعالی حقیقت
مرگ و قبر و کیفیت آن بشما بنمود و بکمال خود منکشف ساخت و فرمودند که از حق
جل و علا امید بخشش و نجات دارید و بدانید که حقیقت مرگ همین است چون
از فضل الهی و از توجه قطب الارشاد این معامله معاینه کردم خطرات که در خاطر
خطور کرده بودند بالکل زایل شدند نقل است که روزی در مجلس مطرب این
غزل میخواند نظم ایکه ذات خویش را مطلق مقید ساختی ٭ رنگهای مختلف را صورت
خود ساختی ٭ با لباس ظاهری بر قامت خود دوختی ٭ زید را منکر و خالد را
موحد ساختی ٭ و اینفقیر را از استماع این غزل حالتی روداد که مغلوب آنحال شدم
و از سر امتیاز درگذشتم و در آن بیخودی و بیقراری دست حضرت آنحضرت را
گرفته بخود کشیدم و گفتم که گاهی کبر میروم و گاه سوی دیر ای پیر ره
بگو که طریق صواب چیست ٭ آنحضرت تبسم فرمودند و دست مبارک بر سر و
کتف من مالیدند و فرمودند که آنچه مقصود است از دیر و حرم بیرون است اگر تو
حق خواهی و راه وصال جوئی بیت رو در گم شو وصال اینست و بس
تو مباش اصلا کمال اینست و بس ٭ بیت ٭ در خود نظر کن و تامل نما که کرا می
خواهی و کرا میجوئی رباعی الصوفی صافی که خدا میطلبی ٭ کوری مگر از خود که جدا
میطلبی ٭ حق با تو زمان زمان سخن میگوید ٭ بنگر تا قدرت اوست کرا میطلبی
این فرمودند و دست من بگرفتند و در کنار کشیدند و بیخود بر دند و از
ربودند چون با فاقه در آمدم این مصرعه خواندند که ع اگر خواهی که گل بینی رخ
خود را تماشا کن انتهی که اینفقیر را در ابتدای سلوک بغایت آرزوی بیت السداد و بهشت بقا

۹۰ وداده و از آنحضرت بار بار بعد غلبهٔ شوق اجازت سفر بیت الله میخواستم
در جواب میفرمودند که ما را هم آرزوی حج است هنوز تحمل کنید چون اینفقیر را آرزوی
کعبه بیقرار کرده بود و شوق کعبه زیاده از حد داشت از فرموده آنحضرت آتش
اشتیاق زیاده بالا میشد نتوانستم که سکوت کنم لهذا از استیلای شوق و غلبه
اشتیاق با آنحضرت بار بار عرض میکردم و اجازت میخواستم روزی آن
حضرت فرمودند که آشنایی و روشناسی با صاحبخانه پیدا باید کرد بار بخانه
او باید رفت که رضا و خوشنودی صاحبخانه ضرورست و اگر روشناسی
با او نیست بار در خانهٔ او رفتن چه حاصل پس اول آشنایی و روشناسی بصاحبخانه
پیدا باید کرد و مقدم رضا و خوشنودی او باید داشت باز بخانهٔ او باید رفت
اینفقیر بپاس ادب آنحضرت هیچ عرض کردن نتوانست اما آرزوی کعبه شور حج
بیت الله از دل زایل نشد بعد دو سه روز آنحضرت از سر عنایت دیده
بالحاح تمام و سماجت بسیار باز رخصت خواست چونکه عنایت
آنحضرت بر حال اینفقیر بغایت بود و بچشم عنایت و مرحمت بر بنده
میفرمودند رو بجانب فقیر کرده ارشاد کردند که اگر زیارت بیت الله
همین جا حاصل شود و حج و طواف کعبه میسر گردد باز اراده سفر حجاز
خواهی کرد بیانه عرض کردم اگر این دولت بی پایان و سعادت عظمی
از توجه آنحضرت در خانه حاصل شود چرا گرد عالم بگردم که کوی آنحضرت
نعیم ... بگذر کعبه کی گردم که کوی یار من کعبه است فرمودند که خوب
تعالی قادر است و باز ما را پیش خود طلبیدند و بمقابل نشاندند

ونسبه کبرة دست حقپرست خود را بر موضع قلب فقیر مس کردند و رخصت فرمودند چون
شب درآمد چه می بینم که اینفقیر را بکعبه زادالله شرفاً برده اند و من گرداگرد کعبه طواف
کنان میگردم و تمام عرفات و صفا و مروه را زیارت میکنم و می بینم که شخصی
بر در کعبه ایستاده است و با اینفقیر میگوید که ای عزیز فلان روز که تو بکفش برداه حق
جل و علی داده بودی آن بجناب او سبحانه تعالی قبول شده است و آنرا
درون کعبه امانت نهاده اند اینک ببین و به آسمان نظر کن چون این
فقیر سوی آسمان نظر میکند و می نگرد و می بیند که مقابل این خانه کعبه بر آسمان هم
بعینه همچنین کعبه ایست زیارت کردم و در همین زیارت بودم که چشم بکشادم
و با فاقه در آمدم صبحی در خدمت فیضدرجت آنحضرت بکمال فرحت و انبساط
حاضر شدم چون چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد پیش از عرض احوال فی
اختیار فرمودند که مبارک باشد زیارت کعبه الحال هم آرزوی سفر حجاز دارید
یا نه حالت اینفقیر ازین سخن متغیر شد و وقت آنحضرت هم خوش گردید و جبین
عبودیت گزین خود را بر خاک قدم آنحضرت مالیدم و سر آستان فرسا
را بر پای مبارک نهاده التماس عرض کردم بگرد کعبه گردم که کوی یار
من کعبه ایست باز اینفقیر را در آغوش گرفتند و در کنار کشیدند و بغایت
الطاف و عنایات سرفراز کردند و ازان باز بارها بزیارت کعبه
مشرف گردانیدند نقل است که آنحضرت اعلی الله برای مقابر ساخته
بودند چنانچه الحال مرقد منور آنحضرت نور الله مرقده همانجا است الغرض
درآن تکیه الانچه کوچک تیار کرده بود و سقف آن نهایت بوسیده و

پوسیده بود و مستعد بود که در اندک باران یافتند روزی آنحضرت خواستند که آنرا از
سر نو تیار کنند و سقفش تازه اندازند چنانچه معمار و مزدور همراه آورده بودند و
خواستند که منهدم سازند ناگهان نظر مبارک آنحضرت بر آن سقف افتاد
دیدند که گنجشکی در آن سقف آشیانه کرده است و بچه های خورد خورد
دارد آنحضرت را کمال ترحم بر حال او آمد فرمودند که اینجا آشیانه گنجشک است
و بچه های خورد دارد سقف را همین طور بگذارید تا بچه های گنجشک را
گزندی و آسیبی نرسد حاضران عرض کردند که سقف بغایت پوسیده
و شکسته است و ایام برشکال در پیش است مبادا که تمام مکان منهدم
شود و برباد رود آنحضرت فرمودند که الله تعالی آن مکان را ضایع نه
خواهد کرد و همچنین خواهد داشت بلکه مکانات دیگر منهدم خواهند شد
الغرض آن مکان را بدستور بحفظ حق جل و علا گذاشتند اتفاقاً در آن سال
برشکال بسیار شد و باران بشدت بارید و بسیاری از مکانات آن محله
افتادند و منهدم شدند اما آن مکان از حفظ حافظ حقیقی و از توجه آن
حضرت بدستور قایم ماند و هیچ گزندی نرسید بعد برشکال آن مکان را
ملاحظه کردند چنان معلوم میشد که گویا باران برین نباریده است اینهم
از کرامات انفاس قدسیه آنحضرت بود سبحانه الله و بحمده نقل است که وقت
[illegible] فقیر [illegible] را آنحضرت [illegible] این فقیر را فرمودند که اندکی افیون برای
ما خواهید فرستاد در خاطر این فقیر گذشت که آنحضرت ملازم و معمول
نمی فرموده اند اینجا افیون کجاست مگر از بازار طلبیده خواهم فرستاد

چون از خدمت فیض درجت رخصت شده در فیض آباد رسیدم اتفاقاً تمام کشت زار افیون
بمجرد رسیدن فیض آباد در تصرف اینفقیر در آمد و از سرکار بنام اینفقیر تفویض گشت
و در هر سال قریب صد من افیون پیدا میشد و بی اجازت فقیر فراز عالی نتوانستند فروخت
چون اجمال دریافتیم دانستم که آنحضرت انوار باطن دریافته افیون خواسته بودند آنحضرت
فرموده بودند که اندکی خواهید فرستاد هر چند خواستم که ده لب آثار افیون تحفه بفرستم
بلکه بارها ده ده آثار افیون تحفه جمع ساختم که ارسال کنم اما بسبب بعضی وجوهات
هرگز اتفاق فرستادن افیون کثیر نشد بلکه ارسال میسر نشد و از اثنای راه باز
گشته می آمد و بآنحضرت نمیرسید و آنحضرت که اندکی ارشاد کرده بودند از همین
ارشاد اگر قلیلی میفرستادم آن کونی میرسید اما زیاده هرگز نمیرسید و تا حیات آنحضرت
الموضع و تمامی کشت زار افیون در تصرف فقیر ماند و صد من افیون بفروخت
می آمد و چون انتقال آنحضرت شد در اندک چند الموضع و تمامی کشت زار افیون
از تصرف اینفقیر رفت نقل است که آنحضرت را حضرت ایشان رضی الله
عنهما در وقت بیعت بعد تعلیم ذکر و قوف قلبی ارشاد کرده بودند که زیر پستان چپ
قلب صنوبری واقعست و آن محل نزول تجلیات و ورود اسرار الهی و مظهر
انوار و رموزات نامتناهی است پس باید که پهلوی چپ را بر زمین ننهند
و باین پهلو نخسپند بلکه طریق خواب چنین مقرر کنند که پهلوی راست بر بستر
دارند و دست راست زیر رخساره نهند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین
فرموده و سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم برین رفته است قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ولیضطجع علی شقه الایمن و یتوسد یمینه و یضعها تحت

نخود یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بخسپید بر پهلوی راست و تکیه بکنید
بدست راست خود یعنی بنهید دست راست را زیر رخساره خود چونکه آنحضرت
محو رضای آنحضرت ایشان بودند و در اقوال و افعال اتباع محمد صلی الله علیه و آله
وسلم داشتند مهر حکم نهادند و از روز ارشاد تا روز رحلت که سی و دو سال
میشود گاهی پهلوی ایسر را بر بستر ننهادند و هرگز جنب چپ بر زمین آشنا نکردند
از این سبب پهلوی راست اندکی غندیده بود اگر گاهی بسبب کدام عارضه پهلوی چپ
بر زمین نهاده باشند آن معلوم این فقیر نیست نقل است که آنحضرت را روزی
پادشاه بکمال ادب و اعتقاد تمام التماس نمود که این دولت عظمی و لذت بی پایان
که آنحضرت دارند درین حصه ما هم هست چیزی ما را هم ازین نعمت مشرف سازند
حضرت تبسم کردند که فرمودند هم خدا خواهی و هم دنیا این خیالست
و جنون اگر طالب این دولت ابد مدت آید از تخت شاهی فرود آید
تاج خسرویرا مبدل بکلاه الفقر فخری کنند تا نقد مراد در دست شما هم نهیم و
تمام جان را لذت و ذائقه کیفیت این نعمت عظمی اکنیم والا من مرد کاغذگر ایم و
کاغذگری خوب میدانم و این کسب حلال است اگر مرکوز باشد
شما را بوجه احسن بیاموزانم که البته لقمه حلال بدست خواهد آمد و کلام معجز
آنحضرت با این هیبت و تصرف بود که بر خاطر پادشاه چنان اثر
که چشم پر آب شدند باز التماس نمودند که اگر قطره ازین بحر بی پایان
که ما افتد دریا گم شود وقت آنحضرت ازین سخن خوش شدند و
به در آمدند و از دست حق پرست خود دست پادشاه بگرفتند

که بیائید اندکی ازین وادی آشنا کنیم و دقیقه بیخودی چشانیم و کانون سینه را از
آتش محبت محرور سازیم و مجمر جانها را از نار عشق برگرم نمائیم تا بدانید که
همه عالم پر از غوغای عشق است چون آنحضرت بکمال تصرف بپادشاه گفتند
و بنهایت جذبه نظر کردند چنانکه پادشاه چشم پر آب شد و یکدو ساعت
در عالم تحیر و بیخودی متحیر ماند و هیچ خبر از خود نداشت چون بعد یکدو لمحه چشم بکشاد
و با فاقه در آمد گفت بیت هم بیهوشم نگاهی برد جانانه چنین باید ❊ تکبیر عجب جرمم
کرد پیمانه چنین باید ❊ و این معنی موجب مزید اعتقاد پادشاه گردید نقل است
که اینفقیر را در ابتدای سلوک بنهایت شوق شغل و اشغال بود و پنهان پنهان از هر
کسی تعلیم شغل و کسب میگرفت و بغایت جد و جهد دران می نمود و هرجا که صاحب
کمال و اهل دلی را می شنید پیش او میرفت و شغل و کسب از و می آموخت
و آنچه آنحضرت رحمة الله علیه ذکر طریقه و سیر لطائف ارشاد کرده بودند
دران نیز سعی بلیغ و جهد عظیم نمود روزی بزیارت آنحضرت رفتم دیدم که
آنحضرت روی کاغذ پاره مسکینند همین که نظر مبارک آنحضرت بر اینفقیر
افتاد فرمودند که شما را شوق از اذکار و اشغال بسیار است عرض کردم که
بر آن حضرت روشن و هویدا است فرمودند که پیش بیائید چون پیش رفتم
یکتخته کاغذ پیچیده بدست اینفقیر دادند و فرمودند اگر شما را شوق
اشغال زیاده تر است اجازت اینهمه بشما داد هر گاه خواهید مشغول باین اشغال
شوید اما بدانید که آنچه ذکر و اشغال طریقه اول شما تعلیم کرده ام آنهمه اشغال
که درین کاغذ نوشته اند دران یک شغل است که حضرت ما رحمة الله علیه

موالغفران دریا را بکوزه کرده اند و آفتاب به ذره داشته الغرض چون کاغذ را از دست عمّ
بزرگ آنحضرت گرفته وا کردیم و دیدیم که در آن تشریح الانسان کشیده اند و بر هر
عضو نقش و بر استخوان حسّش و بر قلبش و خیالش و بر مغز و بر گوشتش شغلی از خاندان
قادریه و نقشبندیه و چشتیه نوشته اند فی الواقع تا وقتیکه اینفقیر را آگاهی
نداشت که شود کار نگر دیده بود و مواظبت بر همه اشغال میکرد و محنت و مشقت
گسترده ان میشد چون از فضل الهی و از توجه القطب الارشاد پرده از چهره
مقصود بر خاست و شاهد مقصود از حجاب دل بر آمده در بر آرزو شد دانستیم که
اینهمه شغل و اشغال حجاب چهره مقصود بود و سد راه محبوب عارفی در این مقام گفته است
چشم دل چون باز شد محبوب را در خویش دید : عین دریا گشت چون
بیدار شد چشم حباب : چون این کیفیت را با آنحضرت عرض کردم فرمودند
الحال بیت هر ذره چو بینی هست خورشید : هر قطره چو بینی هست دریا نقل است
که روزی اینفقیر و صوفی الله یار خان و حاجی صاحب برادر کوچک حضرت
علی صابر بخش چشتی ادام الله بقاءه و افاضه علی المسلمین بلقائه در
مسجد نشسته بودند و باهم تذکره مشائخان وقت و کیفیت ذوق و شوق
و اثر صحبت ایشان میکردند اتفاقاً ذکر نظر هوشربای آنحضرت و اثر توجه ایشان
و کیفیت حالات ذوق و شوق یاران آنحضرت بمیان آمد حاجی
صاحب مذکور از راه ظرافت و خوش طبعی حرف گستاخانه بزبان آوردند
و گفتند حضرت شاه آبادانی مردمان را از نظر تیز بینده بکنار می کشند و بر زمین
می افگنند و آن ها بر زمین افتاده دیوانه در آواره و ناله می نمایند و اظهار بیخودی

وبیهوشی کنند واین سخن از زبان خود گفته بگلوی شخصی چسپیدند و خود را بر زمین می افگندند
بلکه بار بار بگلوی آن شخص میچسپیدند و خود را بر زمین می افگندند و خنده میکردند و می
گفتند که یاران شاه آباد ازین قسم بگلوی پیر خود میچسپیدند و خود را بر زمین می
افگندند و اظهار بیخودی میکنند چونکه مکرر کلام گستاخانه بر زبان آوردند و راه بی
ادبی پیمودند ندانستند که حق جل و علی در شان این برگزیدگان میفرماید که ع مان و
مان این دلق پوشان من اند الغرض همچنین نقل میکردند که ناگهان غیرت الهی
بجوش آمد و جذبه آن قطب الاقطاب روشن ضمیر که بر حاضر و غائب یکسان اثری داشت
متوجه حال ایشان شد و هوششان در ربود و بیخویش و بیهوش گردانید همین که بمضحکه ب
گلوی شخصی چسپیدند آه و فغان بر داشتند و نام مبارک آنحضرت گرفتند و بی
اختیار بر زمین افتادند فی الحقیقت بیهوش شدند و آه و ناله بر داشتند و گریستن
آغاز کردند تا دیر خود را بر زمین افگندند و شور و غوغا بر آسمان کشیدند حال آنکه
یاران هم صحبت و حضار وقت میدانستند که اینهمه گریستن و آه و ناله کردن از راه مضحکه
است هیچ اصل ندارد و این ندانستند که غیرت و جذبه آن قطب الارشاد هوششان در ربوده
و نقل را باصل مبدل کرده است تا گاهی بر جاده گستاخی قدم نه نهند و امتحان اهل دل
و صاحب جذبه نکنند الغرض چون درین حالت دیر شد و نهایت [illegible]
بسنگ زدند آخرمان همه اهل مجلس دانستند که توجه القطب الارشاد هوششان [illegible]
در ربوده است و نقل را باصل مبدل کرده است چون ایشان بعد [illegible]
بخویش آمدند خود را درین حالت مبتلا دیدند بغایت [illegible] از گستاخی خود منفعل
شدند و قائل جذبه آنحضرت شدند و حضار مجلس و یاران هم صحبت حالت

بیخودی و بیخبری ایشان ملاحظه نموده کرامت مبین و قوت جذبه آنحضرت دیده
سر در گریبان انفعال بردند و انگشت حیرت بدندان گرفتند و دست حسرت گزیدند
و ندامت کشیدند و از کرده پشیمان شدند و توبه کردند و زبان صفت و ثنا در شان آنحضرت
کشادند و معترف کرامت آنحضرت گردیدند و همه بی اختیار این شعر در شان آنحضرت
خواندند بیت گر ولی خدا خدا نبود لیک از خدا جدا نبود نقل است که بعد از ایامی چند از بیعت
روزی با یاران در دوستان نشسته بودیم که یکی از یاران از روی طعن بطریق خوشطبعی باین
فقیر گفت که شما بیعت از حضرت شاه آبادانی کرده اید گاهی بزیارت سرور
انبیا صلی الله علیه وسلم هم سعادت حاصل ساخته اید یا نه چون کلام از روی طعن بود
نهایت افسردگی و شکستگی بخاطر این فقیر در رسید و بغایت مغموم و محجوب شده
در تفکر بودم که ناگهان عنایت الهی و افضال حضرت رسالت پناهی و توجه
القطب الارشاد متوجه حال این فقیر گردیده ناگهان خواب بر من غلبه کردند هر چند
که دفع نوم میکردم اما سودی نداشت چاره و ناچار بی اختیار بر بستر افتادم و
سر بالین نهادم و بخواب رفتم چه می بینم که من قریب جامع مسجد شاهجهان
آباد در یک کوچه بطرف خانه میروم که شخصی از عقب دویده آمد و گفت که
ای فلانی از راه برگرد و زیارت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم حاصل کن
اینک به بین که رسول صلی الله علیه وسلم معه هر چهار صحابه کبار رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین بجامع مسجد تشریف می برند بیا و دیده خود را از انوار دیدار جمال جهان
آرا منور کن و جبین عبودیت گزین را از خاک قدوم میمنت لزوم بیارا چون این
مژده جانبخش روح افزا از زبان مخبر بیان آن بزرگوار شنیدم بی اختیار

از راه برگشتم و بسرعت تمام بسوی جامع مسجد دویده آمدم دیدم که سرور انبیا صلی الله ۲۱
علیه وسلم و صحابه کبار رضی الله عنهما بالای فرد بام مسجد تشریف میبرند اما جناب
علی مرتضی و حضرت عثمان ذو النورین جانب راست و حضرت عمر ابن خطاب و حضرت
ابا بکر صدیق اکبر رضی الله عنهما جانب چپ و در میان رسول خدا صلی الله علیه وسلم اند
من بسرعت تمام دویده پیش روی آن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم آمده سلام کردم
و خواستم که سر خود را بپای آنحضرت نهم و خاک قدم مبارک را توتیای دیده
خود گردانم و بوسه بر کف پا دهم که آنحضرت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم از
دست حقیر پست خود سر این فقیر را از پای آسمان فرسای خود بر داشتند و در درون
مسجد روان شدند و اینفقیر عقب عقب می آید و بنظر غور و تامل بجمال جهان آرای سرور
انبیا و صحابه کبار می نگرد تا صورت و شکل ایشان فراموش نشود و بوجه احسن یاد
خاطر ماند علی الخصوص بر روی مبارک علی مرتضی رضی الله عنه بتامل تمام می بینم
و باستعجاب می نگرم که عجب حقیقت است که اکثر مردمان نادیده صورت جناب
علی مرتضی را میگفتند که بروتها کلان دارند و الحال بروت آنجناب خورد و قلی
شارب می بینم و صورت آنجناب چون صورت رسول صلی الله علیه وسلم پس
دانستم که مردمان نادیده بر آنجناب بهتان میکردند چنانچه صورت سرور انبیا
صلی الله علیه و صحابه کبار همیشه پیش دید اینفقیر است الحمد لله رب العالمین الغرض
آنسرور انبیا علیه الصلوٰة والسلام معه صحابه کبار درون مسجد در دالانچه که شمالی
در ان الحال متبرکات و موی مبارک است تشریف آوردند و الحال معاینه که
گویا در انجا قبر مبارک آنسرور است و صحابه یمین و یسار دست بسته ایستاده

وانیفقیر هم دست بسته استاده است در همین معاینه بودم که شخصی بیدار کرد و چون
بیدار شدم با آن یاری عرض کردم که سبحان الله طعن شما باعث زیارت این
فقیر گردید همین وقت از فضل الهی و از عنایت رسالت پناهی و از توجه بزرگوار
خود دیده را از انوار جمال آثار رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و صحابه کبار رضی الله
عنهما منور ساختم تمامی رویا از اول تا آخر بیان کردم از استماع این احوال
بغایت مزید اعتقاد او شان گردید و این کرامت حضرت مارحمة الله علیه
اجل کرامت و خرق عادت است نقل است که بعد انتقال حضرت ایشان بر مسند
ارشاد حضرت ما رحمة الله علیه نشستند و سجاده نشین حضرت ایشان گشتند و بتعلیم
طالبان و مسترشدان مشغول شدند و در مجالس صالحین بحسب دعوت تشریف
می آوردند و بر هر خاص و عام تصرف میفرمودند و آنها نیز از خویش میبردند و هوش
میربودند چون آوازه تصرف و هوش ربایی و قوت جذبه و حقائق آگاهی
آنحضرت بلند شد و منقش بر خاص و عام گردید که کسی را طاقت نیست که
تاب توجه ایشان آرد و از هستی خود نبرد و قطع انانیت نکند چون ها
مشائخان وقت از یکنظر کیمیا اثر آنحضرت همچو تصرفات نمایان
دیدند و دانستند که قلب منور ایشان مطلع انوار الهی و روشن کننده عالم
و عالمیانست حسد بردند و در پی عداوت شدند و خواستند که ممانعت
تشریف آوردن ایشان در مجالس نمایند حتی که محضر آراستند که شاه
آباد و انی شخصی کاغذیست در زمره صالحین و در طائفه فقرا او را چه کار
و چه مداخلت است کسی از مشائخان وقت ایشان را نطلبد در دعوت

نکنند چنانچه اکثر مشایخان بران قرطاس مهرهای خود ثبت کردند و دران ایام
قطب العاشقین مولانا فخر الدین رحمة الله علیه سر حلقهٔ این طایفهٔ عالیشان
بودند اکثر مشایخین باهم شده آن قرطاس خبث لباس را پیش القطب
العاشقین آوردند و در دست حقیر پرست ایشان دادند و زبانی عرض کردند که
شاه آیا دانی مرد کاغذیست دعوی فقیری و پیری میکند و در مجالس
مشایخین هم حاضر میشود و اظهار توجه و قوت باطن خود مینماید و این مارا
ناگوار است که همچو شخص داخل زمرهٔ مشایخ و فقرا گردد بنابرآن طرح این قرطاس انگندیم
و محضر نوشتیم تا ایشانرا کسی ازین فرقه دعوت نکند و در مجلس نطلبند و چراغ مشیخت
ایشان بینور و بیرونق گردد و شمع فقر ایشان خاموش گردد و آنحضرت هم ملاحظه
و مطالعه کرده مهر خود ثبت فرمایند چون آنحضرت شیخ کامل و قطب وقت خویش بودند متبسم
شده فرمودند که ای یاران بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس تف زند ریشش به
سوزد ازین سخنهای بیجا و ازین محضرهای بی سر و پا مشیخت برگزیدگان حق جل و علی کم
نگیرد و چراغ مقبولان یزدان که نور السموات والارض است ازین حیلها خاموش
و بینور نمیشود دل یقین دانید که بیت اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد
ای یاران شکر حق سبحانه باید کرد که درین زمانه در طائفهٔ فقرا حق تعالی همچو شخص صاحب
اثر با این زور و توجه و قوت جذبه آفریده است این جای شکر و سپاس است نه جای
محضر و قرطاس این خیالات باطل را دور کنید و در پی عداوت نشوید چرا که
کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بیشرمی است چون جواب
باصواب از حضرت مولانا شنیدند سر انفعال بگریبان تفکر بردند و عذر

بالجمله عجب و از فضل ایزد ذو الجلال و الافضال که حضرت ما رحمة الله علیه تا حیات
در ترابیه بوده هر او این هزار مسترشدان و طالبان از فیوض و برکات انفاس
قدسیه ایشان مستفیض میگشتند و هر خاص و عام طلب رونق خود را از انوار توجه
و تصرف ایشان منور ساختند فصل هم در ذکر اقوال و افعال ظاهری آنحضرت
رحمة الله علیه اقوال و افعال آنحضرت بر اهل دانش و بینش بیان می نمایم باید دانست
عمل حضرت ما رحمة الله علیه برین آیه بود که حق جل و علی در قرآن شریف در شان
مردان راه دین فرموده رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله لهذا صنعت
و کسب کاغذگری اختیار فرموده بودند که الکاسب حبیب الله است و از
دست مبارک خود کاغذ می ساختند و درین کسب هم آنحضرت را حق
تعالی یگانه عصر و منتخب زمانه آفریده بود و آنچه ازین کسب حلال پیدا میکردند بذل
درویشان و مساکین مینمودند و خدمتگذاری صاحبزادها یعنی فرزندان حضرت
ایشان میفرمودند و آنچه باقی میماند وجه قوت خود میکردند و همیشه مجلس عرس
شریف حضرت ایشان یعنی سید السادات حضرت میر ذکریا قدس سره
بخوبی تمام میکردند و دعوت عامه مینمودند و عالم عالم را طعام میدادند
و اکثر خدمت گوشه نشینان و مجذوبان می فرمودند و آنحضرت کهف
الفقرا و الغربا بودند و با هر کس مرتبه با خلاق تمام پیش می آمدند و اگر کسی
بزیارت آنحضرت می آمد برای او طعام می آوردند و شیرینی عطا میکردند
و یک دسته کاغذ بطریق هدیه پیش او می نهادند و بعجز و انکسار میفرمودند که
برای نوشتن کلام الله بکار خواهد آمد و اگر برای ملاقات کدام مهربانی خود

تکلیف می بردند یکدسته کاغذ هدیه با او می بردند و نهایت فروتنی میکردند
و با هر یک فقیر و امیر بغایت حسن اخلاق و تواضع پیش می آمدند و به فروتنی
و شکستگی ملاقات مینمودند اگر کسی از وضع شریف و یا از مریدان خود حالی میدید
و نزدیک آنحضرت می آمد و دست آنحضرت بخود میکشید تا وقتیکه او نمیگذاشت همراه
او میگردیدند اگر اهل حالت نزد آنحضرت می آمد دست بر پای او می نهادند و بر سینه
بکینه خود می مالیدند و میفرمودند که این مجاره قدم بر راه حق جل و علا میزند خاک قدم
این اکسیر اعظم است و اگر بلدام مسکینی و محتاج ملاقات میشد هرچه موجود می بود
میگذرانیدند و نهایت عجز و انکسار میکردند و مراتب خاکساری بعمل می آوردند
روزی اینفقیر با آنحضرت عرض کرد که حق جل و علا آنحضرت را عارف بالله و ولی
الله آفریده است و شیخ کامل گردانیده و هزاران غلام و خدام و مسترشدین و طالبین
داده است و تمام امرا و خدمت سلطان زمان با آنحضرت انقیاد و بندگی دارند
و تابع احکام آنحضرت آنحضرت بهرکه دمه و وضیع و شریف اینقدر انکسار می
فرمایند که فوق آن متصور نیست و دست مبارک بر پای او می نهادند چرا موافق
مرتبه او سلوک نمیفرمایند و اینقدر عجز و انکسار با هرکس و ناکس چیست آنحضرت
رحمة الله علیه از عرض فقیر بسیار خندیدند و فرمودند که بگوش هوش بشنوید و بدانید
که من فقیر بودم و از راه طریقت آشنایی نداشتم محض بیگانه بودم و مردی کامل
گر بودم فقط از خاک بیزی و خاک آستانهء بخشش نشانه درگاه خلایق
پناه حضرت میر صاحب و قبله و از خاکبرداری و خاک بیزای آستانه فقرا
این دولت ابدمدت یافتم و هرکسیکه یافته است از عجز و خاکساری و خاک بیزی یافته

الحق که من گوهر مراد از خاکساری و خاک بیزی بدامن آورده ام پس چرا از
عجز و خاکساری کناره گیرم و همه را تمثیلی حکایتی فرمودند و آن اینست حکایت
یکی از خاک بیزان بکسب خود مشغول بود یعنی خاک بیزی می نمود و آنچه زر و سیم
و گوهر و مرجان از آن می یافت از آن قوت بگذاری میکرد اتفاقاً در آن
خاک بیزی روزی لعل بی بها یافت و نزد پادشاه وقت برد و آنرا
بگران قیمت بفروخت و در بهائیش مبلغ کثیر بدست آورد و بعد چند
روز پادشاه بسیر و شکار سوار شده در اثنای راه بر همان خاک بیز گذر
افتاد دید که در خاک بیزی مشغول است بحاجبان فرمود که این خاک بیز حریص را
پیشم بیارند چون حسب الحکم پیش شاه آوردند فرمود که ای حریص چند روز است که
اینقدر مبلغ خطیر بهای لعل گرفتی و در اندک روز خرج آوردی و ضائع کرده باز
خاک بیزی اختیار نمودی اینچه حرص و طمع است در جواب عرض کرد که مبلغها
که در بهای لعل گرفته ام موجود است و مدتها باید که خرج کنم و از آن بعیش و عشرت
گذرانم اما بر خاطرم هویدا باد که لعل از خاک و خاک بیزی یافته بودم الحال
چرا از خاک بیزی کناره کنم و قصور نمایم پادشاه ازین جواب باصواب جسیم
ایب کرد و سر در گریبان نهاد و برفت فرمودند که الغرض نیز این همان مثل است
که من گوهر مراد و لعل مقصود را از خاکساری و خاک بیزی آستانه فقرا یافتم
پس الحال خاکساری را چرا بگذارم از دست کی گذارم هم من گدای کوی تو پادشاهی
زین گدائی یافتم و مقصود سالکان طریقت است مصرع خاک شو تا گل بروید
رنگ رنگ عرض کرد که در خاطر ملکوت ناظر آنحضرت عجز و انکسار بنهایت بود

مدام مشغول الحال و مغلوب الاحوال می بودند و خلوت در انجمن چنان داشتند که هر یک
را بر مشغولی آنحضرت آگاهی نمی بود و همیشه دست بکار و دل بیار می بودند و طرفه
اینست که با وجود این قسم مشغول الحالی و مغلوب الاحوالی هرگز در امور دینی و دنیوی
در بیع و شرا دقیقه فرو گذاشت نمیکردند چنانچه اگر کسی را میخواستند که چیزی بدهند
و بدهند و رعایت کنند دستهای کاغذ مسکه را شمردند و اگر لفظ قیمت در میان آمد
یک خرمهره در وجه قیمت نمیگذاشتند و آنحضرت رحمة الله علیه در آخر میان
عبد الغفور که هم پیر آنحضرت بودند در کار و بار و داد و ستد مختار بودند
روزی فرمودند که ای عبد الغفور رسید در میکده وحدت بسیار نمیگنجد
در عالم بیرنگی خبر یار نمیگنجد هیچ حساب پاره کن و تمامی حساب بشو که
دیگر دل گنجای دو یادداشت و گنجایش اثنینیت ندارد که ما جعل القلبین فی
جوفه یعنی دو دل نکرده اند در شکم بنی آدم که یکی بخدا سپارند و دیگری را به
بمولای و ازین یکدل محبت راست نمی آید ای برادر بدان که ملاحظه حساب
خاطر را مشغول بغیر میکند و مشوش میسازد و باید که اکحال حساب و کتاب
و داد و ستد را بر خدا انتهائی دارد و در پی در و گیر مشو بیهوده چرا در پی او
میگردی بنشین اگر او خدا است خود می آید میان عبد الغفور از این سخن آنحضرت
خاموش ماندند و عرض کردند که اسباب ظاهری است اگر برای یاد دهی حساب در
بهی باشد چه مضایقه آنحضرت متبسم شدند و فرمودند بسیار خوب افزوده تقریر
مکن بیجا در خلوت خاموشان تکرار نمیگنجد چون باز این جواب شنیدند پس
لاچار حسب الارشاد آنحضرت همچنان کردند و آنحضرت از آن بار التفات

بجا نگهبردند و دیگر آنکه آنحضرت با مریدان و خادمان بسیار بالتفات و مهربانی
می بودند و بهر یک بچشم عنایت و اشفاق در داشتند و اعانت ظاهری و
باطنی بهر یک میکردند و مریدان را خدمت ظاهری میفرمودند و اگر کسی بکاران
حضرت مشغول میشد عذرها میکردند و اگر گاهی کسی را بکدام کار امری میفرمودند
کمال عنایت در حال او میشد دل میداشتند و این کار فرمائی ایشان کمال
مهربانی بود و از یاران حاجی بکهور بسیار دوست میداشتند و التفات
میکردند و در محبت و عنایت ایشان را هم برگزیده بودند و چنان عنایت
بغایت داشتند که اکثر از شدت محبت میفرمودند که حاجی صاحب حاجی صاحب
میخورید چون شیرینی مرغوب طبع حاجی صاحب بود از پاس خاطر ایشان
از درون خانه بدست حقپرست خود می آوردند و پیش ایشان می نهادند و اگر
در خانه نمی بود از بازار می طلبیدند و دیگر آنکه خاصه آنحضرت بود که رومال
نیلگون در دست و یا بر دوش قدس آغوش خود میداشتند و بمریدان
نیز عنایت میکردند و همه مریدان باتباع آنحضرت همیشه رومال نیلگون
میداشتند و داشتن رومال نیلگون جهت تبرک و تیمن بود نه برای نفسانی
و یا بابت بود و باعث عنایت رومال نیلگون بیاران این بود
روزی صوفی الله یار خان که خلیفه صاحب ارشاد آنحضرت اند چند
رومال نیلگون با آنحضرت گذرانیدند و آنحضرت بیاران حصار یکان
یکان تقسیم فرمودند و اکثر یاران که حاضر نبودند بخصوص این عنایت
حظی نمودند و عرض کردند که حاجی علیه مانیز اهم از این تبرک سرفراز فرمایند آنحضرت

بحسب آرزوی یاران چند روز رومال نیلگون تیار کنانیده عنایت فرمودند
و بعضی را اجازت دادند که خود تیار کرده بدارند از آنجا که رسم داشتن
رومال نیلگون بیاران آنحضرت افتاد و از آنحضرت که وجه داشتن رومال
نیلگون استفسار نمودیم ارشاد کردند که در داشتن این دو وجه است یکی آنکه
رسول صلی الله علیه وسلم رنگ سیاه را دوست داشته است و نزد اهل تحقیق
اثبات است که آن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم پارچه رنگ سیاه پوشیده
اند و نیز پیران طریقت و حضرات ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پارچه
سیاه و نیلگون داشته اند و پوشیده اند و این رنگ را دوست داشتن
حضرت شیخ احمد سرهندی رضی الله عنه معروف و مشهور است لهذا این
فقیر هم باتباع آن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم و حضرات خود میدارد دویم
آنکه همه رنگها غمازه و کاشف عیوب اند اما رنگ نیلگون بنهایت عیب
پوش و ستار العیوب است و مناسبت تام بفقرا دارد که فقیری عیب
پوشی است پس دوست داشتن بلکه با خود داشتن این رنگ مقبول میرزا صاحب
فقر و غلامان فقرا را واجب و ضرور است که یاد ده عیب پوشی و حفظ
اسرار است و گاهی بطریق مزاح و ظرافت میفرمودند ع چو قمری طوق در
گردن نشان بندگی دارم و دیگر آنکه آنحضرت بغایت کم خوراک
بودند که در هر دو وقت زیاده از نیم پاو نمیخوردند بلکه ازین هم اقل انا
شیرینی نهایت مرغوب الطبع آنحضرت بود اگر کسی شیرینی مدینه
می آوردی مسرور می شدندی و در حق او دعاء خیر میکردندی چنانکه

روزی این فقیر دعوت آنحضرت کرد و اقدام طعام مهیا ساخت و آنحضرت
برا بخانهٔ خود آورد و تمامی اطعمه پیش آنحضرت و یاران آنحضرت نهاد
چون شیرینی مرغوب طبع بود قدری مرغوبا شیرینی بیشتر نیز پیش آنحضرت
نهادم چون دست مبارک دران طعام بردند بغایت آنرا مقبول
داشتند و هر دو دست دراز کرده در حق این فقیر دعا فرمودند که حق تعالی
ترا در محبت خود دارد چون فقیر نظر شفقت و مهربانی بر حال خود دید
عرض کردم که آنحضرت اینوقت مسرور اند از زبان معجز بیان خود بفرمایند
که الله تعالی عاقبت تو بخیر گرداناد باز آنحضرت دست بر داشتند و
دعا کردند که الله تعالی ترا در محبت خود دارد باز عرض کردم که آنحضرت
بفرمایند که الله تعالی عاقبت تو بخیر گرداند باز آنحضرت فرمودند که الله تعالی
ترا در محبت خود دارد چون سه بار همین فرمودند عرض نمودم که غلام
دعاء عاقبت بخیر میخواهد آنحضرت دعاء میفرمایند که الله تعالی در
محبت خود دارد دعاء عاقبت بخیر چرا نمیفرمایند آنحضرت تبسم نمودند
و ما را در کنار کشیدند و فرمودند که محبت حق جل و علی همین عاقبت
بخیر است هر کرا محبت او تعالی در دل است همیشه عاقبت او بخیر است
و هر کرا محبت او نیست عاقبت او بخیر نیست بلکه نام او از دیوان بندگی
محو باید کرد که اولئک کالانعام بل هم اضل ازین کلام معجز نظام آنحضرت
این فقیر و جمیع یاران و حضار مجلس خوشوقت شدند و چنان سرور حاصل
شد که همه را در ربود الغرض ازان روز اکثر مزعفر برای آنحضرت تیار کردم
همه

و آنحضرت برغبت تمام تناول میفرمودند چون مقبول اولیا مقبول حق جل و علا
است اگر گاهی اینفقیر را مشکلی پیش می آمده و در حل آن عاجز میشدم مناجات
بجناب قاضی الحاجات میکردم و میگفتم که الهی مرعفر مرغوب طبع حضرت ما گشت
و من نذر مرعفر برای آنحضرت قبول میکنم بحرمت رغبت آنحضرت حاجت
من روا کن و حل مشکلات گردان بلهفته نگذشتی که از فضل الهی و از توجه آن
قطب الارشاد حاجت من روا شدی و مشکلم آسان گردیدی و برای
آنحضرت مرعفر تیار کرده می بردیم چون این عمل را در حل مشکلات بی
نظیر یافتیم بنا بر آن بعد وفات آنحضرت نیز بهر مشکلات و بر آمدن
حاجات هر خاص و عام توشه مقرر کردیم و بهمه کس اجازت دادیم باید
که هر کرا مشکلی و حاجتی پیش آید و در حل آن عاجز شود از صدق دل توشه آنحضرت
قبول کند و بعد بر آمدن حاجات ادا سازد و بصلحا بخوراند چنانچه این عمل
توشه در یاران اینفقیر و در شهرها و ده و فیض آباد جاریست هر کسیکه این توشه
قبول کند بیشبه الله تعالی بحرمت رغبت آنحضرت حاجت او روا
گردانیده است و هر که بعد حصول مدعا در ادای آن قصور کرده و راه
بدعهدی پیموده سزای کردار خود رسیده و قباحت در قباحت دیده
است پس باید که هر که توشه قبول کند در ادای آن قصور نورزد در
بیان سند قبولیت توشه و ضرر در ادا نکردن آن بعد قبول و حصول مدعا از توشه
سند قبولیت این توشه مبارک و ضرر در ادا نکردن آن بعد قبول و
حصول مدعا بیان مینمایم و اظهار میکنیم تا هر یک را مزید اعتقاد گردد

در قبول آن تحریص کنند در ادای آن قصور نورزد باید دانست که این فقیر
در انتقال آنحضرت رحمة الله علیه در شهر فیض آباد درخواست مستاجری
... ال از ناظم آنجا سر کرده برای حصول مدعا نوشته آنحضرت قبول کرد و از فضل
... ن و از برکت قبول نوشته حصول مدعا گردید و از سرکار خلعت یافته بر
... ال رفت قضا را در شغل امورات دنیوی در ادای آن سهوی
... قصوری واقع شد و از خاطر بکلی محو گردید شش ماه نگذشته بود که ناظم طریق
... بدی پیموده و زیاده طلبی نمود الغرض معزول کرد تا شش ماه مقید داشت
... چند که تدبیرات ظاهری و باطنی نمودیم هیچ سودی نکرد و اتفاق حقایق
... عارف آگاه مولوی مراد الله نقشبندی که خلیفه مولوی نعیم الله
... الهی و ایشان خلیفه مرزا مظهر جان جانان شهید قدس اسرارهما اند
... باین فقیر بکمال محبت و شفقت دارند فرمودند که امروز همتی خان نام
... شخصی از مریدان اینجانب که نهایت کشف تند و نسبت کشفی دارد در
... عالم دیده است که سرور انبیا صلی الله علیه و سلم میفرمایند که ای همیر امجد
... برنج شیرین ما بیار تا از این بلا نجات شود چون مولوی صاحب
... نوع معامله را بایشان فرمودند نوشته آنحضرت که فراموش کرده بودم
... دانستم که از همه حیرانی و هرسانی بسبب ادای نکردن نوشته شده بودم
... قصد و نیت بنحو نوشته مبارک است و یقین خاطرم شد که آنچه مقبول
... است آن نبی نبیه مقبول سرور انبیاست صلی الله علیه و سلم الغرض ها
... رفت بهسان ولرزان برنج شیرین بطریق معمول نوشته تیار کرده

فاتحه سرور انبیا صلی الله علیه وسلم و آنحضرت رحمة الله علیه نمودیم از فضل الهی
و اعانت حضرت رسالت پناهی و از توجه آنحضرت چند روز نگذشت که
آنچه مالک محال زیاده طلبی نموده معاف گردد و آنمحال را بار تفویض این فقیر
نمودند و آنکه باعث بر همین کار من شده بود خوار شد و بر پایگی من افتاد و بر آ
او از دست گفتار او از جان گذشته شد و ثانی الحال باعث کمالی فقیر او شد
و عامل که از معزولی من منسوب شده بود قید شد و پا بزنجیر گردید و چند سالست
که مخلصی نیافته است و هنوز پا بزنجیر است و این نقل را باین سبب بیان
کرده شد که مردمان منفعت ادای توجه بدانند و ضرر در ادا نکردن
آن معلوم کنند پس بدان که ادای آن موجب سعادات و قصور آن باعث
هلاکت است و بدانی که طریق نوشته این است که یکپاو برنج سفید و سه پاو
قند سفید و یکپاو روغن زرد بطریق معمول بپزد و قدری عرق لیمون
اندازد و زعفران و گلاب و پسته و بادام و لونگ و الاچی اضافه کنند
چون تیار شود بارواح طیبه آنحضرت فاتحه کنند و تصدق بخورانند و اگر مقدور
اینقدر نداشته باشد درین صورت برنج شیرین یا شیرینی سبز تره بپزد
فاتحه کنند کفایت میکند بیان اوقات معمولات روزمره آنحضرت رضی الله عنه
بدانکه معمولات و اوقات روزمره آنحضرت این بود که از نصف شب
بر میخواستند و وضوء کامل میفرمودند و تهجد میگذاردند و تا نماز صبح
مشغول بذکر و فکر می بودند و نماز فجر در وقت اول ادا کرده تا طلوع
آفتاب در مراقبه می نشستند و اگر مریدان حاضر میشدند توجه و ترتیب

باطنی آنها مشغول می بودند و چون آفتاب طلوع میشد نماز اشراق ادا
کرده استفسار کیفیت حالات یاران میکردند و هر یک را اعلی قدر
سیر سلوک او آگاه میکردند و سبق میدادند و اگر کدام مرید و مسترشد را در
مقامات و یا در سیر لطائف و یا در حضوری و یا در کیفیت وقوف
قلبی و وقوف عددی و وقوف زمانی و یا در تجلی ذاتی و یا در آگاهی
نسبت مع اللهی و یا در حفظ بین النفسین و یا در نسبت کشفی و یا در
مکاشفه و یا در کشف کونی و یا در نسبت ملاء اعلی و یا در نسبت وحدت
وجودی غلط واقع میشد و یا غلطی در فهم آن مقاصد عالی درک نمیتوانست کرد
اثر الصحبت آن مقام تعلیم میفرمودند و بقوت جذبه منقوش لوح ضمیرش
میگردانیدند و اگر سیر از قبض رو میداد و مقابل خود می نشانیدند و دست
حقپرست خود بر محل قلب صنوبری او درود میخوانده می مالیدند و بقوت
جذبه بیک چشم زدن متوجه باو میشدند و رفع حالت قبض او میفرمودند و در
بحر بسط و دریای سرور آشنا میگردانیدند چون از این امورات الفراغ
حاصل میشد بر حکم الهی که وجعلنا النهار معاشا است می نهادند و بصنعت
کاغذگیری مشغول میشدند و تا نصف النهار دست بکار و دل بیار می بودند
بعده قدری تناول فرمودند و یکدو ساعت به نیت سنت استراحت میکردند
بعده نماز ظهر ادا کرده در ترتیب دستهار کاغذ و اصلاح تخته ها القصه تا
نماز عصر مشغول می بودند و می آراستند و نماز عصر خوانده به بازار نزد به
[illegible] تشریف می بردند و از بیع و شرا الفراغ حاصل ساخته مراجعت

بدولتخانه میفرمودند و نماز مغرب خوانده متوجه یاران و ارشاد مسترشدان و
استفسار حالات حاضران مشغول میشدند و هر یک را بکلمات پند و نصـ
مستفیض میگردانیدند و هر یک طالب و سالک را بر ذکر خفی و جلی و علی الد
تقوی و عبادات و عبودیت تحریص میکردند و بعده نماز عشا خوانده چند
کلمات اختلاط و خوش اخلاقی و مصالح شرعی با یاران هم صحبت میکرد
هر یک را علی قدر مراتبه طعام داده درون محل تشریف می بردند و چیزی با خود
خود تناول کرده بحکم الهی که وجعلنا نومکم سباتا است می نهادند و اندکی دیده
دیده را بظاهر بخواب آشنا میکردند و بعده نصف شب بر میخاستند و وضو
و تازه مینمودند و دو رکعت تحیة الوضو ادا کرده بنماز تهجد مشغول می شدند و
فراغت نموده سر بگریبان مراقبه فرو می بردند و گاهی بذکر و گاهی بفکر و گا
بسکر و گاهی بشکر تا صبح مستغرق می بودند و آنحضرت در هر حال و در هر احوال
مستغرق الحال و مشغول الاحوال میبودند و هر گاه که مشغولی غالب می آمد و متغیر
الاحوال میشدند از بیم و ترسی که کدام لفظ وحدت وجود از زبان بر نیاید که
ظاهر خلاف شرع باشد بیاران حضار میفرمودند که ذکر کدام حدیث شریف و
حکایت از مشائخان طریقت بیان کنند و اگر میان شیخ انور حاضر میبودند
که کدام غزل حافظ شیرازی و یا مثنوی عراقی که معمول اهل نجابت است سرود کنند
تا خاطر متوجه باو مشغول از طرف دیگر گردد و از شطحیات باز ماند چنانکه رسول الله صلی
الله علیه وسلم اگر چنین حال پیش می آمدی بعایشه رضی الله عنها
راز نهانی و اسرار پنهان میفرمودی کلمینی یا حمیرا کلمینی و

آنحضرت بود که در مسجدی که آنحضرت ایشان رحمة الله علیه نماز میخواندند در همان
مسجد نماز عیدین میگذاردند چون روز عید میشد آنحضرت از دولت سرای خود
معه جمیع یاران بسوی مسجد تکبیر گویان روان میشدند و انوار الهی و تجلیات نامتناهی
بجمال مبارک آنحضرت تا وقت میگرفت ولی اختیار نزول میکرد و آنحضرت و جمیع یاران
حضار را استهلاک و مستغرق میساخت و دران سرور و ربودگی افتان و
خیزان با جمیع یاران مست جام مودت و آن مخمور باده وحدت داخل
مسجد میشدند و بانتظار نماز در کمال سرور و ربودگی مستغرق می نشستند و بر
قلب همه یاران تا ادای نماز و خطبه مسلط می بودند و نگاه میداشتند که بی
اختیار نشوند و از خود نروند و آداب شریعت شریف نگاه دارند و چون از نماز
و خطبه فراغت میشد نعمتی چنان از نور وحدت و لمعات تجلی ذاتی بر قلب
آنحضرت متجلی میشد که آنحضرت را از خود میبرد و مستغرق الحال مغلوب الاحوال
میگردانید و پرتو آن نور وحدت و تصرف آنحضرت هر یک را از خویش
و بیگانه میربود و بیخویش و بیهوش میکرد و قریب یک پاس آه و ناله یاران سر
بفلک می کشید و این معمول نزول تجلی در هر سال و در هر عیدین می بود و طرفه
اینست که الحال هم بعینه بعد انتقال آنحضرت رسم نزول تجلیات بدستور
معمول بر قلوب خلفای آنحضرت جاریست در هر سال بدستور انوار
وحدت و لمعات تجلیات متجلی میگردد و از فضل الهی و از توجه القطب
الارشاد هر یک از خواص و بیگانه هر را از خویش میربود و بیخویش و بیهوش
میسازد و بعضی را حالت کشفی و مکاشفه روی می نماید و کمال شعور

دانسته حاصل می‌شود از فضل الهی یقین است که ان شاء الله تعالی تا قیام قیامت
لمعات تجلیات و انوار نور ذات بر قلوب خلفاء و غلامان این دودمان
عالی‌شان و خانواده بلند مکان متجلی خواهد ماند بفضله و کرمه و این عنایات ایزدی
و انعام سرمدی خاص بر حضرت ما و بر حضرات ما و بر خلفا و بر تابعان آن است
و دیگری را این نعمت عظیم میسر نیست و این دولت ابدی و نعمت سرمدی سوای این بزرگان
بکسی نداده اند که این نعمت را بهمه کس نمی‌دهند باقی سر غم عشق بو الهوس را ندهند
سوز دل پروانه مگس را ندهند عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد
همه کس را ندهند در بیان مقوله حضرت ما رحمة الله علیه طریق وحدت وجود
بدانکه مقوله حضرت ما رحمة الله علیه باتباع سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بر انا احمد بلا
میم است و بر مقوله حضرت خواجه محمد باقی بالله و حضرت خواجه خورد که مسمی بحضرت
خواجه عبد الله بن حضرت خواجه باقی بالله قدس سرهما اند طریق وحدت وجود
بوده است چونکه ذکر مقوله حضرت خواجه ما بمیان آمد لازم افتاد که چند کلمات از
حدیث شریف و کلمات قدسی آیات منقولات حضرت خواجگان رضی الله
عنهم از تصنیفات ایشان ارقام نمایم تا حقیقت وحدت وجودی از مقولات
حضرت خواجه ها در خاطر طالبان و سالکان و پیروان ایشان [illegible]
متمکن گردد و قول حضرت ما رحمة الله علیه باتباع سرور انبیا صلی الله علیه
وسلم و حضرات خود دانند و از جاده یقین پا بیرون ننهند و [illegible]
بخاطر راه ندهند مقوله حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله علیه [illegible]
در کتاب [illegible] کمال نوشته اند قال النبی صلی الله علیه وسلم صاحب القرآن [illegible]

الا کاملان چنین هر که ذات و صفات خود را دو داند دو خواند او را صلاحیت ایمان نباشد
شنو نعتی جز خدا دیگر موجود نیست و دیگر برا وجودیست لا موجود الا الله لا مطلوب
الا الله لا محبوب الا الله الحمد لله که خاطر جمع شد از جانب آن برادر والا گوهر
برادر عارف همه کارها سلب میکند بی آنکه خواهشی در میان آن باشد و از همه کارهای
بد مجتنب باشد بی آنکه منکر کار بد باشد و خدا عین همه داند و در همه بیند بی آنکه هیچ
یکی را خدا گوید و خدا را همه باید بی آنکه دوی در میان باشد مشربها عارف از همه
مشربها جداست بی آنکه منکر هیچکس را غیر مشرب خود داند و در همه مشربها برمی آید
بی آنکه آلوده مشربی شود و خدا را میخواهد بی آنکه دردمند شود و از خدا کلی غافل میشود
بی آنکه غفلت را غیر حضور یابد و در عین غفلت خاطر و در عین حضور غافل شهود
مصطفی عارف در دنیا زیاده از شهود اوست بمتابعت پیغمبر اکمل محمد صلی الله علیه وسلم
کار عارف ضد در ضد اوست حیرت در حیرت و هیچ فکری و اندیشه ندارد خود
بخود است و خود بسوی خود است و اختیار در میان نیست هرچه در عالم واقع میشود
نه خواست عارف نه بیخواست عارف نه مردود عارف نه مقبول عارف عارف
نامی بیش نیست بلکه عین معروف است کو عارف و کو معروف همه اینست حقیقت
حال که هیچ حقیقت ندارد کمال معرفت عین معرفت جهل است کجا معرفت
و حیرت که حقیقت برده در ذات عارف گم شد آنچه عارف را معلوم
است همین و الف را دقایق باقی همه اوست و هم معلوم و هم مجهول و نه معلوم است
و نه مجهول عارف چون از زمان و مکان برآمده است دنیا و آخره او را اکمیت
بهشت و دوزخ [illegible] انکس بشنود که سخن مجمل گفته میشود در این وقت گنجایش

تفسیر مجمل آنست که خدا را یاد کنی بلی آنکه خدا را ... یا از خود غافل باشی غافل
باشی یا حضور حقیقت دعوی معرفت داشته باشی ... از پس ... غافل باشی زنید ...
باشی نه خدا فهمه فهمه پس متابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لازم دار و آنکه محمد را غیر حق دانی یا حق
را منحصر در محمد دانی بدانکه محمد حق و حق محمد و محمد عالم و عالم محمد حق و محمد و عالم تو تویی حق حق محمد محمد عالم
عالم تو تو مقولهٔ حضرت خواجه خورد بن حضرت خواجه باقی بالله قدس سرهما
ای سید چو بحقیقت توحید برسی و وحدت صفت تو شود دانی که نسبت تو بحق بعد از
سلوک هیچ تغیر نکرده است همان نسبت است که پیش از سلوک بوده است بلکه تو پیش
از وجود و بعد از وجود نیز یکیست آری دانسته و جدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که
هیچ آب و آتش زایل نگردد از ازل تا ابد موجود است پس هرگز دیگر موجود نشده و
هم باطل اعتباری ندارد و زید را بیماری شد که خود را عمرو دانست و از مردم اوصاف
زید شنوده در طلب او شد چون بعلاجهای خوب بیماری او رفع شد عمرو هیچ جا نبود
زید بود پس خوشحالی خود را بصفتهای خود میدانست این حقیقتهای ...
جبر است بعد از آن بان صفتها خود اظهار نمود این عالمست اینجا غیر کجا است و کجا
موجود شد ای سید چون حقیقت کار اینچنین دانستی معلوم تو شد که قرب و بعد و مسافت
از توهم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شد و کی جدایی داشت تا پیوستگی [illegible]
کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلق که عین وحدت است نیابی و
ذاتی و صفاتی و هیچ حقیقتی و هیچ جهتی چه خارجی و چه ذهنی و چه [illegible] بهم رسد که غیر او [illegible]
همه اوست و همه است ای سید هر چه [illegible] در آید اوست و هر چه [illegible]
ادراک نمی در آید هم اوست و آنچه وجود گویند ظهور است و آنچه را عدم گویند بطون [illegible]

اول اوست آخر اوست [illegible] باطن اوست ظاهر اوست مطلق اوست مقید اوست
کلی اوست جزوی اوست [illegible] منزه اوست مشبه اوست الغرض مقوله حضرت
مار رحمة الله علیه همین مقوله حضرات خواجهها بود اما آنحضرت میفرمودند
که اگر شخصی از قیدهای خود رسته و از اثنینیت مستخلص شده است هرچه گوید و
هرچه داند منع نیست و مباح است بلکه عین حق است و اگر در خود مانده و
بخود گرفتار است هرچه گوید هرچه داند نادان بلکه مشرک است چنانچه
حضرت فریدالدین عطار قدس سره میفرمایند بیت در توئی با خودی [illegible]
گوئی مشرک باشی و خدا آزار و نیز مولانا جلال الدین رومی قدس سره
میفرمایند بیت نامصور یا مصور گفتنت باطل آمد بی ز صورت رستنت
نامصور یا مصور پیش اوست کو همه مغز است و بیرون شد ز پوست الغرض
بخلاص شدن از صورت منزه و مشبه گفتن تو هر دو باطل است و گاهی
بطور مقوله حضرت مجدد الف ثانی رحمة الله علیه وحدت وجود را بطریق
وحدت شهودی هم بجهت فهم مبتدیان که قدم از جاده شریعت بیرون
ننهند کلام میفرمودند اما اصل مقوله حضرت مار رحمة الله علیه بر وحدت
وجود است بدانکه حضرت مجدد رضی الله عنه بپاس شریعت افشا ر
وحدت وجود را بهر خاص و عام مناسب ندانستند و مسئله وحدت
[illegible] وجود را بطور وحدت شهود بیان فرموده اند اما اصل مقوله
حضرت مجدد هم رضی الله عنه وحدت وجود است بر مقوله حضرت خواجهها
بوده و قائل بوحدت وجود بودند الغرض بر نسبت این فقیر آنحضرت بر

وحدت وجود فرموده اند و آنحضرت ظاهر و باطن [illegible] و انبیا صلی الله علیه
وسلم داشتند و دیگر آنکه آنحضرت شکستگی خاطر کسی را [illegible] بلکه در پاس
خاطر هر یک بنهایت اهتمام میفرمودند و در اکثر امورات چه در ماکولات و چه
ملبوسات متابعت غربا و مساکین میکردند و آنچه مرغوب خاطر ایشان میبود مهیا و
[illegible] و اگر در خانه موجود نمی بود از بازار میطلبیدند و پیش آدمی مینهادند و اگر کسی
بآنحضرت هدیه می آوردی اگر لایق قبول میدیدند قبول میفرمودند و بر کسی [illegible] آنجا
[illegible] نکنند و درین امر مقوله آنحضرت است که فقیر را باید که طمع نکند و منع نکند و جمع
نکند بیان دوست داشتن حضرت ما نور الله مرقده سماع را و کاره بودن
از انکار سماع و اهل سماع بدانکه آنحضرت سماع را بنهایت دوست میداشتند و [illegible]
اجازت حضرت ایشان قدس سره در مجالس مشائخ وقت حاضر میشدند و سماع می
شنیدند و عرس شریف حضرت ایشان عطر الله مرقده بر مزار مبارک بعد نماز عصر [illegible]
قل و فاتحه فراغت یافته بمیان شیخ النور و حاجی ملو صاحب ارشاد میکردند که چند
ابیات از مثنوی مولوی معنوی شرح بشنو و غزل حافظ شیرازی و کدام غزل
مغربی و شمس تبریز بطرز سرود بخوانند و هر حرفی که بزبان [illegible] بیت حکم سرود [illegible]
بشیخ النور میفرمودند و بدیگر یاران خوشخوان و مطربان [illegible] هم [illegible]
میفرمودند و از عصر تا مغرب در استماع سماع در وجد و حالت میبودند و متوجه [illegible]
تقسیم فیوض و برکات بیاران حضار مشغول میبودند اما مزامیر را [illegible] مجلس [illegible]
جائز نداشته اند الا دف و آنحضرت گاهی انکار سماع و اهل سماع نکرده اند [illegible]
را چنان دوست میداشتند و اگر گاهی مجلس [illegible] صدق [illegible]

حال مجلس و بیشتر شیخ انور و [illegible] کسانی که بر خوش آمدی که حاضر می بود بسر برد و کدام غزل و یا
سی حرفی ام مجلس [illegible] شوند که تا [illegible] خوش بخوانند تا آنکه حقیقی از سماع مشتعل
شود و گرمی عارضی مرض را بجور دولب زانند و اگر کسی اهل ظاهر نادانسته رد بر وی
حضرت انکار سماع [illegible] غبار ملال بر دامن خاطر عاطر می نشست و
نهایت منغص و مکدر میشدند و میفرمودند که کار نه آنست که توجه و [illegible] کنند بلکه
علمها کار آنست که همه کار تابع مقصود سازند و اوراکی خاص در مجموع اشیا پیدا
کنند و از مکر الهی ایمن نباشند و مکر الهی دو اند یکی به نسبت عوام و دیگری به نسبت
خواص مکر یکی به نسبت عوام است باز دادن نعمت است با وجود تقصیر در خدمت
مکر یکی به نسبت خواص است ابقای حال است با وجود ترک ادب باید
دانست که صاحب وجد و حال اگر در راهی میگردد و در میان آن راه سگی
نشسته باشد وی آن سگ را خیزاند تا خود باسعالی تواند گذشت چون بگذارد
در خود نظر کند و آن وجد و حالت را در خود باقی یابد داند که آن مکریست
از مکرهای الهی نسبت بوی که با وجود آن فعل که صادر از سگ برگزیده
وجد و حال را بوی گذاشته اند روزی آنحضرت با یاران نشسته بودند
فقیر هم حاضر بود که شخصی نزد آنحضرت آمد و بر سبیل مذکور ذکر سماع
کرد و آن شخص نهایت مذمت و انکار سماع و اهل سماع کرد و آنحضرت
[illegible] منغص شده رو بجانب این فقیر کردند و فرمودند
[illegible] حکایتی از کتب [illegible] معتبره در فضیلت اهل سماع و اباحت سماع
[illegible] این فقیر را [illegible] از نسخات بیاد آمد و با آنحضرت عرض کرده آن

اینست که حضرت شیخ المشایخ سلطان محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره
فرمودند که از شیخ نظام الدین رومی که خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
در دلبت شنیده ام که مرا یاری بود و او را در سماع حالی و ذوقی بود و بعد
نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقامی رفیع یافته است فاما مغموم
نشسته است تهنیت انعام کردیم و پرسیدیم که چرا مغموم نشسته گفت اینهمه
یافتیم فاما لذتی و حالتی که در سماع بود نمی یابم و شیخ شرف الدین کرمانی
و شیخ نظام الدین اولیا قدس سره میفرمایند که صعبه نام قوالی بود از
شنیدم که روزی سماع بود و شیخ شرف الدین کرمانی ساکن قصبه
سرسبتی شنید و آهی کشید و جان بحق تسلیم کرد و چند نقل و حکایت دیگر
از حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرات خواجگان چشت
اهل بهشت و از حجة الاسلام امام محمد غزالی رضی الله عنهما وضع کردم
و آنحضرت رحمة الله علیه نقلی از مهدی راه و رهبردی حضرت خواجه
عبد الله سهیل تستری رحمة الله علیه فرمودند که حضرت خواجه چون
سماع شنیدندی وجدی پدید آمدی و بیست و پنج روز آن وجد بودی
که طعام نخوردی و اگر زمستان بودی عرق میکردی در آن حال چون
علما پرسیدندی و سوال کردندی گفتی که شما را در سخن من درین وقت
هیچ فائده نباشد چون آنحضرت اینحکایات را شنیدند های های گریستند
فرمودند که سبحان الله مردان راه دین درین سماع جان داده اند
و در یاد لذت آن در بهشت مغموم نشسته اند و این زمان تا میشود در انکار

سماع و اهل سماع میکنند و منکر نسبت قدم حضرت ولایت این نعمت عظمی کسانی
دانند که از جام محبت الهی مخمور اند و از خمخانه مودت سرمست و جان را درین راه و
دل را درین آتش گداخته و سوخته اند و آنها که ازین نعمت چاشنی ندارند و ازین نعمت ذایقه
نچشیده اند از اسرار الهی آگاه نیستند و سنگدل اند و قدر این راز را چه دانند
قدر گل و مل باده پرستان دانند نه سنگدلان نه تنگدستان دانند نو باده نخورده که
قدر آن داند سر بیت درین پرده که مستان دانند فرموده اند که شنیدن
سرود و رقص زنگیان مر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و شنوانیدن حضرت
عایشه رضی الله عنها از خود تقاضا کرده و خود تا دیر همراه ایستاده نزد محققان
محقق و مسلم الثبوت است و آن سرود و رقص زنگیان در مسجد بود و شنیدن سرود
در ولیمه و عقیقه و روز عید مسنون است و نزد خواجگان چشت اهل بهشت سماع
افضل العبادات بلکه عین عبودیت است و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله
عنه گاهی انکار سماع نکرده اند و فرموده اند که نه این کار میکنیم و نه انکار میکنیم و حضرت
خواجه عبد الخالق غجدوانی در وصیت نامه که برای حضرت اولیاء کبیر که فرزند ما
معنوی آنحضرت بودند چنین نوشته اند که انکار سماع و اهل سماع مکن که اهل سماع
بسیار اند و آنچه در اباحت سماع حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه در
کیمیای سعادت نوشته است معروف ایشان بلکه معنی انکار سماع میکنند و درین سبک گشت
اهل ضلال است الغرض تصرف آنحضرت بر اوشان چنان اثر کرد که یک آن
بیهوش رفتند و از خود بیخود آگاهی نداشتند چون بخویش آمدند انکار را قرار مبدل
انکار سماع کرده اند و آنحضرت میفرمایند که حضرت شیخ جمال الدین بخاری علیه

الرحمة از پیر بزرگوار خود حضرت خادم شیخ نقل میکردند که شیخ [illegible] میفرمایند که صحبت جمالی [illegible]
بر سالک وارد میشود آنست که در وقت ورود حال [illegible] و مستی در نهاد سالک پیدا
شود و کلفت اعمال برخیزد و از طبیعت میلی و محبتی تازه حاصل گردد و باحکام
شرعی از روی ذوق و بی‌سبب تکلف و کسالت اقیام نماید شخصی از آنحضرت رحمه الله علیه
سوال کرد که اهل وجد را در وجد حالت شعور و آگاهی از خود نمیماند و اکثر در حال بعد
وجد و حالت نماز میخوانند و وضو تازه نمیکنند حال ایشان چیست آنحضرت ازین
سخن تبسم فرمودند و باین فقیر ارشاد کردند که جواب سوال ایشان چنان بگوی که
تسلی خاطر ایشان گردد و زنگ خدشه از دل ایشان برطرف شود این فقیر
بجهت ارشاد هدایت بنیاد آنحضرت حکایتی از حضرت شیخ جمال الدین بخاری
قدس سره برایشان عرض کرد و آن اینست که حضرت خادم شیخ نقل می
کردند که یکی از علما رسوم نزد شیخ جمال الدین بخاری که شیخ ماست آمد و
سوال کرد که حال اهل رقص و سماع از دو حال بیرون نیست و در آن وقت
شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت رقص و اظهار
بیخودی بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور طهارت ناکرده
نماز میگذارند از قبیح تر است شیخ در جواب آن دانشمند فرمود که یکی از
اسباب نقض وضو آنست که عقل مسلوب میشود چنانچه مجانین را و اوقات
دیگر آنکه عقل مستور میگردد چنانچه در حال اغما پیدا شد اما بیخودی [illegible]
در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل است و نه مستور شدن آن بلکه این
بیشعوری را جهت آنست که در آن محل کلی از عالم [illegible] عقل [illegible]

بیضه ... و دور مملکت ... چون ... غالب ... این عقل کلی را قدرت
ست آنست که تدبیر و ضبط عالمی کنند چه جای تدبیر و ضبط بدنی پس بدن دران
ال در محل حمایت و تدبیر و لیت و آن عقل کلی در تدبیر مقام حفظ است
باید داشت او بلکه نواقض وضو در آن محل نمی‌آید چه طالب صادق دران وقت از
بعث احکام او بتمام بیرون می‌آید و از لوازم بشریت خلاص میشود
در آن وقت تجدید وضو اصلا احتیاج ندارد چون اینفقیر حکایت
تمام کرد آنحضرت بغایت عنایت کردند و آن شخص سر نیاز بر قدم مبارک
حضرت نهاد و عذر خواست الغرض حضرت ما رحمة الله علیه اهل سماع بودند اما
مجلس خویش سرود یا مزامیر جایز نداشته‌اند و گاهی نشنیده اند فصل ششم در
ذکر وفات و ذکر تاریخ وفات و مدفن مرقد منور آنحضرت نور الله مرقده
بدانکه چون حضرت ما رحمة الله علیه مرض الموت روداد اینفقیر در خیر
بود کیفیت وفات آنحضرت از ارقام حقائق و معارف آگاه حضرت
یان علام رسول و صوفی الهیار خان و زبانی دیگر یاران که از شاه
یان ایام آمده بودند احسن دریافتم و تحقیق رسانیدم و مفصل در حیز تحریر
آورده ایم بدانکه آنحضرت سه ماه پهلوی مبارک بر بستر مرض و بیماری
ضعف و ناتوانی گذشتند چون بیماری صعوبت داد و مرض روز بروز
شدت گرفت و سقوط طاقت و اشتها گردید آنحضرت از نور باطن
یافتند که عنقریب قدم بر جاده شاهراه کل نفس ذائقة الموت
یاران ست بهم یاران و همیران را جمع فرموده و پند و نصائح

علی قدر مرتبه هر یک ارشاد کردند و بمولوی الملقب بنام حق مقبول دعای او و هر یک سعادت‌اندوز بهره‌مند نمودند و مولوی
الهیار خان را بخرقهٔ خلافت امتیاز کردند اگرچه پیشتر از دو سال در سنه یکهزار و دو صد و
سیزده هجری از خرقهٔ خلافت امتیاز داده بودند از غایت عنایت بنابر عسم از
خرقهٔ مبارک خود وقت آخر ایام بر روی حضار مجلس عطا فرمودند و بخرقه و دستار
خلافت و اجازت ارشاد برگزیده مریدان ذوالاحترام و عمدهٔ خلفاء عالی‌مقام
حضرت میان غلام رسول را که برادر خورد آنحضرت بودند نیز مرحمت فرمودند
و بارشاد طالبان و رهنمونی سالکان امر کردند و چند کلاه و خرقه بیاران
ممتاز خود و پیران خود بطریق تبرک عنایت کردند چنانچه میان فخرالدین و میان
نور احمد و میان شیخ انور و میان عبدالغفور و میان احمد و میان فتح محمد و از یاران
خود چودهری غلام رسول و حاجی ... صاحب که مقبول آنحضرت بودند و میان
غلام محمد و میان جیون که برادرزاده بودند هر یک را موافق قدر او بخرقه و کلاه
ممتاز نمودند و یک پیراهن و کلاه ملبوس برای اینفقیر که در فیض آباد نزد
جناب میان غلام رسول ممدوح حواله کردند و فرمودند که برای امجد علی خان
در فیض آباد خواهند فرستاد اگرچه اینفقیر را پیش از چهار سال در سنه یکهزار و دو صد
و هفده هجری بخرقه و کلاه خلافت سرافراز فرموده بودند چون بر اینفقیر عنایات
بیغایت داشتند بنابر اعتبار و امتیاز از تبرک اخیر و از فضیلت عام خود
محروم نداشتند چنانچه میان غلام رسول ممدوح بعد انتقال آنحضرت
آن تبرک خاص کرامت اختصاص را به فیض آباد نزد اینفقیر فرستادند
و اینفقیر در عرس آنحضرت خرقهٔ کرامت رفقه را در بر کردم و کلاه آسمان جاه را

ت ایشانرا و سر افتخار بفلک و ملک رسانید الغرض آنحضرت بعد عنایت خرقه و کلاه
برکت بنیاد بنصایح و وصیت مشغول شدند و فرمودند که یا ایها الحاضرین بدانید که
آگاه باشید که آنچه ما را از پیر بزرگوار خود تا بحق جل و علی سینه بسینه رسیده
بود علی قدر حوصله شما به شما تعلیم کردیم و آموختیم و آنچه رسم ظاهری که عبارت
از دادن خرقه و کلاه باشد آنهم شما دادیم و از عهده شما بیرون آمدیم که ما
علی الرسول الا البلاغ الحال مجاهده شمامی باید برین خرقه و کلاه تکیه نکنند و غره
نشوید که رسول صلی الله علیه وسلم لفاطمه رضی الله عنها فرمود یا فاطمه لا تتکلی
علی انک انت بنت رسول الله اعملی اعملی اعملی یعنی ای فاطمه تکیه مکن برین
که من بنت رسولم عمل کن عمل کن عمل کن پس ای یاران در هر حال اتباع
سرور انبیا صلی الله علیه وسلم باید کرد و در پیروی حضرات خود کوشش
بلیغ و جهد عظیم باید نمود و در عبادات حق جل و علی بطریق عبودیت باید کوشید
مشغول باید شد و یکدم و یک لحظه از وی غافل و عاطل نباید شد تا گوهر مقصود بدست
آید که من جد و جهد آمده است و اگر بر همین خرقه و کلاه تکیه کردند و جد و جهد ننمودند
وقت را غنیمت نشمردند وقت از دست رفته باز بدست نخواهد آمد
بدانید که پارچه این خرقه و کلاه همانست که از شما خریده بودیم درین پارچه نام
اشتغالی بهمین‌ده نیست بلکه موقوف بر جد و جهد شماست اگر بگفته من عمل
کردید این خلعت و وجاهتست و اگر نه بار گرانست ای یاران قدم درین راه
محکم باید داشت [illegible] تمام باید بود که الاستقامة فوق الکرامة است
[illegible] آیات فارغ شدند و بجانب میان غلام رسول

و همایان چون که برادر خورد ... در کره بوده بودند کی رسانیدند و آنچه اثاث البیت بود بالمناصفه
تقسیم فرمودند و در بین اثنا چند دینار که از کسان کسی قرض بود ادا فرمودند در این
اثنا شخصی بنهایت وجیه گندم گون و بلند قامت و با محاسن سیاه و با پوشاک بازرگانی
در بر بصورت اهل ملتان در رسید و بر در دولت آنحضرت باستار چون با صوفی
البیار خان ملاقات کرد التماس نمود که من از کابل بزیارت آنحضرت آمده ام
با آنحضرت خبر کنید هر چند که مزاج اقدس آنحضرت بنهایت ضعف داشت اما
چار و ناچار عرض کردند که شخصی بیگانه باین شکل و صورت باشتیاق آنحضرت از کابل
آمده است و آرزوی ملازمت دارد و بیرون در ایستاده است فرمودند که
درون طلبند صوفی صاحب حسب الحکم درون طلبیدند و پیش آنحضرت آوردند
چون پیش آنحضرت آمد سلام بجا آورد آنحضرت خیریت پرسیدند و شیرینی
عطا فرمودند و رخصت نمودند از آن باز آن شخص را کسی ندید و پیشتر هم کسی
نمیشناخت الغرض بعد رخصت آن صوفی غیبی یکساعت نگذشته بود
که ندائی انا لله و انا الیه راجعون بگوش الناس بگوش رسید و آن ندای
ناگزیر را بسمع رضا و تسلیم شنیده در غایت شعور و هوشیاری و باشتغال
الا الله و قطع ماسوا الله و بکمال آگاهی و نهایت نسبت مع اللهی چون
عاشقان ذو الاحترام و عارفان بلند مقام بنور شمع ایمان و ببدرقه اسم
اقدس آفریننده جان و جهان آن قطب ربانی و مقبول یزدانی بتاریخ هیژدهم
ربیع الثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست هجری نبوی طریق عقبی طی فرمودند
و بفردوس برین خرامیدند و جان بجانان سپردند و روح ارضوان را از قدوم

گونت از عالم خود منور ساخته و بر چهره کثرت نقاب وحدت کشید بعد انقضاء یکدو ساعت
نعش محفوف رحمت پروردگار آن قطب الارشاد را از رحمت الهی غسل داده به مسجد
بردند علماء بلد و مشائخان عصر و اکابران زمان و جمیع مریدان و مسترشدان و دیگر خاص و
عام شهریان بر آن قطب الارشاد نماز خوانده باحاطه که مجاور مسجد خود و مشتمل همین مصلحت
پیش از چند سال بنا فرموده بودند بردند مطابق سنت سنیه سید المرسلین رسول رب
العالمین صلوات الله والسلام علیه جسد لطیف و جثه شریف آن محبوب یزدانی را در مرقد
منور و مضجع اطهر نهاده بمغفرت سبحانی و رحمت یزدانی سپردند بیت بگرد مرقدت گردیده
باشیم مراد دیده و دل دیده باشیم چون ذات قدسی صفات آنحضرت عاشق ربانی
محبوب سبحانی بودند ای از عالم علوی برآمد بر دل خاص و عام نزول کرده بی اختیار
بر زبان هر یک جاری گشت که دوست بدوست پیوست چنانچه این فقیر را بامداد
ربانی و الهام یزدانی تاریخ وفات آن سلطان ثانی بطریق نوحه بهمین معنی بخاطر گذشت ابیات
خواست امجد ز ایزد متعال سال تاریخ فوت آن حق دوست چون برفت از
جهان سرور دین شاه گفت هاتف رسید دوست بدوست دیگر نوحه آبادانی
چو از دار فنا رفت چگویم کز غمش بر من چها رفت بگفتم از خرد کو قطب اقطاب
بگو با من که او زینجا کجا رفت خرد گفتا الف کم کن ز تاریخ پس آنگه دان که پیش
خدا رفت دیگر در قبای عبا خضر هدایت طلبان جذبه عشق ربودش
سرای فانی گفت رضوان چو گذشت از سر انعام جهان جلد بار بیشد
از مقدم آبادانی دیگر شاه آبادانی که نسب درویش بود از همه شیخ زمانه پیش بود
بابا کن رحلت کرد از دار فنا از غمش عالم همه دلریش بود چونکه پرسیدم ز هاتف گر

سال او گفت با من سر عهد خویش بود دیگر آبادانی شد آن شهنشاه سعید از پی رفتار
بیقرار جنت کشید سال تاریخ آن ز هاتف غیب فرمود که در جنان مخلد گردید
بدانکه تولد آنحضرت در سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بود و رحلت آنحضرت
سنهٔ یکهزار و دوصد و بیست هجریست و عمر شریف آنحضرت شصت و نه سال است
فقیر درین قصیده تاریخ تولد و تاریخ عمر شریف و تاریخ وفات هر سه تاریخ جمع کرده
و تاریخ عمر شریف آنحضرت از اسم مبارک آنحضرت برآورده و آن این ابیات است
شه آبادانی چو آمد در جهان * شد جهان از مقدمش دار الامان * سال مولودش چو جستم
من ز دل * گفت با من این بگویم من عیان * از محمد تو دو حرف آخرین * ضم کنی با آن شه
عرفان نشان * پس بجوی سال مولودش در آن * جلد یابی سال تاریخش از آن * عمر آن
سال تاریخش چو پرسیدم ز غیب * گفت هاتف تو آبادانی بدان * چونکه رخت
او برد و ر دار بقا * سال رحلت را بجستم من ز جان * جان بگوشم از سر الهام گفت * بهر
تاریخش ظهور حق بخوان * تا بکجا گویم ثنا پیر خود * ختم کردم بر دعائش این بیان * یا الهی
حضرت ما را دهی * تو بجنت روضهٔ دار الجنان * هست امجد بندهٔ عاصی تو * دار او را
در محبت جاودان * فصل هفتم در ذکر تعداد اسما خلفاء حضرت [illegible]
بزرگوار ایشان * بدانکه حضرت ما را رحمة الله علیه خلفا بسیار اند اما آنکه ده خلیفهٔ حضرت
و صاحب ارشاد هدایت بنیاد اند درین مختصر ایراد می یابد و آنچه در هدایت خلق الله
و تعلیم ذکر الله بهر یک طالب مسترشد مشغول اند چون این بزرگواران برگزیدگان خدا
اند و مخصوص و مقبول آنحضرت بوده اند ذکر این برگزیدگان بکلم حمید عن
الوجهه فرض عین دانسته لسان عندلیب نطق را در بیان

منشان رطب اللسان و عذب البیان بمیانه ذات شان و از خلفا میان غلام رسول برادر
زادهٔ آنحضرت و صوفی الیار خان ... و حاجی ملهو دهلوی و میرزا حاجی برادرزاده شاه
عالم بلبل شاه و میان کلو دهلوی و حافظ رحمان علی ملتانی و کالی خان ... گانوی
و شیخ امین الزمان ... و میان الله یار گجراتی و این فقیر پر تقصیر ماسوای این بزرگواران
بچند اشخاص دیگر هم اجازت ارشاد داده اند و مریدان آنحضرت هزاران در هزار
بودند اما درین فصل ذکر نه خلفا علیحده علیحده علی التفصیل ارقام می یابد و احوال
این فقیر در باب سیوم مفصل ایراد خواهد یافت اما مجمل بنوک قلم می آرد که این فقیر
پیش از همه یاران بشرف بیعت مشرف شده بود و از فضل ایزدی و از توجه آنحضرت
بیک بیست و نه سال پیش از همه خلفا اجازت ارشاد یافت و بخلعت خلافت و بخرقه
و کلاه ممتاز گشت ذکر میان غلام رسول ... احوال آن برگزیدهٔ رحمان آن مقبول
یزدان از ناز پروردهٔ مرشد کامل آن رهنمای عالم و عامل آن بحر وفا آن کان صفا
آن شمع محفل ابرار آن روشن کننده راز و اسرار آن پیشهٔ بیشهٔ سلوک مقبول حضرت میان غلام
رسول ادام الله بقاءه و افاضه علی المسلمین بلقاه ایشان برادر خورد و خلیفهٔ صاحب
ارشاد آن حضرت اند و حالات عجیبه و آثار غریبه دارند و مشغول بکار و مستغرق الاحوال اند
و در ناز و نعمت پیر بزرگوار خود پرورش یافته اند و طی سلوک در کمال عنایت و الطاف
آنحضرت کرده اند و آنحضرت بغایت محبت و پاس خاطر ایشان میکردند و شکستگی
خاطر شریف ایشان را هرگز روا نمیداشتند و بعد آنحضرت به تلقین سالکان و ارشاد مشغول اند
و هر یک را راه هدایت مینمایند و بمقامی میرسانند چنانچه اکثر مریدان ایشان اهل
حال اند و ایشان قدم بقدم آنحضرت اند و بر جادهٔ سنت پیران خود که اکابر ...

حسب الله است پای استقامت در شهر آمده و کتب بسیاری از دست [illegible] داده و آنها را
مبارک کاغذ میسازند و از وجه قیمت آن وجه کفاف خود میکنند و [illegible]
ساکین می نمایند و عرس شریف آنحضرت بخوبی تمام میکنند و انفاس [illegible]
بر هر خاص و عام اثر عظیم دارد و نظر توجه و قوت جذبه ایشان هوشیارهای عالم است
و هر کس تاب توجه ایشان ندارد و در مجالس سماع حالت و وجد ایشان چنان اثری دارد که
اکثر خویش و بیگانه از خویش میروند و ذائقه بیخودی میچشند و حق تعالی ایشان را الخلق باخلاق
الله و ولی الله آفریده است و بر جادهٔ شریعت و طریقت قدم استقامت داشته اند
و این فقیر را چند ماه پیشتر بشارت خلافت ایشان داده بودند و از نور باطن دریافته
فرموده بودند که آنحضرت شما را الخرقه و کلاه خلافت ممتاز خواهند کرد و آن همچنان
شد الغرض بجمیع صفتها موصوف اند بعد [illegible] آنحضرت با این فقیر در عنایت نامه خود
مقام پند و نصایح مرشد اند این شعر نوشته بودند [illegible] بر می آید
خود بخود آن بیت عیار بیر می آمد این شعر از اثر زبان مبارک ایشان چون :
ناوک دلدوز و آتش جگرسوز در دل آمده منزل این فقیر چنان اثر کرد که از خود خبر
نمانده تا دیر ذائقه بیخودی چشیده و از خویش رفت و تا چند گاه که این شعر بخاطر میگذشت
شعله محبت الهی و شوق و ذوق ناامتناهی از مجمر قلب بر منصه [illegible] بکانون
دماغ میرسید و هر آن جان و دل را می سوخت و از خود میبر بودند این فقیر را
از اثر توجه ایشان میسر است و همچنین ایشان هزاران کرامات و خرق
عادات و صاحب [illegible] چشیده دارند اگر تمامی حالات و کرامات ایشان تحریر
تطویل کلام گردد و [illegible] دفتر دفتر و طومار طومار باید لهذا مختصر [illegible]

نقل و همه یاران مجلس آنحضرت رحمة الله علیه رسیده اند ذکر صفا نوشت و معارف گاه مقبول
ذکر آن صوفی الهیار خان ابن ... بیگ خان رومی از احوال آن مهر سپهر
ولایت آن اختر برج هدایت آن غواص دریای توحید آن مستغرق بحر تجرید و تفرید
آن مخزن راز الهی آن گنجینه اسرار نامتناهی آن سجاده نشین خلوت در انجمن آن مسند آرای
سفر در وطن آن خازن هوش در دم آن راز دار نظر بر قدم آن مفتاح کنوز
خداوندی آن برگزیده سلسله قادری و نقشبندی آن دریای معرفت آن آیه
رحمت آن سرمایه مفلسان آن رهنمای گمرهان آن صوفی با صفا آن عارف با وفا
آن مقبول رحمان شیخ الوقت صوفی الهیار خان سلمه الله تعالی وطن آبا و اجداد
ایشان روم است و تولد ایشان در هندوستان جنت نشان و مسکن و ماوای ایشان
شاهجهان آباد است ایشان در سردار روز گذرانیده اند و بخدمات عمده بادشاهی ممتاز
بوده اند و پدر بزرگوار ایشان نیز بصلاح و تقوی آراسته محب الفقرا و ملاذ ... با جمعیت
و ایشان در نوجوانی و عالم شباب بر دست حضرت ما رحمة الله علیه توبه کرده اند
و پیش از توبه هم با وجود فراغت ظاهری از مکروهات زمانه دور بوده اند و صلاح و تقوی
داشتند و غایت حسن اخلاق بهر کس بی نموده اند اما از لذت فقر ذایقه نداشتند
و بصحبت فقرا بهر کس و لقا ... نه پیوسته بودند چون سعادت ابدی قرین طالع ایشان
شد اتفاق سلطان زمان مجلس صوفیان و نقل شاهجهان لفاتحه عرس اقدس
حضرت غوث الاعظم قطب الاکرم پیر دستگیر سید محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه آراسته بود و آنحضرت را هم دعوت نموده چون ایام عرس حضرت
و دعوت بود بنا بر آن در مجلس شریف تشریف برده بودند استماع

سماع میکردند و دیگر یاران گرداگرد آنحضرت مخمور و مدهوش [illegible] از انوار ذات [illegible]

ذوق و شوق نشسته بودند و این فقیر هم پهلوی راست آنحضرت نشسته بود و از انواع

فیوضات و برکات آن قطب الارشاد مالامال میشد چنانچه از تصرف جذبه و از اثر توجه

آنحضرت چنان مغلوب کمال شده از خویش رفته بود که از خود هیچ آگاهی نداشت و چنان

شوریده حال و مغلوب الاحوال گشته که با دیدهٔ اشکبار و دل بیقرار بر زمین میطپید و گاهی

بر آنحضرت می افتاد و گاهی از آنحضرت میجست و گاهی آنحضرت را بخود میکشید و گاهی بسوی

یاران میدوید و گاهی بر خاک میغلطید و دیگر احضار مجلس را چه از خویش و چه از

بیگانه از اثر جذبهٔ آنحضرت با یکدیگر آگاهی نبود و آه و فغان اهل محفل بر

فلک رسیده بود که ناگهان آلهیار خان برهنمونی طالع سعید همراه برادر خورد خود [illegible]

خان بزیارت آنحضرت آمدند و [illegible]

مطرب این مستزاد میخواندند و سرود و سکر [illegible] آن کیفیت که تقریر کنند حال گدا [illegible]

حضرت شاهی [illegible] از غلغل بلبل چه خبر باد صبا را خبر ناله و آهی [illegible] و خاطر مبارک

آن حضرت بر استماع این مستزاد متوجه بود که ناگهان نظر مبشر آثار آنحضرت

بر ایشان افتاد و بمجرد وقوع آن نظر اکسیر اثر ایشان از خویش رفتند و آن حضرت

بکمال توجه بخود کشیدند و بکنار گرفتند و بهوش شان ربودند و از اثر [illegible] تا گریه [illegible]

و از همان زمان مقبول نظر کیمیا اثر گردیدند چون جان و دل ایشان لذت [illegible]

خودی دیده و ذائقه نعمت ابدی چشیده و با دولت تجلیات [...] مشرف [illegible]

ذات هم آغوش گشت قرار از دل بیقرار رخت بربست و سکون جان و [illegible]

دل جا بزیر قدم کرامت لزوم آنحضرت نماند چونکه جذبه [illegible]

ناچار ایشان در جستجو در عرض نمودند که چیزی بمواظبت آن مراد او ادعیه ارشاد فرمایند که
باشتغال آن سعادت حاصل کنیم آنحضرت ازین کلام محبت انجام بغایت خورسند شدند
و فرمودند که الحمد لله شما هم با نام آنحضرت و علی محبت و شوق دارید لیکن استغفر سوای
یکنام حق جل و علی چیزی دیگر نمیدانند استغفر مودند و بخلوت بردند و ارشاد کردند که
امشب وضو کنید غسل نمائید و جامه نو پوشید و خود را معطر سازید و دو رکعت نماز
نفل خوانید و رو بقبله نهید و بر زمین بخسپید و منتظر الهام ربانی و انعام یزدانی
باشید و صد بار سوره اخلاص مع تسمیه و یازده یازده بار اول و آخر درود بخوانید و بخواب
روید هرچه از عالم غیب رو نماید بمن بگوئید تا حسب آن عمل کنم و بتعلیم شما پردازم این ارشاد
کردند و رخصت نمودند صوفی صاحب موصوف میفرمایند که حسب الحکم آنحضرت همچنان
کردم آخر شب که وقت فتوح سالکان و اخذ نعمت طالبان است دیدم که بادشاهی
بر تخت شاهی نشسته در خانه من آمده و درون محل رفته و اینجانب هم کسی و لوای خانه چه
خرد و چه بزرگ دست بسته ایستاده اند ناگهان آن شاه ذو الاحترام رو بجانب والده
ماجده من کرده میفرمایند که من چیزی پیش خود دارم و میخواهم که بکسی عطا کنم تا او بیرون
برده تقسیم نماید و بمردمان رساند والده ماجده مارا تجویز کرده بحضور عرض کردند که لایق
اینکار این است که فرمودند بسیار خوب مستحسن است باز بسوی من نظر کرده پیش طلبیدند و
من بروی بردی تخت ایستاده ام ناگهان آنشاه والا جاه از هر دو جانب تخت دو بدره
زر برداشت و مرا فرمود که بگیر و بکشاده [illegible] و من چون حسب الحکم بغل واکردم آن هر دو
بدره زر در بغل من نهاد و فرمود که بیرون رو و این را تقسیم کن چون [illegible] برآمدم
[illegible] آیات از توجه القطب الارشاد شب معاینه کردم علی الصباح نزد آنحضرت آمده

تمامی کیفیت اظهار کردم چون همه احوال عرض نمودم وقت آنحضرت خوش شد و در قلب
سرور و ذوق در آمد و بکمال فرحت و انبساط فرمودند که شما را مبارک باد که این دولت
و سعادت سرمدی نصیب شما هم گردید چون معلوم گردید که آن شاه والا جاه محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بوده و آن هر دو بدره زر هر دو سلسله قادریه و نقشبندیه بودند الغرض بعد ایام
بشرف بیعت مشرف شدند و مقبول آنحضرت گردیدند و آنحضرت انواع توجهات بحال
مبارک ایشان مبذول داشتند و تربیت میفرمودند آخر الامر بخرقه و کلاه خلافت ممتاز گشتند و قبل
رحلت یاران خاص را سپرد ایشان نمودند و بعد انتقال آنحضرت رحمة الله علیه
مردمان در بیعت ایشان مشرف شده اند و کیفیتی و حالاتی و ذوقی و شوقی حاصل
و ایشان بجای آنحضرت بدعوت خلق الله و تعلیم ذکر الله مشغول اند چونکه سنت
پیران ما بر آن رفته است که کسب کمالات در روزگار ظاهر را از دست نمیدهند
آن دست بکار و دل بیار میباشند و روزگار ظاهری تا حال از دست نداده اند
نهایت با برکت و کرامت اند و اکثر از دیده باطن زیارت رسول صلی الله علیه و سلم
حضرات طریقه خود نموده اند و از توجه ایشان بعضی مسترشدین ایشان را این نعمت
نیز حاصل شده است کرامت خرق عادات ایشان بسیار است اگر شرح کنم تطویل
گردد چونکه ذات با برکات ایشان مقبول نظر آنحضرت بود و آنحضرت مدح ایشان
میفرمودند چون آنحضرت مداح ایشان بودند این فقیر را چه یارا که زبان پر عصیان
خود را در مدح ایشان کشاید و ثنای ایشان گوید لاچار و ناچار بدعای آنحضرت
کردیم ذکر ... حاجی ... سلمه الله ... از ...
بهر ... از آن مقبول ... نامداران سرمست جام محبت آن خمر خمخانه مود[illegible]

۱۲۹

چراغ دودمان ولایت آن شمع شبستان کرامت آگاه حاجی الحرمین ... الحرمین الشریفین
ن خلوت نشین کلبهٔ بحر عرفان گوشه گزین حجرهٔ تفرید آن رونق افزای محفل موحدین شمع
بزم افروز مجلس موحدین آگاه اسرار خفی و جلی حاجی الحرمین حاجی ملهو دهلوی
سلمهم الله تعالی ایشان بر دست حضرت ... رحمة الله علیه توبه کرده اند و خرقهٔ فقر و
تصوف از آنحضرت یافته اند وطن شریف ایشان هندوستان جنت نشان است
ایشان از میرزایان هندوستان و از اکابرزاده و عمدهٔ روزگار بودند و بغایت
حق پرست و خداشناس اند و بغایت ظریف و خوش طبع و نازک مزاج و بسیار بلند
استعداد و عالی همت اند یکی بیان از عالی همتی ایشان اینست که روزی با دوستان
بصحبت در عین شباب و نوجوانی نشسته بودند و با همدیگر کلام ظریف و لطیف
بطرز میرزایانه و جوانانه میکردند که سخن در سفر حج افتاد و یکی از آنمیان گفت که میرزای
شما که چنین سخنها میگویند که شما هم گویا بکعبه رفته حاجی خواهند شد ازین سخن غیرت
اسلام دامنگیر قبای همت ایشان گشت با وجود اینقدر نازپروردی و نازک
ی همانوقت و از همانجای اطلاع همه خویش و بیگانه و یار و اغیار بیرون آمدند و
توکل بر خدای عز و جل نمودند و در سفر حجاز نهادند و بسوی کعبه تنها و پیاده پا روان
شدند چونکه بلند استعدادی و عالی همتی رفیق شفیق و یار غار ایشان بود بعد
طی منازل و مراحل و قطع مصائب و شدائد دریا و هامون و کوه و بیابان بی سر و پای
... بکعبهٔ شریفه زاد الله شرفها ... رسیدند چنانچه گفته اند ... هیچکسی که نتوان ره نبرد
... بپای او ... رد ... بکوی او ... و دیگری گفته ... اگر
... در آر داد دل از پا آخرش ... رسیدم الغرض ...

رسیدند و طواف کعبه نمودند و حج بیت الله کردند و هفت سال در آنجا ماندند و باز
دیده خود را بخاک پاک مرقد مقدس سرور انبیا صلی الله علیه وسلم که کحل الجواهر
الابصار است مکحول و منور ساختند و جبین عجز و مسکنت خویش را بر آستانه عرش
نشانه آن درگاه خلایق پناه فرسودند و به دیگر زیارات مرقد انبیا و اولیا نور الله مرقدهم
سعادت ابدی و دولت سرمدی حاصل ساختند و بعد از آن مراجعت بهندوستان
نموده بکمال خوبی بکشمیر و ماوای خود نزول آوردند و در اثنای آن با مشایخ و بزرگان
آن دیار و با فقرا یان بیشمار ملاقاتها کردند و دو سال در بیت الله در خدمت عارف
بالله سید صفی الله ماندند و خدمتها میکردند اما آنچه میجستند نیافتند چون از آنجا مراجعت
نمودند و در لکهنه رسیدند در آنجا بزرگی بود عارف کامل مسمی بنصیب شاه در خدمت ایشان
پیوستند و دو سال در آنجا ماندند و خدمتها نمودند و اطاعتها کردند اما گوهر مقصود بدست
مراد نیاوردند روزی شاه صاحب موصوف از نور باطن دریافتند و با ایشان فرمودند که
بابا نصیبه شما در هندوستان است در اینجا نیست اگر حصول این نعمت عظمی میخواهید به
هندوستان روید که در اینجا بجز مشقت سودی نیست الغرض چون از خدمت ایشان
مرخص شده بهندوستان آمدند اول در خدمت فیض درجت قطب العارفین مولانا فخر الدین
رحمة الله علیه بزیارت پابوس رفتند و سعادت دارین از شرف صحبت آنحضرت
حاصل ساختند و تا چندگاه بآرزوی بیعت جناب ایشان حاضر شدند و عادت
آنحضرت بود که هرگاه ایشان در خدمت [illegible] میرسیدند آنحضرت نام می پرسیدند
روزی [illegible] حاضر [illegible] ایشان گذشت که من قبل از سفر حجاز رسیده و ارادت [illegible] گرفتم اکنون
که بعد چند سال آمدم و اکنون جوان شدم هر روز نام مرا فراموش میکنند و عبارت [illegible]

و صحبه انوار ارادت و بندگی جدید دارند همیشه عنایات بیکران در حق
ایشان مبذول میداشتند و خبر حالاتش می پرسیدند تا آنکه این خطره بخاطر
ایشان خطور کرد ناگهان آنحضرت رو بجانب ایشان کرده فرمودند که میان
ما و شما نسبت کما دارند و مناسبت شما با ما نیست ازین سخن آنحضرت دل
ایشان بدرد آمد و خاطرم سرگشت دانستم که نصیبه ما درینجا نیست افسرده و پژمرده
از حضرت مرخص شده بخانه آمدم چونکه نصیبه ایشان در خوان الوان نعمت حضرت
... رحمة الله علیه بود دیگر در ایام برنموفی طالع سعید همراه صوفی اللهیار خان نزد
حضرت ... رحمة الله علیه آمدند و سعادت ملازمت حاصل ساختند و آنحضرت بکمال
... عنایات پیش آمدند و همانوقت مقبول نظر خود گردانیدند و نسبت باطن ...
... گشته بودند و دل ایشان ربوده ... از چندی آرزوی بیعت کردند
آنحضرت کیفیت حال ایشان از نور باطن دریافته بودند عرضش قبول
نمودند و به بیعت گرفتند و داخل طریقه علیه قادریه نمودند و بانواع عنایات
... میکردند و ایشان هم عاشق روی آنحضرت بودند و یکلحظه بی آنحضرت
آرام و سکون نداشتند حتی که رضای آنحضرت رضای ایشان شد و رضای ایشان
رضای آنحضرت گردید با وجود شرف صحبت و حصول نعمت مدام آرزوی حج بیت
داشتند و از غلبه شوق اکثر از آنحضرت اجازت سفر حجاز میخواستند آنحضرت
... سفر مینمودند ... بیت الله دارم انشاء الله تعالی
... با سفر خواهیم کرد ... درگاه ایشان اجازت سفر حجاز میخواستند همین قسم
... فرمودند تا که ... روزی غلبه شوق زیاده شد و آتش شوق دوبالا

بود بکردر

گشتند از آنحضرت بعجز و الحاح رخصت خواستند اگرچه آنحضرت از خصوصیات ایشان
بجهت اتمام سلوک که هنوز بکلی طی سلوک نکرده بودند ناگوار خاطر مبارک بود
چون ایشان بالتجاء و الحاح عرض کردند و آنحضرت نیز از نور باطن دریافتند که ایشانرا
بغیر بار بحجره سکون خاطر و آرام جان در اینجا نخواهند شد ناچار بحسب تربیت ضرورت
اجازت دادند اما توجه خاطر ملکوت ناظر آنحضرت بتصرف جذبه بمراجعت دیگر داشته ایشان
را متوجه حال ایشان بوده بار بار با حضار مجلس میفرمودند که اگرچه حاجیصاحب بغلبه
شوق و استیلای اشتیاق سفر حجاز کرده اند لیکن چون بمنزل خواهند رسید طاقت
رفتن نخواهند یافت الغرض چون ایشان بسکندراباد رسیدند در بازار با مجذوبی سر
و عور ناگهان ملاقات شد چون نظر آن مجذوب بر ایشان افتاد بی اختیار این
شعر بایشان گفتن آغاز نهاد بیت یار در خانه و من گرد جهان میگردم آب در
کوزه و من تشنه لبان میگردم از استماع این شعر آتشی در نهاد ایشان افتاد و
دانستند که تنبیه الهی در رسید لهذا از خویش رفتند و گریه و زاری آغاز کردند و ناله و
فغان کشیدند و خاطر از سفر باز داشتند و قدم از رفتن باز ماندند و اینهمه تصرف و قوه
جذبه آنحضرت بود و پس چار و ناچار سراسیمه وار با دل بیقرار و دیده اشکبار از همانجا بر
گشتند و روی بسوی کعبه حقیقی نهادند و آنحضرت آنجا بیاران میفرمودند که حاجیصاحب
طاقت رفتن نیافتند از اثنای راه برگشته می آیند این سخن بر زبان آنحضرت جاری
بود که ناگهان حاجیصاحب با جگر سوخته [illegible] گریان و [illegible] واقف
خبر آنحضرت و اینمصرعه بزبان حال گویان ع بگرد کعبه گردم یا بکوی یار من کعبه است
از در در آمدند چون آواز ناله حزین ایشان بگوش الهام نیوش آنحضرت در

...اِن فرمودند که اینک به بینید که حاجی صاحب آمدند و چون چشم مبارک آنحضرت بر روی
ایشان افتاد تبسم کردند و فرمودند که مرحبا مرحبا خوش آمدید وقت ما را خوش
کردید از این سخن آتش عشق و محبت ایشان دو بالا گشت و از خویش رفتند
...افغان بر داشتند چون بعد دیری با قافله در آمدند ماجرای گذشته خود می
...عرض نمودند و عفو خواستند و عذرها کردند و از ان باز تا حیات آنحضرت زیر
قدم کرامت لزوم بودند و سوای آنحضرت مقصودی و مطلبی نداشتند و از کعبه
مقصود و مطلوب از کعبه بود از کعبه حقیقی همین جا یافتند و وقت آخر آنحضرت
...خرقه و کلاه خلافت سرافراز فرمودند و اجازت ارشاد دادند و فرمودند که
بعد مرگ قبر ایشان قریب قبر من خواهد کرد و رضای ایشان رضای
من خواهند دانست بعد انتقال آنحضرت تعلیم طالبان و ارشاد مسترشدان
مشغول شدند چونکه ایشان عاشق روی آنحضرت بودند و مرتبه فنا فی الشیخ داشتند
الحال هم مدام بر مرقد منور آنحضرت نور الله مرقده حاضر می مانند و حالات عجیب و کرامات
غریب دارند مرتبه ایشان از ان بالاتر است که اینفقیر هیچمدان مدح و ثنای ایشان
تلم آرد و به تحریر در آورد میرزا حاجی صاحب ... سلمه الله تعالی
... وصال آنحضرت ... جلال آن بادشاه اهل حقیقت آن خسرو اهل طریقت
... کرامت آن شمع شبستان هدایت آنحضرت ... دهان ... و فان
... کرم و احسان ... حضرت میرزا حاجی سلمهم الله تعالی
... ایشان با قطب السلطنت امیر تیمور گورکانی
... زاده جنت مکانی شاه عالم اند و نیز نسبت ...

با اولیا ارادت داشته‌اند به برکت حضرت ما رحمة الله علیه در اوایل جوانی توبه کرده داخل طریقهٔ علیه
قادریه شده‌اند و جناب ایشان به برکت صلاح و تقوی آراسته و بظاهر و باطن پیراسته
مشغول الحال مستغرق الاحوال اند با حضور و آگاهی و نسبت مع اللهی بیدار و با ذوق و
قلبی و زمانی بهوشیار و آنحضرت ایشان را بعنایات بی‌نهایات تربیت فرموده‌اند و انواع
توجهات مبذول میداشتند و در اندک زمانی طی سلوک کنانیده‌اند و وقت آخر اجازت
ارشاد داده‌اند و تربیت همه مریدان قلعه و محل معلای شاهی را بر ذمهٔ ایشان داشته‌اند
و ایشان خلیفه صاحب ارشاد آنحضرت اند و بعد آنحضرت در تربیت و تعلیم مسترشدان
مشغول اند و توجه ایشان اثر عظیم دارد نقل است که چون آنحضرت را سفر عقبی نزدیک
رسید هریک را که لایق ارشاد بود اجازت ارشاد دادند و بخرقه و کلاه خلافت
ممتاز کردند چون ذکر ایشان بمیان آمد بصوفی الهیار خان فرمودند که مثال اجازت
ارشاد بنام میرزا حاجی بنویسند که اجازت ارشاد بایشان دادیم و همه مریدان
و مستوران قلعهٔ مبارک را چه عورات و چه ذکور و چه بادشاهزاده و چه دیگران همه را
بتربیت ایشان سپردیم چنانچه بحسب ارشاد هدایت بنیاد صوفی صاحب مثال نوشته
بحضور آوردند آنحضرت رومال نیلگون خود را برداشته بدست صوفی صاحب دادند و
فرمودند که رومال نیلگون ما را بجای خرقه و کلاه مع مثال بفرستید اتفاقاً در گوشه
رومال مذکور یک قلمتراش بسته بود صوفی صاحب خواستند که قلمتراش را از رومال
کرده بگیرند ناگهان چشم مبارک آنحضرت بر آن افتاد فرمودند که صوفی صاحب خلعت
سلاطین است بی یراق نمی باید پس باید که همه قلمتراش [illegible] رسید چنانچه موجب حکم
آنحضرت بمجالس قدسیه فرستادند و نیز ارشاد فرمودند که خرقه بنام دیگر مسترشدان

ایشان اطاعت بر بقیه یار و میر دانند من بجای ابوالحسن را مرزا حاجی را که شنیده بارگاه
مردان بند و آنچه عقده در طریقه پس آید رجوع بایشان کنند و تعلیم تمام حل جمیع
ایشان شوند ازان بار بانوار ایشان در تربیه و قریب و از غلبه محبت اشتیاقی
بآن آنحضرت بظاهر و باطن و صورت سیرت آنحضرت پیدا کرده اند حق سبحانه تعالی
از محبت و شوق و ذوق خود باتباع سرور کائنات صلی الله علیه و سلم عتاب نعمت
حضرات خود رحمة الله علیهم اجمعین بحق برگزیدگان خود ملطف الخفی و الحلی دارا و بالنبی
و اله الا مجاز ... کلو ... ایشان مقبول خدا ایشان تارک دنیا آن مستغرق بحر تفرید آن
بحر توحید آن جامع الکمالات صوری و معنوی شیخ کلو دهلوی علیه الرحمة
و الغفران ایشان شیخ صدیقی بودند و با حضرت ما رحمة الله علیه صحبت داشتند
و تمام سلوک در خدمت آنحضرت کرده اند و اجازت ارشاد و کلاه خلافت
ازان حضرت یافته اند نهایت مستغرق الحال و مغلوب الاحوال بودند و نسبت مع الله
بدرجه داشتند که لیل و نهار مستغرق دریای وحدت می بودند و هرگز در دیده
حق بین گنجایش کثرت نمانده بود چنانکه هرجا که قدم می نهادند سجده میکردند و
هرگز امید بدیدند سر سجود می نهادند و اگر آواز کسی بگوش میرسید از خود میرفتند و های
های میگریستند و میگفتند که اینهم آواز نست روزی نزد آنحضرت نشسته بودند
که ناگهان از پس دیوار آواز خر بگوش ایشان رسید و زمام اختیار از دست رفت
... پای خر افتادند و زار زار میگریستند و گرد اگر خر میگردیدند
... که ... آواز ... گفت و بر زمین میغلطیدند فی الحقیقت
... ه از زبان ناقوس صاحب دلان نشنا شند آواز اشتبا ...

واکثر این احوال هست که تا دو دو پاس بول نمیکردند و از احتیاج بول میگریستند و می
گفتند که همه جا نقش الله است کجا بول کنم چون بسیار عاجز میشدند آنحضرت شفقت نمودند
که میان کلو تو هم از آن نقش خالی نه و همان نقشی بلکه هر جا و همه جا همان نقش است تو در
یک نقش بند شو که حضرات ما علیهم الرحمة والغفران نقشبند اند ولی بند این نقش
نمیشوند و همه نقوش را یک نقش میپندارند و بدان که همه نقوش در یک نقش اند بزرگی خوب گفته است
همه اندر زمن میتوان دید که تو طفلی و خانه رنگین است از این اندرز آنحضرت
با فاقه می در آمدند و بول میکردند نقل است که روزی اهل چنبر چنبر میکوفتند
و از چنبر رنگ گوش ایشان رسید ناگهان برخاستند و سر خود را از زیر چنبر …
به آواز بلند میگفتند که اینهم آواز نقش است و هیچ از خود خبر نداشتند اگر چه اهل چنبر
چنبر میکوفتند اما ایشان را صدمه و ضرری نرسید مردمان آنجا معاینه کرده
دویدند و از زیر چنبر برآورده نزد آنحضرت آوردند چون نظر مبارک آنحضرت
بر ایشان افتاد چشم پر آب شدند و این دوهره بر زبان مبارک راندند و فرمودند
که میان کلو دوهره جو هر مری تو هم مرن مانتر مری بلای … لچی کبر و کانا لکا نامری
نه مارا جائی … و چنبر را هند آنرا میگویند که ثالث و غیره که مادهٔ کاغذ است
از آن میکوبند و آن چوبی است طویل و سرش خم و دراز هستند آن آهن میچسپانند و
زیرش سنگ مینهند و ضربش بحدی ضربیست که اگر فی المثل اینرا زیر ضرب آن جسم
ریزه ریزه گردد چه جائیکه گوشت انسان الغرض همچنین حالات عجیبه و غریبه بسیار
داشتند وفات ایشان در سنه یکهزار و یکصد … و … است تاریخ است نور الله
مرقده ذکر حافظ اصالح آن مقبول خدا آن برگزیده حق جل و علا

آن سالک مسلک طریقت آگاهی رهبر و شاهراه شریعت آن برگزیدهٔ رحمان
آن حافظ قرآن آخوند میر ابراهیم حنفی وجلی حافظ احسان علی ملتانی روزی از شهر
ملتانی بعد طی مسافات و اروی شهر شاهجهان آباد شدند چون طالب حق
جستجوی اعلی بودند و بطلب حق از خانه بیرون آمده بودند جویان جویان
برقوال کمن جد و جهد نزد حضرت یار محمد رحمة الله علیه رسیدند و پابوس حاصل
ساختند آنحضرت بکبیر و مصافحه از زور باطن دل ایشان ربودند و چنان
التفاتی فرمودند که ایشان از خود خبر نماندند و بیهوش شده بر زمین افتادند و بهر
حالتی که مقاصدی که در تمام عالم گردیده بودند و آن حاصل نشده بود در اندک
زمانی بقدم اول از بن تجلیات الهی بدست آوردند الغرض چندی بخدمت حاضر ماندند
آخر الامر به بیعت مشرف شدند و داخل سلسلهٔ علیهٔ قادریه گردیدند آنحضرت
بکمال الطاف و عنایات نزد خود داشتند و تربیت میفرمودند در عرصهٔ قلیل
بصفت سلوک طی کرد و باز از آنحضرت رخصت شده بوطن خود رفت بار
دیگر شخصی دیگر را که حاکم نام داشت همراه آورد و از آنحضرت بیعت کنانیدند
آنحضرت به تربیت او را سپرد ایشان فرمودند و نسبت کشفی در اندک
زمانی خوب بهم رسیده بود و از نسبت ملاء اعلی هم آگاهی داشت و بارها
از زیارت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و پیران طریقت خود رضوان
الله تعالی علیهم مشرف شده بود روزی بی اجازت آنحضرت کسی را
تعلیم ذکر کرد و آنحضرت را معلوم شد خاطر مبارک آنحضرت منغص
گردید یکمرتبه آنچه پیدا کرده بود سلب شد و متحیر گردید زار و بیزار افغان

و خیران نزد این فقیر آمد و ماجرای خود گفت که این فقیر گستاخی بی اجازت
آنحضرت بوقوع آمد و موجب ملال خاطر مبارک آنحضرت شده و از آنجا
در خدمت بهم رسانیده بودم یکبار از لوح ضمیرم شسته شد و متحیر گر
هیچ ذوقی و لذتی و سروری و محبتی در دل نماند و نمی یابم بهر قسم عفو جرا
از آنحضرت کنانند این فقیر را بر حال او ترحم آمد و دانستم که آخر مقبول نظر آ
حضرت بود برخاستم و نزد آنحضرت رفتم و او را بر پای آنحضرت انداختم و عف
تقصیرات کنانیدم همان زمان آنحضرت از نظر توجه دیدند و دست حق
خود را بر سینه او مالیدند ناگهان دریای ذوق و شوق بجوشش آمد و تا
بحالت بیخودی ماند بعد افاقه آنحضرت فرمودند که میان آن سالک الطاف و
تعلیم خلق الله میخواهد بسیار خوب و مستحسن است این فقیر بودند و برخاسته بح
تشریف بردند و یک کلاه ملبوس آوردند و بر سر او نهادند و چیزی بگوش
گفتند که حالت او متغیر شد بعد افاقه رخصت فرمودند و گفتند که برو نا
خدا را از طالبان حق دریغ ندارد و هر چه ترا عقده پیش آید باز نزد من بی
و آنچه از سلوک باقی مانده است با تمام رسان بعد آنحضرت رحمة الله ع
دریافت شغلی که طرف قصبه امروهه جلیا کشید و مجاهده شاق نمود و جاه و کا
او درست گردید و چند کسان بر دست او بیعت نمودند ولی خو
اجازت سلسله برگزین نقشبندیه از صوفی الهیار خان گرفتی
ذکر کمالات آن عاشق یزدان ابن محبوب رحمان آن
برنده عشق و بلا آن راضی شونده قضا و رضا آن طالب مراد

ترک دنیا آن صاحب عرفان شیخ الوقت کمالجان لهنگانوی و لهنگانو
قریه ایست در نواح لکهنو ایشان بیعت از حضرت تاج رحمة الله علیه دارند و
خرقه نیز از آنحضرت یافته اند مرد بزرگ صاحب کمال اند و عمده روزگار بودند
ترک روزگار کرده در لهنگانو جهت معاش وجه حلال قلبه رانی اختیار کرده
اند در بر یک لوله گاهی می باشند و نهایت کشف تند دارند چنانچه روزی
میر محمد هاشم سند هیلوی به پیش ایشان رفتند بمجرد ملاقات فرمودند که میان
محمد هاشم بیائید و امروز نزد ما باشند یکروز دیگر نیز باقی کردند و رخصت نمودند چند
که پیش ازین گاهی میان محمد هاشم را ندیده بودند نهایت مغلوب
الاحوال اند و با کسی ملاقات ندارند و از صحبت خلق بغایت اجتناب
میکنند بلکه از صحبت خلق گریزان اند و چنان عاشق روی آنحضرت اند
که اگر کسی نام آنحضرت میگیرد نعره میزنند و از خویش میروند و بالفعل در
لهنگانو تشریف دارند خلوت نشین کلیه تجرید و تفرید اند سلمه الله تعالی
ذکر شیخ امین البرهان و سیوی الهمدم نسیم وصال آن محرم حریم
ذو الجلال آن نونهال باغ حقیقت آن شمع شبستان طریقت آن
غواص دریای شریعت آن آشنای معرفت آن مقبول یزدان
شیخ امین البرهان السیوی سلمهم الله تعالی ایشان مرد عابد اند و از
حضرت [illegible] بیعت دارند و طی سلوک در خدمت آنحضرت کرده اند
خرقه از آنحضرت یافته اند مردی عابد و زاهد و صایم الدهر و قائم اللیل
اند نهایت مستغرق الحال و مغلوب الاحوال اند نسبت مع اللهی و

و نسبت عشقی نهایت دارند و بتعلیم طالبان و مسترشدان مشغول اند اکثر مریدان ایشان

اهل نسبت و صاحب ذوق و شوق اند و حالات عجیبه غریبه دارند و در [illegible] سکونت

اختیار کرده اند و اسیون قریه ایست در نواح لکنئو کرامات ایشان بسیار است

ذکر شیخ الله دیا گجراتی از احوال آن شاهباز بلند پرواز حقیقت آن [illegible]

سیر طریقت آن شهسوار میدان مجاهده آن مبارز رزمگاه مشاهده آن [illegible]

تفریدان زنده اصحاب تجرید آن مظهر تجلیات ذاتی شیخ الله دیا گجراتی رحمة الله

ایشان از اربعین از حضرت ما رحمة الله علیه است و خرقه خلافت و اجازت دارند و از

سلسله نقشبندیه نیز از آنحضرت یافته اند و خلیفه صاحب ارشاد آنحضرت اند

زاهد و عابد و متقی و پرهیزگار اند و اتمام سلوک از آنحضرت کرده اند چون آنحضرت

ایشان را اتمام سلوک رسانیده اند و از تربیت ایشان فارغ شدند بهدایت

خلق الله امر فرمودند و خرقه و کلاه خلافت عطا فرمودند و بگجرات رخصت نمودند

و هدایت اهل آنجا بر ذمه ایشان داشتند الحال در گجرات تشریف دارند

هزار مردم خاص و عام بر دست ایشان توبه کرده بمطلب میرسیدند و از سلسله

قادریه و برگزیده به نقشبندیه ممتاز اند کرامات و خرق عادات او [illegible]

است باید دانست که ماسوای این خلفا آنحضرت بدیگر اشخاص [illegible]

اجازت ارشاد داده اند مثل میان فتح محمد و میان معز الدین و میان [illegible]

[illegible] که آنحضرت ایشان را نهایت دوست داشتند [illegible] اجازت

داده اند و ایشان همه صاحب تقوی و طهارت اند و با حق تعالی [illegible]

و لطایف و مقامات در صحبت حضرت ما رحمة الله علیه طی کرده اند

دیدت از آنحضرت نموده‌اند و صحبت فیض‌درجت حضرت ایشان رحمة الله علیه را
نیز دریافته‌اند و بغایت مرد بابرکت‌اند و صحبت ایشان اثری عظیم دارد
فصل سیوم در ذکر بیان رهنمونی و مدد ابدی حق جل علا و بامداد سرور انبیا
صلی الله علیه وسلم از ابتدای سن تمیز این حقیر تا انتهای کار و لیقدت مستفیض
شدن در خدمت آنحضرت و بیعت گرفتن و تربیت یافتن از آنحضرت
رحمة الله علیه و از خرقه و کلاه سرفراز شدن از آنحضرت و رخصت نمودن آنحضرت
بفیض آباد و تربیت فرمودن آنحضرت بیخ بدانکه چون این فقیر از خوردسالگی بسن چهار
سالگی رسید و لایق خواندن گردید بزرگان فقیر خواستند که بسم الله آغاز کنانند
چون سعادت ابدی و دولت سرمدی نصیب ما بود و اتفاقاً اول تعلیم بسم الله
این فقیر شیخ الوقت و اولیاء زمان زنده العارفین قدوة الواصلین مقبول درگاه
کریم حضرت شاه عبد الحکیم النقشبندی قدس الله سره فرمودند و این فقیر نام الله تعالی
را جلت شانه اول از اولیاء الله آغاز نموده و آموخته است چون نوبت خواندن
کلام الله رسید تعلیم قرآن مجید جناب مستطاب سردفتر ارباب توحید سر حلقهٔ
اصحاب تجرید و تفرید امام سنن نبوی مقتدای حقیقت مصطفوی چراغ دودمان
کشف و کرامت شمع شبستان دین و ملت قطب الزمان حضرت خلیفه عبد
الرحمن النقشبندی مخدوم اعظمی رحمة الله که ایشان قطب وقت خویش بودند
و خرق عادات و کرامات هزاران هزار داشتند سیپاره کلام الله
از دست مبارک خود می نوشتند و باین فقیر میدادند و تا مدت تعلیم
قرآن شریف باین فقیر میفرمودند و بعد انتقال آنحضرت بدیگر اخوند صاحب

فضل و کمال تعلیم شده‌ایم اما اثر صحبت آنحضرت و برکت تعلیم آن قدوة ابرار حرزجان
اینفقیر بود چون بدوازده سالگی رسیدیم خاطر در تقید صوم و صلواة و جمعه جا
صحبت اهل صلاح مستعد و مشغول گردید اما بسبب طفولیت که الصبی صبی ولو کان
نبیا با اطفال همسن بازی میکردیم و بلهو لعب مشغول میشدیم و عادتی داشتیم که
کدام طوری بر درخت نشسته میدیدیم و سنگ میزدیم و او را می انداختیم و در سنگ
زدن مهارتی شده بود که هرگز خطا نمیکردیم چون وقت سعادت ابدی در رسید
و شمس هدایت از مشرق یهدی من یشاء طالع و لامع گردید و انوار رهنمونی محمد رسول
الله صلی الله علیه و سلم متجلی گشت شبی بخواب دیدم که در خانه باغ حویلی خود بر درخت
فاخته نشسته است و دامنم پر از سنگ است و میخواهم که بفاخته سنگی زنم و مستعد انداز
شدم که ناگهان دیدم که آفتاب عالمتاب جمال جهان آرای محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم از اوج هدایت طلوع نمود دیدم که از سوی قبله پیش روی من
برکرده و ردای رنگین بالای برزدی بر دوش قدس آغوش انداخته خرامان خرامان
تشریف می آرند چون نزدیک اینفقیر رسیدند از زبان گوهرفشان خود فرمودند
که سنگ از دامن بریز و بار دیگر سنگ مزن که ترا بسنگ زدن نیافریده‌اند
بلکه بکار دیگر آفریده‌اند چون کلام خدا و رسول خدا حجت است پس آنحضرت
و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فرمودند الغرض از ارشاد هدایت
بنیاد آن سرور انبیا صلی الله علیه و سلم اینفقیر را دو چیز حاصل شده یکی آنکه
از سهام آنسرور در خاطرم خیال تاثیر کرد که فی الفور سنگ از دامن بریختم و چون
بیدار شدم و صبح برخاستم دیدم که بالکلیه خاطر از سنگ انداختن متنفر گشت

سنگ زدن اصلاً نمی‌شد بلکه چنان محو گشته که از آن بار گاهی تا الی الآن
دامن را بسنگ آشنا نکرده‌ام و گاهی سنگ نزده‌ام و اگر اتفاقاً بجنب
... سنگ می‌انداختم همان وقت از دست شانه و ساعد بهم می‌رسید و بیم
آتش جذبهٔ الهی مارا در ربوده و نار اشتیاق صحبت فقرا و اولیا در کانون
سینه من افتاد و دل و جان را بسوخت و قرار در دل بیقرار نرسید و از هر جا به هر محفلی
و به هر گوشه درویشی و صاحب کمال و مجذوبی و محبوبی می‌شنیدم پا از سر ساخته
بصحبت او می‌رفتم و سعادت پابوس حاصل می‌ساختم و چند بصحبت او می‌رفتم
اما آنچه مقصودی داشتم حاصل نمی‌شد و بمطلبی نمی‌رسیدیم همچنین سالها در آرزوی
حصول مقاصد گذرانیدیم و هر گاه در محفل سماع در حالتی شرار و شرار و افتان
و خیزان می‌دیدیم بنهایت با سنتی‌ها می‌نگریستیم و حیران می‌شدیم و از یاران
همصحبت می‌پرسیدیم که این بزرگان را چه چیز بیقرار و بی‌آرام کرده است و
زار زار گردانیده اتفاقاً روز عرس اقدس حضرت قطب الزمان خلیفه عبد
الرحمان قدس سره که مارا از نظر شفقت و توجه باطنی در خورد سالگی تعلیم قرآن
شریف فرموده بودند و ذکر آنحضرت بیشتر گذشت در رسید مجلس عرس
شریف آنحضرت شاه عبد الحکیم صاحب قدس سره می‌کردند و ایشان هم از
نسبتی و نیز خلیفه صاحب ارشاد آنحضرت بودند و آغاز بسم الله بانفق
الجناب کرده دادند تا آنچه تفصیل آن بیشتر گذشت بعادت معهوده مجلس
عرس اقدس با سماع و سرود آراسته داد دعوت حضرت ما رحمة الله علیه
و دیگر مشائخین نمودند چون فقیر را بندگی و ارادت موروثی بود و نیز در محفل عرس

شریف حاضر شده بود و زیارت اهل شاهجین مینمودند ناگهان چون آفتاب
تابان آن مظهر تجلیات رحمان آن مصدر انوار ... آن گنجینه فضل و کرم آن معدن
جود و همم آن چراغ دودمان دین و ملت آن شمع شبستان کشف و کرامت آن
کهف الفقرا آن ملاذ الغربا آن همدم نسیم وصال المحرم حریم ذو الجلال آن شیخ الشیوخ
طریقت آن اصل الاصول حقیقت آن سالک مسالک سنن نبوی آن مالک ممالک
صوری و معنوی آن وارث مقام عالیه آن سر حلقه سلسله صوفیه صافیه قطب
الموحدین آن شیخ الموحدین آن کاشف رموزات پنهانی جنید وقت شبلی ثانی
قطب العابدین حضرت صوفی آبادانی رضی الله عنه با چندین مستعدین و مریدین بر و عال
نیلگون چون کاکل محبوبان المقبول بر دوش قدس الله روحه انوار جنت
در محفل سماع در آمدند و از یک نگاه هوش ربای خود اهل محفل را از خویشتن بیخود
وارفته ربودند چنانکه گفته اند فرد کاکل مشکین بدوش انداخته از نگاه
کار عالم ساخته القصه چون آنحضرت در محفل در آمدند و متوجه سماع شدند
عامه خویش و بیگانه فرمودند و مدهوش همه را ربودند و ذائقه بیخودی بکام
هر یک انداختند و همه ها از تصرف آنحضرت بیهوش و بیخویش شدند و
از غلبه شوق و استیلای ذوق و از مغلوب الاحوالی کسی را یکسر مسکنت به
از نظر کیمیا اثر آنگاه میکردند و بر کسی دست حضرت ... خودی ...
آنها از خویش میرفتند و بر زمین می افتادند و می ... چون این
از ان خوان الوان نعمت ذائقه ندارند و استنشاق نسیم تصرفات ...
اولیا نگاهی ندیده بود باستعجابی میگریست و متحیر میشد اما ... این

فقیر چون اثر توجه آنحضرت در دلم اثر نموده بود آنحضرت را مسند اخذ این بیت که چاشنی
این بیت بسیار با ذوق بود از شیخ جان بحشم بکمال ادب و التماس با انشاء همین
بهلوی آنحضرت التماس کردم حضرت امیر شعر آغاز کرده بیت و چشم مجنون
بود که لیلی شده بنمود ۞ مجنون کجا لیلی کی خود بوده خود بوده ۞ آنحضرت متوجه
استماع این شعر شده بودند که ناگهان نظر مبارک آنحضرت بر من افتاده دست
مبارک خود بر کتف این فقیر نهاده از نظر تصرف دیدند و فرمودند که تو هم
این شعر را می فهمی بمجرد فرمودن این سخن و دست بر کتف نهادن و از نظر
تصرف دیدن این فقیر را هیچ خبری از خود نمانده و چنان معلوم شد نظم
نگاهی کرد سوی من که دیدن شد فراموشم ۞ سخن با من بلب آمد شنیدن شد
فراموشم ۞ ز باغ وصل روی او بدل گفتم که چینم گل ۞ ز بویش بیخود افتادم
چیدن شد فراموشم ۞ بر آمد مست از خانه خرامان گشت مستانه ۞
شهید جلوه رفتارش گشتم طپیدن شد فراموشم ۞ که گویا آتشی بر قلبم زدند و
سوز و گداز آن به دماغ رسید و باز تمام بدن را از درون و بیرون
فرا گرفت و جان و دلم را بسوخت و بیهوش و بیخود ساخت و
مرده وار بر زمین افتادیم و از خود آگاهی نداشتیم و دو برادر رفیق نیز
در آنحضرت التماس بودند ایشان نیز از تصرف آنحضرت بیهوش شده
بر زمین افتادند و همه بیکناس مرده وار بر زمین افتاده بودیم چون بعد
دیری با فاقه در آمدیم و چشم وا کردیم و دیدیم که نه شیر و دست و نه سماع
و مجلس هست و نه اهل مجلس فقط ما برادران و مردمان افتاده ایم و جام

لباس پاره پاره شده است چونکه نو برده این پای گزیده دیدم از خویش و بیگانه
محجوب شدیم و انفعال کشیدیم اگر یار این نعمت الله داشتیم و گریه مغز می‌پوسیدیم
هرگز انفعال نمی‌کشیدیم چرا که عشق تا خانه‌ات باشد بسته نام و ننگ .
نخسته منزل جنون را کی حیا زنجیر پاست اگرچه لیکن با نافهمی و ناآشنائی این راه منفعل
شدیم اما آنحضرت گاه از تیر نگاه خود دلم را دوخته و از آتش نظر جان و دلم را
سوخته بودند لیل و نهار با دولت آن بیخودی نمک بر جراحت می‌سود و خیال
گرمی آن نگاه آتش بر آتش در سینه می‌افزود چون غلبهٔ شوق زیاده شد و بی
آرام و بیقرار گشتیم یاری داشتیم برادر رضاعی که هم پیر من بود محمد عادل نام غفر
الله تعالی عنه با او ملتجی شدیم و اظهار کردیم که تیر نگاه آنحضرت دل ما را دوخته و
گرمی نظر ملتهبه آتش جان ما را سوخته است و از طاقت این آتش نداریم و یکجا
و ارمقراریم و آرام نداریم بهر نوع دولت لقای آنحضرت دریافته ما را به پای
بوس آنحضرت ببرد مرهم وصالش بر جراحت جان سوخته و دل دوخته من
که از خاک قدوم میمنت لزوم آنحضرت که کحل الجواهر دیدهٔ اهل نظر است سرمهٔ دیده
نادیده خود گردانم و از ارشاد هدایت بنیاد آن قطب الارشاد تسکین دل اندوه
منزل و جان ناتوان خود کنم آن مغفور رحمت الهی مسکن و ماوای آنحضرت دریافته
مطلع ساخت این فقیر به کمال فرحت و انبساط قدم از سر ساخته بر شمول طالع
سعید بزیارت آنحضرت رفته به سعادت پابوس حاصل ساخت
اتفاقاً آنحضرت بر سر حوض کاغذ نشسته کاغذی ساختند دست حق
پرست خود را از کاغذ باز داشته برخاستند و سر ما را از قدم مبارک خود بر داشته

...کار گشتند همین که دیده بدیده من با دیده حق دید آنحضرت دوچار شد
...ـه الهی آتشی در کانون سینه من افروخته و بهوای عشقی به نیستان جان افتاد
...ـرمن عقلم بسوخت و لسان تکلم بند گشت اصلاً خبری از خود نماند زبان
...ل فی الحال بانتقام مترنم گشت چشم بهم افتاد وجودم همه حک شد
...پیریه یکجان بملک رفت ملک شد چونکه آنحضرت متخلق باخلاق الله بودند
...کمال حسن اخلاق پیش آمدند و تفضلات لانهایت مبذول داشتند بعد
استفسار حالات معاد و معاش این فقیر خاموش ماندند و تفرقی در قلب
...فقیر فرمودند روز اول که اخگر محبت در مجمر دل ما نهاده بودند از این تصرف
...رید آتش محبت دو بالا گردید الغرض بعد چندروز عرض نمودم که چیزی
...ور دو وظائف این غلام را ارشاد شود تا مواظبت آن کنم آنحضرت
...تبسم شده فرمودند که الحمدلله در دل شما هم چراغ هدایت روشن است و ذوق
...نام حق جل و علی دارید لیکن بدانید که این از ورد و وظائف آگاهی ندارم و
...ورد و وظیفه نخوانده ام بجز نام واحد حق جل و علی چیزی ندیده ام و رسم تعلیم
...ن از پیران بزرگوار رحمة الله علیهم چنین آمده است که تا شخصی داخل
...طریقه نمیگردد و بیعت نمیکند تعلیم ذکر طریقه نمیکنند و نام حق جل و علی
...نمی آموزانند چون از زبان فیض ترجمان آنحضرت این سخن شنیدم غلبه
...شوق دو بالا گشت چنانکه وقت سعادت قرین بود زمام اختیار از دست
...داده بی اختیار درخواست عای(؟) بیعت نمودیم اول آنحضرت رحمة الله علیه
...نهایت عقیدت و استحکام تقبل عذر خواستند چونکه اول از [illegible]

ربائی خود قرار از دل ربوده بودند التجا نموده و مستفیض شده یم بار سیوم غرض محض حق تعالی قبل
افتاء آنحضرت برخاسته و یکقلم بالا از ... و حضر بنی طلبیدند و فرمودند که حضرت
ایشان هم وقت بیعت ما شیرینی از ... خود طلبیده بودند الغرض ما را در حجره خالی از
اغیار بردند و بطریق معمول که کیفیت آن در ذکر آنحضرت در باب دوم گذشت
دست حق پرست خود را که فی الحقیقت ید الله فوق ایدیهم است بر دستم نهادند و بیعت
گرفتند و داخل سلسلهٔ علیهٔ قادریه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نمودند و باز انگشت
شهادت خود را که مظهر معجزهٔ شق القمر بود بر قلب صنوبری من نهادند و آتشی در قلبم
انداختند که تمامی دل و جان را بسوختند و از تصرف جذبه اینچنین تخم وحدت در قلبم
کاشتند که بمجرد تصرف آنحضرت قلبم بلفظ مبارک الله گویا شد و چنان اثر عشق کیمیا
نمود که اثری آن بر تمامی اعضا رسید و سروری و لذتی که در آن ربودگی و بیخودی حاصل
بود اگر فی المثل هر دو عالم در قیمتش کنی نیرزد چنانکه گفته اند هر دو عالم قیمت
خود گفته‌ای نرخ بالا کن که ارزانی هنوز الغرض چون بهوش و افاقه در آمدم تعلیم
ذکر الله بمعمول طریقه فرمودند و از وقوف عددی و از وقوف قلبی آگاه ساختند بعد
فاتحه بر ارواح طیبه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و بر ارواح طیبه حضرت غوث
الاعظم پیر دستگیر سید محی الدین جیلانی رضی الله عنه و جمیع حضرات طریقه
خواندند و استدعای دعا برای استقامت بر طریقت و استحکام بر سنت سنیه
سید المرسلین علیه الصلوات والسلام و جهت برکات ... خیریت ... و لقای
ایمان و لقائی رحمان و محبت الهی از حق جل و علی ... و در رسول الله صلی الله
علیه و سلم و جناب غوث الاعظم و دیگر حضرات خواستند بعده شیرینی قدری

...ت خود در دهان من انداختند و قلبی در دهان مبارک خود کردند
و بامی اصحار تقسیم فرمودند و ... چون حرارت ذکر در قلب اثر کرد
واین را محرر در رفت و اثر نفی اثبات و حالات آن منکشف شدن گرفت
تعلیم پاس انفاس بمعمول طریقه و وقوف زمانی فرمودند و تاکید بر مواظبت
ذکر نمودند و ارشاد کردند که ذکر گو ذکر تا ترا جان است پاکی دل ز ذکر
رحمان است الغرض بکمال الطاف و مهربانی و توجهات کثیره تربیت میفرمودند
و بنهایت اشفاق طی لطائف و مقامات و تمامی سیر سلوک کنانیدند
چنانچه حقیقت آن کیفیت سلوک و نسبت جذبه آنحضرت که با اطوار این فقیر
تربیت فرموده اند مفصل در باب دوم گذشت و آنحضرت اکثر این دو شعر
در پند و نصائح این فقیر بر زبان فیض ترجمان خود میراندند بیت تو مباش اصلا
کمال اینست و بس تو در او گم شو وصال اینست و بس و گاهی میفرمودند
قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است و اگر حالت
قبض میشدی دست حق پرست خود بر سینه من جانب چپ بر محل قلب
صنوبری می نهادندی و یکچشم زدن متوجه میشدندی و فی الفور رفع حالت قبض
میشدی و بسطی و سروری عظیم حاصل میگردیدی و اگر در کدام مقامی دشوار
پیش میشدیم و یا درک فهم آن نمیتوانستیم کرد از یک نظر توجه رفع حجاب آن میفرمودندی
و از آن مقام عبور میکنانیدندی و بعروج آن میرسانیدندی الغرض آنحضرت بر این فقیر
انواع عنایت و مهربانی بظاهر و باطن مینمودند و دل میداشتند و بغایت محبت
میفرمودند و از روی شفقت پند و نصائح بسیار میگفتندی و پند و نصائح آنحضرت

رحمة الله علیه اینست بیان پند و نصایح حضرت ما رحمة الله علیه که با این فقیر فرموده‌اند
بدانکه حضرت ما رحمة الله علیه [illegible] نصیحت و پند میفرمودند که بعد از فرض و
سنت مؤکده دایم در مراقبه باشی و دایم انتظار صید مقصود در دل گرفته و تا وقتی که
صید مراد بدام نیاری بر منظرهٔ قلب منتظر باشی و چون صید مراد بدام آری آن زمان
دانی که همه صید و همه صیاد خود بودی بر شکار خویش بنشین یک نفس خویش را همه صید و
همه صیاد کن و اگر طالب حق جل و علا بر تو آید و طلب حق کند و آرزوی بیعت نماید
هرگز تامل و درنگ نکنی و آنرا از تعلیم نام حق جل و علا محروم نداری و بوجه احسن بموجب
عقل و فهم او تربیت کنی چنانچه ترجمهٔ این حکایت اندرین معنی ارشاد میکردند حکایت
مهتر عیسی علیه السلام یاران را وعظ و نصیحت میکرد و میگفت یا اخی اذا رایت رجلا
تکلم معه بمقدار عقله و فهمه وان کان طالب الشریعة فقل من الشریعة وان کان
طالب الطریقة وان کان طالب الحقیقة فقل من الحقایق فان لم تقل قصرت
فی حقه یعنی ای برادر هرگاه بینی مردی را کلام کنی با او موافق عقل و فهم او اگر او
طالب شریعت است پس بگو از وی شریعت اگر او طالب طریقت است بگو با
با او از طریقت و اگر او طالب حقیقت است پس بگو از وی حقایق و اگر اینچنین نگویی
قصوری کرده باشی در حق او پس باید که موافق فهم او و طلب او طی سلوک کنانی او را
خاطر او داری و بی تقصیر از وی ملال نگیری و چنان با وی سخن نگویی که او از تو ملال گیرد
و اندرین معنی میفرمودند که چون الله تعالی حضرت موسی علیه الصلوات والسلام را
بفرعون فرستاد بموسی علیه السلام فرمود که فقولا له قولا لینا یعنی ای موسی سخن
با فرعون ملایم کنی و نیز با محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود واخفض جناحک

جناحک من المومنین یعنی ای محمد پست کن بازوی خود را یعنی تواضع کن برای آنانکه
پیروی تو کرده اند از اصحاب تا که حق جل وعلی را ملال خاطر کسی منظور نیست
بخصوص ملال خاطر دوستان و طالبان بدانکه ملال خاطر دوستان و طالبان
سبب رضای او کی خواهد بود پس در هر حال ترا باید که با طالبان حق جل وعلا
بتواضع پیش آئی و پاس خاطر ایشان مقدم داری و در حرمت طالب ملحوظ داری
د طالب حق است جل جلاله که در بعضی نقل بزرگی میفرمودند که یکی از عارفان حق
تعظیم مریدان خود بسیار میکرد و نهایت فروتنی پیش می آمد چنانکه هرگاه مرید
و می آمدی پیر تعظیم او برمیخاستی و بکمال ادب ملاقات میکردی یکی از اکابران
زمانه پرسید و سؤال کرد که در تعظیم و تکریم مریدان خود اینقدر اهتمام ورزیدن چه
سبب و چه سر است آنگاه باید ایشان آن بزرگوار با ناله جگرسوز و با آه شراربار
از زبان گوهرفشان درربار شدند و گفتند آنچه در جمال جهان آرای پیر خود
دیده ام همان در مرات مرید خود مشاهده مینمایم و فی الحقیقت آنکه در پیر من بود
ان در مرید من است بنابر آن ادب میکنم و در تعظیم میکوشم پس باید که علی قدر
مرتبه مرید بالتفات و محبت و بتواضع پیش آئی و مهربان باشی و افراط نکنی
گستاخ شود و از حد در گذرد که در آن نقصانی در دین او شود و از سعادت ابدی
محروم ماند و ندانی که جیب کار ... و در رفع حوائج خود مرید گرفته ام بلکه از مال
و جان خدمت او کنی و از او طمع کارهای خود نداری و در پاس خاطر او مساز
... و تشریف نکنی بلکه خاطر او بار زیاده تر کنی و در تربیت ظاهری و
باطنی او قصور نورزی و بهر نوع تالیف قلوب او مقدم دانی که در بین زمانه

همت طالبان بس قاصر است و باید که حسب کلموا الناس علی قدر عقولهم کلام
کنی شریعت و طریقت آموزانی و راه حقیقت بنمائی و تو خود هم همنشین فقرا و
مساکین باشی و صحبت با مشایخ و علما داری و ... شنوی هم ... تا سوختگی آموز
با سوختگان بنشین باید که تو هم شوی ... و هرگز طلب شهرت نکنی و مدام در گمنامی
کوشی و باخلاص چنان مشغول باشی که هرگز بر حضور تو کسی مطلع نشود و عبادت بطریق
عبودیت نمائی نه بطریق عادت و کسب و تجارت روزگار ظاهری نیز از دست
ندهی و از آن خدمت بندگان حق جل و علا نمائی و توکل و اعتماد بر حق جل و علا
داری و کسب و تجارت را از بهر توکل پنهان داری و بدانی که کسب تجارت و روزگار
ظاهری مانع حق‌پرستی و خداشناسی است بلکه از درون شو آشنا و ز برون بیگانه
وش این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان چنانچه حق جل و علا میفرماید رجال
لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و از خاطر شکستگان و مضطران بترسی و ظلم و
ستم بر تابعان و مطیعان خود نکنی و اگر کسی ترش گوید صبر کنی و ملال نکشی
و تا مقدور تلخیه التجانه بری اگر نثاری رسد شکر گوئی و اگر اندوه آید صبر کنی و هر دو را
از حق دانی و اگر گشایش و وسعت رزق شود حمد خدا بجا آری و ایثار کنی و به هر یک
بتواضع و احسان پیش آئی که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و اگر تنگی و
ضنق آید صبر کنی و تحمل نمائی و تنگدل نشوی که فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا
و بدانی که در وسعت و تنگی حکمت الهی و آزمائش است در هر دو حال بصبر و شکر
باشی و بدانی که الایمان نصفان نصفه صبر و نصفه شکر و ... از جور یار زنان
ملک گشت ... از بهر امتحان باشند و اگر در بلا مبتلا شوی آن را وسیله قرب حق

ازلی عنایت انعام او سبحانه تعالی شمری که میفرماید باید ایات ما بلا را کبش قضا نکنیم این بلا او بر
خزانه ما است و ما بهر آن کس گیر عطا کنیم [illegible] سماع و بعض سماع نکنی و منکر وجد و اهل وجد
نشوی و هر شب چون بخواب روی تو بهر [illegible] استغفار گویی و چون مشکلی پیش آید
توجه الی الله کنی و شجره حضرات خود خوانی و توسل آن از حق سبحانه تعالی نجات خواهی و
چون بر بستر برای استراحت روی رو بقبله بر بستر بنشینی و متوجه بحق سبحانه تعالی شوی و
گناه تمام روز خود را یاد آری و نادم و منفعل شوی و الحمد یکبار و الم تا مفلحون یکبار
و آمن الرسول تا کافرین یکبار و قل یا ایها الکافرون یکبار و سه بار سوره اخلاص سه بار
و معوذتین یکبار آیة الکرسی یکبار سوره ملک یکبار اعوذ بکلمات الله التامات
کلها من شر ما خلق سه بار بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و
هو السمیع العلیم سه بار اینهمه را اعوذ [illegible] بخوانی و بر کف دست خود بدمی و بر سر و روی
خود و بر تمام اعضای خود بمالی بعده آمنت بالله بخوانی و اقرار گناهان خود کنی و از
زبان بگویی که الهی آنچه کرده ام صغیره و کبیره عمداً و سهواً خواسته و ناخواسته سرّاً و علانیةً
از آن در گذشتم و توبه کردم و این نیز بگویی که الهی از سر نو ایمان آوردم و کلمه شهادت
بخوانی بعده بخواب روی و لقیه نماز با جماعت [illegible] آری و دو رکعت نفل بنیت رسول
بعد فرض و سنت مغرب با [illegible] مدام بخوانی که در رکعت اول بعد فاتحه سوره والضحی و
در رکعت دوم سوره الم نشرح و این نفل را بر خود فرض گردانی و بعد نماز صبح تا طلوع
آفتاب در مراقبه و ذکر جلی و ذکر حق جل و علا خاموش بنشینی و چون آفتاب بلند
شود شش رکعت نفل اشراق بخوانی دو رکعت بنیت نفل اشراق و دو رکعت
بنیت استخاره و دو رکعت بنیت استعاذه و قرائت هرچه خواهی بخوانی و بعده

بکار معیشت که وجعلنا النهار معاشا است مشغول شوی و نیز در نماز تهجد نفقه [...]
داری که الله تعالی بر نماز گذاردن شب [...] خبر داده است الذی یراک حین تقوم
وتقلبک فی الساجدین انه هو السمیع العلیم یعنی میبیند ترا چون برخیزی یعنی وقت نماز
و میبیند گشتن ترا یعنی از قیام برکوع و از رکوع بسجود و در میان سجده کنندگان یعنی نماز
گذاران همانا که وی همان شنوا و داناست پس دوازده رکعت باین طور بخوانی که در
رکعت اول بعد فاتحه سوره اخلاص یکبار و در رکعت دوم سوره اخلاص دو بار
هر رکعت سوره اخلاص یک یک بار را افزا دلی تا در رکعت دوازدهم دوازده با
گردد و اگر بعد سوره فاتحه سوره یس بخوانی اولی است و نماز بحضور تمام بخوانی که مو
گویند که شنوده از اخبار آن صدر الصدور لا صلاة ثم الا بالحضور و مدام چشم گریان
دل بریان داری و صحبت اشکباران غنیمت بشمری و از اشکباران بهتر بینی
باش چون دولاب دایم چشم تر تا ز صحن جانت بر دمد خضر اشک خواهی رحم
کن بر اشکبار رحم خواهی بر ضعیفان آر و مدام که خاک شو مردان حق را زیر پا
خاک بر سر کن چه را همچو ما و در نصایح نقلی من نفحات الانس میفرمودند وصیکم
بتقوی الله فی السر والعلانیة وقلة الطعام وقلة المنام وقلة الکلام وهجران
المعاصی والاثام ومواظبة الصیام ودوام القیام وترک الشهوات علی الدوام
احتمال الجفاء من جمیع الانام وترک مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحین
والکرام وان خیر الناس من ینفع الناس وخیر الکلام قل و دل ای برادر بر تو باد که
طالبی که درین سلسله صوفیه حضرت ما رحمة الله علیه داخل است برین نصایح
آنحضرت قصور نکند و بر مواظبت این اعمال علی قدر الامکان امکان عمل

نکوی از منبران سعادت بر دست ما پیران ما رضی الله عنهم برین گرفته است پس علامان
حضرت ما را فرض و لازم است بر خود به اعمال صالحه و اعمالی را علی قدر امکان چاره نیست و
نیز میفرمودند که همیشه با حق سبحانه مشغول باشی و یکدم از و غافل نشوی که او سبحانه
تعالی بر بندگان خود نظر رحمت میکند و آن معلوم نیست که او کدام وقت است پس
باید است که یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی
در این حالت قبض رو دهد استغفار بسیار گویی و همیشه در مشاهده حق جل و علی
باشی و کسی را طعن نکنی و حقیر نشمری و اگر با تو کسی غیر مرضی تو سخن کند تحمل کنی و از جفای
غیر نرنجی و صبر کنی و بدانی که رنجانیدن و ناسزا گفتن آن از دو حال خالی نیست
که یا ترا میداند یا نمیداند اگر میداند و دانسته گفته است و جرم تو نیست پس
بالضرور نزد حق سبحانه تعالی او گنهکار شد و جرم تو کرده پس ترا باید که برای
نفس خود که اگر گنهکار نداری و شرمسار نکنی پس اورا عفو کن و برای او دعا از حق
جل و علی خواه که اورا عفو کند و حق بیناد هد که باز مرتکب اینچنین امر نشود و اگر تو
به نظر لطف همای او هم مغفور شود و ترا هم ثواب عظیم گردد و اگر حق سبحانه تعالی دعای
تو در حق او مستجاب کرد پس یافتی و باعث نجات او تو شدی و از نیکی در نامه
اعمالی تو هزاران حسنات نویسند و هزاران سیئات محو کنند و در صورتیکه ترا
ندانست و مرتبه تو نشناخت پس محجور است که دیده بینا نداشت و نادانسته گفت
پس ترا بر آن رنجیدن نشاید و تلخ گفتن نباید و اگر رنجیده شدی و ناسزا گفتی
پس تو گناهکار شدی که او نادانسته خطا کرد و تو دانسته گناه کردی پس نزد
حق سبحانه مواخذ شدی پس ترا استغفار به گناه خود باید کرد و عفو باید

خواست [illegible] برکت بود باید کرد پس در هر دو حال ترا با صفا و غیر صبر و تحمل باید و ان الصبر
الصفا بر بن است اگر از درد و انتقام خواهی این از [illegible] و در ایست که فقیر بقول حضرت
خواجه باید که خاکی بخیه و ابکی بر در بسته نه نشست یار اگردی و زکلف یار آزاد و
باشد نه از کسی عوض خواهد و استغنا جوید و مدام مشایخ و فقرا و سالکین را از جان و
مال خدمت کنی هر چه مقدور تو باشد بهر کسی و بهر نوع و بهر قسمی منفعتی رسانی که رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود که خیر الناس من ینفع الناس حتی که اگر ترا پاره نانی بدست آید آنرا
بکسی دریغ نداری و گرسنگی گرسنه را بر گرسنگی خود مقدم دانی و آنچه بهتر دوست داری باشد
انرا به نسبت خالص براه حق جل و علی دهی که او سبحانه تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی
تنفقوا مما تحبون الخ هرچه داری بی حرف کن در راه او لن تنالوا البر حتی
تنفقوا و انکار سماع و اهل سماع نکنی و هر گاه در وجد و تواجد بینی هرگز برو انکار
نیاری و اگر انکار کنی گناهکار شوی چرا که وجد و حالت او از دو حال خالی نیست که
اصل است و یا نقل اگر اصل است پس او بی شبهه از خاصان حق است و گستاخی در خاصان
حق موجب خذلان و شقاوت است مولانا جلال الدین رومی میفرماید بد ز گستاخی
کسوف آفتاب * شد عزازیلی ز جرات رد باب * پس ترا در حق اولیا گستاخی
و دم زدن نشاید و سر از ربقه اطاعت بیرون کردن نباید و در صورتیکه اصل نباشد و
نقل است پس درین صورت هم ترا ادب و اقرار حال بر آن خود و جمیع اولیا می باید که نقال
حال اولیاء کرام و پیران است چنانچه شنیده باشی که بعضی نقل حضرت موسی
علیه الصلوة و السلام کرده بود و خود را بصورت حضرت موسی علیه السلام ساخته
حق جل و علی فرمود که این بنده را به نقل دست بر کرده است [illegible] موسی [illegible]

عذر خواست نکنم و نقل حضرت موسی علیه السلام کشنیده‌ام پس از افعال صاحب حالت حق سبحانه
تعالی نیکوتر است که [illegible] نقل [illegible] اینها [illegible] فلیس ترا در هر دو حال انکار
اهل وجد و تواجد نباید و چون ادب [illegible] اقرار این بزرگوار ان باید کوشید و اگر
اهل وجد در وجد و حالت خود ترا از خود بکشند و با خود ببرند ترا متابعت او باید
بلکه دست خود را بر پای او نهی و بر قلت و نسبت خود بجا ماند او قدم از نزول تجلی ذاتی
حضرت حق سبحانه تعالی را منزه داری و اهتمام و تکلف [illegible] او کنی و چنان باز کنی که اگر تکلف
بسیار فراموشی نمائی هرگز فراموش نگردد و دانی که اگر همه فراموش شود از وی مشغولی با [illegible]
[illegible] است این فضول [illegible] است که اگر [illegible] یاد کردی و نشناختی فراموش شده‌ای و [illegible]
در نظر نماندی و از عجب و ریا در باش و پرهیز کن که این بلا عظیم است و نفس و شیطان
در کمین است تا قدم خود نیکو [illegible] از نفس و شیطان ایمن نباشی و در هر حال از وعده
حق سبحانه امیدوار باشی و از وعید او بترسی و مدام بخوف و رجا باشی و با هر کس نظر
شفقت داری و با همه کس بحسن اخلاق زیستی که این از صفات رسول الله است صلی الله
علیه و سلم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم انی اسئلک صحة فی ایمان و ایمان
فی حسن خلق الی آخره و کسی را [illegible] جرم [illegible] بکرم بگذری و اگر کسی بسبب او بی
چیزی [illegible] نبری و اگر کسی [illegible] تو اید چیزی باو دهی و [illegible] باز کنی و پرهیز کن که [illegible] بالتجا [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] او [illegible] و بکمال عجز [illegible] هر دل [illegible] محتاج [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه [illegible] ابتدا [illegible] بعجز و [illegible]
[illegible] او [illegible] روزی [illegible] امیر المومنین [illegible] از [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] حلقه

همو فی الحقیقت [illegible] و الله نبود که کسی را برای حصول [illegible] باید [illegible]

مجاهده اصلا حظ نصیب نبود و فی الحقیقت اند [illegible] مجاهده اصلی او [illegible]

نیستم مجری مجاهدات بحال مجاز المجاهده اصلی [illegible] و بیمردی [illegible] و در [illegible]

باتباع سرور انبیا صلی الله علیه وسلم کوشی و بر سنت سنیه مصطفی صلی الله علیه وسلم

باشی بالظاهر و باطن متابعت آن سرور کنی و در ذکر خیال مشغول باشی که در حضور

تو هیچ سهو و فتوری راه نیابد و کسی که به حضور تو آگاهی نشود بلکه هم در حضوری تو آگاه نکرد

هر کسی را از احوال تو اطلاع نشود و اگر ترا حالتی و ذوقی پدید آید تا مقدور ضبط آن کوشی

و حتی المقدور تشهیر نمائی چون ضبط ممکن نشود که زمام اختیار از دست رفت ازان

تو در میان نیست هر چه شود شاید و هر چه گوید مباح است و بتکلف وجد و حالت نکنی که آن

ریاکاری در باب حرامست و نام حق را از طالبان حق دریغ نداری اما با ناکسان باشند مگو

بلکه با اهل انکار سخن حق نکنی که بظاهر مسلمان باشند و اگر طالب حق بظاهر اهل [illegible]

با او کلام حق کنی که شاید حق جل و علی هدایت کند که بسیدی [illegible]

اگر بر تو انکار کرده و با کسی نیکو کنی و در طریقه مجرب به تعلیم بکنی و هر حال که قدم بنهی محکم [illegible]

و ثابت قدم باشی که الاستقامة فوق الکرامة [illegible] امر است در طالب کشف و کرامت [illegible]

بلند داری و دون همتی کاهلی و سستی نکنی و بر وقوف زمانها که در اهل تحقیق [illegible]

در مواظبت آن مبالغه نمائی و تا وقتی که اتمام سلوک بکنی و از سیر سلوک [illegible]

مطالعه کتاب تصوف بکنی و کتاب شغل اشغال بخوان [illegible] و در صحبت [illegible]

صحبت [illegible] فقرا [illegible] بخیل [illegible] زیارت روی طالب [illegible]

و خود را از [illegible] خلاف [illegible] اما بجز [illegible]

... بنی که معقول حضور ... با ... است که هر که یکی باشد جا و هر ... باشد ... جا ... ملکوتی [illegible]
مطلب ... در مکتوب ... شرط ... و ... ایم ... بی یکقصد ... صد ... شکار ... شد
... از ... محبتی رسد ... توجه بر آن حضور ... بی ... بر او ... رسید و لفظ ...
آنحضرت رحمة الله علیه بسیار است اما طویل کلام را تا ملایم شد ... همه جایی ... در زم
... اگر در نسبت ... الکلی جایی نکند ... سببی فتور واقع ... شدی و با ... قلبم حجاب
... آمدی که آن مانع نزول تجلیات بشدی ... حالت قبض رو دادی از ... مصقله لقاء
... از آن ... حیدی ... توجهی بود شدی که آن کدورت و ظلمت بانوار
تبدیل یافتی و رفع حجاب کردی و با از آن مقام بمقام اعلی و برتر عروج حاصل
شدی چنانچه روزی این فقیر را حالت قبض رو داده و حجابی بر قلبم ... بود از آنحضرت
... آنحضرت بعد نماز عصر ... بر روی ... مراقبه نشستند و از ... توجه بردو ...
حجاب و ظلمت قبض از آئینه قلبم ... شدند و ... چشم را ... و متوجه بقلب ... و ...
... الکنت شاد با قتباس انوار و حصول تجلیات ... مراقبه اندرخته متوجه بر قلب صنوبری
... همین که چشم بند کردم انوار ... و ... از سحاب کرم بر قلبم باریدن گرفت همه حالت
... خودی رو ... تمامی قلبم چون نقره سفید است
... تدارد و چون آنحضرت متوجه شدند دیدم که تجلی و مصفا شده است و باز آنحضرت
متوجه شدند دیدم که چون ... و ... گشته ... ساعتی می بینم که تمامی قلبم آئینه
گشته و ... خود را ... تماشا می کنم و ... ساعتی می بینم که تمامی وجودم دل گشته ...
تمامی دل شده ام چون آنحضرت باز متوجه شدند در حیرت ... و ... و با دل
هم چون آنحضرت باز متوجه شدند ... حیران ... بحر فنا گشتم

وازخود [illegible] با نیز آشنا گشتم ز جان و دل فند رنگم [illegible] آشنا گشتم [illegible]

در بهای لبریست المعمور و اتفاق لان [illegible] چون [illegible] در خدمت [illegible]

سلوک نمود و طی مقامات کرد و چون از سیر سلوک [illegible] یافت [illegible]

از راه ذره پروری و شیوه نوازی از خرقه و کلاه خلافت سرافراز فرمودند و ا

جانب ارشاد و اداوند و مثال جمیع سلسله عطا فرمودند و بعضی ایام در صحبت نمودند

ارشاد کردن که با تبرک نکشانند [illegible] باشی و دست بکار و دل بیار بر

و چند نصایح دیگر فرمودند چنانچه آنی بشتر گذشت و بعد سیر بیت المعمور کیفیت

تعلیم فرمودند و گفتند که چون متوجه سیر بیت المعمور [illegible] معلوم بنشینی اول نزد با

دو علیقی که یکران باسمان چسپیده ماند و سر دویمی بر زمین نهاده بنشینی تو

و شخصی باین شکل و صورت بر ایران شرد بانی طعام اسپی در دست گرفته و نقاب

خود و بر روی اسپ کشیده استاده خواهد بود اول نفیه براه را در بیت المعمور

که مرا بخشی خواهد آمد بر قرطاسی کشیده خواهد نمود و باز بر ان اسپ سوار کرده

از زنج خود و از زنج اسپ دور کرده و بخشی بخشی شده از براه بهانی نزد

منزل مقصود خواهد رسانید چون در آن مقام رسی کیفیت آن بر تو منکشف خواهد

و حقیقت آن زودریابی این فرمودند که اندک سر بمراقبه برده و بهر رفع صحو

از سبب جذبه متوجه شدند و از [illegible] وعلی تمرای بحصول مقاصد [illegible]

خواستند و بعد ازان عروج این سیر کردند در رخصت کردن چون [illegible] از حضرت

شاه نمبرا [illegible] آباد رسید شوقی بحال [illegible] آمد شیخ مظهر [illegible]

اغنیا و [illegible] جناب الله [illegible] قطب الله [illegible]

بر حسب المعروض و منتظر الهام الهی و امداد آن حضرت رسالت پناهی شد
بستم و منتظر الهامی شدم عالیه بدید امداد عنایت ایزدی و دولت سرمدی
دیدار از خواتین بر رو و از اینت [illegible] بود و دیدن شهود و بگشود در آن
بود دیگر و بخودی آنچه دیدم و دیدم چه نویسم شب که بابا در خشش سر بکبریا کردیم
ملیحه گشتیم و تماشای فلکستان کردیم الغرض در آن بیخودی و بیهوشی چه معاینه میکنم
نردبانی سیمین نهایت طول و عرض از آسمان فرود آوردند و آن بر زمین تا آسمان
بیاویختند و شخصی نهایت وحشت نقابی بر چهره انداخت قریب نردبانی لجام اسب
در دست گرفته ایستاده است و آن اسبی است عجیب و غریب که تمامی جسم او چون
اسب است و چهره او چون چهره انسان و نقابی بر چهره کشیده است این فقیر چون
نزدیک نردبانی رسید و آن شخص که ایستاده بود دست فرمانش از لجام کشید
و بر دست من داد و دیدم که تمامی نقشه نردبان و اسب و حضرت الصدور و دیگر عجایبات
[illegible] بیش آمد افراز نظر گذشت در آن کشیده است چون در آن فرمایش و آن
شخص و آن اسب نظر کردم شناختم که آنچه آنحضرت زبان ارشاد کرده بودند بعینه
همان منکشف است هیچ فرقی نیست الغرض آن شخص عنان اسب سوار گرد و نقاب
چهره از خود و چهره اسب برداشت و خوش شد و بر آن نردبان قدم بنهاد
خرامان خرامان تا با آسمان بر رو و عجایبهای آنجا نمود چون از آنجا عروج
فرمودند بمقامی رسیدیم [illegible] دیدیم که از [illegible] میگویند و آن نقاب
[illegible] بر چشمان چهار [illegible] داده اند چون [illegible] انقالی رسیدیم
[illegible] دیدم عالیه بدید آمد و دیدم که [illegible] اسب [illegible] زنبا

ومن چون طیر پر برداز م و طیران طیران الطرف ان بکان گرد اگرد میکردم فی الحضیض
اسفل بی پر و بی بال سفر میکردمی ٭ بی لب و دندان خشک نجو بر دمی ٭ خوکر و فکری [illegible] از
رنج و دماغ ٭ کردمی با ساکنان چرخ لاله ٭ جسم بستر عالمی بیدیدمی ٭ وادو ربیهان
بی الف مسجدی با ٭ لیکن بحر تمام که بحر و میکردم هر با وجود بودن تماشی چند بجسم و بسیه الفضا
مسلم و همه بالهای [illegible] بجسم هرگز چند و لباسی بحولی [illegible] و بخرب بی العقل و ازخرب لسوی
چند بار الله و میکنم می بینم که هم چند و لباس وجود است آماده دست من که هستم هرگز چند لباس
[illegible] بنگر دیده اند ابا بار بخر پر بحری در آید و خبر [illegible] در آید [illegible] براد [illegible] می بیرا بی
بیرو کم جائی قدم نا محرمست ٭ در [illegible] حرف بنگویم که دم محرمست ٭ لیس وصف چه
بنگویم [illegible] چه بگشایم که اسرار جسم عام ندیده و بحر سالک نشنیده بران جسم بلکه سالم
مکاشفت بر از راز و اسرار و فارغ از یار و اغیار بر جهان فارغ که نفی مقصود باشد
بلکه جهانی ع همانی و چون می نگرم و در همه جای ٭ الوحی چون قدم درین وادی
نهادم جهان مستهلک و مستغرق خود را با انوار الهی و تجلیات نامتناهی یافتم که هر چند خود
را جستم نمی یافتم و نمیدانستم که کیستم و کی ام و کجا میروم ٭ بار چه آشنا گشتم و جهانی
قدر بند و دل فنا گشتم ٭ فنا گشتم فنا گشتم خدایم کجا رفتم ٭ یا رب چه جوشست بی دیان
خنده بیدن ٭ بی واسطه چشم جهان زاد بیدن ٭ بی [illegible] و سفر کن که لطافت خوب [illegible]
بی منت پا گرد جهان گردیدن ٭ ای برادر رجوع [illegible] از این مقام هم از توجه الحضرت
[illegible] و وقع شد بمقامی رسیدم که از انکشاف آن معتقد این فقیر جهان [illegible]
[illegible] در کون و مکان [illegible] باطن جزو [illegible] مطلق [illegible] بلکه او سبحانه از
قید اطلاق [illegible] مطلق [illegible] است که کثرت نام کرده اند و کثرت [illegible]

نفی نیست و همان وحدت است که به سبب شدت ظهور و استیلای شهود کثرت معلوم آمده و حجاب
ره خود گشته و من و تو نام نهاده و الا نه سه انی دلیست میان من و تو من و تو ثبت
میان من و تو حجاب نکرد آفتاب از شدت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست
می باید دانست که از غایت ظهور عیان شد پدید نیست پس کثرت عین وحدت است
و وحدت عین کثرت و عینی که وحدت ظاهر است در کثرت و این کثرت فی ذاتها
وجود ندارد و این کثرت موجود و ظاهر است به وجود ذات وی سبحانه تعالی که
عین وجود است بلکه به وجودی در تجلی که ظاهر است در این کثرت هو الاول هو الآخر
و الظاهر و الباطن سبحان الله عما یشرکون پس ذات واجب سبحانه وجود مطلق است
از قیود حتی که از قید اطلاق نیز مطلق است و در مرتبه ذات خود نه کلی و نه جزوی نه
عدد نه وحدت زایده نه کثیره نه هیچ وصفی زاید از اوصاف و او سبحانه مقدس است
از تقیدات و در مرتبه ذات خود واحد است یعنی آنکه نیست شریک وی اصلاً
و سبحانه تعالی واجب الوجود است بذات خود و عالم عبارت است از
ممکنات و ثبوتات این ذات که وجود مطلق است پس او سبحانه منزه است
در حد ذات خود و اوست مشبه در مظاهر خویش که در همه مراتب وحدت از کلمه
لا اله الا الله ظاهر است اگر چه رخش خامه در اظهار این راز جولان کرده است اما الکفر
ارباب این اسرار را اجازت نداده اند بلکه حکم ستر و اخفا فرموده اند پس
مجد زبان بکام خاموشی و خامه [illegible] نشین که انگشت نما نشود و نکته باید که حکمت
معنا [illegible] فهم اینرا بر فهم طالب [illegible] نگذارد [illegible] که [illegible] هیچ [illegible] نور ذره و
همه [illegible] در از [illegible] قوه و [illegible] عالم الرحمن الرحیم

فهم باید کرد که از یک نظر کیمیا اثر همچو من نادیده را قرة العین بمرتبهٔ انتقام رسانیده اند چه
اگر همچو هزاران هزار نادیده را از یک دید دیده حق دید [illegible] بحق رسانیده عجب
عجب نه آنانکه چشم مست یک جهان [illegible] و دل کنند سنگ را لعل کنند مگس را هما کنند
فصل دویم در بیان اجازت ارشاد و بشارات که بعد از اجازت بوقوع آمده
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و خواجه قطب الدین سلطان نظام الدین
بدانکه این فقیر از روز بیعت تا بیست و چهار سال خاک بیزی درگاه خلایق پناه آنحضرت
نموده با هزاران انواع تفضلات آنحضرت مرتبه باطن [illegible] اتمام سلوک نمود
روزی در واردات دیدیم و بشارت یافتیم که آنحضرت نشسته اند و جمیع یاران پیش
آنحضرت دست بسته ایستاده اند و این فقیر هم حاضر است و چندان کوزه ها و سبوچه ها
پر از شیر نهاده اند و یک جوی شیر رود بر روی آنحضرت روانست و آنحضرت از آن جوی
شیر یک یک جرعه بجمیع یاران می نوشانند و یاران از نوشیدن از آن یک
جرعه چنان مخمور و مدهوش شده اند که از خود خبر ندارند و ته و بالا در هم و برهم
گردیده اند و این فقیر هنوز ایستاده است که ناگهان چشم مبارک آنحضرت بر این فقیر
افتاد و روی بجانب من کرده فرمودند که همان این دریای شیر را بنوش و بکشم [illegible] این
و این فقیر بحکم ارشاد آنحضرت آن دریای شیر را کشیدم در کشید بلکه آن تمامی شیر را
و سبوچه ها بر کشیدم و بخاطر گذرانیدم که از یک یک جرعه جمیع یاران دگرگون شدند و بیهوشی
و بیخود شدند من از کف آنحضرت تمام و کمال فرو برده ام احوال من چه خواهد شد چون
بود دیری [illegible] که دم هیچ تغیر در خود ندیدم هیچ اثر بیخودی در خود [illegible] رفتم و بدستور
نزد آنحضرت نشسته ام [illegible] بر چون افاقه یافتم این واردات

حق بارکت

آنحضرت عرض کردم که امروز حیاتی و واردات دیدم که آنحضرت دولت صحبت خود را
سرور دو ... ش من ما ... شیخ حسین فرمودند و ارشاد کردند که این نعمت عظمی بر شما مبارک
بود بار ایم رو برو دیدم حضرت ایشان رحمة الله علیه یعنی واردات رو داده بود چون
حضرت ایشان عرض کردم آنحضرت هم یعنی مبارک ... فرمودند بود و فردا چند ایام باز می بینم
آنحضرت بر سر من دستار ... از دست حق پرست خود بسته اند و همراه تمامی کلام الله
... لت از آنحضرت عرض کردم آنحضرت فرمودند که این بشارت هم بشما مبارک باد فرید مولانا
... ساجد رفته ... که هر که آنجد اتمام ... سلوک و طی جمیع مقامات و انتهای کار ... نماید
... ره ممتاز میکنند و بجای خود می نشانند اول از حضور لامع النور سرور انبیا صلی الله
... سلم بلا واسطه و باطن فقیر اجازت ارشاد و تلقین فیوضات محمدیه رسیده اند چون
... الهی سعادت ابدی و دولت سرمدی فرزند حال فقیر شد آنحضرت از فوت ... دلالت
... باطن خود بشی از چند روز از اصباز ... خلافت عطا فرمودن خرقه و کلاه
حقیر بیقصیر را از جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم اجازت ارشاد و تلقین
... ت بلا واسطه ... چنانچه کیفیت آن اینست که روزی در معامله دیدم که شخص
... و بزرگ پیاله پر از شیر در دست گرفته ایستاده ... وقتی از الهام ربانی دانستم
... بزرگ رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ایشان اند آداب بجا آوردم و پیشش
... رفتم آن شفیع المذنبین و رحمة العالمین صلی الله علیه و سلم از راه رأفت بر وی
... نوازی ... طلب ... فقیر شده مشرف ساختند و آن پیاله شیر بخورد ... و این فقیر ...
... الله صلی الله علیه و سلم اول آنحضرت اند ... شیر ... فرمایند ...
... بت ... سازند یاران سرور صلی الله علیه و سلم ... باشند ... شیر و ...

مبارک خود گرفته مضمضه نموده در پیاله شیر انداختم در پیاله و دهان مبارک خود و قدری از پیاله شیر انداختم
در جواب عرض کردم که رسول الله صلی الله علیه وسلم مضمضه کرده چه اشاره فرمودند چنانچه آن سرور انبیا
صلی الله علیه وسلم قدری شیر از آن پیاله در دهان مبارک خود گرفته مضمضه نمودند و در پیاله
انداختند و باین فقیر عنایت فرمودند چند بار این معامله واقع شد باختم از شادی برجهیدم و بیخودی
آنحضرت رحمة الله علیه رفتم و تمامی این واردات را با آنحضرت عرض کردم آنحضرت بغایت خوش
وقت و شادمان شدند و مارا یکبار [?] محسود شدند و بر شانه بوسه دادند و فرمودند که این
اشارت بوده است بر بشارت حصول دولت محمدی و فیوض محمدیه سرمدی حق جل و علی بر شما
مبارک گردانید و بعد چند روز والد ماجد معنی بخواب می بینند که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در
مکان رفیع لطیف نشسته اند و این فقیر هم بحضور پر نور حاضر است و آن سرور صلی الله علیه وسلم
کدام کار عمده و خدمت عظیم باین فقیر عطا فرموده اند و بتقسیم چیزها اجازت داده اند چنانچه
این فقیر و این حقیر [?] نشسته بتقسیم فتوحات روبروی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشغول گشته
و هر از آن هزار مردم خاص و عام [illegible] میکنند و جوق جوق مردمان می آیند و مال الامال [illegible]
و فتوحات می برند اما هرچند که تقسیم میکنم جنس ظاهر بنظر نمی آید و محسوس نمی شود چون این عجیب معامله
دیدند و مشاهده کردند در همان وقت این کیفیت را از شخصی بزرگ که در آن محفل حاضر اند دریافت
میکنند که این چه قسم است رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را دیده ام که فرزند ما را کدام خدمت داده
اند و بتقسیم چه چیز امر نموده اند فرزندم بجهت ارشاد و هدایت بنیاد دین کرده اند که بتقسیم آن
مشغول است و هر از آن هزار جوق جوق می آیند و مال الامال حصص و فیوض بهره ور گشته می روند [illegible]
بزرگ در جواب می گفتند که شما رسول صلی الله علیه وآله وسلم را بچه طور تشریف گفته و بچه قسم دریافته
اند این رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] این عرض میکنند من این نشان و طور شما ختم

۱۴۳

ن حضرت تابان است و بر جبین مبارک نمی آب وضو هم بود و ظاهر بود که آن بزرگوار
تازه وضو نموده بودند که ... این بشارت جانفزا را از والده ماجده خود شنیدم با آنحضرت
عرض کردم بسیار خورم و خوشحال شدند و فرمودند که این بشارت ها بوقت هم بر شما مبارک باد
این بشارت بشارت است بر تفخیم فتوحات محمدی و اجازت ارشاد دادن بر شما از لشکر
حضرت عظمی بجا آورده و فرمودند الحمد لله علی ذلک بعد از چند ایام این فقیر چه معاینه میکند
حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی چشتی قدس سره و حضرت سلطان المشایخ سلطان
نظام الدین اولیا قدس سره این فقیر را قصر عظم الشان عجیب و غریب با فرش و فروش
و ... مکلل آراسته و پیراسته و بغایت نفیس و وسیع و دلکشا و با نیز ... لطافت
لطف نسبت که شاید چشم جهان و جهانیان ندیده باشد عنایت فرمودند
پس از فرحت و انبساط این عنایات در خود نمی گنجم و شادان شادان
شدم چون از معاینه چشم وا کردم و از این واردات افاقه یافتم با آنحضرت عرض کردم
آنحضرت تبسم فرمودند و ارشاد کردند که مبارک باشد و این بشارت مع بدایت
اجازت سلسله چشتیه صابریه و نظامیه بطریق اویسیت چون از حضرات
این سلسله بلا واسطه اجازت یافتند حسب هم اجازت ارشاد این هر دو
سلسله دادم الغرض چون آنحضرت همه شرایط که رسم حضرات طریقت
بود بجا آورده اند از سید الانبیا صلی الله علیه وسلم و حضرات نود
اجازت ارشاد و بشارت و اشارات فائز شدند روز دوم تاریخ
دوم شعبان المعظم ۱۲۱۷ سنه یکهزار و دوصد و هفتده هجری به نصف النهار
... ند و در مکانی خالی که فارغ از اغیار و اغیار بود بردند و پیش خود

بنشاندند و چشم پر آب کردند و چند کلمات قدس آیات توحید ارشاد
کردند و چند حروف غامض و دقیق و احکام [illegible] در لقب فرمودند و
گفتند که آنچه ما را از حضرات خود سینه بسینه رسیده بود حالا الله من عن [illegible] بتو
رسانیدم و بخشیدم و اجازت ارشاد جمیع سلسله ها دادم و این امانت را بتو
سپردم که و ما علی الرسول الا البلاغ و امر مسکنم مرین که نام حق جل و علی را
از طالبان حق دریغ نداری و موافق حوصله او او را التعلیم نمائی و در حق
طالبان بسیار کنی و از جان و مال خدمت ایشان نمائی و دیگر نصایح بسیار فرمودند
و آن بیشتر در ذکر آنحضرت در باب دویم گذشت چون ازین کلمات قدس آیات
انفراغ یافتند روحال نیلگون که بر دوش قدس آغوش داشتند چون عورت سیاه بر روی نقاب
مبارک کشیدند و اندکی از آن برداشتند و ما را فرمودند که اندرین نقاب بنگر
و ببین که ترا تماشای کون و مکان و سیر دو جهان بنمایم و آنچه ترا در مدت تعلیم کرده ام
طرفة العین ترا از نظر تو بگذارم و آنچه به بندی شنیده که اینک اگر برهم کار [illegible]
سوی بندت جلوی اینوقت ترا بنمایم آنحضرت اینچنین کلمات فرح [illegible]
میفرمودند و من بیخویش و بیهوش میشدم و از خود میرفتم که ناگاه آنحضرت باز به
فرمودند که پیش بیا چون رفتم از خویش رفتم بیت بگفتا پیش ترا پیش رفتم
تکلف برطرف از خویش رفتم الغرض در آن نقاب نظر کردم چه نویسم آنچه
بنمودند و آنچه دیدم دیدم و همان سیر و نظاره بود که آنحضرت نقاب
از چهره مبارک بر داشته بطرف دیگر انداختند و ابیاتی خواندند [illegible] در
گفت آن یار ای ظلم نیست مگر [illegible] که نقاب از چهره مقصود برداشتم

هیچ حجابی و غطای پیش دیده بصیرتم نمانده و از آن نسبت ملبساعت بکلی فارغ شدم چون
یک ساعت چشم وا کردم خود را مقیم تر دیدم کرامت لزوم آنحضرت افتاده ام آنحضرت
از راه مکرمت سر ما را بر داشتند و بکنار کشیدند و کلاه آسمان جاه از تارک عرش
فرسای خود برداشته بر سر این فقیر نهادند و خرقه ملبوس وجود باجود خود را پوشانیدند
و دستم گرفتند و تجدید ثنای عز و جل بسیار کردند و ثنای حق جل و علی آغاز کردند و فرمودند که الهی حق
این بنده ترا بتو سپردم و در هر حال نگاهداری و از محبت و درد و ذوق و شوق خود دارای
و خصیص جذبه ازین جاری داری و طالبان را باین برسانی و پای استقامت
این بر جاده شریعت و طریقت محکم داری و بحق برگزیدگان خود بلطف خفی و جلی مدام
در مرضیات خود داری الغرض بسیار دعا فرمودند بعده فاتحه خواندند و استمداد
از حضرات بهر حصول مقاصد هر یک از سلسله خود خواستند و باز ما را در کنار کشیدند و از زبان
درفشان خود تهنیت و مبارکباد فرمودند و بعد رخصت فرمودند روز دوم درین
میان دیده این فقیر مجلس حضرات طریقه خود آراسته و آنحضرت رحمة الله علیه را با جمیع
متعلقان وقت را دعوت کرده خلاف عادت مطربان را طلبید اما مطربان را
گفت که آنحضرت را اگرچه انکار سماع هیچ وجه نیست لیکن خلاف عادت آنحضرت
که در مجلس خود سماع نمیکنانید تا وقتیکه آنحضرت سوال نکرده بدست این فقیر عنایت
نکنند شما خاموش باشید و چون امثال مرحمت فرمایند آن زمان سرود و سماع
نیست آغاز کنید و مدعا از دعوت مطربان این بود که اگر آنحضرت امروز
ممانعت فرمایند باز تمام عمر ترک سماع نمایم اگر امروز از استماع سماع خاموشی
نفرمایند پس آن فی الحقیقت اجازت است پس جائز داشتن

استماع سماع بر خود طلبید مطربان در مجلس خود ممنوع نخواهد بود الغرض چه
مثال شجره از دست حضرت خود بدست این فقیر داد و چه ... آن باساز و نوا
در تهنیت آغاز کردند بیت صحبت یار بخیانه مبارک باشد مثل گل رنگ به پیمانه مبارک
باشد ساقیا آب مطربت به یکبار این چنین حالت مستانه مبارک باشد ای
یا دبر استماع سماع میکردند و نشسته ماندند و هیچ نفرمودند والتماس که آنحضرت از نوربا
دریافتند که این سماع را دوست میدارد و ازین بهانه اجازت سماع میخواهد
ماندن آنحضرت را با الیقین بر اجازت سماع تصور نمودیم ولهذا این فقیر در مجلس
اقدس آنحضرت سماع را جایز داشته است چون این همه مقدمات با تمام رسید بتاریخ
شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و صد و هفده هجری بفیض آباد رخصت فرمودند
و امر بتعلیم طالبان نمودند و نیز ارشاد کردند که روزگار ظاهر براحتی المقدور دارد
و نگذاری و تا ترک نکنانند نکنی و همیشه دست بکار و دل بیار باشی و این
بر زبان راندند بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش این چنین زیبا روش
کم می بود اندر جهان لله الحمد الی الآن برین روزگار مشغولم و منشرح وقت ترکم
هدایت بنیاد در شهر فیض آباد بتعلیم طالبان و برروزگار ریاست مشغول
ناگهان بعد یکسال بخواب دیدم که آنحضرت بالای بام عظیم الشان ایستاده اند و
خادم هم یکبار بر سقف آن بام بلند رسیده آنحضرت مرا از آن بام فرود آمدند
که بر آن سقف بام مستحکم باش و استوار باش و ازین لغزیدن ترس و منتظر ماند
سپردم چون با فاقه در آمدم دانستم که شاید آنحضرت بحق پیوسته اند
بعد چند روز از روی خط دریافته شد که آنحضرت همان تاریخ و

می‌نویسند چون خبر واقعه جانکاه آنحضرت رحمة الله علیه از روی خطوط دریافت
یتیمان و حبابیان محمد [illegible] شد گشت و آتشی در نهادم افتاد و ناله و فغان
از یاران برخاست [illegible] نعره و گریه و زاری و غم و الم بودم که موذن بانگ نماز
مغرب برداشت بنماز مشغول شدم بعد نماز میخواستم که بمراقبه بروم و متوجه
بیاران شوم که شیخ رحیم علی که از یاران اشفقر است و او در اثر خوبها نسبت کشف
بغایت داشت و حالت جوش و خروش بحدی بود که تاب سخن گفتن و طاقت
آواز خوش شنیدن نداشت باشفقر گفت که اگر شما میگفتید که تر آمرد حضرت پیر و
مرشد شاه بهجبان آیا بر ده بر قدوم کرامت لزوم آنحضرت خواهم انداخت
الحال که آنحضرت برحمت حق پیوستند بر قدم کدام شخص خواهم افتاد اینگفت
و آهی کشید و های های بگریست چون حالتش دگرگون شد اندکی تسلی کردم و
دلاسا و تشفی دادم و در حلقه بمراقبه نشاندم و بطریق معمول متوجه بیاران شدم
چونکه عنایات آنحضرت رحمة الله علیه بر حال اشفقر و یاران اشفقر زیاده
از حد میبند دل بود رحیم علی مذکور در مراقبه چه میبیند که آنحضرت رحمة الله علیه و عال
نیلگی بر دوش قدس آغوش انداخته پیش ایستاده اند و میفرمایند که ای رحیم علی
تو که میگوی که الحال بر قدم کدام شخص خواهم افتاد الحال قدم امجد علی خان را قدم
من دانی بر قدم پیر خود افتاده ای که همین قدم من هستند و بهبود تو هم در همین است
[illegible]ست که در خاطر اشفق گذشت که بعد انتقال آنحضرت میان الخنین شاه بهجبان
آیا او خلفاء آنحضرت را دستار خلافت آنحضرت بسته باشد اگر منهم در آنجا
حاضر میبودم البته منهم از دستار و خلعت سرافراز میشدم و هر بار این خطره

بخاطرم خطور میکرد اتفاقاً در عرس اقدس حضرت شیخ العالم شیخ احمد عبد الحق
قدس سره در رسید و این فقیر احقر حضرت شاه فقیر احمد سلمه الله که صاحب سجاده
و فرزند حضرت شیخ العالم اند دعوت فرمودند و مجلس شد و طلب نمودند چنانچه
ملک فقیر میر صوفی شیر بو سنگ و شیخ رحیم علی و محمد مهدی خان و میرزا محمد علی و دیگر
یاران و جمیع مخلصان بر مرقد منور حضرت شیخ العالم حاضر شدیم و بر مرقد منور
قدس شده فاتحه خوانده بمکان فرود آمدیم و با یاران نشسته بودیم و چند
علاحده سر بمراقبه فرو برده به ور و ربودگی بذکر و فکر مشغول نشسته بودند که ناگاه
شیخ رحیم علی را که نسبت حضوری با جناب حضرت شیخ العالم قوی داشت و نسبت
کشفی بغایت بهره مند بود استغراق و ربودگی غالب آمد و مغلوب الحال گشت
و دران بیخودی خوش سیمای الله تعالی دیده بصیرتش بر جمال جهان آرای حضرت شیخ العالم
برگشود چه میبیند که قبر مبارک حضرت شیخ العالم شق شد و آنحضرت نور الله مرقده
از قبر مبارک خویش جامه در کل بر دوش قدس آغوش انداخته و حمائل گل
برگردن افگنده بیرون تشریف آوردند و میفرمایند که رحیم علی فقیر احمد غسل میکند
المجد علیمی ترا هم گو که غسل کرده بر قبر من حاضر شود که برای او دستار و خلعت
چون این سخن از زبان فیض ترجمان حضرت شیخ العالم شنیده با دیده گریان و سینه
بریان با آه و فغان افتان و خیزان به تبلیغ احکام قدس کلام نزد این فقیر آمد
و آنچه معاینه کرده بود و حکم یافته با سوز و ساز گفتن آغاز نهاد اتفاقاً حضرت
شاه فقیر احمد صاحب سلمه الله تعالی در آنجا تشریف داشتند
کلام در بنجا رسید که حضرت شیخ العالم را با این قسم تجلی دید

که امجد علیخان را بگو که غسل کرده برهنه حاضر شود که برای او دستار و خلعت داشته‌ایم
حضرت شاه فقیر احمد فرمودند که الحمد لله برای شما دستار نهاده است و خلعت را حضرت شیخ العالم
داده الغرض این فقیر که حسب ارشاد حضرت شیخ العالم بر حالت و غسل بخوبی نمود و حضرت شاه
فقیر احمد دست این فقیر گرفته بر مرقد منور آنحضرت بردند و دستار طلبیده بر پائین قبر مبارک
نهادند میخواستند که بر سر فقیر بندند که ناگهان شخصی دوان دوان آمد و بوسه حضرت شیخ العالم
دیگر قبرپوش آورد و دو توشه چبوتره بر قبر مبارک نهادند و قبرپوش بر قبر مبارک بگسترد
و حضرت شاه فقیر احمد گفت که این قبرپوش فقط در حصه صاحب‌بیت است در این شرکت
کسی نیست حضرت شاه فقیر احمد صاحب چشم پرآب شدند و فرمودند که این تقسیم بلا شرکت
غیر گاهی اتفاق نشده که کسی فقط بحصه ما آرد مگر این قبرپوش بهر خلعت امجد علیخان است
که حضرت شیخ العالم فرموده بودند که خلعت و دستار برای فلانی نهاده ام این قبر
بلا شبهه همان خلعت است این فرمودند و نان توشه از دست مبارک خود در دامنم
دادند و دستار بر قبر مبارک نهاده بر سرم بستند و قبرپوش مبارک از قبر مبارک
برداشته بر دوشم نهادند چون این خلعت عظمی پوشیده در مجلس تشریف آوردم
همه مستمعان وقت و جمیع حضار مجلس مبارکباد دادند و مطربان درگاه خلائق
پناه حضرت شیخ العالم در مبارکباد این غزل آغاز کردند بیت صحبت یار بجانانه
مبارک باشد می گلرنگ به پیمانه مبارک باشد از استماع این غزل وقت همه
حضار مجلس خوش شد و بر همه یاران و خویش و بیگانه حالت عظیم گردید الغرض
توت و لا سیما حضرت فاز ارحمه الله علیه نظر کن که یک خطره بخاطرم خطور
کرده بود فی الحال چنان متوجه بحالم شدند که از دست حقیر دست حضرت شیخ العالم

قدس سره که آفتاب عالمتاب جهان و جهانیان است خلعت فاخره و مهر
همچو من ناچیز را عطا کنانیدند و خطره را از خاطرم محو گردانیدند چه در کمال تشرّع
برتر است و در شناسنش هر چه خوانم کمتر است نقل است که چون خبر واقعه جانگاه حضرت
ما رحمة الله علیه بفقیر رسید مجلس چهلم آنحضرت بفیض آباد بخوبی نمود و همه مشائخ
فیض آباد و احضر نگرداده و ردولی (?) تعلیف (?) و مشائخان دیگر اطراف را دعوت
نمود و همه خاص و عام فیض آباد را دعوت کرد و مطربان اطراف را طلبید و
مجلس سماع آراست چون انبوه خلایق بسیار شد و جمیع خاص و عام جمع شدند
در آن مجمع چند اهل انکار حضرات صوفیه و وجد و سماع نیز حاضر آمدند از آن میان در خاطر
شخصی درگذشت که تلبیس ابلیس خود را بصورت وجد سازد و در معرکه مردان در
دشوره و فغان اندازد و بمردان دین مضحکه نماید و تمسخر پیش آید چون دیدند که این
فقیر را و یاران این فقیر را مثل صوفی میر … بیگ اله آبادی و شیخ رحیم علی گورکهپوری
و میرزا محمد علی بیگ سالارپوری و شیخ قادر بخش فیض آبادی و میرزا رحیم بیگ لکهنوی
و میرزا حسن بیگ خان محمدی حالت عظیم رو داد و اگر خویش و بیگانه از خویش رفتند
خود را بصورت اهل وجد ساخته آه و فغان برداشته در گلوی این فقیر چسپید
و سوز و غوغا آغاز نهاد چون که عنایات ایزدی قرین حالم بود و توجه القطب
الارشادی در پی حالم در رسید و آن تلبیس را لباس حقیقت پوشانید و از حال
بخویش گردانید چون هیچ آگاهی نماند لیاقتی که بر داشت از سر تا بخود
و دوستانش گمان بردند که تلبیس بهر … مشتعل طپید و ندانستند
هر که افتاد در افتاد چون بفیض دانستند که از خود رفته و

متعجب شده انگشت حیرت در دهان گیرند و سر انفعال بر زانوی حسرت نهادند و عذرها
بمیان آوردند و عفو جرایم خود خواستند چون بسیار الحاح و التجا نمودند گفتم که آنچه دیدید
بدین ادنای از تصرف حضرت ما رحمة الله علیه دیده اید جز اینکه باز ماننده غلامان فقیر
نخواهند کرد که موجب بلا گشت و باعث شقاوت شما برادران مدعا از این حکایت
اینست که اظهار قوت باطن آنحضرت نمایم تا خاص و عام بدانند که دست پیر از
غائبان کوتاه نیست لهذا ایشان مینمایم که در آن مجلس نبی بخش نامی از مریدان
شاه غلام علی نقشبندی مظهری که صحبت حضرت ما را دریافته و سالهای
سال تصرفات آنحضرت را دیده بود حاضر بود بعد اتمام مجلس از روی قسم
باین فقیر گفت در آن وقت که در مجلس اقدس شما و یاران شما را حالت عظیم
بود و همه خویش و بیگانه و یار و اغیار بیخود و بیهوش بودند شور آه و ناله
سر بفلک کشیده بود عجایب قدرت حق جل و علی و تصرف حضرت پیر و مرشد
معائنه میکردم که شکل صورت شما بعینه بصورت آنحضرت رحمة الله علیه شده و
و گاه آنحضرت به پهلوی شما دوش بدوش ایستاده اند چون بغور نظر میکنم گاهی
می بینم که صورت شما بصورت آنحضرت شده و گاهی می بینم که آنحضرت رداء مال
نیلگون بر دوش انداخته به پهلوی بپهلوی شما ایستاده اند و متوجه شما و یاران
شما اند تا یک دو گهڑی بجوره مقابل شما ایستاده این حال معائنه میکردم سبحان الله
که توجه حضرت ما رحمة الله علیه در حیات و بعد ممات یکسان است و از ما
حال با بظاهر و باطن با خبر دوست حقیقت آنحضرت از دستگیری
این فقیر بعد ممات هم کوتاه نیست فی الحقیقت که دست پیر از غائبان

کوتاه نسبت و بعد از چند ماه از رحلت آنحضرت میان روک
عرس اقدس حضرت مخدوم العالم شیخ احمد عبد الحق ردولی قدس سره
برسیدند که پیر مرشد شما در کدام مکان آسوده اند و قبر شریف وی
چون این فقیر را تا آن زمان دریافت نبود که قبر مبارک آنحضرت کجاست و در
کدام جا آسوده کرده اند گفتم که ما را تا هنوز دریافت نشد شاه صاحب
ممدوح از روی طعن فرمودند که شما چه طور مرید هستید که تا این وقت قبر
پیر خود از سنت کشفی دریافت نکرده اید و یا پیر بزرگوار شما تا هنوز شما را
از قبر مبارک و جای مرقد خود آگاه نفرموده اند ازین سخن او شان عرق
انفعال بر چهره کشیدم و خاموش ماندم وقت مغرب بعد از نماز متوجه به
عنایات آنحضرت شدم سر در گریبان مراقبه فرو بردم چه بینم که آن قطب الله شاهی
تشریف آورده اند و دست مبارک خود را بر دوش من نهاده اند و میفرمایند
که ما را در احاطه که اهل خانه خود را در آن آسوده کرده بودم زیر درخت پیلو
بر چبوتره آسوده کرده اند بدانکه قبر من زیر درخت پیلو در آن احاطه است
بروشن شاه بگوی چون صبح شد بروشن شاه گفتم که قبر مبارک حضرت ما رحمة
الله علیه درون احاطه تعمیر خود است زیر درخت پیلو گفتند که دیروز چرا
نگفتید گفتم که دیروز معلوم نبود و امشب آن حضرت نشان داده اند تمامی
ماجرا گفتم و بعد چند روز از روی مکتوب صوفی الهیار خان بوضوح پیوست
که قبر مبارک آنحضرت همانجاست که آنحضرت در معامله نشان دادند
الغرض حضرت ما رحمة الله علیه صبح دعا گو و نویدی و اعمال و ...

...ته اند چنانکه وقت رخصت از راه طلبیده فرمودند که این کننده برای امر اهل
...رت شما باقیمانده بود اجازت اینهم دادیم دیگر برگزیدن حضرت با اینفقیر را
...خلفاء دیگر بچهار وجوه بدانکه حضرت مارحمة الله علیه اینفقیر را از خلفاء دیگر بچهار
...جه برگزیده اند یکی آنکه اهل سلسله چشتیه صابریه جدوصیم کسی را اطلاع نفرموده ا...
...جازت نداده اند الا اینفقیر را دوم آنکه از نسبت سلسله چشتیه نظامیه که از روح
...سلطان المشائخ سلطان محبوب نظام الدین اولیا قدس سره با نحضرت بلا واسطه رسیده است
...شیخ احمد صاحب لکهنوی ازین آگاه بودند چنانچه کیفیت آن در باب سیوم در ذکر
...حضرت گذشت سیوم آنکه تعلیم سلب امراض و تشرف شدن بر کیفیت باطن
...صی سالح و شخص طالع و دریافت احوال میت که اثر الکشف القبور نامند
...ف شدن بر خاطر کسی که اثر الکشف القلوب گفته اند جز اینفقیر یکی بتعلیم
...ده اند چهارم آنکه تعلیم و اجازت جمیع اشغال سلسله قادریه و نقشبندیه
...تیه جز اینفقیر یکی تعلیم هم نکرده اند چنانچه روزی بعد اتمام سلوک در طی
...کف کاغذی مرحمت فرمودند که بران شجرهای آن سلاسل کشیده بود و بر بر اعضاء
...خل بر سلسله نوشته بودند باینفقیر عنایت فرمودند و ارشاد کردند و اجازت آن
...اشغال شما را دادیم و آن شجره این باب چهارم در بیان کیفیت
...سلسله علیه قادریه و برگزیده نقشبندیه ابو العلائیه و سلسله علیه
...ه و دیگر اعمال و اشغال که بامداد حضرت مار حمة الله علیه که از
...ملا و سلسله باینفقیر رسیده بدانکه این باب را ابدو فصل
...سان آنحضرت رحمة الله علیه باجازت آنحضرت فصل ۲

دویم بعد انتقال آنحضرت بامداد ارواح طیبهٔ آنحضرت رحمة الله علیه فصل اول بدانکه
بزرگی صاحب ارشاد و ولایت و اهل کشف و کرامت از طرف بنگاله اشرف الحق
غلام شاه مدنی نام در سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری بیامد و بشهر شاهجهان آباد آمد
شد و در مکان خادم الفقرا مقبول اهل الله صاحب ورع و تقوی کهف الفقرا ملاذ
الغربا برگزیدهٔ حضرت یزدان شرف الدین محمد خان سلمه الله تعالی فرود آمدند نهایت
کشف تمام داشتند که هیچ چیز از نظر بصیرت آن اولی الابصار پوشیده نبود و تصرف عجیبه و
خوارق عادات غریبه داشتند و عامل و حاکم قصیده غوثیه بودند چنانچه خوارق عادات و کرامات
و کیفیت کشف ایشان در باب تجسیم ایراد خواهد یافت الغرض این فقیر حالات ایشان
شنیده از حضرت پیر و مرشد برحق اجازت خواسته بزیارت ایشان رفت در اول صحبت
عنایت بی نهایت مبذول داشتند و فرمودند که خدا تعالی ترا شیخ صاحب ارشاد
خواهد کرد و دیگر بشارات بسیار دادند و بعده بمرور ایامی چند این فقیر اجازت قصیده
غوثیه از آنحضرت خواست بکمال تلطف فرمودند که این قصیده غوثیه قصیده حضرت غوث
الاعظم است اجازت این بحکم آنحضرت نمیتوان گفت پس بعرض مجلس رسید که اجازت
قصیده مبارک از حضور حضرت غوث الاعظم محی الدین جیلانی رضی الله عنه دهانم
عرض کردم که اگر همچو توجه فرمایند عین سعادت دارین است فرمودند که بروز پنجشنبه
از حضرت پیر و مرشد خود اجازت خواسته بیائید الغرض از حضرت پیر و مرشد اجازت
خواسته بروز پنجشنبه نزد آن اولیاء زمان حاضر شدم فرمودند که اول غسل کنند و
جامهٔ نو بپوشند و خود را معطر سازند و دو رکعت نفل بهدیه غوث الاعظم ادا کنند و
بعده یازده بار درود اول و آخر خوانند و یکصد و یکبار یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع

دبرزمین رو بقبله کرده نشسته و منتظر اجازت و حکم آنحضرت باشند اگر اجازت
شده بلا واسطه از حضور گردید اینفقیر هم بسبب ظاهر اجازت خواهد داد والا نه مجال
اجازت ندارم چنانچه بحسب ارشاد هدایت بنیاد آنحضرت آمده همچنان کردم دو روز هیچ در یافت
نشد روز سیوم چه معاینه میکنم که من بالای بامی رفته ام و بران بام دیوار طویل کشیده اند و
دران غرفه نهاده و سقف و دیوار سایبانی بر آن ساخته اند و نزد آن غرفه شخصی نشسته است
من از آن شخص پرسیدم که آنحضرت کجا تشریف دارند آن شخص میگوید که بر سایبان نشسته اند
همین غرفه بر دیده چون بران سایبان بر رفتم دیدم که آنحضرت با عظمت و هیبت رو بقبله
متصل نشسته اند و من اوراق قصیده در بغل داشته رو بروی آنحضرت رفتم و بعد سلام
حضور ایستادم چون نظر مبارک آنحضرت بر من افتاد فرمودند که تو بچه کار آمده
گفتم برای تعلیم قصیده آمده ام و اجازت قصیده میخواهم فرمودند که پیش بیا و بنشین
قصیده از کنار بیرون آر و بخوان بحسب ارشاد پیش رفتم و نشستم و اوراق قصیده
رو بروی آنحضرت نهادم و خواندن آغاز کردم چون بر این هر دو شعر رسیدم
شعر فلو القیت سری فی بحار لصار الکل غورا فی البوادی و لو القیت سری
فی جبال الدکت واختفت بین الرمالی این هر دو شعر را نخواندم که از بعضی اشخاص
شنیده بودم که این هر دو شعر موضوع اند که ناگهان آنحضرت فرمودند که این هر دو
شعر از آن ماست بخوانید چنانچه از تعلیم آنحضرت تمامی قصیده و آن هر دو شعر خواندم
و اجازت آن انواع حاصل نمودم ناگاه که چشم بکشادم وقت نماز فجر بود
بر آمده فی الفور حاصل ساخته نزد آنحضرت آمدم همین کیفیت دیده
دند که آن هر دو شعر که آنحضرت تعلیم کرده اند یاد دارید یا نه

اتفاقاً از خاطر فراموش شده بودند فرمودند که آنچه دو شخص این بهشت الغرض همه معامله
شب عرض کردم فرمودند که مبارک باشد اجازت از حضور بلا واسطه یافتن الحال
اجازت من چه ضرور است اما بحسب ظاهر اجازت منهم دادم و مریدی که گواه اند آنجا بودند
آن امر کردند چنانچه بهر حضوری رسول مقبول صلی الله علیه وسلم تا چهار روز ثلث شب
باقی مانده بر یک پا ایستاده با ترک حیوانات خواندیم و بمقصود رسیدیم و هر کسی که
این قصیده مبارک را با اجازت [illegible] مدعا که بخواند بمقصد رسد و قصیده غوثیه مشهور
و معروف است پس این فقیر را اجازت قصیده از من ارشاد آنحضرت بلا واسطه از حضرت
غوث الاعظم است رضی الله عنه و بحسب ظاهر از آنحضرت است الغرض در ایامی چند که قصد
مراجعت وطن تشریف کردند این فقیر را طلبیدند و یکبار کشیدند و بغایت الطاف
فرمودند و گفتند که آخر حق جل و علی ترا شیخ صاحب ارشاد خواهد کرد این فقیر هم اجازت
ارشاد سلسله قادریه خود هم میدهد و شجره حواله تو میکنید که هرگاه از پیر بزرگوار خود
اجازت ارشاد یابی در این سلسله هم کسی را اراده نمائی و تعلیم کنی این فرمودند و مثال
شجره حواله کردند و خرقه کلاه خود عطا کردند این فقیر اینها را از حضرت پیر دستگیر خود
عرض کردم فرمودند که این خزینه دولت و گنجینه نعمت حق جل و علی بتو بخشیده و شفقت
عطا کرده است بگیرند و این را قصور کنند چنانچه بموجب حکم حضرت پیر مرشد خرقه و
کلاه و شجره علیه ایشان گرفتم چنانچه سلسله عالیه قادریه آنحضرت این است
هذا سلسلة قادریه غلام شاه محمد فی البنگالی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله واصحابه
اجمعین اما بعد فهذه سلسلتی من مشائخی فی طریقة القادریة رضوان الله تعالی علیهم

الهی بحرمت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم الهی بحرمت راز و نیاز حضرت
الله علیه... بحرمت راز و نیاز حضرت امیر المومنین مظهر العجائب علی ابن ابی طالب رضی الله علیه الهی بحرمت
راز و نیاز قطب الاقطاب حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت شیخ حبیب عجمی رحمة الله الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ داود طائی
رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ معروف کرخی رحمة الله علیه الهی
بحرمت راز و نیاز شیخ سری سقطی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ
ابو القاسم الجنید البغدادی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ ابو بکر
شبلی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ عبد الواحد التمیمی رحمة الله علیه
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ ابو الفرح طرطوسی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز
حضرت شیخ ابو الحسن الهنکاری رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ ابو
سعید المبارک المخدومی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید السادات
شیخ حسنا ابو محمد سید عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی الله تعالی علیه الهی
بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ سید عبد العزیز رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز
حضرت سید الشیخ محمد هتاک القادری رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت
سید الشیخ شمس الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ شرف
الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ زین الدین رحمة الله
علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ ولی الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت سید الشیخ نور الدین مالی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز
حضرت سید الشیخ حسام الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت

الشیخ یحیی رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ ابو بکر رحمة الله علیه
الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ محمد درویش رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز
حضرت سید الشیخ حسام الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ
نور الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ عبد الرحیم رحمة الله
علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ حسام الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت
راز و نیاز حضرت سید الشیخ درویش محمد رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت
سید الشیخ نور الدین رحمة الله علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ عبد
الوهاب قدس سره الهی بحرمت راز و نیاز حضرت سید الشیخ پیر دستگیر حضرت سید
اسماعیل القادری البغدادی قدس سره الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ الشیوخ حضرت
الحق غلام شاه مدنی القادری الهکاری قدس سره النور از آن بان ابن فقیر حقیر
خاکپای درویشان بلکه خاک راه ایشان سید احمد علیخان ابن میر سلطان
محمد خان عفی الله عنه لما زاد لو بنماز دیگر ارشاد آنحضرت است که حفظ الاوقات مقصد
و بست و چهار کلمه لا اله الا الله بعد از نماز و امام آن بر محمد رسول الله یکینی و اجازت
دلایل الخیرات این فقیر را نیز از آنحضرت است و اجازت اسماء مبارک
اصحاب کهف نیز از آنحضرت یافته است اسماء مبارک اصحاب کهف این است
یملیخا مکسلمینا کشفوطط تبیونس آذرفطیونس یوانس بوانس و اسم کلبهم
قطمیر و علی الله قصد السبیل و منها جائر و استا و این اسماء را بسیار فرموده اند
اما بهر مشکل و بهر مدعائی که بخوانند حق تعالی آسان میکند اول و آخر درود
خوانده هفت مرتبه سوره تسمیه این اسماء مبارک بخوانند بیشتر هر که

اگر برگشتنی هم غرق و ملالت باشد هفت مرتبه سوره تسمیه اول و آخر
باید و اگر محبوس باشد هر روز یکصد و یکبار سوره تسمیه اول و آخر درود
عی باید مجرب است در ذکر کیفیت نسبت سلسله برگزیده نقشبندیه ابو العلائیه
فقیر را از ارواح طیبه حضرت شیخ الشیوخ قطب الزمان حضرت
ث قاسمی که اجل خلفای آنحضرت بودند بلاواسطه رسیده اند که این فقیر را
قبر مبارک آنحضرت نور الله مرقده فیض است چنانچه کیفیت آن اینست که این
فقیر را در صبات حضرت پیر و مرشد اتفاق رفتن قصبه کوت قاسم بعلاقه
ی افتاد چون مرقد منور آنحضرت در همان قصبه است بهر زیارت
قطب الزمان رفت دید که انوار الهی و تجلیات نامتناهی بر مرقد منور
است و فیض عام از مرقد منور جاری است یک ساعت امیدوار فیوضات
بر مبارک متوجه نشست چنان سرور روی داد که حاصل شد که از خویش
ت از آن روز معمول این فقیر بود که هر روز بعد عصر بر مرقد منور حاضر میشد
انعام فیوضات میبود چون چندی بر این منوال بگذشت امداد و برکات
توجهات آنحضرت بر حال این فقیر در رسید و چنان در رسید که منجر بتحریر
فقیر بنت الحرمین در عرس شریف آنحضرت در ابتدای هدایت
عارف زمان که از اولاد امجاد آنحضرت بودند چونکه کسی ذکور از
در آنحضرت باقی نمانده بود لهذا مالک برکات و خرقه و کلاه آنحضرت
ان بود این فقیر را نیز از غلامان فقراء دانسته دعوت فرموده بودند
این فقیر در مجلس قدس شاغل حاضر شد دید که تمام محفل از

از فیوضات و برکات آنحضرت مالامال است و مطربان غزلخوان شعر و میگفتند
اتفاقاً مطربی این غزل حافظ شروع کرده این شعر که من دارم در رهن آن اوائل
دین و فرضیعی غرفی بی باب اولی این فقیر را از برکات ارواح طیبه آنحضرت
باستماع این غزل حالت بیقراری و بیخودی رو داد هر چند که ضبط کردم لیکن
زمام اختیار از دست رفت و از خود خبر نماند اتفاقاً در آن بیخودی و
بیهوشی بخاطرم گذشت که چیزی مطربان ندهیم میخواستم که بخدمتگار بگویم که
این مطرب را از صد روپیه من چیزی بدهد که ناگهان خطره بخاطرم خطور کرد که
در صد روپیه مبلغ کثیر است خدمتگار چقدر خواهد داد همین که این اندیشه بخاطرم
گذشت که ناگهان مطرب این شعر خواند چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی
این شبهه بر آتش به دین دیده پر آب اولی چون این شعر از زبان مطرب شنیدم
دانستم که این تنبیه و تعلیم از طرف صاحب عرس است رحمة الله علیه خجل
شدم و تمام صد روپیه را معه لباس خود بمطرب دادم چون فیوضات
و برکات آنحضرت پی در پی میرسید منتظر التفات و عنایات آن
حضرت زیاده تر شدم و بلا ناغه بر قبر مبارک مراقبه میکشیدم و انتظار
گوی مقصود بودم که از ضرب چوگان شفقت گوی ازین میدان بردان
برم که روزی معلوم کردم که چیزی از برکات عنایات ظاهر شد که ناگهان
آن عارفه زمان جا[illegible] هادی عالم و عالمیان بی بی هدایت بانو دو
نان باجره و قدری ساگ بدست خادم عنایت کردند و نیز گفته
فرستادند که من از ارواح طیبه جد بزرگوار خود یعنی قطب الکبر خان جهان

لاد ازان قدس سره که خبری بشارت یافته ام تا بالینی بیایند که بشما برسانم این فقرا زنمرده
جانبخشش فرحت افزا بابا از سر ساخته برو برد ولیکن رای آن عارف زمانه خاطر خواه نیافت
مجلس با خلاق پیش آمدند و پس پرده بنشستند فرمودند که دیشب جد بزرگوار خود را دیده ام
که آنحضرت میفرمایند که کلاه ملبوس من که پیش تو نهاده است با مجد علیخان بسه شجره من بدهد
آن سرور که سبب ارشاد و هدایت منبا و الحضرت میشود هیچ نگیرند و بر سر نهند این فقیر نمودند و آن
کلاه آسمان جاه را با زیارت این فقیر نهادند و شجره عنایت کردند و آن شجره اینست شجره
نقشبندیه ابو العلائی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین و
الصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین اما بعد فیقول العبد المذنب جاهلی فقیر
حقیر خاکپای درویشان بلکه خاکراه ایشان سید امجد علیخان قادری الرضوی هذا سلسله
علیه نقشبندیه ابو العلائی رضی الله تعالی عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم الهی بحرمت راز و نیاز امیر المومنین امام المتقین پیشوای صدق و صفا
مظهر العجائب علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت امیر المومنین
سید الشهدا حضرت امام حسین شهید کربلا رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز سید الساجدین
حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز امام المسلمین و دین محمد برا
نام حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز امام المومنین قران ناطق
حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز سلطان العارفین حضرت
سلطان بایزید بسطامی رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ ابو الحسن
خرقانی رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت شیخ ابو علی فارمدی طوسی رحمة الله
علیه الهی بحرمت راز و نیاز حضرت خواجه یوسف همدانی رحمة الله علیه الهی بحرمت

راز و نیاز حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز حضرت
محمد عارف ریوگری رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی
رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز حضرت خواجه عزیزان علی رامتنی رحمة الله علیه
الهی بحرمته راز و نیاز حضرت بابا سماسی رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز سید السادات
حضرت امیر کلال رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز خواجه خواجگان حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز حضرت مولانا چرخی رحمة الله علیه
الهی بحرمته راز و نیاز حضرت خواجه عبید الله احرار رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز حضرت خواجه
عبد الحق رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز حضرت خواجه یحیی رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز
حضرت خواجه عبد الله رحمة الله علیه الهی بحرمته راز و نیاز سید الموحدین شیخ المحققین
سید السادات قطب الاولیا حضرت میر ابو العلا رضی الله عنه الهی بحرمته [illegible]
حضرت شیخ الشیوخ قطب الزمان حضرت لال خان که المعروف لاڈ خان کوت قاسمی اند
این نیز دو خلیفه بودند یکی حضرت خلیفه عبد الرحمن که مقبره ایشان در کوت قاسم
برابر مرقد منور آنحضرت است و خلیفه دوم سید جلال که مرقد مبارک ایشان بیرون دروازه
شاه جهان آباد است و این فقیر را این نسبت بلا واسطه از مرقد حضرت لاڈ خان کوت
قاسمی است رحمة الله علیه و نیز فتوحات و فیوضات از مزار مبارک حضرت خلیفه
عبد الرحمن بر داشته است کیفیت نسبت سلسله چشتیه [illegible]
از ارواح طیبه حضرت مخدوم العالم شیخ احمد عبد الحق [illegible]
و عطر الله مرقده با این فقیر رسید و بحسب ظاهر اجازت [illegible]
بمثال و خلعت قبر پوش و دستار و کلاه [illegible]

حضرت قدوة العارفین حضرت شاه فقیر احمد احمدی که صاحبزاده و صاحب سجاده
حضرت شیخ العالم اند امداد شده بدانکه چون این فقیر در حضرت [illegible] فیض آباد
صحبت کردند و بشهر مذکور رسید بعد مرور ایامی چند بهر زیارت مرقد منور حضرت مخدوم
العالم شیخ احمد عبد الحق ردولوی رفت و خاکپاک آستانه درگاه خلد تو پناه را سرمه دیده
خود گردانیده جبین عبودیت گزین را بر مرقد منور سائید و از هزاران هزار برکات و
فیوضات سرافراز گردیده دیده خود را القدوم کرامت لزوم صاحبزاده و صاحب سجاده
نالید و اندکی بر مرقد منور آنحضرت مخدوم العالم نور الله مرقده سر بگریبان مراقبه فرو برده منتظر
انعام و فیوضات و برکات می‌نشست و هزاران هزار برکات و فیوضات بر داشت
و التفات و برکات آنحضرت پی در پی میرسید چون وفور انعام آن شیخ العالم
[illegible] نرسید طاقتم طاق گردیده و از خود خبر نماند بلکه از خویش رفت همانوقت
اجازت اسم اعظم آنحضرت که کلید خزائن الهی و داروی همه درد و جانکاهی است سرفراز
گشت و نیز بعنایت ملفوظات آنحضرت که جمع کرده قطب العالم حضرت عبد القدوس
گنگوهی است قدس الله تعالی سره العزیز ممتاز گردیده چون بافاقه در آمدم و سر از
گریبان بر داشتم صاحبزاده جهان و جهانیان سجاده نشین مسند احمدی [illegible]
تعالی [illegible] و فروزنده شمع محفل احمدی شیخ الوقت حضرت میان فقیر احمد احمدی سلمه الله
تعالی آن کتاب ملفوظات آنحضرت پیش من بنهادند و اجازت اسم اعظم آنحضرت
داده‌اند آنست که برای هر حاجتی و مشکلی که پیش آید باید که در میان سنت و
وتر سه صد و شصت مرتبه اول و آخر درود یازده یازده بار خوانده تا چهل روز به
بخواند اسم مبارک آنحضرت رحمة الله علیه اینست حق حق حق یا شیخ العالم شیخ احمد

عبد الحق اعشی و امدونی در قضاء حاجتی و در حبس خواندن متوجه بآنحضرت
عنایات آنحضرت بارها دیده اند که گویا رو بروی آنحضرت میخوانم و نیز آنحضرت
نوشته حضرت مخدوم العالم را بر قبر مبارک آنحضرت نهاده دیده تمام این فقیر داده اند
و اجازت نوشته نیز عطا فرمودند باید که هر کس بهر حصول هر مدعا نوشته حضرت مخدوم العالم
قدس سره قبول کنند و در ادای آن هرگز قصور نکنند و اگر قصور خواهد کرد موجب
ملامت خواهد شد و اولی است که حتی المقدور نوشته اصحاب سجاده رسانند و اگر این
میسر نشود از فرزندان آنحضرت مخدوم رسانند و اگر اینهم میسر نشود باهل ارشاد این
سلسله علیه رسانند و اگر اینهم میسر نشود بکسی از ساکن رودولی شریف رسانند
و اگر اینهم میسر نشود یا در صورت عذر باکسی از صلحا بخوانند و طریق نوشته اینست یک آثار
یا کم بالا آرد گندم را نان بپزد و قدری نمک در آن زند و سوا پاؤ روغن بزند و شکر
شکر سفید نان از روغن چرب کرده و بالا شکر اندازد و فاتحه دهد الغرض بوعده عطیات
این نعمات مرا حضرت بفیض آباد نمود درین اثناء خبر واقعه جانگاه حضرت مادر حقیقی
در رسید و استماع یافت که الحمد ان حضرت شاهجهان عظام شیر بخلفاء آنحضرت
دستارها بستند خاطر این فقیر بانتیجه مغموم شد که اگر من هم در آنجا حاضر میشدم
این نعمات فی الرسند که مارا هم بسبب از غلامان آنحضرت شمرده ازین خلعت سرفراز
میکردند درین همین اندیشه بودم که ناگهان روز عرس اقدس حضرت مخدوم العالم در رسید
و این فقیر را حضرت مرشد فقیر احمد احمدی الهی اجزا کرده جای ... اند دعوت ...
و این فقیر قصد رفتن درگاه خلائق پناه نمود چون یک کروه از شهر رود در اثنای راه ...
این شعر بخاطرم گذشت عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال صد سال میتوان

هر بار که این تصور بخاطرم میگذشت التیمی در نهادم می افتاد و هوش از سرم میبرد حتی که قریب شد که از تاب
تعطش دگر بیابان چاک نمایم دانستم که توجه باطنی آن قطب العالم بحال این فقیر بی نوا رسید
و فیوضات آنحضرت بر قلبم پرتو افگندند و ما را از خود بیخبر می برد بر جای افتان و خیزان
خود را بدرگاه خلایق پناه رسانیدم و بخاک آستانهٔ عرش نشانه را بجبین عبودیت گرامی مالیدم
و بانواع عنایات سرفراز شدم اما بخاطرم همان اندیشه ممکن نبود و اگر در شهر شاهجهان
آباد می بودم بشتابی بجان دنی ما را هم نیز دستار بعد آنحضرت عنایت میکردند هر چند لیکن این
خطره میکردم لیکن هرگز از خاطر محو نمیشد که ناگهان حضرت شاه فقیر احمد احمدی در مکانی که این
فقیر مقیم بود تشریف آوردند و بغسل مشغول شدند و از یاران این فقیر شخصی شیخ رحیم علی
نام که نسبت عشقی بهرهٔ عظیم داشت و بیرون حجره سر بزانوی تفکر نهاده بحیث مراقبه فرو رفته بود
ناگهان افتان و خیزان و های های کنان و گریان از حجره بحیثیت تمام بیرون آمد و دست
این فقیر بگرفت و گفت ای پس همین وقت حضرت مخدوم العالم را قدس سره در بیداری اما بر مزار مبارک
آنحضرت مشتی مشتاق و از حضرت جابر خلت بدوش انداخته و از قبر مبارک خود بیرون
آمده اند و ما را میفرمایند که مجید علی را بگو که این هم غسل کنند که خلعت و دستار برای
او نهاده ام این سخن با من میگفت که شاه فقیر احمد صاحب بر رسیدند که میان شیخ رحیم علی با آه و نالهٔ جگر
سوز چه میگویند فقیر این تمامی احوال عرض کرد فرمودند که والله دستار برای شما نهاده است و خلعت
که از شما نشسته است غسل کرده برقرار بنشینید خلعت از زانی در باب خواهند شد و مرو دستار که از
انگوهی این فقیر بحسب ارشاد ایشان برست غسل کرد و حضرت فقیر احمد صاحب دستار در دست گرفته
و این فقیر را همراه گرفته بر مزار مبارک تشریف آوردند همینکه بر مزار مبارک حاضر شدیم یک شخصی
قرانکس آورد و بر قبر مبارک بگسترد و حضرت شاه فقیر احمد صاحب چشم پر آب کرده و بخواندند

و حضرت شاه فقیر الله صاحب عرض کرده ام فرمودند که فقط در حصه شما است در این سلسله کسی نیست حصه
فقیر الله صاحب چشم پر آب کردند و فرمودند این خلعت که محمد علیجان است ما حضرت مخدوم العالم
داده بودند ما خلعت نهاده ام و آن خلعت من بدست ما نام عمر احمدی الثانی کشیده که
فرمودند این قسم کسی که بعد حد فقط در حصه من باشد مر این عنایت مخصوص برای محمد علی الثقات جهت
این فقیر بود و فرمودند مبارک نهالم بر سرم بستند و نوشته مبارک بر قبر مبارک شما که لقمه از آن
از دست مبارک خود در دهانم داده بودند چنین این فقیر از آن خلعت که از حضور لامع النور حضرت مخدوم
العالم یافت در مجلس اقدس آمده بیت تمامی مشایخان عظام و بزرگان فرو الاحترام و سلطان
چراکه دران السلطان تهنیت و مبارک باد دادند و ظرف این سلطانی همان عمل مبارک که ما بوقت
عنایت خرقه و خلافت و مشایخ حضرت مخدوم برو در شد بر حق سلطان شاه حیات از بابا سر و دار اعلی
نهادند همه چون شمع بعجانه را حیات حالت عظیم رو داده ما گویا که و آه و فغان سر لقب
و برکات و فیوضات آنحضرت بر این کس رسید الوحی لعبد اضافه و انعام مجلس مراجعت بفیض آثار
نمود و در مدت نعمات و فیوضات حضرت مخدوم العالم بعض تغیر و بعجز از این
فقیر علی الخصوص بعنایت شیخ رحم علی گورکه پوری و میرزا محمد علی بیگ سالدار لوهاری پی در پی از شب
بلکه بعضی جزئه از روی باطن آنحضرت تعلیم میفرمودند و راه هدایت می نمودند چون از توجه
باطنی حضرت ما رحمة الله علیه عنایت مجتهد گو افضال بی نهایت حضرت شیخ العالم بر حال
این فقیر مبذول شد لهذا از روی حصول مثال سلسله چشتیه صابریه احمدیه آبائی بخاطر گذشت
و باعث از روی حصول سلسله چشتیه صابریه احمدیه آبائی این بود که کسی الفت جد و ساقی از
وا قوم اطهار المقام آنحضرت سید الشیخ و التجائی حصول اجازت سلسله بلاد
از آنحضرت می نمود و مدام برای حصول این مقاصد عظمی التوجه با ر

و هفته درخواست میکردم که ناگهان روز عرس اقدس آنحضرت در رسید و حضرت میان فقیر لعل محمد چشتی که این
فقیر را بسعادت صحبت مرغوب فرمودند چون از روی حصول اجازت ارشاد و سلسله علیه بلا
واسطه از آنحضرت تسکین خاطر فقیر بود بکمال اشتیاق و آرزو بدرگاه خلایق پناه برفتم در
اثنای راه سروری در دل بود و انبساطی حاصل شد که از خویش رفتم زار زار اشک افشان و خیزان خود را
بدرگاه عالم پناه رسانیدم همین که بدرگاه رسیدم وارد شب فرود آمدم که ناگهان موذن تکبیر
اقامت نماز جمعه بر داشت از این قول بشارت خورسند شدم و تکبیر اقامت را علامت قبول
بر حصول مدعا شمردم و داخل جماعت جمعه شدم بعد الفراغ نماز بزیارت مرقد منور مخدوم
العالم رفتم و جبین را بر آستانه عرش نشانه مالیدم و خاک پاک مرقد مبارک را سرمه دیده ها
خود کرده ایستادم و قرب قبر مبارک متوجه الغیاث آنحضرت نشستم که ذوقی و کیفی در سر و غلبه کرد و مغلوب
احوال گشتم در خیال از روی اجازت که در خاطر متمکن بود از دل زار بگریستم بار بار
استدعای حصول مقاصد میکردم و اجازت میخواستم که ناگهان بآواز بلند این آیه قرآنی
شریف فرمودند که یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از استماع این آیه کلام
الله از زبان فیض ترجمان آنحضرت متحیر ماندم که این آیه را خواندن و این آواز کدام
شخص است در همین آنحضرت تفکر بودم که باز از دل و باز آوازی شنیدم که
یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم چونکه مکرر شنیدم حیرت بر حیرت زیاده شد
که فی الحقیقت آواز است و یا وهم و کمال ماست در همین اندیشه بودم که استغراق بر
استغراق غالب شد و از خویش رفتم و باید در آن بیخودی و بیهوشی آواز این آیه شنیدم
که یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم حین بار سیوم شنیدم یقین خاطر گشت
که الحق نعمت ربیست بر اجازت سلسله علیه شکرانه تعالی و تحمیدات آن ذو الجلال صاحب کرم افعال بجا آوردم اما

حال لعم [illegible] ای با خدا قربان احسانت شوم ٭ این چه احسانهاست قربانت شوم ٭ جمیع [illegible]

دیدم که نابینی فیر مبارک حضرت مخدوم العالم قدس سره میان شیخ علی احمد فرزند ارجمند حضرت

شیخ احمدی سلول نعره شریف را گرفته السلام انداز غلبه شوق دست او شان را گرفته بوسه

خود کشیدم و گفتم که حضرت فقیر احمد صاحب تفرمایند که اجازت سلسله چشتیه صابریه احمدیه

بلا واسطه از حضرت مخدوم العالم یافته ام بکتب ظاهر که باطن را بنا بر ضرورت مثال

سلسله علیه نوشته دهند چون بعد حصول مدعا از احاطه درگاه فلک اشتباه بیرون

آمدیم حضرت میان فقیر احمد صاحب سلمه الله تعالی مثال سلسله علیه چشتیه صابریه احمدیه

آبائی نوشته عنایت کردند و کلاه آسمان جاه احمدی بر سر این فقیر نهادند و فقیر بوسه بر خاک

مرقد منور بر دوش نهادند و فرمودند که اجازت ارشاد و عنایت مثال از حضور مخدوم

العالم شما را بلا واسطه بکتب ظاهر بموجب حکم حضرت مخدوم العالم قدس سره العزیز

اجازت داده و انشاء الله تعالی از شما جاری دارد فی الحقیقت بیت

هر که آمد بر درت امید وار رسانید مقصود یابد در کنار هر که بر گاه نور داور دید

ناامید از درگاه چون شود و آن شجره سلسله علیه چشتیه صابریه احمدیه آبائی این است

شجره چشتیه صابریه احمدیه آبائی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور فؤاد العارفین

بانوار الذات والبقی وجود السالکین بآثار الصفات واجلی علی اعیون المبصرین انوار تجلیات

واظهر فی بطون المحققین اسرار الحقیقات وزین وجه المحبوبین بضیاء الجمال ولین قلوب

المشتاقین بضیاء الوصال والصلوة علی انبیائه کاشف الاسرار وهادی الابرار محمد واله

اصحابه اجمعین صلی الله علی سیدنا ومولانا محمد واله وصحبه وسلم فیقول العبد المذنب الضعیف

الملتجی الی الله الواحد القوی الرحمن سید محمد علیخان عفا الله ذنوبه که این فقیر النسبت سید

نسبتیه ابریه احمدیه آبائی از روحانیت حضرت مخدوم العالم شیخ الشیوخ نور مطلق قطب
حقیقت حضرت شیخ مخدوم احمد عبد الحق ردولوی صاحب توشه رضی الله تعالی عنه پلا واسطه
بحسب ظاهر بحضرت ارشاد از قدوة العارفین زبدة السالکین صاحبزاده جیلانی
نسبا نسبان مرشدزاده عالم و عالمیان کاشف اسرار محمدی سجاده نشین مسند احمدی
حضرت شاه فقیر احمد احمدی است سلمه الله تعالی و مثال السلسله علیه حسینیه صابریه احمدیه و کلاه
سماکیاه احمدی از دست ایشان یافته است و ایشان من شیخه و ابیه شیخ المشائخ
حجی الحرمین الشریفین سیدی و مولائی حضرت شیخ احمد زمان رحمة الله علیه و ایشان
شیخ المشائخ شیخه و ابیه حضرت پیر بابون رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ
حضرت شیخ محمد اشرف رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ شیخ محمد عرف
شیخ محمد پیر رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ سلیم رحمة الله علیه
و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ حمید قطب الدین رحمة الله علیه و ایشان از شیخ
المشائخ حضرت شیخ جلال قطب الدین رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ حضرت
بدر اولیا رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ بدهن اولیا رحمة الله علیه
و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ محمد بن عارف احمد بن احمد عبد الحق رحمة الله علیه
و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ عارف احمد بن احمد عبد الحق رحمة الله علیه و
ایشان از شیخه و ابیه شیخ المشائخ شیخ العالم حضرت شیخ احمد عبد الحق ردولوی
صاحب توشه رضی الله عنه و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ جلال الحق
والدین پانی پتی رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ حضرت شیخ شمس الدین
ترک پانی پتی رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشائخ حضرت مخدوم علاء الدین

علی احمد صابر رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشایخ حضرت شیخ فرید الحق والدین گنج شکر مسعود
اجودهنی رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه قطب الدین بختیار
کاکی اوشی چشتی قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه معین الحق
والدین حسن سنجری قدس الله سره و ایشان از شیخ المشایخ قطب السالکین حضرت خواجه
عثمان هارونی رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه حاجی شریف زندنی
رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی
قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه ناصر الدین ابی یوسف چشتی
قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه ابو محمد چشتی قدس سره و ایشان
از شیخ المشایخ حضرت خواجه ابی احمد چشتی قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت
خواجه ابی اسحاق چشتی قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه ممشاد
علو دینوری قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه هبیرة البصری رحمة
الله علیه و ایشان از شیخ المشایخ حضرت خواجه حذیفة المرعشی رحمة الله علیه و ایشان
از شیخ المشایخ حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم بلخی رحمة الله علیه و ایشان از
شیخ المشایخ حضرت فضیل بن عیاض رحمة الله علیه و ایشان از شیخ المشایخ
حضرت خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره و ایشان از شیخ المشایخ حضرت
خواجه حسن بصری الانصاری قدس الله تعالی سره و ایشان از حضرت امیر المؤمنین
امام المتقین مظهر العجائب علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و ایشان
از سرور کائنات مفخر موجودات مقبول الله محمد الرسول الله صلی الله علیه
و آله و اصحابه و سلم هر کرا جاوید باید جست الماء والبحث

[illegible] عدد [illegible] خواند شجرهٔ پیران چشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
[illegible] فقیر را اجازت دعای حیدری مع اشارات که اجل اوراد و اکمل ادعیه
[illegible] ان عالین [illegible] حضرت شاه احمد احمدی بر مرقد منور [illegible]
[illegible] و این فقیر این دعا را بر مرقد منور حضرت مخدوم العالم بارها خوانده است و
[illegible] دعای حیدری این است که اول [illegible] غسل کند و جامه پاک
[illegible] خوشبوی بس خود نهد و بر خود بمالد و بعد سخن دیگر نگوید و دوگانه نفل [illegible] حضرت
[illegible] علی رضی الله عنه بخواند و بعده فاتحه بروح طیبه حضرت شیخ احمد عبد الحق
[illegible] عنه بخواند و مدد از ارواح آنحضرت طلبد و بعده [illegible] دعا
[illegible] بخواند اول و آخر درود یکیک بار بخواند و بعده هر روز سه مرتبه تا یک [illegible]
[illegible] خوانده باشد [illegible] هر مشکلی و هر حاجتی که بخواند [illegible] آسان گردد
حیدری این است [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا مفتح الابواب و یا مسبب
[illegible] اب و یا مقلب القلوب و الابصار و یا دلیل المتحیرین و یا غیاث
[illegible] و یا مفرج المحزونین اغثنی توکلت علیک یا ربی فقضیت
[illegible] الیک یا رزاق یا فتاح یا باسط و صلی الله علی خیر خلقه
[illegible] اجمعین خواه قتل خواه فتح اول باید که سه مرتبه این اسم بخواند اللهم اکشف
[illegible] انت الحق المبین سبحان الملک الحق المبین
[illegible] فی کل حالة یا الله سه بار اللهم صل علی محمد
[illegible] صل الله علی محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی
[illegible] ان تصلی علیه و صل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه

وصل علی محمد کما امرتنا بالصلوٰة علیه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله
الملک الجبار القاهر القهار اللهم صل علی محمد سید القاهرین علی
علی اعدائه رب العالمین یا حیدر یا حیدر یا حیدر یا ابا تراب یا علی یا اسد الله
یا ولی الله یا رجال الله یا مقبول الله یا محبوب الله یا ظهور الله یا مظهر العجائب [illegible]
الی المطلوب فانتصر مرتبه [illegible] یا حق یا حق یا حق تحققت بالحق والحق فی
حق حققک یا حق یا فتاح یا فتاح یا فتاح یا الله الله اکبر والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم یا عظیم بعظمتک یا العظمة فی عظمته عظمتک یا عظیم یا رب یا قدیر یا
خالق یا کریم یا رحیم یا مسخر السموات والارض وما بینهما یا علیم یا محیی یا ممیت یا متکبر
یا ضار یا جلیل المتکبر علی کل شیء فالعدل امره والصدق وعده یا جلیل [illegible]
حسودی مقهور وعدوی مقتول بقهرک یا قهار یا القهر والقهر فی قهر قهرک یا قهار قهر
اعدائی تقهرت یا جبار یا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز سلطانک یا مذل [illegible]
من کل جور لم یرضه ولم یخالطه فتالله یا الفتی فتلت بسیف الله لایلاف قریش
ایلافهم رحلة الشتاء والصیف وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی [illegible] یا
قاهر ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر [illegible] اعدائی من
قهرک وانت اشد القاهرین حق حق حق یا حسیبه الفعال ذوالمن علی جمیع خلقه لطیفه
یا حمید یا غیاثی عند کل کربة ومجیبی عند کل دعوة ومعاذی عند کل شدة ورجائی حین
تنقطع حیلتی یا غیاثی ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب کل هم وغم
سینجلی بنبوتک یا محمد بولایتک یا علی یا علی یا علی اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل
سیدنا محمد بعدد کل ذرة مائة الف الف مرة حق حق حق واجاز

...عمال و اوراد و اجازت اسما و ترکیب برزخ محمدی و ترکیب ذکر جهری نیز
...رت با خبت سبب اما اجازت اسم اعظم حضرت مخدوم علاء الدین علی احمد صابر
...سره استغفر ... از روحانیت آنحضرت است ولیکن بحسب ظاهر از جناب قدوة
...ین زبدة العاشقین کاشف اسرار احمدی حضرت علی صابر بخش محمدی ابن حضرت
...ه نصیر ابن حضرت قطب الارشاد سید السادات حضرت شاه غلام ... ابن ...
...لله تعالی اسره العزیز رسیده است و کیفیت آن اینست که استغفر را در جناب
...ایشان نهایت بندگی و ارادت موروثی و جناب ایشان بتفضلات
...ند از نسبت اول مستفید داشتند بلکه زیاده تر از مریدان و مسترشدان خود عنایات
...فرمودند و اکثر اعمال و اوراد و بعضی نقشبندیات و شغل آئینه آنحضرت تعلیم فرموده
...روزی از آنحضرت از روی اجازت اسم اعظم حضرت مخدوم علاء الدین علی
صابر قتال کلیر شکلک خواستم فرمودند که اسم اعظم حضرت مخدوم شمشیر قاطع
... بشارت و اجازت حضرت مخدوم نمی توانم اجازت
... م فرمودند که شما هم سر بر آستانه پیران خود دارید
... با آنحضرت ... منسوب بشارت از آنحضرت خواهند شد دو سه روز بر این
...گذشته بودیم و امیدوار از انعام آنحضرت بودیم و آنحضرت نیز متوجه این
...بودند که ناگهان روزی انعام الهی در رسید دیدند که حضرت مخدوم
...سره بر پوست آهو با شمشیری و یک چیر منبه بر خود
...ت سبز کسی رو برو آنحضرت آورده ...
صابر بخش نیز حضور ایستاده اند و یک بزرگ دیگر نیز ایستاده اند

و این فقیر را دست بسته رو بروی آنحضرت آمد فرمودند که این چه میخواهد حضرت علی صابر
بخشش فرمودند که این اجازت اسم اعظم آنحضرت میخواهد فرمودند که این از منکران
عالم است این را اجازت نمیدهم آن بزرگ دیگر که ایستاده بودند مخاطب کرده حضرت
ما بودند بجناب عرض کردند که آن امجد که منکر است آن دیگر است و این امجد از غلامان
حضرت است فرمودند که اگر همچنین است دست این واکنید و بکشائید و رو بجانب
حضرت علی صابر بخش کرده و مخاطب با ایشان شده فرمودند که اجازت اسم اعظم
نخوش داد دیم و شما هم اجازت دهند و مثال سلسله ما نیز نوشته بدهند چون صبح در خدمت
شریف ایشان حاضر شدم اول اینمرده جان بخش فرمودند که شب اینچنین ماجرا
گذشت بحکم اجازت اسم اعظم و مثال سلسله اینچنین از حضور مخدوم علاء الدین شده
است و تمامی ماجرا فرمودند و اینفقیر را اسم آنچه دریافت شده بود عرض کرد چون هر دو
معامله مطابق افتاد فرمودند که اگرچه حکم از حضور یافته اند لیکن میترسم که این اسم مبارک
آنحضرت سیف المسلول است بدرگاه خلایق پناه حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
اوشی قدس سره بیائید بر مرقد منور آنحضرت نور الله مرقده اجازت داده خواهد شد
چنانچه بدرگاه حضرت خواجه قدس سره اینفقیر را همراه گرفته تشریف بردند چون ثلث
شب بگذشت و همه یاران و اغیار بخواب رفتند اینفقیر سبد سیرمینی در دست گرفته
و آنحضرت را همراه برده بحضور پر نور مرقد منور حضرت خواجه بیرون مسجد بنشستم
طرف قبر مبارک مولانا فخر الدین قدس سره ایستادیم و تعلیم اسم اعظم و اجازت
آن از آنحضرت در خواستم آنحضرت روی جانب مزار مبارک حضرت
فرمودند که اجازت اسم اعظم حضرت مخدوم علاء الدین بحسب اجازت حضرت مخدوم

حضرت سید ایم استفسار نموده‌اند و تعلیم اسم اعظم حضرت محمد دم نموده‌اند عمل به اسم
مبارک آنحضرت بر زبان گرفتند چنان تجلی ذاتی متجلی گشت و رحمت الهی نزول
[illegible] حضرت [illegible] محمد [illegible] استفسار انطرف بیهوش و بیخود افتاد
بیرون از خویش و بیگانه خبر نماند بعد دیری با فاقه درآمده و فاتحه خوانده بمکان
آمدیم و اسم اعظم آنحضرت اینست یا حضرت محمد دم علاء الدین علی احمد صابر
کلیر شکلک شیئاً لله باید که اول و آخر یکصد مرتبه درود خوانده بعده پانصد
اسم اعظم در جای پاک و تنها بلکه در جائیکه در آن آواز سگ نرسد و جامه پاک
پوشیده و غسل کرده و خود را معطر ساخته بخواند اگر بطریق تسخیر برای هلاک اعدا
شمشیر از نیام نصف کشیده پیش خود دارد و تصور کند که عدو با آنحضرت
[illegible] و هلاک گردید چون چنین کند امید است که ان شاء الله تعالی مراد برسد
عدو برای هلاکت کسی بخواند و ذکر یا حی یا قیوم و ترکیب این از مجذوب
[illegible] رسیده است و استفیض فیوضات از حضرت سلطان العاشقین فخر
[illegible] مولانا فخر الدین و از حضرت شاه عبد الحکیم و از حضرت شاه محمد اعظم و
[illegible] حاکم جلال و خواجه میر درد و حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی و
[illegible] و ابو العلا نقشبندی زمیری و حضرت میران شاه نانو چشتی
حضرت علی صابر کشتی محمدی چشتی صابری و حضرت شاه [illegible]
شاه مدنی قادری بنگالی و از حضرت شاه محمد احمدی چشتی صابری
حضرت سلطان شاه مجذوب دهلوی و از حضرت شاه متعلی مجذوب
شاه جیستی مجذوب اودهی قدس الله تعالی اسرارهم

بزرگداشته و صحبت این برگزیدگان دریافته است مفصل آن درین باب اسم ایراد خواهد یافت باب پنجم در ذکر حالات کرام و مجذوبان عالیمقام که صحبت ایشان رحمة الله علیه بوده‌اند احقر فیوضات بر داشته بدانکه این باب را بنا بر عند الذکر الصالحین تتنزل الرحمة در ذکر حالات جمیع آنحضرت بفضلم سعادت رقم زد اسم مبارک حضرات حضرت خلیفه عبد الرحمن و حضرت مولانا فخر الدین و حضرت شاه عبد الحکیم و حضرت شاه محمد عظیم و حضرت میرزا مظهر جان جانان و حضرت خواجه میر درد و حضرت شاه ابو العدل و حضرت میران شاه نانو و حضرت علی صابر بخش محمدی و حضرت شاه شرف الحق غلام شاه مدنی القادری البنگالی و حضرت شاه فقیر احمد احمدی و حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی و حضرت شاه مراد الله نقشبندی مظهری فیض آبادی و حضرت لطف علیشاه مجذوب دهلوی و حضرت شاه فتح علی مجذوب دهلوی و حضرت شاه چیتن مجذوب اودهی قدس الله تعالی اسرارهم ذکر قطب الزمان حضرت خلیفه عبد الرحمن قدس سره از احوال آن عاشق یزدان آن برگزیده رحمان آن عارف باعرفان القطب الزمان حضرت خلیفه عبد الرحمن قدس سره ایشان اولیای اکمل بوده‌اند و سلسله ایشان بحضرت بابا شاه مسافر پلنگینه‌پوش اورنگ‌آبادی نقشبندی مخدوم اعظمی منتهی میشود و کرامات خرق عادات ایشان بزاران در بزاران است این فقیر از آنحضرت اول چند سیپاره کلام الله خوانده است و بر ما افتاده نهایت عنایت و تفضل میداشتند و الحمد لله ببرکات انفاس قدسیه ایشان مقبول نظر اولیا گشته و آنحضرت دائم مستغرق الحال میبودند و قدم بقدم رسول

صلی الله علیه وسلم داشتند و آنحضرت مجیب الدعوات و سیف زبان بودند چنانکه نقلست
که روزی طفلکی خورد سال در خانهٔ ایشان بازی میکرد و در لهو لعب مشغول بود که آنحضرت
از در درآمدند و ناگهان آن طفلک را دیده از زبان مبارک بر آمد که این بچه خوب بود
اگر زنده میماند خوب میشد هر چند که عورات خانه عرض کردند که این بچه را صحت کلی حاصل است
و هیچ مرضی ندارد و بصحت تمام است و بازی میکند و آنحضرت مستغرق الحال و مغلوب الاحوال بودند
باز فرمودند که این بچه خوب بود خدا الهش بیامرزد و همین قسم دو سه کرة فرمودند القصه
آن طفلک بعد یک دو ساعت آمده بر پلنگ بخفت و چادری بر سر کشیده همه دانستند که
از ماندگی لهو و لعب خسپیده است بعد دیری که ملاحظه کردند جان بحق تسلیم کرده بود و هم
چنین بسیار خوارق عادات آنحضرت داشتند و وفات آنحضرت در سنه
۵ مرقد منور آنحضرت نور الله مرقده اندرون شهر شاهجهان آباد است و تکیه مزار مبارک
آنحضرت بغایت وسیع و دلکشا با مسجد پخته و اشجار معمور است و از مرقد منور آنحضرت هزاران
هزار فیوض و برکات میبارد طیب الله مرقده ذکر فخر العارفین مولانا فخر الدین
از احوال آن گنجینهٔ علم و حیا المعدن جود و سخا آن پیشوای راستان آنکه مقتدای
عارفان آن رونق کننده ملت و دین الفخر العاشقین قطب الارشاد مولانا فخر
الدین فخر گوی اورنگ آبادی چشتی نظامی قدس سره وطن شریف آبا و اجداد
ایشان [illegible] است پدر بزرگوار ایشان حضرت مولانا نظام الدین سکونت
در اورنگ آباد اختیار کرده بودند لهذا اورنگ آبادی معروف اند ایشان مرید پدر
بزرگوار خود شده اند و فیوض و نعمات از پدر بزرگوار گرفته اند و خرقه خلافت از
اوشان یافته اند هزاران هزار مرید داشتند و صدها خلفا صاحب ارشاد

هدایت کننده خاص و عام بودند و کرامت آنحضرت لا تعد و لا تحصی

فروتنی و متواضع بودند که از هر که و مه متواضع و حسن اخلاق پیشتر آمدندی و فروتنی

و با خاص و عام میکردند و وجه گذران بر توکل داشتند و با وجود ارادت سلاطین

زمان مدد معاش هرگز قبول نکردند فرید وقت و وحید زمان بودند عالم و فاضل

و محدث عصر بودند و در بیشتر کرامت مبالغه عظیم داشتند و اوقات گرامی

و کمال هرگز روا نداشتند و طریق استماع سماع آنحضرت در مجلس خویش چنین بود که

مریدان در مجلس سماع آنحضرت همگی حاضر میماندند و در مکان مراقبه کرده سماع می شنیدند

بر اسفر عنایت بیغایت داشتند و اسفقور را که از مرید خود میشمردند ... میفرمودند که

سماع را از پیر شما خواهیم گرفت و آنحضرت اکثر کتب ها در تصوف و در عقاید حقانی

تصنیف کرده اند و در تحقیقات ملاقات و خلافت بلا واسطه حضرت حسن بصری

رضی الله تعالی عنه با جناب مرتضی اعلی رضی الله تعالی عنه مسمی بفخر الحسن تصنیف فرموده

و آن رساله اینس معتبر و مشهور اگر کرامت بیان کنم بطول کلام کرد و طومار

طومار و دفتر دفتر می باید غرض که من چه گویم وصف آن عالیجناب بیغمبر

ولی دار دلگشای اعلی ... اسفقر در حیات آنحضرت شبی بخواب دید که آنحضرت

بر مسندی جلوه گر اند و گرداگرد آنحضرت مشایخان ترک باد تمام نشسته اند و اسفقر

در در آمد و پیش آنحضرت نشست که ناگهان مطربی خواست آغاز کرد سماع که

مخالف شیخی دیگر شد و اشاره بجانب اسفقر کرده فرمودند که ...

سماع چطور خواهند شنید اسفقر در جواب آنحضرت ... خواند که

تو دلم خور سندست ... که مصرع دوم هم بخوانند که الخ ...

کرده فرمودند که راست است ع لیکن این دیدهٔ دیدار طلب را چه علاج این فقیر نمودند و با
چشم پر آب بقصد ایستاده شدند و مارا پیش طلبیدند و هر دو ساعد مارا در دست
حقیر خود گرفتند و فرمودند که الله تعالی از امروز ترا بهشتی کرد و کلمات از این
سخن آنحضرت را و این فقیر را حالت عظیم شد و در آن بیخودی که ناگهان چشم
بکشود و بیدار شد دیدم که آب از چشم جاریست و یکپاس روز بر آمده بود که
آنحضرت این فقیر را طلبیدند و گفته فرستادند که پنهان در خلوت بیاید حسب
الاشارة این فقیر در خلوت حاضر شد آنوقت آنحضرت تنها در حجره بودند چون
این فقیر رسید پیراهن لنگی بر دوش قدس آغوش افگنده از حجره چون آفتاب عالمتاب
تابان بر آمدند و همچنانکه بخواب دیده بودم این فقیر را پیش روی مبارک خود
نشاندند و خود هم دو زانو چنانکه عادت آنحضرت بود نشستند و فرمودند
که از تو میپرسم که معنی این مصرعه چیست که ع فرض کردم که بیاید دلم خورسند است
همین که بزبان مبارک خود این مصرعه بر آوردند این فقیر را حالت عظیم شد
باز آنحضرت چشم پر آب کردند و فرمودند ع لیکن این دیدهٔ دیدار
طلب را چه علاج این فقیر نمودند و بقصد ایستاده شدند و هر دو ساعد مارا
محکم در دست حقیر خود بگرفتند و فرمودند که حق تعالی هر کرا خواهد
بهشتی کند شما را حق تعالی بهشتی کرده است و باز فرمودند که حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره و دیگر حضرات نقشبندیه سماع شنیده اند و بعضی
از ایشان انکار سماع کرده است و حضرت مجدد هم سماع شنیده اند چنانچه
در تصنیف آنحضرت نزد من موجود است اینچنین کرامات آنحضرت

بسیار بود وفات آنحضرت در سنه یکهزار و یکصد و نود و هجری بست و مرقد منور
بر در درگاه خلائق پناه حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی است رضی
الله تعالی عنهما ذکر مقبول درگاه کریم حضرت شاه عبد [illegible] از احوال
آن سالک مسالک طریقت آن مالک ممالک حقیقت آن پیشوای دین
و ایمان آن صاحب جود و احسان آن مقبول درگاه کریم حضرت شاه عبد الحکیم
نقشبندی مخدوم اعظمی قلندری قدس سره ایشان نقشبندی اند سلسله ایشان
بحضرت شاه بابا مسافر پلنگینه پوش اورنگ آبادی منتهی میشود ایشان
عارف بالله بودند در اوایل حال ایشان را جذب غالب شده بود مغلوب
الحال شدند بصحرا و بیابان میگردیدند و کلمات توحید میگفتند روزی
پیر بزرگوار ایشان چون غلبه جذبه بایشان مشاهده کردند برای تعلیم ایشان
در حجره تنها داشتند و در حجره مقید کردند که ایشان پیر بزرگوار خود در حجره
مشغول میبودند ناگهان روزی دیدند که حضرت بابا صاحب طعمه برای آتش
آورده بر سینه من نهادند و تمام سینه از درون و بیرون سوخت از خواب بیدار
شدند و چشم بکشادند دیدند که تمام سینه سوخته است و برای آن همه گشته
چنانچه بر سینه مبارک داغها سوخته تا حیات آنحضرت میبودند این صدا
کنان از جا برخاستند که مسافر کا قلندر خوب میو لنگلا و بصحرا رفتند و
همین صدا کنان میگردیدند چندی بهمین حالت جذب گذشت و بعده
بسلوک در آمدند و هدایت خلق الله نمودند کمالات آنحضرت وجیه
بودند و از ذات بابرکات آنحضرت عالمی را فیض بود و کرام

عادات آنحضرت بسیار است ابتدای و انتهای تعلیم علم اینفقیر از آنحضرت است چنانچه
اینفقیر آغاز بسم الله و شروع کلام الله از آنحضرت کرده است و در آخر عمر آنحضرت
مثنوی مولانا تا دفتر سوم از آنحضرت خوانده است چنانچه روزی اینفقیر از آنحضرت
سبق میخواندم و در فهم تقریر این دو اشعار عاجز آمدم و آن دو اشعار این ابیات است
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد * موسیی با موسیی در جنگ شد * چون به بیرنگی رسی
کان داشتی * موسی و فرعون دارند آشتی * و در معنی آن درک نمینمودم آنحضرت
فرمودند که کتاب را بند کن و چشم را نیز بند نما و متوجه بقلب صنوبری شو و استمداد
از حضرت مولانا نما چنانچه بهمان قسم کردم و آنحضرت نیز چشم بند کرده متوجه
شدند یک لحظه نگذشته بود که افضال الهی و امداد ارواح طیبه حضرت مولانا
بتوجه آنحضرت چنان در رسید که دریای تقریر بخاطر خوش زد و هزاران معنی
بخاطر گذشت و آنحضرت اینفقیر را نهایت دوست میداشتند و اکثر اعمال از آن
حضرت یافته ام و جمله خوارق عادات آنحضرت اینست که چون وفات آنحضرت شد
و برحمت حق پیوستند آنحضرت را برای غسل بر تخت بنهادند و تمام مریدان و
فرزندان آه و ناله میکردند علی الخصوص صاحبزاده کلان ایشان بسیار آه و ناله
کرده بآواز بلند چند مرتبه گفت که ای پیرم الحال کرا پیر بگویم یکمرتبه آنحضرت
چشم مبارک وا کردند و دیده حق دیده خود بگشادند و باز بند کردند از این
خرق عادت آنحضرت تسکین خاطر صاحبزاده گردید و همه حضار را مزید
اعتقاد گشت وفات آنحضرت در سنه   است قبر مبارک آنحضرت
در خیابان همایون آباد در تکیه مزار مبارک حضرت خلیفه عبدالرحمان است

نور الله مرقدهما ذکر مقبول بارگاه کریم حضرت شاه محمد عظیم از احوال آنکه گوشه نشین
حجره تجرید الخلوت گزین کلبه تفرید آن شیخ المعظم آن عارف بکریم آن برگزیده حضرت
رحیم حضرت شاه محمد عظیم نقشبندی ثم الچشتی قدس سره این حضرت خلیفه عبد الرحمن ایشان
اولیاء وقت و قطب زمان خود بودند و مرید پدر بزرگوار خود اند و طریقه سلسله برگزیده
نقشبندیه مجددیه اعظمی که از حضرت بابا شاه مسافر بکمنکنبه پوش اورنگ آبادی منتهی میشود
واز پدر بزرگوار خویش اخذ کرده اند بعد انتقال آنحضرت پس از چند سال اخذ سلسله چشتیه
نظامیه از سلطان العارفین فخر العاشقین حضرت مولانا فخر الدین نظامی ابن مولانا نظام
الدین اورنگ آبادی قدس اسرارهم کرده اند و اجازت ارشاد سلسله علیه چشتیه نظامیه یافتند
کرامات و خرق عادات آنحضرت بسیار است آنحضرت خلوت نشین گوشه تجرید و گوشه
گزین حجره تفرید بودند و از صحبت خلق اجتناب داشتند و با مردان عوام الناس کمتر
بلکه از صحبت خلائق گریزان بودند عادت آنحضرت بود که مدام در خانه بند کرده تنها
مشغول بحق جل و علی می بودند و اگر کسی طالبی و یا بنا بنده بهر تعلیم کتاب تصوف و یا بهر اخذ
ذکر طریقه و یا بهر زیارت پیش آنحضرت می آمد حلقه بر در میزد آنحضرت خود بر خاسته
دروازه وا میکردند اگر فرصت و وسعت زمان می بود تعلیم سبق میفرمودند و بعد یک
ساعت رخصت میکردند الغرض یک دو کس مخصوص بودند همه کس را بار نبود و آنحضرت
همیشه مغلوب الحال بودند و مشغولی آنحضرت چنان بود که کسی اطلاع بر مشغولی
و بر حضوری آنحضرت نداشت استغفر مثنوی حضرت مولانا روم از آنحضرت
خوانده است و فقرات حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره تیمنا از آنحضرت
خوانده است و از انفاس قدسیه آنحضرت بسیار فیوضات بر وی انکشاف یافت بر یک شقه

بعنایت دوا نکنند و آب دم کرده آنحضرت بهر مریضی و بهر مرضی اثر عظیم و شفا کلی داشت
هزاران مردمان مریض صحت یافته اند و صحبت آنحضرت اثری داشت که تا مدامی که
در صحبت آنحضرت می‌نشست سروری و ربودگی حاصل میشد و حب جاه و خطرات دنیوی
زائل میگشت وفات آنحضرت در سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنجم است چنانچه این
فقیر تاریخ رحلت آنحضرت از الهام ربانی در لفظ محمد عظیم الحق یافته است قبر مبارک
آنحضرت برابر قبر پدر بزرگوار خویش در تکیه آنحضرت است نور الله مرقده ذکر حضرت
مرزا مظهر جان جانان قدس سره از احوال آن زبدة العاشقین قدوة العارفین
المحترم اعتراز الهی این کاشف رموزات نامتناهی آن مقتول تیغ عشق و ولا آن
شهید تیر کرب و بلا آن سر دفتر عاشقین آن سر حلقه عارفین آن مقبول یزدان
حضرت مرزا مظهر جان جانان نقشبندی مجددی قدس سره آن یکتای قطب وقت و
خویش و سر حلقه سلسله نقشبندیه مجددیه بودند و هزاران مریدان و خلفاء صاحب
ارشاد داشتند و برکات انفاس قدسیه ایشان اثر عظیم داشت کرامات و
خرق عادات ایشان بی نهایت است اما اخفا و ستر میکردند و متوکل محض بودند
و پای استقامت بر توکل چنان محکم داشتند که گاهی از امرایان زمان و سلاطین
وقت چیزی قبول نمیکردند و در ایشان نرفتند و ادنای استقامت آنحضرت
این است که سی و چند سال از یک بالاخانه بیرون نیامدند از زمره تکیه خلوت گزین
شدند و گوشه اختیار کردند بجز حق جل و علی بکسی احتیاج نبردند چون خواستند
که خلوت گزین شوند در شاهجهان آباد در یک شاهراه بالاخانه بودند از صاحب
خانه اجازت خواستند و بر سر بالاخانه رفتند و کمر واکردند و فرمودند که ع

در دولتش برگی که بشب آمد سرای اوست؛ الغرض با شهادت حوالش که شیخ و چند سال
گذشت از آن بالاخانه فرود آمده‌اند الا برفرض جمعه بهر نماز در جامع مسجد که قریب تر بود تشریف
می بردند و اوراق اتمام سخن با اهل دنیا نمیکردند اگر سلطان التارکین وقت از زمانه گوییم
بجاست و اگر کسی هدیه آوردی اگر لایق قبول میدیدند قبول میکردند و در راه خدمت اهل الله و
فقرا و مساکین می‌نمودند و آنحضرت متاهل بودند با وجود اهل و عیال تجرید و تفرید داشتند
و نزاهت و پاکیزگی و نجابت خاطر بودند آنحضرت از میرزایان شهر دستان بودند خوش اخلاق
و ظریف الطبع بودند از نظارگیان الله جمیل یحب الجمال بودند و اهل حسن و جمال و زیبایان
محبوب بسیار داشتند حتی که اگر کدام گلعذاری و گلرخی در خدمت حاضر شدند با اعزاز حاضر
شمایل متوجه بنظاره جمال او می بودند و مشغول بودند که در حدیث آمده است که اطلبوا الخیر عند
حسان الوجوه و هیچ گلرخی و گل اندام وقت باقی نماند که در خدمت آنحضرت نرسیده باشند
و محبوب و مقبول آن قطب العاشقین نشده باشند نقل است که شخصی از آنحضرت سوال کرد
که وقت آخر و کبر سن آنحضرت سنه الجمال ایم که سبب نظاره اهل جمال در خاطر مبارک نیست
و بار از ال شده بخشند بدیدند فرمودند که دیده عشاق که خو کرده بنظاره جمال گلرخان است از
دیده از دید خود باز نمی‌ماند و نظر لطف زنگی بر پیر و جوان میشود اللهی لنا کما لک است اما کسی
در این سن عشقم کهنه شده و خاطرم سرد گشته است آن ولوله و شور و گداز نمانده است مگر الجمال
خاطر اینقدر بنحو است که دو گلعذار آن با هم بجنگند و نمی‌بصلح انها میانم در باشتی بگوشم و آن یکی ماده
از غضب سر و دیگری انداز و می چون گل بازی از دست یکی بر و دیگری یافتم ای عزیز برد از ان
رخ محبوبان بنزار آن انوار الهی و آینه وار تجلیات پادشاهی شمرده از نظارگیان چهره گلان
شده اند بی‌تابانه بی حیایی را او را انکار نماید و انحراف نشاید بی اگر کسی از بازار آن دو برید

رت التفات بنظاره گلرخان نماید او از جاده سنت بزرگوار خود پا بیرون نهاده است
است که شخصی از آنحضرت سوال کرد که آنحضرت و حضرت خواجه میر درد نقشبندی مجددی اند
حضرت گاهی استماع سماع نکرده اند و حضرت خواجه میر درد نقشبندی علیه السلام استماع
ع با مزامیر مشغول می باشند بلکه خود موجد سماع و مزامیر اند و ده حق دیده آنحضرت علیه السلام
نظاره گلرخان جمال خوبرویان است و این هر دو نزد حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة والغفران
است آنحضرت در این جمیع مبغوض ماندند از کمال عجز و انکسار فرمودند و ما هر دو مقصر اندیم از حکم
ما و او شان از گوشی که چشم من در نظاره خوبریان و محبوبان گرفتار است و گوش ایشان
استماع سماع و مزامیر مشغول الیس ما هر دو را مجد و رسابند داشت و بزبانی شد و می فرمودند
لطیفه لیلی گری خواجه میر صاحب گرانی رکنی است او مجلسی انگیزه رکنی است و عادت آنحضرت بود
بالاحسانه فرود نمی آمدند چون وقت سعادت شهادت آنحضرت نزدیک رسیده بود و
ین و منافقین را اسقاوت و جهالت حرمان و ضلالت دامنگیر شد در خاطر یکی از المخالفین
ب و گذشت که آنحضرت را بسبب مخالفت مذهب و مجتهدین و دین محمدی باید شربت شهادت چشاند
بی ادب ستمهای خود را از رشت بر. بلکه آتش در همه آفاق زد و بی تاملی شب شنبه روی
حال سکوت آنحضرت آسوده از ضرب گولی طپانچه آن حضرت را مجروح ساخت و گولی طپانچه
پهلوی آنحضرت در گذشت و خود مجروح شد بر بخت چون عهد امارت نواب نجف خان بود
یکی از نوکران نواب بود نواب ماجرای جراحت آنحضرت و از زخم جسمی و بدد انجا
شنیده بانحضرت عرض کرد و فرستاد که این شخص را دستگیر کرده بحضور بتسلیم
انتقام میرسانم آنحضرت در جواب گفتند فرستادند که با یا فقیر سخت مجروح تیر بلا گشته زخم
باشد که از مرده را کسی تیغ زند انتقام باو نرسد لیکن این فقیر از سی سال باید شکسته پیمانم

سعادت انجام با هیئت شهادت مرده وار نشسته بود و چون این سعادت عظمی البته باد
حاصل شدنی بود شکر است نه جای انتقام من بحل کردم و بخشیدم اگر غضب آید از و انتقام
گیرند انتفو نموده اند و بتاریخ دهم شهر محرم الحرام روز عاشوره جان بجانان تسلیم نمودند بعد انتقال
آنحضرت بعرصه قلیل روزی نواب بخواب دید که جناب علی مرتضی رضی الله عنه میرزا
مظهر جان جانان وضو میکنانند و ابریق در دست گرفته ایستاده اند و بر دست مبارک
آب میریزند و منهم روبرو ایستاده ام چون چشم مبارک بمن افتاد بمیرزا جان جانان
مخاطب شده فرمودند که میرزا شما را از تابعان این شخص مجروح ساخته بود و ایشان
عرض کردند که بلی آنحضرت متغیر شده ابریق از دست میرزا مظهر گرفته در پهلوی
من زدند و از ضرب آن در پهلو صدمه رسید و فی الفور وجع شد و از آن ضرب
و صدمه چشم بکشاد و از خواب بیدار شدم دیدم که در پهلو بمحلی ضرب ابریق آن
حضرت درد است اخر اسباب خان که مختار الملک و مختار خانه نواب بود و زبانی نواب
میگفت که چون حکما معالجه نواب شروع کردند نواب گفت که ازین درد جان بر
نخواهم شد که شب اینچنین معامله دیده ام و معاینه کرده ام چنانچه آخر الامر
بهمان درد مبتلا گشته جان بحق تسلیم کرد و بعد انتقال نواب در خویش و برادران
و پسر و اران دیگر خلاف افتاد و بدعا و ضرب یکی دیگر را از ضرب تیغ و خنجر
بکشت و بعد چندی نام و نشان از آن قوم مغل نماند و بر امارت آنها
مرهته مسلط شد فی الحقیقت سعی باد تیغ بهانه خود را داشت بده بلکه
آتش در همه آفاق زده و فات آنحضرت روز عاشوره در سنه یکهزار و یکصد
و نود و پنج هجری است نور الله مرقده تاریخ رحلت آنحضرت حسن شکل شهید الشهدا

مرزا جان جانان صاحب شهید شدند تاریخ دیگر عاشق جستند امامت سعیدگا

[...] سیادت جامع البرکات والحسنات حضرت خواجه میر درد نقشبندی المجددی

[...] اذا احوال آن گل گلزار سیادت آن گلدسته حدیقه هدایت آن بلبل
بستان توحید آن شمع شبستان تجرید آن مقتدای عارفان آن پیشوای راستان
نورافزای چهره فقر و زهد قطب الزاهدین حضرت خواجه میر درد قدس سره آنحضرت
نقشبندی مجددی اند و از اولاد امجاد حضرت خواجه خواجگان حضرت خواجه
[بهاء] الدین نقشبند هستند بغایت اتباع شریعت و طریقت داشتند و آداب
طریقه محمدی نگاه مطلق داشتند حتی که هر که بحضور آنحضرت حاضر میشد از دور
ادب بجا می آوردند و سلام میکرد و زمین بوس میشد و دو زانو با ادب تمام
خاموش می نشست و کسی را مجال نبود که از آنحضرت آغاز سخن کند و بکلام
[...] آنحضرت آداب دان بودند و طریق آداب سالکین و سلاطین و امیر
[...] آنحضرت یکسان بود چنانچه روزی سلطان وقت آرزو خواست که
بزیارت آنحضرت بیاید آنحضرت گفته فرستادند که سلطان را صحبت
فقرا نباید و فقرا را صحبت سلطان نشاید چونکه سلطان را آرزوی زیارت
آنحضرت زیاده از حد بود باز آرزو خواست باز گفته فرستادند که آمدن
[...] شرط است که نزد فقیر همه یکسان اند و طریق فقرا آداب محمدیه است
[...] دیگران بملاحظه آداب محمدیه نزد فقیر می آیند و می نشینند اگر ایشان
[...] منظور باشد برای تکلیف و عنایت بیایند والا آمدن سودی ندارد و
[...] حکم آنحضرت را بجان قبول کرد و بخدمت حاضر شده چون

سلطان را با فقرا و مساکین اعتقاد کلی بود بغایت متواضع و فروتنی ملاقات
کرد و آنحضرت هم بغایت اخلاق و اشفاق پیش آمدند و چند کلمات نصایح
ارشاد کردند که ناگاه سلطان چار زانو نشست و دیگران دو زانو با ادب
نشسته بودند آنحضرت از ملاحظه نشستن سلطان منغص و مکدر شدند و سلطان را فرمودند
که شنو شنو که نزد این فقیر سلاطین و مساکین یکسان اند اینها که با ادب دو زانو
نشسته اند اینها هم بندگان همان حق جل و علی اند که ترا تخت سلطنت داد و مرا مسند فقر
نصب کرد و اینها که از جادهٔ آداب محمدی که طریقه این فقیر است پا بیرون ننهاده اند
حاجت چرا گستاخانه نشسته اند با ادب مثل دیگران بنشینند و یا بتفضلی مبارک
رخصت شوند سلطان فرمود که بسبب عارضه در دو زانو از تکلف نشستم آنحضرت
بخندیدند و فرمودند که این عذر بدتر از گناه است اول چرا عذر نکردند و آنحضرت حامی
بر در سلاطین روزگار و امرای آن زمان نرفته اند و آنحضرت را بیعت از حضرت شاه ... بود
و ارادت نیز از حضرت کلان ... قدس سره بجا کرامات و خرق عادات آنحضرت بسیار است
و آنحضرت را تصنیفات در علم تصوف و دیگر علوم بسیار است از انجمله ورد دل و
شرح مفصل و آه سرد و ناله درد این کتب های ... مشهور و معروف است و آنچه تصنیفات هندی
مثل دیوان درد و غیره اظهر من الشمس است و دیگر معمول آنحضرت و مریدان آنحضرت بود که
مدام پرتله ناصری در گلوی و بر دوش میداشتند پرتله چنین می بودند که از او
لفظ الله بر می آمد و ناصری از چوب چنار مشبک ساخته بودند که از ان لفظ
مفهوم میشد و اگر ناصر بر او دران پرتله می اندر خسند از ان لفظ الله نام لطیف
بر سید و آنحضرت را در داشتن پرتله و ناصری مدعا این بود که لطیف نام

حضرت شاه ناصر که پیر بزرگوار آنحضرت بودند بر می آمد و لهذا بهر نصرت دین
یا نیرگاه و بیگاه مدام موتا بعض مسید داشتند و آنحضرت همیشه مشغول و مستغرق ا
ل بودند و آنحضرت شیخ وقت و قطب الزمان خویش بودند و سماع
سماع را دوست میداشتند و همیشه استماع سماع با مزامیر میکردند و آنحضرت
سماع و موجد سماع بودند وفات آنحضرت در سنه   و قبر آنحضرت
ن شهر شاهجهان آباد است برابر مرقد منور حضرت شاه ناصر نور الله مرقدهما
حضرت شاه ابو العلی نقشبند مجددی قدس سره از احوال آن مقتدای عارفین آن
ی سالکین آن ممالک مالک سلسله مجددیه آن سالک مسالک طریقه محمدی آنکه صاحب
فضل حضرت شاه ابو العلی نقشبند مجددی زبیری قدس سره ایشان مرید
السالم حضرت شاه محمد زبیر قدس سره بودند و خرقه خلافت از آنحضرت
یافتند آنحضرت متوکل محض بودند و توجه آنحضرت اثری عظیم داشت آنحضرت
فقت خویش بودند کرامات و خرق عادات آنحضرت زیاده از حد است و
الیف آنحضرت زیاده از صد سال بوده و گاهی از کنج خلوت بیرون نیامدند
غیر عنایت میتابت داشتند و عمل سوره لایلاف برای حفظ مخاطره
فقیر را از آنحضرت رسیده است قبر مبارک آنحضرت بیرون شهر شاهجهان
اند بیرون درگاه خلایق پناه حضرت خواجه محمد باقی بالله است نور الله مرقده
حضرت میران شاه نانو چشتی نظامی قدس سره از احوال آن همدم نسیم
حریم [illegible] آن قدوه [illegible] بین آن زبده موحدین آن سر دفتر
آن سر حلقه اصحاب [illegible] ق آن در شنبه و بی شک صفا حضرت

پیران شاه نالو نبیره شیخ دهلوی قدس سره الیاس ان چشتی نظامی اند ایشان را نسبت انتساب
در تصوف از حضرت حافظ محمود دهلوی است و خرقه خلافت از آنحضرت یافته اند دایم
مستغرق الحال و مغلوب الاحوال بودند لیکن بنا بر خلوت می بودند و بسبب [illegible]
وجود مبارک از غلبه شوق و استیلای ذوق مدام چون بید در حجاب عشق لرزان بودی و
چشم نمی کشودند و هرگاه بسبب ضرورت دیده حق بین خود را وا میکردند چون آفتاب تابان از
می نمود در تجلیات الهی نمایان میگشت و دوام در سماع می بودند و شوکت مخفی بودند [illegible]
مهابشند لغربا و مساکین و مطربان میدادند و از اندکی سرود در وجد و حالت عظیم میشدند
و در عین حالت نعره میزدند که سر افلاک میکشیدند و هوش از جوش [illegible] از جای [illegible] بود
و اصلا طاقت استماع سماع نمی داشتند روزی آنحضرت را در سماع وجد عظیم و حالت
شدید شد آنچه نزد خود موجود داشتند همه مطربان بخشیدند و خادم را فرمودند که آنچه در
حجره از اسباب و اشیا موجود باشد همه مطربان بدهد از حکم محکم آنحضرت آنچه اسباب و اشیا بود
همه مطربان بخشیدند حتی که یک پوست آهو و نعلین کهنه مانده بود آن را هم مطربان عطا فرمودند و همه
زبان و بیان داشتند که آنحضرت را کشف القلوب بغایت بود بر خاطر هر یک مشرف و بر خطرات
هر خاص و عوام مشرف میشدند آنحضرت نهایت کبر سن داشتند قریب صد سال عمر شریف
آنحضرت بود وفات آنحضرت در سنه [illegible] و مرقد منور آنحضرت در شاهجهان آباد در احاطه
مسجد فتحپوری برابر قبر مبارک حضرت حافظ محمود بر سر گور خود دست [illegible] عطر الله مرقدهما [illegible]
علی صابر بخش چشتی صابری قدوسی گنگوهی ادام الله بقاءه و افاضی علی المسلمین
ملفوظاته از احوال مطلع الانوار الهی آن کاشف اسرار پادشاهی المعتقد ای [illegible]
آن پیشوای اهل ایمان آن کهف الغربا و المساکین الملاذ الملة و الدین آن منبع [illegible] الاحسان

بیعت و عرفان المشهور بدرگاه ابروی حضرت علی صابر بخش کلیری قدوسی ادام الله
افاضه علی المسلمین بلقائه ایشان را بیعت از جد بزرگوار خود است حضرت جد سید السادات
برکات والحسنات قطب العالم حضرت شاه غلام سادات است و ایشان را بخشش
صابری قدوسی اند و سلسله ایشان از حضرت شیخ محمد تا قطب العالم حضرت بندگی عبد القدوس
گنگوهی منتهی میشود و لهذا ایشان را علی صابر بخش محمدی گویند ایشان شیخ المجاهدین و سلطان
العارفین و مکمل اولیاء وقت اند و آنچه مجاهدات و ریاضات ایشان کشیده اند بر هر کسی
معلوم است و آنحضرت کهف الفقرا و ملاذ الغربا اند و دائم مشغول الحال می باشند و صاحب وجد
سماع اند و در عهد آنحضرت بر خاص و عام اثر عظیم دارد و هزاران کرامت سبق دارند و هر که
درویش کسی هم برسد خدمت غربا و فقرا و مساکین و مسافرین بجا می آرند و بر من فقیر عنایت
بسیار دارند و این فقیر را از آبا و اجداد ارادت و بندگی با خاندان عالیشان
ایشان موروثی است و این فقیر از آنحضرت بسیار فیوضات برداشته است چنانچه شغل دید
و اجازت اسم اعظم حضرت علاء الدین مخدوم علی احمد صابر قدس سره و دیگر اعمال
اشغال کثیره از آنحضرت یافته است چنانچه ذکر ایشان پیشتر گذشت و عادت آنحضرت
که اگر کدام شخصی خطائی و تقصیری بکسی کرده باشد و در خانه آنحضرت بیاید هرگز او را
سلطان وقت و امرایان زمان نمیکنند و از جان و مال خدمت او بجا می آرند و عفو
او می کنند و اکثر گفتگوی آنحضرت در تصوف بطرز رندانه است و آنحضرت قابل
ت وجود اند

ذکر حضرت شاه شرف الحق غلام شاه مدار القادری الشطاری

الا راز مقبول رحمان آن هادی اهل ایمان آن کاشف اسرار پنهان آن واقف
آن غواص دریای معارف آن آشنای بحر بارز آن بلبل بوستان کرامت

آن شمع شبستان الله هدایت آن مورد انوار جمالی الصمد و تجلیات جلالی شیخ الوقت
حضرت شرف الحق غلام شاه مدنی القادری البنگالی قدس سره از آن
اولیاء وقت خویش بودند و نهایت کشف قبور داشتند زاهد و عابد بودند
عامل و عالم قصیده غوثیه بودند و بر خطرات هر خاص و عام مشرف میشدند و بر این
فقیر عنایت بینهایت داشتند چنانچه اجازت سلسله قادریه خود و اجازت
دلائل الخیرات و اسماء اصحاب کهف بکمال تلطف باین فقیر دادند و اجازت
قصیده غوثیه بلاواسطه از جناب حضرت غوث الاعظم پیر دستگیر محی الدین
جیلانی داشتند چنانچه کیفیت آن مفصل در باب چهارم گذشت و آخر الامر
از کلاه آسمانی جاه و خرقه مبارک خود سرفراز فرمودند و حقیقت کشف آن
حضرت این بود که روزی حضرت پیر مرشد برحق این فقیر را بلطیفه امر
فرمودند و من در خانه خود شب بآن لطیفه مشغول شدم و کیفیت آن حاصل
کردم چون صبح در خدمت ایشان آمدم بمجرد دیدن من فرمودند امشب که شغل تو از
اجازت پیر و مرشد خود مشغول شدند چها چها کیفیت حاصل کردید این شغل
بسیار خوب است و رموز لطیف آن بجان کوشند چون سخن تمام کردند این فقیر عرض
کرد که من در خانه تنها و تاریک وقت شب مشغول شده بودم آنحضرت را که
اطلاع داد چشم پر آب کردند و دست مبارک خود بر محاسن شریف خود
گردانیدند و فرمودند که اگر فقیر اطلاع از احوال تمام عالم ندارد و از احوال دو
یکدوستی و ازینک و بدیک آشنائی مطلع و آگاه باشد و اجل کرامات آنحضرت
اینست که روزی فقیر را اجازت قصیده غوثیه از حضور حضرت غوث الاعظم

بدند و آنحضرت تعلیم و ورشعار فرموده بودند چون بمجدد خدمت ایشان حاضر شدم
نام کیفیت اجازت قصیده بی گفته من فرمودند و به پرسیدند که آن هر دو شعر که شب
حضرت غوث الاعظم تعلیم کرده اند یاد دارید و یا فراموش شده است اتفاقاً
از خاطرم محو شده بود فرمودند که آن هر دو شعر این اند و همچنین کرامتها بسیار
دکرشتند و این فقیر را بسیار بشارتها داده بودند و آن اکثر بعمل آمدند و آنحضرت
سیاح بودند وطن شریف آنحضرت عظیم آباد است لهذا انبگالی مشهور بودند
و در وطن شریف برحمت حق پیوستند نور الله مرقده تاریخ وفات
آنحضرت نقش نشد ذکر حضرت شاه فقیر احمد احمدی ادام الله بقاؤه
از احوال آن جمیع العابدین آن برهان العارفین آن قدوه محققین آن زبده
سالکین آن گوهر درج سرمدی آن اختر برج احمدی شیخ الوقت حضرت
شاه فقیر احمد احمدی رودولوی ادام الله بقاؤه و افاضه علی السالکین بلقاه
آن زکی فرزند و سجاده نشین حضرت شیخ العالم مخدوم شیخ احمد عبد الحق
رد ولوی صاحب توشه اند ذات با برکات آنحضرت کهف الفقرا
و ملاذ الغربا است و مریدها و اهل نسبت بسیار دارند و عالمی از آنحضرت
حلقه بندگی در گوش و غاشیه عبودیت بر دوش دارد و آنحضرت
صاحب وجد و سماع اند و حالات و تصرفات عجیبه دارند و در مجلس
سماع اقدس حضرت مخدوم حالت عجیب و وجد غریب رو میدهد که تمام
جامه ملبوس که در بر دارند همه بمطربان میبخشند و برهنه میشوند چون
لباس برهنگی در بر میکنند و زار و نزار میشوند و از خود میروند در آن حالت

م وبیگانه میشود در

ز لطف احمدی ذالقه بجودی ببندد و ازخود میروند کرامت آنحضرت کبسیارست اگر هم
عبارت آرم تطویل کلام گردد لهذا بر این شعر اختصار کردیم ❁ بر تر از مدح وثنا
هست بلی ❁ آن نه بحریست که پایان وکناری دارد ❁ چگویم وچه نویسم اگر قلم مدح
بر صفحه ترقیم مدحش می نگارم از زور ثنایش مقطوع اللسان میگردد واگر عندلیب زبان
ثنایش گویا می سازم با نحوه مدحش نطقی در خود نمی یابد وجز این شعر رطب اللسان وعذب
نمیگردد ❁ امام وهادی بر باور برست ❁ که هم برست قوم ازو شفیع ماست ❁ این فقیر کسب
از آن حضرت برداشته است واجازت سلسله حنفیه مجددیه احمدیه از جانب لطفا جز ز آنحضرت
رسیده واجازت دعای حیدری واسم اعظم حضرت مخدوم العالم از آنحضرت یافته ام چنانچه مفصل آن
چهارم تذکره است وخلعت فاخره دستار وقبا پوشش خاص وکلاه تسمانی نجاه احمدی این فقیر از دست
یافته است ❁ از احوال القاب فضل وکمال آن مطلع الانوار ودو المجلال آن ابو حنیفه زمانی این در
آن جزائر دردمان شریعت ودین آن شیخ شبستان اهل یقین آن تاج المحدثین آن
آن مقتدای اهل خیر حضرت مولانا عبد العزیز دهلوی این حضرت شاه ولی الله محدث
قطب المحدثین وقت اند علم وفضل آنحضرت را یارای زبان نیست وقلم را مجال تحریر
سال تمام نویسم هنوز اتمام نگردد وآنحضرت تصنیف تفسیر کلام الله کرده اند که
اولین و آخرین نشده ونخواهد شد ودیگر تصنیفات در هر علوم بسیارست علی الخصوص
تحفه اثنا عشریه که بهر هدایت گمراهان در رکیب مذهب اهل سنت واهل تشیع در استحقاق خلافت
وجماعت بهمچنان تصنیف فرموده اند که اهل تشیع وبسیار رنگ جوابش ... انفعال
تفکر دارند وجواب الزام علمایان ومجتهدان

بیعت و خرقه فقر از سه بزرگوار یعنی از حضرت شاه ولی الله احمد رحمة الله علیه
یافته اند و مریدان و شاگردان آنحضرت بسیار اند و در آنحضرت بنهایت حسن اخلاق
[illegible] ارند آنحضرت سلطان العلماء و برهان الفقرا اند رؤیت ایشان بروئیت
صحابه بسیار است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و هزاران کرامات و خرقه
عادات دارند اگر مکتب خانه را در بیدای ثنا گنجش جلوه ریز گردانم عرصه
مشرق و مغرب تنگ کرده نه قلم را طاقت تحریر نه زبان را یارای تقریر
بیت زبانم را کجا قدرت که نام پاک او خواند قلم را آن کجا یارا که دم
در وصف آن راند ذکر عارف الله مولوی مراد الله حسینی ثم النقشبندی
مجددی مظهری ادام الله بقاءه از احوال آن زاهد زمان آن عارف
باعرفان آن مسند آرای ارباب شریعت آن پیشوای اصحاب حقیقت آن گنجینه علم
و حیا آن معدن جود و سخا آن رمز دان لا اله الا الله آن عارف بالله مولوی
مراد الله حسینی ثم النقشبندی مجددی مظهری ایشان از اولاد و امجاد قطب
الواصلین حضرت نظام بلخی چشتی اند قدس سره و ایشان حسینی خاص الخاص
و اهل سماع اند اما چند سال در صحبت مرزا مظهر جان جانان نقشبندی
مجددی بوده اند چون فیوضات و برکات آنحضرت در ایشان اثر کرد و با طریقه
[illegible] نقشبندیه مجددیه مناسبت پیدا کردند لهذا العبد شهادت آنحضرت بیعت
[illegible] مولوی نعیم الله بهرائچی که از خلفاء مرزا مظهر جان جانان بودند بیعت کردند
بعد اتمام سلوک و حصول مقاصد خرقه خلافت یافتند بنهایت با برکت و زاهد
زمان [illegible] شدند و در این دار دنیا [illegible] وقف خویش اند و از آنحضرت عالم عالم

و جهان جهان ... ند و بسیار مردم جهان از آن

گذارنده اند ... مریدان از نسبت کشفی بهره مند اند و بعضی نسبت ملاء اعلی

رسانیده اند و مریدان آنحضرت بسیار اند و ایشان بر شریعت محمدی صلی الله علیه

و سلم پای استقامت محکم دارند و انفاس قدسیه ایشان اثر عظیم دارد و توجه ایشان

بر طالبین و بر مسترشدین بنهایت مؤثر است لطف الفقرا و ملاذ الغربا اند چند سال

تجارت میکردند و از منافع آن قوت اهل و عیال و خدمت فقرا بجا می آوردند

چون ترک اسباب کردند و بر توکل قدم نهادند از آن باز التجا بکسی نبردند و بر در اهل

دنیا نرفتند محض بر توکل زانو بسته اند و اگر کسی هدیه می آورد اگر شبهه حرمت در آن

نبینند و لائق قبول میدانند قبول میکنند و رد نمی نمایند و آنحضرت با اتباع حضرات

نقشبندیه مجددیه استماع سماع را بر خود جائز نداشته اند نه آنکه انکار سماع و اهل

سماع دارند و دعای آنحضرت در حق کسی که بتوجه خاطر نمایند و همت بر آن گمارند

البته مستجاب و اهل مطلب بمقصد فائز میگردد و در قوت سلب امراض اسقام بسیار

قوی تر است چنانچه اکثر مریض خانه آنحضرت را دار الشفا شمرده حاضر میشوند و

مبتلی سلب امراض میگردند و آنحضرت با این فقیر بنهایت اشفاق و التیام و کمال

محبت و الطاف دارند چنانچه در اکثر امورات این فقیر و در حل مشکلات این

نحیف کمال کوشیده اند و بدل متوجه شده تا حصول مقاصد و ...

همت بر آن داشته اند و آنحضرت این فقیر را بجلب ارشاد و هدایت ...

صلی الله علیه و سلم میسر صاحب مبشر نمایند و وجه آن اینست که چون روزی

این فقیر را فرمودند التماس کردم که پیشتر بنده را خالص صاحب ...

شب مرحبا گفتن چیست فرمودند که امشب بدیدم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم
و دیده و از آن سرور انبیا برای حصول مقاصد سماع عرض کنم که یا رسول اللّٰه کار خانه صاحب
که در تعویق افتاده است از تفضل آنحضرت جلد حصول شود و آن سرور انبیا صلی اللّٰه
علیه و سلم میفرمایند که آنرا خانه صاحب مگو بلکه میر صاحب بگو و آن سرور انبیا صلی اللّٰه
علیه و سلم دست حقپرست خود برداشته و هر پنج انگشت وا کرده فرمودند که اورا بگو
که برنج شیرین ما بیار تا حل مشکلات شود چون ایشان این معامله بمن فرمودند بنده نیز
برنج شیرین بجهت نیاز آن سرور انبیا صلی اللّٰه علیه و سلم همه روز دادم و از تفضل آن
سرور و از توجه ایشان در چند روز حل مشکلات و لهذا از آن روز الی الآن این
فقیر را میر صاحب میفرمایند و مصدق کلام ایشان آنست که بعد چند روز این فقیر در معامله دیدم که فاطمه زهرا رضی
اللّٰه عنها گلیم پشمینه سیاه در ردای پارچه مائل بزردی از سر تا پا کشیده بر پلنگ استراحت کرده اند
و جده بزرگوار فقیر که جا رفته زمانه بودند زیر پلنگ نشسته اند و فقیر با جده ما جده خود میگوید که برانند
که این حضرت بنت رسول اللّٰه اند و خدمت ایشان همیشه حاضر باشند ایشان میفرمایند که من بنده ام در خدمت و
خدمت آنجناب حاضر می باشم پارچه می بینم که از آن گلیم که بالای آنجناب عالیه است پارچه از آن آویزان است
و من میخواهم که پارچه آن گلیم غیبت کنم از این خیال آن پارچه گلیم را گرفته بر سر خود نهادم که ناگهان گلیم
نا بلند شود دیدیم که دستم بر سر است و آن پارچه گلیم را ابر سری هم چون پارچه را در دست بدیدم از جا سخت
خجسته شدم کردم که ربوده ام و ربوده باید دیدم که شخصی بمن میگوید که شما در گرفتن پارچه گلیم جلدی و سرعت
نمودند که از دست خود گرفتند و آنجناب از دست مبارک خود عطا میکردند که تا بر آن بزرگ فیض و ابراهیم
بر جا ماندند چون این معامله بجناب مولوی ابو الخیر صاحب التماس کردم در تعبیر فرمودند که آن گلیم همان گلیم بود
که آن سرور انبیا صلی اللّٰه علیه و سلم اهل البیت الطاهرین را زیر آن کشیده بودند چون که شما هم

از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم هستند بر سر شما هم همان گلیم

فقیر را هم بر صاحب مسفر ما نیز هرچند که آنحضرت از سیادت اشفق هستند [illegible]

این کلام منجر به نظام از خرق عادات ایشان است همچنین خرق عادات که از ایشان

بسیار دارند ثنا ایشان چگویم و مدح ایشان چه نویسم اگرچه اسم مبارکش مراد الله است اما در

خبر اسمش نیست اگر مراد است مراد الله نیست چون فقیر در همه حال نامراد است چنانکه

گفته اند رباعی سر مدغم عشق را بشادی اندهی دردی گر رسد بشادی ندهی

صد بار اگر مراد تو دست دهد زنهار ز دست نامرادی ندهی پس الله را مقدم

داری و مراد را موخر کنی باز بنگری که الله مراد است لهذا احمد رب جنتی گفته اند

بیت توئی مقصود گر مشغول غیرم توئی مسجود گر در کعب و دیرم الغرض بیت

مراد الله ز اولاد و نظام است مراد و دو جهان بر وی تمام است ذکر کاشف

اسرار خفی و جلی حضرت شاه ظفر علی مجذوب دهلوی قدس سره احوال آن

عاشق یزدان آن مقبول رحمان آن سرمست جام عشق ازل آن مخمور باده طهور

لم یزل آن واقف رموزات الهی آن کاشف اسرار نامتناهی آن [illegible]

[illegible] حضرت شاه ظفر علی مجذوب دهلوی قدس الله تعالی اسره آن

مجذوب صاحب کشف سیف زبان بودند و بیرون شهر شاه جهان آباد در

گنبد متصل مندی روغن زرد سکونت داشتند حالات عجیب و مقالات غریب

داشتند و سخن کم میکردند عادات آنحضرت بود که در صفه تکمه بسته دستار بر سر بسته و

در بر کرده و تیر و کمان در دست گرفته و کتاری در کمر نهاده در و

دو کانداران هر فرقه گداگری میکردند و همه اجناس را یکجا میکردند [illegible]

دار و غن و قند و ... دیگر و تماکو و بقولات و میوه جات و غیره همه چیز را در یک پارچه
میگرفتند و در خانه آمده همه القسم در آوند کلی می انداختند و همه را یکجا می پختند و تناول
میکردند و به دیگران هم تقسیم میفرمودند حال آنکه دران مثل تماکو و غیره بسیار چیزهای
تلخ و شور می بودند لیکن از خرق عادات آنحضرت همچو لذیذ می بود که در هیچ طعام
آنچنان لذت و ذائقه نبود و این از تصرفات آنحضرت است نقل است که روزی آنحضرت را
در پشت دانه جوشیده و بسیار کلان شد و ریم و خون ازان جاری گشت و نهایت درد و الم
داد اما آنحضرت گاهی آهی نکشیدند و مرهم ننهادند حتی که بعنایت مضمحل شدند و کم
طاقت گردیدند چون خبر جراحت آن سالک مسالک الهام بگوش مولانا فخرالدین رسید
و آن شاه اولیاء کمل و فرد وقت خویش بوده اند مرهم ساخته خود تشریف آوردند بعد ملاقات
فرمودند که میان لطف علی بر جراحت مرهم بنهید فرمودند که مولوی درد هم از یارست
حضرت مولانا خندیدند که میان لطف علی درد هم از یارست و درمان نیز هم بخورد باهتمام
این سخن گفت را جانب مولانا نگران شدند و فرمودند که اگر همچنین است مرهم بنهید چنانکه
حضرت مولانا از دست حقپرست خود مرهم نهادند و باقی مرهم سپرد آنحضرت کردند
ازان باز تا صحت یافتن بهمان طور از دست خود مرهم می نهادند تا آنکه صحت یافتند و
خرق عادات آنحضرت هزاران در هزار است ذکر حضرت شاه محمد علی مجذوب
دهلوی قدس سره از احوال آن پرده برانداز از چهره مقصود آن مقبول حضرت معبود آن
کاشف اسرار پنهانی آن واقف رموز یزدانی آن مظهر تجلیات نامتناهی
آن تابع مرضیات الهی آن کاشف اسرار خفی و جلی حضرت شاه محمد علی دهلوی
قدس سره این است آن مجذوب خاکسار کوچه گرد صحرانورد بوده و قوت کشف آنحضرت

آنچنین بود که نام روی زمین و قلوب عالمین و همه اشیا از خفی و جلی [illegible]
بود که اگر اندک خطره در خاطر کسی راه میدادی همانوقت آن الفقیر بر زبان می آوردند که
و همه اسباب آن اشیا از خانه و نام و نشان هر یک نام آبا و اجداد هر کس همچنین میگفتند که
رو بروی ایشان است آنها آنست و با این فقیر نهایت التفات میکردند و محبت [illegible]
و این فقیر هم در خدمت آنحضرت گستاخ بود روزی نزد این فقیر بر سینه نشسته بودند و کلام محبت
آمیز میفرمودند و ایام سرما بود که ناگهان شخصی آشنا از در درآمد چون او را دیدند که
نام او گرفتن آغاز کردند و چند مرتبه فرمودند که فلانی پیش بیاید و نام پدر و مادر او و
اجداد او گرفتن آغاز نهادند بعده گفتند که بردار از خانه خود برای ما طعام بسیار و برای
پوشیدن شب بکار آید نیز بیار چون کرامت معین دیده بود دوان دوان بخانه خود رفت
و نان و دال عدس بیاورد و گلیمی برای پوشیدن آورد و بمجرد دیدن فرمودند که کباب
برای پدر خود در فلان جا نهاده و نان برای ما آوردی و پشتوی سبز نیز بر صندوق
نهادی و گلیمی برای ما آوردی ما نخوریم و نپوشیم چون فی الواقع همین بود از
کشف آنحضرت افتاد و حیران ماند باز بخانه رفت و کباب و نان و پشتوی سبز نیا[ورد]
آنحضرت تبسم کردند و فرمودند که الحال مرا چکار آید پوشیده بند و نخوردند نقل است
که روزی همشیره و همشیره زادی فقیر در شادی برادری رفته بودند و همشیره
زادی فقیر نهایت خورد سال بود و در گوشش آویزه مروارید گوشواره بود و آنحضرت
نزد فقیر در خانه بودند که ناگهان وقت شب رو بطرف دیگر کرده اند و نام هم[شیره]
زادی فقیر گرفتن آغاز نهادند و گفتند که کنیز از گوش فلانی یک [illegible]
میبرد و کنیز چه بد ذات است لیکن نام کنیز نگرفتند چون آن شب گذشت [illegible]

نشسته آمده اظهار کرد که گوشواره از گوش همشیره زادی شما نشب دزدی برده
نقیر آنحضرت را عرض کرد که شب فرموده بودند که کنیز گوشواره دزدی برده است حال
بپرسید که کدام کنیز برده است که کجا داشته است تا از آنجا گوشواره بگیرم تحقیق کردند
فرمودند که من چه دانم که برده است و کجا داشته است بروید و بجوئید و بعده در جواب
ماندند و چند دشنام دادند و فرمودند که کنیز چه بد ذات است که زیر خشت پای خانه گوشواره
نهاده است گفته شد به فقیر همان آدم را گفت که برو در خشت پای خانه بجو همانجا خواهی یافت
رفته در پای خانه زیر خشت تلاش کردند دیدند که زیر خشت نهاده است نقل است که محمد
عادل نام همشیر فقیر بود روزی آنحضرت را بجوش زد و از زبان ناسزا گفت خاموش ماندند
اینقدر فرمودند که از همین دهان و زبان ناسزا گفته استغفر مودند و برخاستند بعد
چند روز محمد عادل آزاری لاحق شد که از بن دندان خون جاری گشت هر چند
علاج میکردند هرگز رو بصحت نمی‌شد و ازین سبب تمام بدن زرد و لاغر گشت و تمام چهره
اماس گرفت نوبت بهلاکت رسید هیچ دارو اثر نمیکرد چون چند ماه برهمین حال
گذشت و جان بلب آمد ناگهان روزی تشریف آورده بودند و محمد عادل دید که این
از سبب رنجش آنحضرت نازل شده است بر پای آنحضرت افتاد و عرض کرد که عفو جرائم
کن شود و جان بخشی من گردد بطریق عادت خود لبش چند دشنام دادند و فرمودند
چون پهلوان صحیح و سالم و تندرست و فربه میگردد ناحق نام آزار دروغ میگیرد
بفضل الهی و از توجه آنحضرت در عرصه قلیل هیچ آزاری نماند و همچو فربه شد که
در عالم صحت بیشتر نبود و تا سالها سال تندرست ماند و از آنحضرت
بنسبت خوارق عادات بسیار در نشنند ذکر حضرت شاه حسین محمد ادهی قدس سره

از احوال المستغرق بحر توحید الخلوت گزین گوشه تفرید و تجرید الصاحب مقامات ارجمند
المقتدای خاکساران بنده آن خاک بیز کوچه عشق یزدانی آن کاشف اسرار
و نهانی آن یار فرو برنده درد و محن حضرت شاه چهین مجذوب اودهی قدس سره آن
حضرت مجذوب خاکسار و کوچه نشین و قناعت گزین بودند و چنان مستغرق الحال
و مغلوب الاحوال بودند که از خود خبر و آگاهی نداشتند و بر خواطر هر یک مشرف میشدند
و آنچه در عالم استغراق و بیخودی در حق کسی از زبان فیض ترجمان خود کلمه نیک و بد
بر آوردند فی الفور بعینه بما الفقیر میشد نقلست که آنحضرت بزها پرورش کرده بودند
از تصرف آنحضرت هر جا که ایشان می نشستند بزها هم گرد اگرد بمتابعت ایشان می
نشستند اتفاقاً شخصی شب همه بزها را بدزدی برد چون آنحضرت را خبر کردند فرمودند
که دزد برد و بزها باز آمدند قضا را همه شب شخصی دزدیده بود و بزها دو بزهای آوردن پیش
خود بخود دویده آمدند و بعد چند سال باز یک گوسفند پرورش کردند و عادت او از تصرف
ایشان چنان که آنحضرت اگر از دست خود میخورانیدند میخورد والا نه تا آنحضرت
چشم بند کرده نشسته می ماندند و اگر آنحضرت بسبب کدام عارضه تا دو سه روز نمیخوردند
او هم نمیخورد و اگرچه مردمان برگ و کاه پیش او می نهادند و خبر آب و دانه میگرفتند اما تا
آنحضرت نمیخوردند نمیخورد نقلست که روزی این فقیر بهر زیارت مولوی محمد اسلم بشهر
اختر نگر او ده میرفت اتفاقاً در کوچه که نشستگاه آنحضرت بود گذر افتاد و ایشان الا
در دوکان بقالی نشسته بودند فقیر از اسپ فرود آمده سلام کرده و پابوس حاصل
ساخت فرمودند که در ضیافت آمده اید آن طرف رو برد بر چارپایی نشینید و هم
بعد یک ساعت پیش طلبیدند و بر عکس عادت خویش کمال الطاف و مهربانی فرمودند

پارچه می‌شود آنرا بشکستند و خورد کردند قدری در دهان مبارک
انداختند و قدری در دهان این فقیر دادند و فرمودند که این طعام
تا آمدن طعام و خوردن این بنشستند نشستیم گفت انگشت بو که پیرزالی آمد
آنحضرت ... کرد که من برنج شیر برای آنحضرت تیار کرده ام بطرف فقیر دید
ره کرده فرمودند رو و بیار که خورند گاه هم نشسته‌اند اتفاقاً چون یک دو ساعت
پیرزن را دیر افتاد با بسیار فرمودند که گرسنه شده ایم تا آوردن طعام او
ری دیگر بسیار فرمودند و برخاستند و این فقیر را همانجا نشسته گذاشتند دو یک
کانی نشستند شکسته تشریف بردند و بعد یک لحظه یک طباق پر از طعام و
ال چند اقسام و چیزها و گوشت بریان نباله در دست گرفته برآمدند
آن طبق را پیش فقیر نهادند و فرمودند که این را بخور و آنهم می‌آید این فقیر و
یاران دیگر آن طعام را خوردند بعد یک ساعت آن پیرزن هم برنج شیر آورده
فرمودند که تو دیر کردی ایشان گرسنه شدند من از جای دیگر آورده دادم
ال اینهم با ایشان بده القصه آنرا هم باین فقیر عنایت کردند و آنرا هم معه
ان بسیار خوردیم بعده فقیر را پیش خود طلبیدند و اینهم در گوش فقیر فرمودند
در حق غلام علی دعا کنید این فقیر نهایت عجز کرد که رو بروی آنحضرت چه
ال و چه قدرت دارد آنحضرت دعا فرمایند باز تا سه بار فرمودند که من
گفته ام بجا آرید هم دعا کنید باز این فقیر دست برداشت و دعا کرد آنحضرت
و اگر بسیار حاجت مندی پیش می‌آمد نزد آنحضرت می‌رفت و چند
مدد و رفع می‌شد از آنکه اگر مهمان می‌شدند ما را مجتمع می‌فرمودند

که کار تو انصرام خواهد شد از فضل الهی حصول مدعا آمد می‌شد آنحضرت در کوچه و بازار بیخبر
افتاده می‌بودند و یکی با سلامت نداشتند گاهی در پس دکان و گاهی در آن
دو دکان و گاهی در بازار و گاهی گاهی زیر دیوار افتاده می‌بودند چون در ایام
آنحضرت نزدیک سید محب الفقرا مقبول اهل الله میان مدن نام شخصی خود
بنجه گران که مرد اهل نسبت و مقبول آنحضرت بود پیش خود طلبیدند و از مرگ
خود آگاه ساختند و مردانه وار بنظاره دیدار پروردگار بفردوس برین شتافتند
وفات آنحضرت در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری است نور الله مرقده
و مرقد منور آنحضرت سر اندرون شهر اختر نگر واقع است کسی برادر ذکر این
برگزیدگان حضرت رحمان را بامید عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة در کتاب
آورده‌ام و دست در دامن حبل المتین ایشان بامید نجات زده‌ام که از حضرت
سلطان نظام الدین اولیا قدس سره منقول است که اگر مریدی لفظی از خرق عادات
و کرامات پیر خود و یا از حضرات خود در خیر عبارت آرد حق سبحانه تعالی
عوض آن یک لفظ که در شان پیر خود و حضرات خود نوشته است ثواب
هفتاد ساله در نامه اعمال او ثبت نماید و گناه هفتاد ساله محو سازد و پس او
سازد و پس او سبحانه تعالی اجل شانه بخدمت این برگزیدگان این فقیر بی
بضاعت را امید است و از سر تقصیر در گذرد و این فقیر را و یاران و فرزندان
این فقیر را در محبت و شوق و ذوق در مرضیات خود دارد و عاقبت
بخیر گرداند بلطف الخفی و الجلی و بحق محمد و آله و اصحابه اجمعین آمین
دویم در خانه گشت [illegible] این فقیر را [illegible] تمت

نسخه منیر کنوز القلوب را از نام مبارک الله تعالی نمودیم و اتمامش از
محمد صلی الله علیه وسلم کردیم چونکه این منصف از اسناد صحیحه حقی فاطمه
نسبت الهیه احمدیش را بر نسب نامه خود اولی والنسب والنسبتیم در تحریرش
نمودیم که درین زمانه کم مایه از اصلاف و ارزی دعوی سیادت نموده
ان محمدی شده است و لعنة الله علی ادخل النسب را از گوش هوش فراموش
ده لهذا انگارش نسب نامه خود نسلا بعد نسلا تا رسول مقبول صلی الله علیه وسلم چه قسم منتهی
شده دنقلش آورده ایم تا که اولاد ما مدار و فرزندان برخوردار را شکی و شبهی نماند و از
نسب و خود آگاه باشند و حفظ نسب خود کوشند و دعائی این کمترین نمایان
خیرش نخوانند و در نسبت اولاد خود اهتمام ورزند آن نامدار و کامران روزگار
ی و محتجب نمانند که حق سبحانه تعالی جل شانه آبا و اجداد این فقیر را با وجود شرف سیادت
ل محمدی امرا بان عالیشان و منابی خان بلند مکان آفریده و از فضل ایزدی همه آنها الی
ی از سلاطین عظام منصب هفت هزاری و خطابهای خان زمان و بهادری و امارت و وزارت
ه امرا اند ولیکن با این امارت و وزارت و جاه و حشم با طهارت و تقوی بوده
یات و مکروهات اجتناب می داشتند و پای استقامت بر جاده شریف
ی و اتباع رسول صلی الله علیه وسلم محکم داشتند و هیچ یکی از این بزرگواران صوم
اة و حج و زکواة را فوت نکرده است و هشتم همه ها بر طریقه اهل سنت و جماعت
ن برگزیدگان این دنیای دونی را اصلا بد ار شمرده دل از این بر آل
شم و نثار البیت باز ونند و تارک دنیا گردیدند و گوشه نشینی و خلوت
خدمت و در طاعت و فرمانبرداری پیران خود بستند و قدم در مسکن

فقیر او بسا کسی دانستند حتی که این نژاد اولیا کمل و عارف بالله کرده بنده و هزار ان [illegible]

اهل ارشاد و مشهور شدند از هدایت بنیاد عطا فرموده همه مستغرق السخال و معلوب الاحوال [illegible]

بودند و مدام بخدمت همه خاص و عام و طالبان ذو الاحترام مشغول بودند الغرض احوال

این فقیر از این دو حال بیرون نمانده که یا امیرزادگان عظام مانند و یا شایگان عالیمقام [illegible]

پس فرزندان نژاد هر حال نظر بر حسب و نسب آبا و اجداد خود باید داشت و دنیا و مال و تبار را [illegible]

خود باید داشت و ناچیز باید شمرد و باید دانست که این فقیر حقیر سید امجد علی از اولاد

امجاد حضرت میر سید میرزا رضوی نیشاپوری است و ایشان داماد حضرت میر مجد الدین طهرانی

بودند و وطن شریف ایشان نیشاپور است و حاکم نیشاپور نیز بودند از ایشان یک دختر

و سه پسر بظهور آمدند میرزا احسان و میر شرف الدین و سنقر میرزا احسان و میر شرف الدین

لا ولد از جهان رحلت نمودند میر بسنقر میرزا با صبیه میر عزیز جان بن میر مجد الدین طهرانی

منسوب شدند از ایشان یک دختر و یک پسر میر حیدر نام بظهور آمد دختر با میر شمس بن میر افتاب

ابن میر شریف کدخدا شد و میر حیدر رضوی با صبیه میر محمد رفیع بن میر حاجی ابن میر شریف منسوب

شدند و از ایشان دو دختر و چهار پسر میر محمد سلیم و میر نعیم و میر مودود و میر محمد باقر متولد شدند

میر سلیم و میر نعیم و میر مودود لا ولد ماندند و میر محمد باقر با دختر میر نقی بن حضرت میر سلیمان از

کملی مشایخ و بزرگوار ایشان بودند منسوب شدند و بعد منسوب شدن ایشان که میر باقر چون

دنیای ناپایدار گذاشتند و از جاه و حشم خود دست بردار شده ترک لباس کردند و

رو بفقر نهادند اتفاقا شب بخانقاه حضرت میر [illegible] آورده در مسافرخانه

فرود آمدند چون خدام از احوال ایشان آنحضرت را خبر کردند که امیرزادگی

غریب الوطن همچو شکل درویشان آمده در مسافرخانه فرود آمده است آنحضرت [illegible]

ایشان فرمودند چون بزرگ شد
ایشان دریافت کرده بودند بسیار با حسن اخلاق معاش آمدند و داخل طریقه
میه شدند و با اشتغال باطنی و ذکر و مراقبه مشغول گردیدند مدتی بر همین منوال گذشت
شرف سیادت و صلاح و تقوی ایشان بخاطر آنحضرت بیشتر ثبوت پیوسته
مقر ایشان قوی داشتند با خرقه و کلاه خلافت بعد طی سلوک ممتاز کردند
صبیه خود که عارفه زمانه منسوب فرمودند و از ایشان یک پسر میر سلیمان
بوجود آمد و با صبیه میر حبیب الله بن میان عبد المنان ابن حضرت شیخ الشیوخ حضرت
شیخ سید شهاب الدین البخاری منسوب گشت و از ایشان دو دختر و پنج پسر میر حیدر
و میر حسن و میر ابراهیم و میر عبد الشکور و میر اسماعیل بوجود آمدند میر حیدر با دختر میر
فتح الله بن میر احمد خویش خود منسوب شده و از ایشان دو دختر و دو پسر
بظهور آمدند میر شمس الدین و میر حبیب الله و میر حسن و میر ابراهیم و میر عبد الشکور لا
ولد بحق پیوستند و میر اسماعیل که افضل العلما و اکمل الفقها و محدث زمانه خود بودند
ملقب بملا اسماعیل شدند و با دختر میر فاضل که از سادات عظام طبا طبا بود
داشتند و از ایشان دو پسر میر کمال و میر جمال بوجود آمدند میر کمال لا ولد
جمال که در علم و فضل ابوحنیفه وقت بودند میر ملقب بملا میر جمال معروف شدند
ایشان یک پسر قاضی میر ابو القاسم بظهور آمد چون ایشان نیز از علم ظاهری و
نه و پیراسته بودند و فقیه و محدث بودند سلطان الوقت منصب قاضی القضات
[illegible]
قاضی ابو القاسم مشهور شدند
زند میر شکر الله میر عنایت الله

که مجالست نواب حاجی عنایت الله خان است محمد صالح ابن میرموسی
ابوالقاسمی شهید اند منسوب گشتند وایشان در اصل از سادات ...
ایشان قاضی سید میر علی که از بنی اعمام حضرت امیر کبیر سید علی
همراه امیر سید علی همدانی رحمة الله علیه از همدان بخطه دلپذیر کشمیر تشریف
معاودت همدان حضرت امیر کبیر سید علی را از طرف خود بحکم
کشمیر که اشتهر رفتند وایشان از حکم محکم از آنحضرت از آن ...
کشیدند و در همانجا وفات یافتند و در خانقاه معلی مدفون گشتند
همدانست و میر محمد صالح سید الطرفین اند چنانچه والده ماجده ایشان
موسی شهید اند حضرت بی بی بیگه جان بنت حضرت سید میر جان
الهروی بن میر شرف بن میر سید علی بن میر جلال الدین بن میر
حسن مدنی الاصل الهروی المسکن بن سید رحمة الله بن سید محمد جعفر
بن محمد حسین بن سید علی بن سید محمد یوسف بن سید اشرف ...
جعفر بن سید عبدالله زاهد بن سید حسین بن حضرت سید ال...
زین العابدین بن حضرت سید الشهدا الشهید کربلا حضرت امام ...
تعالی عنهما بن حضرت سیده فاطمه الزهرا بنت حضرت محمد ...
وسلم و از امیر ابوالقاسم چهار دختر و یک پسر میر محمد عارف ...
سلطان الوقت و وقایع نگاری ایران ممتاز و بمنصب و ...
سرفراز گردید میر محمد عارف خان معروف شدند و از آن ...
ملقب بمحمد عارف خان که بخطاب پدر بزرگوار خود از حضور ...

بودند و پسر ثانی میر ابو الحمید و پسر سوم میر ابو الفیض
میر ابو الحمد و پسر پنجم میر محمد رفیع بظهور آمدند از انجمله محمد عارف خان از یک پسر بود
منش مسعود علیخان و میر ابو الفیض را چهار پسر میر امانی و میر حمید و میر [illegible] و میر [illegible]
و یک دختر منسوب بود با نواب حکیم الملک و دختر ثانی با نواب ... احمد خان
میر ابو الخیر را دو دختر و سه پسر بودند نامش میرزا اسد الله و میرزا امجد و میرزا ارشد
و میر محمد رفیع را یک دختر و سه پسر بودند نامش امانت خان المعروف محمد فاروقی
خان و میرزا عسکری لاولد ماند و میرزا کاظم که مخاطب بمحمد عارف خان بودند از
این زن دو دختر و سه پسر بظهور آمدند نامش میر عبد الحمید که مخاطب مجد الدوله عبد المجید
خان که جد بزرگوار این فقیر اند و شرف الدین خان و ابو البرکات خان و این هر سه
با هر سه صبیه شرف خان منسوب بودند و شرف خان خویش ضیاء الله خان ابن
نواب حاجی عنایت الله خان بوده شرف الدین خان شش پسر و شش دختر بظهور آمدند
نامش محمد کاظم خان و شرف الدین خان و امانت خان و دراب خان و امیر الدین
خان و رفیع الدین خان محمد کاظم خان لاولد برحمت حق پیوستند و شرف الدین خان با
دختر حسام الدین خان کدخدا شد و امانت خان با صبیه مجد الدوله عبد المجید خان منسوب
گشت و دراب خان نیز با صبیه ثانی نواب مجد الدوله عبد المجید خان منسوب گشت
نواب ابو البرکات خان را یک پسر و سه دختر بوجود آمدند نامش زینب خان داماد محمد عارف خان
صبیه والده ماجده این فقیر با امجد الدوله میر سلطان خان ابن امجد الدوله میر احمد
الدوله نواب عبد المجید خان منسوب شد و صبیه ثانی با احمد علیخان ابن نواب [illegible]
الدوله مبارز خان منسوب گشت و صبیه ثالث با حفظ الله خان ابن [illegible]

ابن نواب حاجی عنایت الله خان خلد مکانی منسوب گشت و امیر الد

دو رفیع الدین خان بود داماد ضیاء الدین خان این نژاد و پسر بودند نامش شرف

فاروق خان شرف الدین خان با صبیه حسام الدین خان داروغه دواخا

حضور پرنور معلی منسوب بودند و محمد فاروق خان با صبیه مجد الدوله میر احمد خان

المجید خان منسوب شدند شرف الدین خان را دو پسر شدند غلام مح

میرزا غلامی و غلام حسین خان عرف میرزا حسین و محمد فاروق خا

بود نامش میرزا احسن بخش و صبیه با پسر محمد انوار خان ابن امجد الد

ابن نواب عبد المجید خان منسوب گشت و بنت ثانی ابو البرکات خا

طرف بادشاه جمجاه محمد شاه فردوس آرامگاه صوبه دار خطه

جنت نظیر بودند ایشان داماد نواب عبد المجید خان و غلام

داماد جلیل الدین خان و نواب اعظم الدوله ابو القاسم خان داماد

و میر نصیر الدین خان داماد مجد الدوله عبد الاحد خان و پسر ثالث

خان که المعروف نواب مجد الدوله عبد المجید خان که از امرا

فردوس آرامگاه محمد شاه بودند و با منصب هفت هزاری

و با فیل و پالکی و خدمات عمده دیوان تن و خالصه شریفه

ممتاز و سرفراز بودند داماد میر محمد سلطان رضوی بودند از

دختر و چهار پسر بوجود آمدند نامش محمد پرست خان و امجد

خان و مجد الدوله عبد المجید خان اشرف الامرا وزیر الممالک

عبد الاحد خان بهادر بهرام جنگ و امیر الدوله محمد اکبر خان مح

۱۷۷

برحمت حق پیوست و امجد الدوله میر احمد خان با صبیه شرف الدین خان عم خود منسوب شدند و از ایشان چهار دختر و یک پسر بظهور آمد نامش ... الدوله میر سلطان که بخطاب پدر بزرگوار خود مخاطب شدند با صبیه ... خان ... ایشان بود منسوب شدند و از ایشان دو پسر بوجود آمد نامش سید امجد علی خان و میر ارشد خان و امجد علیخان با صبیه احمد علی خان ابن مبارز الدوله مبارز خان که ناظم صوبه عمده حیدرآباد بود و ایشان از سادات بلخ بودند کیفیت این است که خطاب امانت خان خواجه محمد نام پسر میر ... شاه از سادات صحیح النسب بلخ اند در سنه بیست و ششم عالمگیری از ولایت آمده معرفت یار علی بیگ داروغه درگاه ملازمت حضور معلی نموده بدوصدی منصب سرفراز گشت و در سنه چهل و هفت عالمگیری با خطاب امانت خان و فوجداری بیضاپور سرد منکم ... از ممالک دکن سرافراز شده بمنصب پانصدی رسیده در سنه پنجاهم ترد دنموده بود رحلت آنحضرت بهنگام متصدی گری صورت شد در زمین اعظم شاه باضافه پانصدی یافت و در عهد بهادر شاه بخطاب شهامت خان و نظم صوبه عمده احمد آباد ... بلندی یافت و در عهد ... بخطاب عماد الملک مبارز الدوله مبارز خان بهادر غضنفر جنگ و نظم صوبه عمده حیدرآباد نام بر آورده بمنصب هفت هزاری رسیده در اوایل عهد محمد شاه بهنگام نظامت حیدرآباد با نظام الملک آصف جاه برزم پرداخته بکار آمد ... و از ایشان دو پسر بوجود آمدند نامش احمد علی خان و محمد علی خان ... الله تعالی و یکصبیه ... نامش محمود علیخان از صبیه محمد اعظم ...

و میر ارشد خان با دختر محمد تقی خان ابن نواب
دو پسر و یک دختر بوجود آمد نامش میر ابراهیم خان و
لاولد مردند و پسر سوم محمد انور خان با صبیه نواب سیف الملک سیف
منسوب گشت ازان بطن دو دختر و پنج پسر بوجود آمدند نامش محمد سعید
و میر حسن خان و میر محمد حسن خان و میر هادی خان و پسر سوم محمد والد
با وجود امارت و منصب هزاری قدیم در عهد شاه عالم بمراتب مخ
رسیدند ازان بطن با دختر ابو البرکات خان عم بزرگوار خود منسوب شدند
چهار دختر و یک پسر بوجود آمد و پسر در خورد سالگی ناکتخدا در گذ
با سید علی خان ابن نواب رفیع الدوله سید جمیل الدین خان منسوب شد
الدین قطب الدین خان ابن نواب ضیاء الدوله سعد الدین
و صبیه خورد با نصیر الدین خان ابن نواب ابو البرکات خان من
کلان و خورد لاولد ماندند و از صبیه اوسط یک پسر بظهور آمد نامش
پسر چهارم امیر الدوله محمد اکبر خان نواب حمید الدین خان عبد البا
گشت ازان یک پسر بوجود آمد نامش میر مهدی علی خان و او
بیگم خان ابن جمیل الدین خان برادر نواب یادگار خان منسوب گشت
بوجود آمد نامش میرزا محمد سلمه الله تعالی و بعد انتقال اهلیه با صبیه
خان نواب شمس الدوله خلف الله خان ابن نواب عنایت الله
ابن نواب غفران پناه حاجی الحرمین الشریفین نواب حاجی عنا
جد مکانی رحمة الله علیه الرحمة والغفران منسوب شد با

...ر حضرت میر ابوالقاسم الی آخره که بتفصیل تطویل
...مین و ناظرین را السبب مفهوم نگشت لهذا مفصل نوشته گ
جد نسلاً و بطناً بعد بطن از ذات خود تا حضرت بیرم میرزا رضوی نیشا
بوری و حضرت میر ابوالقاسم تحریر می آریم که سامعین و ناظرین را احتیاج تفکر
و تعمق نماند و بسهولت تمام دریابند و از حضرت میر ابوالقاسم تا برسول خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پیشتر ازین یافته است باید دانست که
سید امجد علی خان ابن امجد الدوله میر سلطان علی خان ابن امجد الدوله میر احمد خان ابن
امجد الدوله عبد المجید خان ابن میرزا کاظم محمد عارف خان ابن میر محمد رفیع ابن
میر محمد عارف خان ابن میر ابوالقاسم ابن میر جمال که المعروف بسبب فضل و
کمال ملا میر جمال بودند ابن میر اسماعیل ابن حضرت میر سلیمان داماد
میر حبیب الله بن میان میر منان ابن حضرت شیخ الشیوخ سید شهاب الدین
البخاری ابن حضرت میر باقر ابن حیدر ابن بادشاه میرزا ابن سنقر میرزا
رضوی نیشابوری ابن حضرت بیرم میرزا رضوی ابن میر سید علی ابن میر
جلال ابن سید موسی که برادر حضرت امیر کبیر علی ثانی میر سید علی
همدانی است رحمه الله علیه بن سید محمد حسین مدنی الاصل هروی المسکن
بن سید حبیب الله بن سید جلال الدین بن سید محمد جعفر بن سید محمد کاظم بن سید
حسین بن سید علی بن سید یوسف بن سید اشرف بن سید محب الله
بن سید محمد بن سید ابوجعفر بن حضرت امام علی موسی رضا علیه السلام
...نیشابوری داماد میر مجد الدین طهرانی الرضوی نیشابوری

و از حضرت ایشان تا بحضرت میر ابو القاسم غفر الله عنهما با کرسول مقبول صل
بیشتر بنگارش با فینه نیست از انجا باید خواند اللهم اغفر و ارحم و انت
بر حمتک یا ارحم الراحمین چون این خاک پائی درویشان بلکه خاک راه ایشان سید احمد
این نسخهٔ متبرکه نور القلوب را تصنیف کرد چند ملفوظات حضرت میر
بر حق عاشق ربانی حضرت شاه آبادانی صاحب رحمة الله علیه در مختصر ح
تاریخ گشت اتمام چونکه در سنه یکهزار و دوصد و بیست و شش هجری الن
رسید اتمام و طراز اختتام پذیرفته لهذا از حق جل و علی آرزوی
خواستم و ملتجی از فضل الهی و از توجه القطب الارشاد و ازبالهام
سیان آبادانی یافتیم الحمد لله علی نعمایه

الحمد لله و المنه که در وقت تاریخ ملثم شهر شعبان المعظم یوم الجمعه ملزم سنه یک
و شش هجرة النبوی صلعم کتاب مستطاب نسخهٔ متبرکه نور القلوب حسب
عالی متعالی غریب پرور میرزا افضل الدین صاحب بهادر دام اقباله و اجلاله با
امید از خوانندگان و بینندگان این نسخهٔ متبرکه آنکه چون بخطا ر
کار فرمایند که الانسان مرکب من الخطاء و النسیان بیت نوشته بما
نویسنده را نیست فردا امید

فقط

نام نور القلوب
تصنیف سید احمد